

Dr...e

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 3

Dr...2



مكتبة
مصر
رقم
٨٦٠٤

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَوْلَانَا مُحَمَّدٌ
كَرِيمٌ وَفِيهِ
سُلْطَانٌ

شَاهِدُ الْمَلِكِ
السَّلَامَةِ السَّلَامَةِ
وَالْخَافِئِينَ الْخَافِئِينَ
أَبُو الْفَتْحِ وَالنَّصْرُ
مَنْظَرُ الدِّينِ شَاهِدُ

قَالَ خَلْدٍ
اللَّهُ مُلْكٌ سُلْطَانٌ
وَأَبْدَانُ جُنْدٍ
وَجَلْبَشَةٍ

٨٦٠٤

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مكتبة

من الغرض العلم وقرئت علوم دین بر شیخ اعظام زید لم یف علو المقام و زان وادی علم مایبغ
نمودم و چون در ایام جماعت شهر الله الاکبر الاعظم رمضان المکرم و ماه محرم نحو عامه
صفر و ذی الحج و ذی الحجه المولد المولی القمام و قدوة الزمانین العظام الخاصین عذار
علم و العلو العالی فی اسرار الاخر و الاول منبع الفضل و عین العکس مخرج الشریعة و مهذب
الطریق و الله کان بمقت الناس ذات الله و بری القرآن و جوا کشف ثم یصل علی نفسه البیضة
فیكون لها الشد من امة الفقه و المحقق کما یحجج الملک الامین علی الاسلام و المساهمین
الاعظم الاکبر المولی شیخ جعفر الوالد فی التشریف و التزیل شهید خیر البشر بعد السید الخاتم صاحب
الحوض و کوثر جواهر الایمان علیک امتنا نکلی از احوال الشریک از احوال عالم از صاحب غریب
و داعش بدار و اونی عودت شاعر التیوم قبل وفاته بایام فلا تلک خاصا کذلک فقد عد من الفقهاء
فی الاوائل شاکان اسما از شد مصیبتش بر زمین فرود شد که در سنه ثلثه مائة بعد
چنانچه بر زمین ریخته شد بر نه دو وقت بعد از اسلام کلین و بعضی بکر دو سنه ثمان و شمر
و ثلثه مائة بر این اتفاق ممکنست که در صیبت فخر ایشان باشد و همین ایشان کافی فضل و
فخر و شعبنا و ابراست حجة و برهان که علما و اهلما بان ایشان منبع فضایل و کرامات و
عجایب بامتنا گذشته از آنکه اقتدا بعباد اتم الاکرمین محمد و اهلبیت الطاهیرین سلام الله
علیهم اجمعین منقطع نشد و نمیشود بجز علی زینب و زخارف محله ان فضلا عن محمد و علی و ابی طالب
سید الخشب خوف از ذل الالی و شر شر و خودشان بآنا خافین و بآنا عو ساء مطر من
و با ایشان اشاره است اما بحسب الله من عباده العلماء و بر بخار علم نافع که از او اندوخته
قاطع و اعراض کرده اند از قیاس و بعیت هوی اعتماد کرده اند و جمیع چیزها بصادقین
نبیاء علیهم السلام و صلوة و ثناء و علی الموصوفین من الماضین و الغائبین الی یوم
الکون بحسب برایشان و بزاران سلام و رحمت و تعریف بر این شخص از آنکه شاکان

فوالله اني قد علمت اني
 احب اليك من الدنيا وما فيها
 والآن اريد ان اتركها
 وارجو ان اكون معك
 في الجنة يا رب
 فوالله اني قد علمت
 اني احب اليك من الدنيا
 وما فيها والآن اريد
 ان اتركها وارجو ان
 اكون معك في الجنة
 يا رب فوالله اني قد
 علمت اني احب اليك
 من الدنيا وما فيها
 والآن اريد ان اتركها
 وارجو ان اكون معك
 في الجنة يا رب

رضوان الله ورحمته وبركاته تعالى بحق ساداتهم اصحاب العصمة الازكية وحسب جامع اهتداهما
 قیامت نبوت ایشان که صاحب عصمت باشند
 تمام لامع داشت بر حق و مجلس موعظه اخلاص ایشان علیه الرحمة والرضوان چه آنکه مواعظ
 شریفه اش از بخارا و انوار موستسین اساس موعظه محمد اشرف المخلقة الاله افضل البریه فطره
 و از شمس و بقیع ایشان علمهم السلام دره بود حال آنکه حقیقت ایشان از انحالایا بر کات ایستاد
 و اکابرش بران بیانات مقدس و لایق داشت و خوف خالص بخدا و ثباتی مناسبتی با حقانیت
 و درجاما حاضران از آن مشاهده بان اصل و جاید اگر چه حقیقت موعظه از حجب ایشان نموده و شوقش
 بدعوت انبیاء آدم بخلق عالم نشانه داشت بدین جنابش از بدین سادات خلق نذر کرم و بار مغادر
 و لقاء رب عیبا بصوره داشت فخره الله مع السادات بحقه و محقق علیه الصلوات و باین اسطه
 بجز و حضور و استماع و انفاظ کلمات نموده بلکه در هر جا و هر حال عالم و جبر قیاس با حق و
 داشت متابعتی بصلوات السادات الحفظ بالکتابه کافی بنده المیراث الشهد شایع الله
 و غیره چه در رحمة الله از حضور مقدس بنو صلوات الله علیه الاله و انبت کرده که آنجا فرمود
 قد الم قبل و ما قبله قاله کاتبه ما استاصدق الطائفة فقه الزاکیه و اما الی و
 یعنی قید علم را بر سید را و از عقیده و جز است فرموده و شوقش
 ذکر و انبت فرموده و مفهومش اینست که رسول خدا اصلی الله علیه الاله فرموده و مؤمن چون ببرد و بگوید
 که علی بر او باشد اگر در انور و برده باشد همانند او آتش و خداوند تعالی با و بعضی اگذا رند
 آنورق عطا فرماید بعد از شهری بر کس از دنیا و آنچه در دنیا هست و کسی که نبیند
 نزد شخص عالم بکما عقی صد امین کند او را خداوند تعالی در دیند من قیامت و جلاله که در آنست
 که بان عالم را ناکن میکنند و بالندارم این اجمال قید مطلق علم بکتابه است و انصافه فضایل رسول و ال
 بکتابه اشهر من ان سکندراسلر الشهادات اکبر کعبه ان جنتا اقدس رسول الله علیه السلام
 ذکر فرمود که اوصلی الله علیه الاله فرمود من کتب فیله من فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام
 یعنی کسی که بنویسد بکتابت از فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام از برای او
 مستغفر

این موعظه است
 از حضرت علی علیه السلام
 در مجلس موعظه

این موعظه است
 از حضرت علی علیه السلام
 در مجلس موعظه

این موعظه است
 از حضرت علی علیه السلام
 در مجلس موعظه

تستغفر له ما بقی من تلك الكتابة وسمي الحديث هو طويل نافع للحمد الى غير ذلك اذا انار بالغه
 استغفار کند و اسم از آن کتابت یافت
 آنچه پس از سادات ابرار و اداة منی و انحصار فضیلت باجاء و خدا از اذکان و جنانا و غنینه
 الشیخ و تحقیقه و کلماته چه آنکه عنفوان شبان شرفش باوان شیخ و خیر و سید بود و قوت اعصاب و
 بضعف مبدل گشته بود و احتمال و داعش اسلام و اسلام از اعاده باقی قریب که بدل بود و لهذا آنکه
 که از مواعظ بالغه و در زکات اش از من اخوان مؤمنین فوت شود باین نحو که آنچه از لسان مبارک
 صادر میشد بعینله زاد و قریطاس قیام الماس اینست اس قید مفهوم تا آنکه از بیانات شایسته نقد
 انام تقریباً و دست مجلس ضبط و ثبت نمودم و با مقتضا بعضی از علما و سادات بلد طبرستان علی
 مشرفها اسلام و به المشرقین و المغربین در سابق الایام چند مجلسی سواد و ضبط مجلس نقل
 مشرف کنند و آن سواد پروردگار مشرفها و فرمایا
 بیاض نمودم و انفاضوا ایشان داشتم و سایر مجالس رهان سواد اولی خود بود و اشتعا تصدیف
 یاده از علوم همه متعلقه باصول و فروع و منافع از اصلاح و نقل انها بیاض و نا آنکه
 دو این ایام یکی از اخوان کرام که از بخارا و بن سادات کشته اند که لا یرال شنه از آنجه موعظه
 و لا در سابق و لا حق از احوال بود یقیناً عظیم و تا کید جدید جسم برآمد و در نقل آنچه مقدس
 از سواد مجالس بیاض نظر بچشمه عدل اجابتش لازم آمد از سواد بیاری خالق عباد نقل بیضا
 میشد و امین حضرت و به محبتش که حقیر و ایشان و تمام اهل ایمان انا انبام الساعه بعد از ان
 فوضنا کامله و عطاهای افر لطف فرمایند از عبود اجانب مصون و محروس بدارد و در بنام مجلس
 از یاد و مقدس نجف الاشرف کربلای معلا و کاظمین علی مشرفها الان الحجة و الشایع اورد
 شد بود توجه نمود اینک کاتب استظارا که در هر قلیله از خط و الفاظش اذواج قرار دارد و مرد
 روحی اردا بگذریده دارد دائمی و نفعی اود سرمد بقوادل و شایع انفاصه چون این
 قابله نقل کتبنا اثر شیخ مرحوم اعلی الله مقامه جلوه استعداد و قابلیت نمود پس سرفراز فرمود و بجا

این موعظه است
 از حضرت علی علیه السلام
 در مجلس موعظه

این موعظه است
 از حضرت علی علیه السلام
 در مجلس موعظه

این موعظه است
 از حضرت علی علیه السلام
 در مجلس موعظه

این موعظه است
 از حضرت علی علیه السلام
 در مجلس موعظه

این موعظه است
 از حضرت علی علیه السلام
 در مجلس موعظه

چنان مستفاده میشود که موعظه کردن افضل تمام اعمال است ^{و اما} قال علی بن ابی طالب ما عمل الا لیسر کلها و اما
 فی سبیل الله عند الامور و فی النکاح الا کشفته فی جرحی و ان الامر بالمعروف و النکاح
 عن النکاح لا یقرب من اجل ولا ینقصان من زنی و افضل ذل حکمة عند الله فاما جابر انهم
 و اعلم ان من یستعمل اهل راوی کند از روزی و بهتر است که اهل راوی کند از روزی و بهتر است که اهل راوی کند از روزی
 و درانی که از دست می آید و در آن روزی که از دست می آید و در آن روزی که از دست می آید و در آن روزی که از دست می آید
 و اما از همین محل بیان واضح و روشن شود ارتفاع شان اهل عتبات سینه الهیه نبویه علویه
 ساداته علوم مقام ایشان و انحطاط رتبه معضین از ان استکبار و استکبار و استکبار و استکبار
 چه اگر استناد ترک موعظه با وجود شرایط بکبر باشد شخص کان نام کان همان ساداته
 و اگر بکمال استیغنی شخص از معرفت بندگان خالص ایمان خارج دارد و نفوذ بالله متعاضد
 تخلقوا باخلا فی الله و اولیاته علیهم السلام و لا تكونوا من اللئام این بحال و از باره از این کمال
 مدح و اعطاء موعظه نیست و در وقت قیامت هم بان بیکر حضرت باری جل اسم شاد شود
 سبق و کبرانت که صفت عظمی افضل طاعات اهل عبادت است یعنی آن از بر این
 قاطعه سادات العترة علیهم السلام و بالعز که دارای علت ان نیز باشد و این مقام مذکور
 میبندم از ثامن الائمة فداه روحی القابیه و وی عنه علیه السلام فی الاحتیاج و مضمونه هذا
 بالفارسیه حضرت رضامن الجنة و هشتم ائمه از پدران زکواران و خوصوات الله سلام علیهم
 اجمعی و ذابته فرمود که چون در قیامت شود بخص غایب گفته میشود خوب مکرر بود و هست
 در خلاص جان خود بود و نجات آن از هولهای اخوت خود ترا از مردم نکاه داشتی و فی اخل
 هست و لوکن فقهی که فیض او و خیر او بر مردم رسیده باشد ایشان را از چند دهمند و این ایشان
 داده باشد کاری کرده باشد و حق ایشان کرده باشد و داده باشد و داده باشد و داده باشد و داده باشد

برای ایشان رضوان از خداوند منان گفته میشود و در این فقهی ای که بکند نگه داری که هالك
 کردی هر شب ال محمد و ای که بکند هدایت کردی مضیعان و در شایان ایشان را بشت شفاعت کن
 برای هر یک که از تو احکام دین گرفته و تعلم از تو نموده پس مبادست داخل غیبت میشود و او فانی
 فانی فانی تا آنکه خضر شمرده مقام و ایشان یعنی داخلین جهان کمال اند که اخذ کرده اند از او
 علم خود و او ایشان اخذ کرده اند از یک که او اخذ از ایشان کرده و همین طور تا روز قیامت
 نظر کنید که چه قدر فرق و تفاوت است بین این دو منزل یعنی غایب بودن و عالم بودن بنحوی مذکور این
 اصل مضمون حدیث شریف است و مقام خلق کثیر را گویند در حدیث بخند شده بصد هزار و اینچنین
 مشایخ زیاد دارد و در اینجا که دلالت کند بلکه در بعضی از آنها از باره از آنچه که در این ذکر فرموده اند
 از فضل و فرق مذکور است و مقام کجایش ذکر آنها بالتمام ندارد و همین بکسر کافیت برای مقصود
 چه آنکه معلوم است از اینکه عالم موضوع از غایب حقیقی مستوجب الطائف نعم الهی انقدر مرتبه علو
 داشته باشد پس کمال کمال و جلالت جلالت در عبادت حضرت ملک تعالی ارشاد ناس باشد موعظه
 از آنچه محتاج باو بند از امور دنییه اینگونه از اشخاصند که از خضر مقدس نبویه علیه السلام
 و شفاء و تجدد باره ایشان رسیده که فرمود علی ما فی الضاوی بن نقل من عن الفقیه هدامه و البیر
 امیر المؤمنین علیه افضل صلوات المصلین از حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات الله الملائکین
 روایت فرمود که آنحضرت فرمود اللهم روح خلفائی ای برورد کار من رحمت کن خلفای مرا عرصه کن
 بان بزرگوار که خلفای تو کسانند فرمود الذين باتون بکعبه و یرون حدیث کانی ابدا بعد من
 بعالم دنیا این حدیث و سنت مرابرای امت و اینکنند اینگونه اشخاصند که ناموس عصر حجت
 غایت امام زمان عجل الله فرجه ایشان را بخت خود قرار داده است فرمود فانه حجتی و انما حجت الله
 در توفیق رفیع و پرورش است که این حدیث شریف غایب کمال و غایب کمال را برای واده احادیث

این حدیث
 در کتب معتبره
 از کتب معتبره
 از کتب معتبره

این حدیث
 در کتب معتبره
 از کتب معتبره
 از کتب معتبره

ببین این امام حقیقی چه میگوید خدا بکند بخلاف قول افاغان مجازی و تو که های خود اگر دست بیاخته
از خطابت خطا کنی و اتمام کمال لذت نیابی بقول بعضی از اهل ادب معرفت آن لذت از هر
لذتی که بعد از آنکه و خوب و بد را بیان میفرماید مثل کسی که عکس بخواند میفرماید اما که بعد
خالاتجان و دل عزیز کنی لیلیک بجان و دل اطاعت کنی برای خدا و دقری که کرده ایم خال عزیز کن
میکنم و اطاعت میفرماید انفع کرای برای تو کرده ایم و در میان همه مسئله است اغلب مردم روزی از روز
کرامت میکنند بیبیدم و دوزخ و کرامت چه محنت و دوزخ برای عادت بلد خوف از مردم که باطل است
قطعا خوف و کرامت است ایضا بکند از روی کرمی که تشکی است بکرامت عینک و بد بلکه محنت
و هر اهل کرامت شده میشود و دست بر سر صورت آن بکشد عرق و عفت یا و میدهند چون نور
افکار شد قال الله عز وجل هذا الطیب یحیی روحا یملأ منکلی شهد و اتی قد غفر له عز
کرامت یا یعنی چیزان مدح حق و وجوب جواب خیر اما کرامت یا یعنی کارها و خوف و عادت
و دوزخ میکنند و موت و وجوب ابطال الصوم ملتفت باشند که از دوزخ فضاها بیدار که برای دوزخ
داران میباشد است آنکه از آن جوگر سنگی در آن چیزی نداشته باشند و آری این خطابت خطا
و دوزخ و اخوات بعد از آن دو مقام لطف میفرماید و گذشت آمد فروز من کان منکم منضیا او
علی سفر فعد من آباءم انحر و بذل الله که البصر لا یزید که العسر یسین لطف گذشت هر چه
و بین حالت خود را که با خدا چه قسم رفتار میکند ابد آرزو او گذشت از حق و دوزخ و موتی
که بگوئیم چون خدا خواست از آن گذشت و ضایقه دارم الحاصل از آن چون که دوزخ اول ما
محسوس میجو اهم کاری کنیم آمرزیدن شویم ان شاء الله تعالی و در این شریعه خدا کوه کعبه و
دوزخ را که فرمود بعد از آن در فقره پیران کن سال نه هر بری که تو هم موصول باشی لطف فرمود
و ایشان از دوزخ معاف است و میفرماید و علی الذین یطیعونه منکم فله طعام میگویند

غرض چون شهر الطاف نام بر روز کرامت سر محمد خداوند عالمت میخوانیم عرض کنیم بعضی خجالت
و طلب غفور و بخشش نمایم از کافران عرض میکنیم خدا تو فرمود اگر مریض باشی یا در سفر یا بیگانه
یا شیء بددنه را از تو میخواهم حال عرض میکنیم خدا باوقیت که مرا از این عالم بردی من مریض طاف
ندارم خال ندارم مرغانم از الهی وقت که فاضل و نیکان داخل قبر شدیم هم غمیدیم هم خستیم
خالت تحمل عذابها نداریم هم طافند بدو طافند بداریم بریند الله بیکه البدر لا یزید بیکه البدر لا ینقص
ما جاویدکن الهی نافذ که شد عذاب را در بوزخ نداریم بخجالت و غمنا و در همین عالم و دنیا امرت غفور
خدا باندگان سبانه پیچیده ایم در بایم ما را در جوار الطاف خاصه در این شهر و مضایق این
و مضایق ای ده از اعلا تا انکبش و مضایق است مضایق طور شرب شرب یکدیگر در هر چیزها
شراب است و اسم مقدس را و الله است لا اله الا الله و این ناره و این کدو
الله است و حشمت شهر است و بیکه معاوشدن نارا الله کرد دست میسباید و هو المظلوم
المحرم المعو ابوعبدالله الحسین الشهدا صلو الله علیه هر چه ضابط دارد شهر الله نارا الله هم
دارد در شب شهر الله نزل الملائکه و الروح الی سلامی ختم مطلع الفجر تمام ملائکه باروخ نازل
میسو برای سلام در دیارهای نارا الله هم نزل الملائکه و الروح سلامی ختم مطلع الفجر و در دیار
دارد و اظهار کردی دارد که در این اصلا شرب ندارد و مختص بخود است و است الا من اشاره بر روز
این روزه دار میکنم و توسعی کن که در این وقت که نزدیک اظهارات طلب اظهار بجا برود و در قشمت
جگر خسته بیکه و ان اظهار رجب قطرات اشک بر مصیبتا المظلوم این قشمت بیکه و البان قشمت
از دیار وقت قبل این رسول الله عطا نا از زبان عیسی قشمت بیکه و بیکه هم عیسی قشمت
دوست کنیم زیرا که بر واضح است شک او هم زیرا که یقینا آیه وجود نداشت و هم شری ال اظهار
اگر آید و باطفال صغار مانند علی اصغر سلام الله علیه که از قشمتی تا بک طافند و بومیدند

تقدیر متناهی تفتی شهر منشا و قد غفر لنا و حق نظر هلال ماه مبارک میگفت غفر
 کن که شهر رمضان از تو است باشد ماه رمضان و منشا کار کنی که طوری کن برای تو شهر
 شهر منشا شود ماه صفر شود کاری کن که برای تو ماه مبارک باشد ماه منشا شود شهر
 که ماه رمضان بگذرد بلکه تمام عمرت بگذرد و اصل امری برای تو حاصل نشود و از ذکر تو عباد
 شوی یعنی بگذرد و عمرت برای خداوند عالم نداشت باشی بجز خدا که کفر بشود بگوشتها
 فرغی و مبداء و انبساط و عدل است که در عالم خالی از محبت است و انبساط است یعنی عالم
 بخداوند عالم ندارد و محبت خدا الود است و تا حال آوردن اتحاد و الود است از محبت
 محبت خدا که آن محبت است که اندر بلکه کمال اشکال بلکه بعضی بکمال اصلا باشد
 بدانند تا دشمن خدا که انچه خداست و دل هست که غلبه و طاعت محبت خدا را
 اگر وضع کردی تمام شروز تو وضع میشود و قلبی تو ای که میشود بینک بین الله شد است که
 دل الله شد باشد یعنی خدای شد باشد تا حال که شده است بر هم تمام عمرت بگذرد و خدای
 شد باشی عزیز است از عمرت که چشم سرت بر تو و چشم سرت بر تو و بین که همان آن
 ببیند و اگر خواهی هم اندم کاری کنی نمیکنی یعنی چو خدای شد اندم هم موفق
 بلکه بشوی از کلام حق و هم چون میسر هم شویم شاد باشی از خدا و در باطنی
 هر دم و توان نیست از غایت کار ما هر انسان نیستند و کجا که اندک این راه در رفتند
 بخلاف امیر المؤمنین علیه السلام که خبر را میفرمود که این راه در داد و بیکد و کما در این
 علیه السلام از دکان این راه رسید کمال ترس خائف بود کمال خوف تو کو با و برادر امیر المؤمنین علیه السلام
 قد بدان که امیر المؤمنین علیه السلام امیر المؤمنین شد مگر بواسطه خوف خدا و تا بر روی و علیه السلام
 در قلب انچه بر روی این کلمه از باب فصح و مو عظمی برای حال آمدن تو میگوید بلکه خوف عظمی

اینکه از این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

اینکه از این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

اینکه از این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در تو تا بشکند اینک میخواهم بگویم انه لقول فضل انه حق انه لقول رسول که در احوال تمام
 معصومین بدانند که در ماه مبارک انوار کاران یکی از دو کیفیت است چنانکه ماه رمضان مثل
 موقوفی قامت آخر مثل اخراج امتیاز است که بعد از ماه مبارک چنان قریب بواسطه اطاعت
 عبادت خداوند عالم پیدا میکنی که در دو جهت قیامت برهم خلیل الرحمن سلام الله علیه
 حق قیامت بکند و یکی برهم خلیل و در حق صادق میشود با انکه بواسطه بدیخ و شقاوت
 عتود سرکش است بد خداوند عالم میال که کدش مخاطب میشود با ناک و جمیع خضر رسول الله
 علیه السلام میفرماید من مضمون علی شهر و لم یفعل ما یفعل لیه لا یغفر الله له الا بدیخ و نبل امین این
 کف مشحون است بلکه امین گفتند فلان دعا مستجاب شد بینید که مثل خضر رسول و امین که
 مثل خضر رسول فکر کرد و خود را از اینک که اگر از اینها باشد که ذکر شد هلاک میشود بدانها
 که گفتند اغراض و حکایت و دینی و نایبهاست ملتفت باشید بدانند که اینها است
 شهر رمضان شهر توبه است شهر مغفرت است شهر الانابه است شهر العفو است شهر التجاوز است
 الکرم و الجود است شهر الرزق و البطح و سائر کولات که تمام جهان ضعیف باشد و انکه در عمر
 میشود تا هر چه که کنی و در تلف و جمال داخل شد و فساد و از آن وقت تا صبح جمال
 خوردن پس که جمال دوز و تحصیل فو و شاد و اینها مبارک خواهی بود اشاره شد بر و زد
 مجلس سابق که در این شهر اندک اعلان است برای ما بندگان ندای اول ندای روح افزای خدا
 بهشتا بود با انما الذین امنوا و عملوا الصالحات انما علی الذین من قبله که ایا ما معذرت
 کان منکم من ضا او علی سقر ضل من ایا ما اخریاره گفتگو فادان شد اشاره بعضی از الطاف
 در آن کردیم تا هم بگویم الصوم بشرط قبله التمسک بالصلو باید فطران صوم مبطل است
 بدانی و لو کان اجمالا و قصد غرض کنی که خود را نگاه میدارم از اینها تقربا الى الله و این نیت

اینکه از این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

اینکه از این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

ملق باشد بکاه بنفستد و آری باز چهرها که متعلق بصوم است گفته شد که صوم مثل صلوة
 تحتل الشجرة و تاقظ ظههم این بیت را بجه قصد داشت و آنکه در بعد از ظهر عجل است
 بقضا آنچه مثل این است که استقامت باشد و در این شرط او است پس اگر کسی در وقت اندو
 بگوید از روی غبطه و غضب میروم و روز انجم میبینم که روز اش باطلست باز بجای از علما
 میگویند و نه اش باطلست مثل مرحوم استاد شیخ مرتضی لکن آقوی بنظر عدم بطلان است این
 مسئله نظر ائمه است که اگر کسی بگوید بگذاریم و گرنه حالا که میگویم این کس همچین گفته
 گفته است چنانچه آنکه که گفت و روز انجم در بنابر فتوی جمعی و نه را خورده است و
 بخدا میرسد و بخلق میرسد اگر گفت حالا که میگویم ظاهر آنکه گفته است چنانچه در قسم کتاب که
 میگویند از در اسلام میروم باشم و بری باشم بعضی گفته اند که انجم در قسم هم موجب کفر است
 لکن ما حالا اینرا نمیگویم کفر است حرام است بعضی گفته اند که موجب کفر است و ندارد و کفر
 بر او حرام میشود و در بعضی گفته اند که اگر انتم نیست همان حرام است غیر من حاصل میشود و اینجا
 مبنا اینچیز بکفر است که آن تا حال بجل بنام است پس شروع در آن نمائیم بخوانیم قرآن و بگویم
 سبب در آن بگویم اول معرفت الله و دوم خوف الله سبب طاعة الله و عبادة الله این قسم در کتب
 گفته اند که بعد از معرفت الله زیرا که ان اتم است اینچیزی چه آنکه اگر کسی باشد و شهادت
 بپیش بپوشیده است که قال امیر المؤمنین علیه السلام من شئنا بالخلق فمؤکف بالله العظیم
 کسی که خدای عالم را قسمة مخلوق کند یا برای او محلی و مکانی مثل آنکه بگوید و دانستند
 قائل شود آنکس کافر بخدای عظیم است زیرا که خدا متراست از مرد و زمان و حلول مکان بر او
 و او است که دستها و بطن انسان بلند میکنند بجهت آنکه عرش چون محل و محض بنوعی است
 انسان لهذا مامور بر رفیع دالی السماء و الارای خدایا و از حق و مابینها اند و غرض اینها

این قسم در کتب معتبره است و در بعضی کتب گفته اند که این قسم موجب کفر است و در بعضی کتب گفته اند که این قسم موجب کفر است و در بعضی کتب گفته اند که این قسم موجب کفر است

که گفتیم و میگوینم باید در دنیا داخل کرد و تا شد شهادت برود و چیزی از آن مانند اگر انشا الله
 شد شهادت و دل کسی را بدیج چیز از بین کند اگر چه در مثل و در غاشور و در کاتب است
 هم شهادت شود و داخل نار میشود معتد است اینها در جهنم ملق باشد و شهادت و شهادت و خداوند
 عالم از دنیا برین کس که هلاک میشود و دیگر جزای دیگر نیز خداست بعضی خدا را فانی اند و اگر
 با چیزی خدا را فرزند کرده اند یا چیزی را شبیه خدا فرزند میگویند و مترش بدانی از آنچه که در عقل و
 کجاست بکمال و دیگر خوف خداست چه بیش از اینها بودند که از خوف تو سر کارشان در شد
 مثل فقر انحص کفر و در که و صفت کرد بعد از مردن مراد بود این خاکستر مراد فدا دهد
 اهلس او روز اندند خاکستر را بدادند و با مراد خاکستر شمعش را و سوال که در چنین
 کردی عرض کرد از خوف تو الهی برای انجم خداوند عالم او را مرد بدیجین فقر انکس که
 و صفت کرد که او را در قبرستان مسلمان دفن نکنند بعد از مردن ربما و زنجیر بگردش اندازند
 و بگردانند بگویند اینست از خدا که خجسته است چنانکه گفته بود که در دنیا از نماز سبک اینرا
 و اگر بد که صلح شد اما انما انما من عیاشها هر جا خجسته و خوف ذکران برای مقدر است
 که انشاء الله تعالی رجعت الحاکم ملی پیدا شود که سبب نجات شویاری مکر تامل دارم و در بار بعضی
 از دنیا و اطفال که خدا را چیزی فریض کرده اند و فراموش هر چه هست همین سرفهم است و حکما
 و قصص هم برای همیشه اول ماه مبارک که بخودتان بگویند که ماه مبارک شد است و خدا را بزرگ
 گفت خود که بخود گفتی در داخل شد ماه مبارک شاهد بیکر و عرض کن اللهم قد اقبل مقصرا
 و مقصرا امر و بخوانیم حمد از این موخر بگوینم هرگز شهادت بخدای هست اگر شهادت باشد
 کرده ابدی الام میگویند ما را از شهادت میگویند طوری میمانیم و حال اینکه از طفولیت میمانیم
 میگوینم اگر با و هم کردی طوری میمانیم که خدا خواست و غافلست ان خال تو میبینم معصیت میکنی

این قسم در کتب معتبره است و در بعضی کتب گفته اند که این قسم موجب کفر است و در بعضی کتب گفته اند که این قسم موجب کفر است

این قسم در کتب معتبره است و در بعضی کتب گفته اند که این قسم موجب کفر است و در بعضی کتب گفته اند که این قسم موجب کفر است

این قسم در کتب معتبره است و در بعضی کتب گفته اند که این قسم موجب کفر است و در بعضی کتب گفته اند که این قسم موجب کفر است

[illegible]

۱۱۱

مكتبة

مجلس اول

الحمد لله

[illegible]

تفصیل از بی بی

ارشد از کتب خطی

مجلس

[illegible]

خط سید بنو

تا از معاصی شیطانی عذله نرود و چون توحید کامل شود ایشان بنویسند غیر خدا را از پیش
 و هرگز از دلالت توحید نخواهد که داخل حصن محکم شود بلکه لا اله الا الله حصن محکم داخل
 حصن امین من عذاب فیضها و سر و ظواهر و دران الم تر اولی بظنون او فلا نظرون تغکروا
 اینها تمام اهتمامها برای استحکام دین است و توحید که درست شد بران همه چیزها درست
 میشود و اگر کسی شک دارد شکش میرد اگر ظن دارد یقین میشود اگر یقین دارد زیاد میشود تا بقا
 یقین امیر المؤمنین علیه السلام برسد که تو کشف العطاء ما از دست یقینا فرموده است خدا را میتوان
 نشان داد که انچه است اعلا به بدین چشم ظاهر علی بلکه بچشم عقل و و چنانکه در قرآن فرمود
 سَیَرْنَا بِأَنفَارِ الْآفَاقِ وَفَیْ أَنْفَرٍ حَقِّیْ بَیْنِیْ وَبَيْنَهُ الْحَقُّ بِرَبِّیْ عَلَیْهِ أَفَاقٌ وَبِمَا خَلَقْتُ
 یقین حاصل کنی بر وجود واجب صدق در طور در آفاق کار کرده شد و صدق در درون
 خود را لا کشف در یک نفس کشید پانزده کارخانه در وجود هست که کارخانه هزاره
 کار کرد و او متجلی در دود بر اینی چه قدر چرخ داد اما از خود غفلت داری که در یک نفس در
 گوشه دوزخ بیت که از روش صد نفس می کشد صد هزار چرخ در وجود بکار و رفت
 ملاحظه نمائید که اینها را بکار برده است خود نفس در برابر ایشان کم اول خداوند عالم آباد
 و نفس تو فراداده است که تو پیش میزانی اگر هیچیک کساعتی غفلت از بزرگتر هیچ تو معلوم شود
 باری مقداری از آن داخل میشود و آن باری مخلوق در آن هست و چنانکه نفس در آن دوازده
 قسم جوهر از آن میگذرد موافق هر عضو جوهری از آن گرفته میشود و در هر عضو از اعضا
 انسان چهار قسم جوهر مدبونی یا بدست در هر عضو از اعضا چهار قسم جوهر بود و الاصل
 و ناخوش بقدر یک نفس در آن باید تمام این جوهر قهقهه شود تمام اعضا حتی در زبانش با که اگر
 داخل شود آن آکل دارد پس صد شخصت داری که خون در آنجا ریخته و کاه داری که از او

توحید کامل شود
 اینها تمام اهتمامها
 توحید که درست شد
 میشود و اگر کسی شک
 یقین امیر المؤمنین
 نشان داد که انچه است
 یقین حاصل کنی بر
 خود را لا کشف در
 کار کرد و او متجلی
 گوشه دوزخ بیت که
 ملاحظه نمائید که
 و نفس تو فراداده
 باری مقداری از آن
 قسم جوهر از آن می
 انسان چهار قسم جو
 و ناخوش بقدر یک
 داخل شود آن آکل

باریک و جوفت عهد نام کدام مشاود و سوزنخ کرده است بر چند هزار مقدار قرار داده
 تا انچه او انجاد داشت و آنچه بکین شد با در اجازت کرد و تقسیم کرد بر هزار و یک بر جمع میشود
 هر یک نفس در آنها که در اعضا تقسیم کرده است جدا میکنند تا ما و اگر انچه سجد نکند که جد
 بگذرد از آن موافق اندک میکند و منطور مقلما انبساط که تمام حرکات اعضا با تمام حرکات
 ظن لا اطلاق مطابق است با این نفس در و یک نفس تقسیم هوا با اعضا با کارخانه است که تأمل
 در او بکنی خدا را بشناسی از اینها که گذشته در یک نفس و مژگان تأمل کن خدا را بشناسی که طو
 رویتش در دست سفت است که مواجست الا داخل چشم میشود استخوانی و نه کوشش فکر
 کن که چطور هر مژگانه بلند میشود و این موفای چشم بلند میشود در همین یک نفس خالق را بشناس
 و بگو لا اله الا الله حقا حقاً التی بگو اینک طیبیه در این جهان که عجیب صنع العالمین باشد
 و خفیه که در دین بگذارد و زختر پروردگار که در وقت انقضای خود کند و در هر طور تأمل کن
 و خلقت اینها و زمینها که اقسام متماثل اند حرکات مخصوص دارند از این زمین که مژگانه او
 پادشاهی دارد از انسانها و سایر مخلوقات که از قبیل شما و ماه و افتاب و کواکب و چکر است
 حیران سازند که کوچکتر از هر شمارهاست خدا بد شد چنانچه مقابل از این است تأمل کنی
 خالق را بشناس همچنین تأمل در چنانها کن از پیشه کوچکتر نیست و یک قسم از پیشه است که بچشم
 نمایی بقدر مد اگر بدین جمع نان بپسند پر شود و باره یک نفس سنگین تر نمیشود مع ذلک
 عالم آنچه که قبض داده است از اعضا و جوارح باین دیشم داده است با چیزی داده که آن بر او
 که قبض پر ندارد و چشم این پیشه باین کوچک چنان بینائی دارد که تمام مفاصل و سوراخها بدین
 سببند و خطوطش نظیر نمایی بود مع ذلک جوفت یاد بروی تمام جسد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 و مسئله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که سوال از انضال اعمال کرد و حضرت رسول در جواب فرمود

نفس اینچنین
 مصلحت
 خالق را بشناس
 خفیه که در دین
 خفیه که در دین
 خفیه که در دین
 خفیه که در دین
 خفیه که در دین
 خفیه که در دین
 خفیه که در دین
 خفیه که در دین
 خفیه که در دین

انسان اگر معتقد در دست دارد یعنی ممکن است و میکند ترک کند این افضل اعمال است
 خودش بکشد و بقتل آنکه صوم و صلوة عبادت حق است و انهم عبادت اگر موقوف و ممکن میکنند
 بل کاهی بگویند ممکن اینکاه را قریب الی الله تعالی عبادت کرده بلکه جلیل عبادت و ترک عبادت
 اعمال است قرآن خواندن و طاعت و غیر اینها این افضل است الایمین ترک معصیت کانی که
 داعی ندارد که نه میکند هم ایستقامت دارد و بعضی افضل الاعمال را با حال اسبکوم بگذراند
 که داعی بر معصیت هم داری خود را جانی نداری ترک کاه میکند بل این افضل الاعمال بگذراند
 ندای ممکن هم نیست ترک میکند این معلوم نیست که افضل الاعمال باشد علی اگر از افولین
 میکند که اگر ممکن هم بشود ممکن بازم برود کار اجر میکند الایمین عکس این چه طور است یعنی
 حال است ممکن نیستی حکومت و توان میکند اگر بدست حکومت میکند اگر ممکن استی شراب بخوری
 ولی دست نرسد الایمین معصیت است بکفریه اینست که ممکن شد و الله تعالی
 فضل ترک کردی اینست که در عبادت بگذراند معصیت فعلی دارد لکن ممکن نشد از اجابت
 پروردگار عالم این نیست بریندگان خود بنویسد لطفاً و رحمتاً فرمود اینرا بر شما کاه بنویسم
 اما در اطاعت چه طور که نیست داری تو را خلق عالم لطف میفرماید شایسته داری هیچ معصیتی
 باز از حضرت سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه گفته باشا اطاعت همان نیست شراب بنویسد
 اما در معصیت نیست کاه بنویسد داری و تو را بعضی نیست تو را بنویسد حق اگر عبادت
 داری عبادتی مثل نماز شب و تلخوش شدن باذان و اینها که عمل اینها را در برات بنویسد
 حال مطلبی که هست بخوام اینرا بگویم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود افضل الاعمال
 فی هذا الشهر الوریع عن محرم الله تعالی مغاصه دو قمره زنا باشد مثل زنا و لواط
 و امثال اینها اینها محض آنکه بخواند تمام بنویسد ولی در کاهان داریم که دانه هستند

و بنویسد اینرا بر شما کاه بنویسم

و بنویسد اینرا بر شما کاه بنویسم

چون باقی چه بیدار باشی چه قائم باشی چه در کعبه چه بنام خدا متصل بر این کاه بنویسد
 نازی بر این بنویسد مشغول بر این سید الشهدا هست برایت تو را عبادت تو را سوا بنویسد
 نیکاه را سواد و بعضی از این نوشته ها را حال اختصاص بنویسد برای بعضی دیگر از این
 بنویسد و نکند و آواز آواز خالاکری برای اینها کند که اینها و پش تا زانند و پش
 عرض اینها بیان کنم شاید ترک کنی و از هلاکت امانت بجای اینها طوری بنویسد
 زدن بر این بنویسد تازه بنویسد اینک بگذراند بنویسد ملقب باشی که بنویسد
 برایت نوشته میشود و اینها جور است بگوید فعلیات بگوید ترک بگوید قبل از این
 در کمال خضوع و خشوع مشغول عبادت تو را سوا بنویسد اینها را زانند و پش
 سوا بنویسد اما خطبه مثل کاه داشتن عین غضبیه از سلمان مثل خانه غضبیه یا ع
 یا پول غضبیه یا یاس غضبیه یا مال غضبیه متصل شارع میفرماید زده زده کاهت نادیده
 بر این بنویسد از شیفته مجزود بر اینا حرجی نیست بگوید بخود من است که اکالما
 و یا کون الما لا کلاما و یا کون الما لا کلاما این در وقت است که مال را میبوی و طلب حرم
 نمیکند می فصل بر این بنویسد بلکه غیر الحقیقین میفرماید اگر توبه و غلوس مدیون کسی
 باشد تا ندهند همه مال مجبور است و در بعضی بات قرانی او در بر او و صبر حتی آنکه در
 اگر مدیون کسی باشد انگشتش که از مالش بر میدارند اگر تمام اعیانش حرام باشد و است کفن
 با بشان بنویسد باید اگر کسی کفن غریبش کرد و جنازه را با حکم خدا تحت باید کفن کرد مگر اینک
 بگویند از مال حلالی کفنش میکنند اگر نباشد صورتیکه فرض دارد کفنش میکنند مستحق
 هم اشکالت غضبیه بشو بگو بگو برای رفته است اها چند جور است صد لور است خدا
 عالم میفرماید از این آدمی که و دوزخ با یک عده که از این حکایت یاره از حکایت دوزخ زمان قائم
 چه بنویسد از این آدمی که و دوزخ با یک عده که از این حکایت یاره از حکایت دوزخ زمان قائم

و بنویسد اینرا بر شما کاه بنویسم

و بنویسد اینرا بر شما کاه بنویسم

وَعَلَيْكَ الْمَوْلَى فِي الشَّيْءِ وَالرَّحْمَةُ ابْنُ عَابِتٍ سَكَنَ الْعَبَّاسُ بِاللَّهِ دُرُوقُ بَيْتِكَ نَاخُوشِي طَلَا
 سَتَبْتِ هُوَالِي بَاشِدُ تَحْطِي غَلَا لِي بَاشِدُ مَجْوَائِدُ لَكِنْ مَلا حَظِي كُنْ بِيَهِنِ دُرُوقُ بَيْتِكَ لَهَا
 مَسْنَدُ لَاسْتَكْبَحُوا مَبَادِ مَبْدَا سَوِي بِالْآنِ الْآنِ بَابُ مَجْوَائِدُ جَرَّاجُ بَيْتِكَ الْآنُ
 بَيْتُ مَطْعُونَتِ عَقَابُ بَيْتِ مَسْجِدِ كَرَمِ انْدَا عَالَتِ سَادِ عَقَابُ بَيْتِ مَسْجِدِ شَجَرَةُ رَاوِي
 شَدَا سَتِ حَظُ وَغَلَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ سَادِ اسْتَبْهِنِ ابْنِ عَادَا رَا اِيْمَانُ بَابُ مَجْوَائِدُ
 اَوْقُتْ بِلِي كَاهِي خُودُم مَوْعِظَةُ نَانِ مَبْكُم كَاهِي اِيْمَانُ اَمَوَانُ كَاهِي اَزْ كَلَامِ اَلْهِي مَبْكُم كَاهِي
 اَزْ كَلَامِ رَسُولِ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا بَيْتِ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ نَوَامُ شَدُ طُولِي نَزَارُ كَاهِي
 يَوْمَ بَرُونَهُ لَمْ يَلْبَسُوا اَلْعَبِيَّةَ اَوْ مَجْهَانِ اِيْمَانُ مَعْرُوفُ عَنِ اَلْهِي مَقْصَرَايِ مَدِيرُ بَيْتِكَ اَبْرَارُ
 كَرَمِ بَيْتِي خُودُ رَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 مَسْتَعْلَا بَيْتِكَ اَعْلَا بَيْتِكَ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 بَعْضِ مَبْرُودِ خَالِ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 اَوْقَامُ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 حَقِيقَةُ مَجْهَانِ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 خَاضِرُ بَرُونَتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 جَرَّاجُ بَيْتِكَ كَرَمِ شَانُ رَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 اَرْقَاعُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 بَرَاوَرِ مَبْكُم طُورِي اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 خَلَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 بِيَهِنِ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا

51

اعمال و مشاعر و
راکری و مانند

مراکز و مشاعر و
راکری و مانند

مراکز و مشاعر و
راکری و مانند

عَنْ خُودُش دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 وَبِيَهِنِ طُورِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 كَرَمِ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 بَعْضِ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 قَطْعُ طَرِيقِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 رَوِي رَسُولُ خُودُ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 اَصْحَابُ قَالِ الشَّارِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 اَصْحَابُ رَسُولِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 قَاضِي حَقِيقَةِ بَيْتِكَ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 مَعْرِفَتِ بَيْتِكَ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 اَلْخَالِيقُ كَاهِي لَدُنْكَ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 عَلِي اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 كَاهِي اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 عِبْدُ تَوَالِهٍ قَلْبِي بِالْاِيْمَانِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 كَرَمِ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 غُرُوفَاتِ بَعْدَ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 حَقِيقَةُ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 كَرَمِ اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا
 اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا اِيْمَانُ دُرُوقُ بَيْتِ مَبْدَا

52

مراکز و مشاعر و
راکری و مانند

مراکز و مشاعر و
راکری و مانند

داخل شد و در حوض حصین لاله الا الله انی فی سبیل الله که بعضی اوقات احضار
و بعضی در سایر اوقات یعنی معنی اله الا الله که اقرار و اعتقاد بوحید و یگانگی خدا
غالب است او مجرب و شایسته است و بهر جهت خاطر انشک که در او در بناد و دل و قرار
گرفته است و در آن بنموده و ان بنموده است تا با خود بسند دیگر منظور که در اینجهانها
دارم ذکر خشت است یعنی چیزهایی که باعث خوف از خداوند متعال شود و دیگر طاعت الله
قرآن کتاب شامست میبینم قرآن مجید کرده ابدان کو با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
خود را بدین صفت توصیف فرمود **الْقُرْآنُ نَجْوً لِّیْ فِی الْوَحْیِ** در چندین جای قرآن **وَلَا تَنْظُرْ اِلٰی**
السَّمَاوَاتِ وَلَا اِلَی الْاَرْضِ وَلَا اِلَی الْبَلَدِ کَیْفَ خَلَقْتَ فِی السَّمَاوَاتِ کَیْفَ خَلَقْتَ فِی الْاَرْضِ کَیْفَ
سَخَّرَ لَیْ یعنی در آن که خداوند تعالی در تبارک طریق تحصیل یقین و دفع شک و شبهه
بعبارت خود تعلیم میفرماید خال نظر کن و نام کن در این اوضاع عالم تا در روشن و شبها
از قلبت رفع شود **وَلَتَكُنْ عَلَی قُلُوبِهِمُ الْاِیْمَانُ** در حقیقت صادق بنیاید تو از این جور
اشخاص باسی مگر کن بگو و در قیام بگو بگوید در قیامت تا بشود همین جا که نشسته اید
و نیست سر خود نکذاشته شده است بلکه اخروی ار که این نظام ان قوی آیت مکرر میگفت
از ان که بیرون رفت قلم تو آیت و زمین و آسمان بطوری که هست آسمان بدو را حرکت کند
باز همین بقول قرآن که **مَکُونُوا مِنْ حَرَكَةِ السَّمَاءِ** خود را چرخ مجبور و این
و آیه مثل **وَلَتَكُنْ اَنْتَ وَرِثَةُ السَّمَاءِ** استاده اند بطوری هیچ قسم این آیه را بجهت غش و این
ذکر زمین هم آدم است آنها میگویند که مادر سر زمین هستیم ما میگوئیم که مادر سر زمین
هر دو مان سرمانان بگو اسما نیست یا لها جوی بن شناختی پروردگار ترا شناختی
که با بنطور تو و اسما و زمین را نگاه داشته است **كُوْنُ لَهِ الْاَلَهُةَ وَکُوْنُ لَیْ**

تکلیف
تکلیف
تکلیف

تکلیف
تکلیف
تکلیف

الا الله میبینم چه طور این اسما چرخ مجبور و آنها صفت فلک هستند نوی هم کوچکتر است
ستاره شهاب که از جهات دره مقابل زمین است حالا بین آنها نسبت فلک را چه قسم است
و همین طور فلک اول نسبت فلک دوم و هر نسبت فلک الافلاک و ان یعنی فلک الافلاک با
عظمت هم این افلاک را در وی یکدفعه از مشرق بطرف مغرب حرکت میدهد صد کرده اند بقول
تنطق بواحد هر دو روی و در فرج سیر میکنند از مقعر از تحت اما از فوق و بالاش عالم خلاق
مقطع است شناختی و در حکایت قادر و مبراز بقول **لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ**
و در همین حال که ظهور عظمت و جلال حضرت ملک متعال در قلبت شد اینکمه طبعه **لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ**
بگو و بخداوند عالم و در بعضی آیه که در وقت طوفان بلای مر و جبل و کاش شبها این عالم
تور و او در و اهرم ندارد بلکه با افعال احرکار تان طوری شود که بی ایمان از دنیا بروند و همین
دلان میخواند که برایتان ازادی بگویم هر چه و آن در فم فیه یک حضرت پیغمبر را خبر داده است
که **اَنْذِرْهُمْ** خود را محض تر با ال اطهار داش هم خوف داده است بجهتیکه خوف ایشان علیه السلام
از هر کس بیشتر بوده است خوف از خداوند عالم حقیقی را اینکه برای تعلیم است چنانچه
پیغمبرها برای خوف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگویند که برای تعلیم مردم بوده است حالت
انحراف در سبب شد اگر عرق در پای خوف خدا نبود امیر المؤمنین علیه السلام نیست خداوند عالم
خبر داده است صبر نماید که ایشان ترس داشتند بفهم تو سبکوفی ایشان ترس نداشتند و
يُؤْفُونَ بِالْاَيْدِي وَحُجُوتٍ تو ما کان شر مستطیر منسب آنها علیه السلام و اهی داشت بجهت ظهور
بجای ذاری و خاطر جمع است که خداوند است فاء مبارک اما ان شکاک دارد که مکرر محرم
نگاه نداشتند با هم الله المیار که از شکاک دارد که مکرر نداشتند قرآن کلام دارد که بگوید
من عمل نکردم با ایمان کلام دارد حضرت پیغمبر کلام دارد حضرت امیر المؤمنین که همه مبدء و ابدان

تکلیف
تکلیف
تکلیف

تکلیف
تکلیف
تکلیف

تکلیف
تکلیف
تکلیف

صیحو بکال خواهری معصیت میکنند که هر طوریست که بخود بر می کشند اصل اینکه خدا هست
 صبیغه الله و فطر الله است و وجود انسانی بطلب است از حق است که خلق در دنیا
 بیایان متناهی و ماکن به تعلیم کسی و تعلیم است فطره الله و صبیغه الله است اینست
 خرق اعتقاد بخدائی دارند هر مذهبی که هست بخدائی قائلند مثلا در یمن و طبرستان که گفته اند
 کارهای عالم را هر یک که طبعیت میکنند آنهاست متناهی است آنها اسم را بدکداشته اند الا که
 آنها میگویند خالق است که انسان و هر آفریده است اگر در هر طبعیت شعور باشد چگونه این
 خلق میکنند که مقتضای حکمت است در زمان کوچکی و صغر اطفال که باید بشیر بخورند و بدند
 میان زمین و آسمان که اگر ندان باشند شیخ و خورون و شیر دادن ممکن شود و بعد کم زمان
 اعتدال و غذا خوردن نزدیک شود بنزدیچ دندان مرتب می آید و قوه هضم غذاهای قلیه
 التفات کنند تا اگر کافش محکم کرد و تا وقتی که بخد کمال برسد اگر خالق باشد با طبعیت و بشیر
 که چنین خواهد بود امری در کمال شعور است که اینکارها از وی صادر شود و غرض از اینست که
 که اسم خالق مهربان را در هر یک از اینها میگذارد و میگذارد و غرض تمام مذاهب از این قائل
 برقی و پروردگار می هستند الا بعضی که الان مجبورند و دیده اند منکر خدا شده اند و قلب
 خود چنانچه از آثار و کارهای آنها بطلب است از حق اگر بطلب چنین باشد پس بدان و آگاه باش
 که اگر کار بجای رسیده که بر روی زمین مباح و حقیقت صادق نباید منکر خداوند عالم بشود
 نمیشود و باره کائنات از من نیست مثل همین که در قلب منکر خدا شود پس اگر بقیه خدا عالم
 شهید شود و جاعل باشد یا شایع از من بد نمیشود و منقش باشد که اگر نفوذ بالله مجبور و در قلب قرار
 گرفته باشد از دست فسخ کن که هلاکت میکنند مثل استحقاق امر الهی بپس سبک شمرده
 امر خداوند عالم غرضانه و جل جلاله و لا باطل مستحق که امری معصیت الهی کند ای محقق

و اما در این باب
 که در این باب

و اما در این باب
 که در این باب

که آدم اطاعت کند باید که با عذاب این چه خواهد بود اگر چنین باشد مستحق این
 اگر بد نمیشود و لا فوجند متعرض بکن که لا من متجاوز است پس اگر افاضات امر الهی
 نمیکند و در که تو امر بد شود در مثل میگویند خدا را از پادشاه بناد و حق و طبعیت که انفس
 برای بعضی از الواط اینهاست که میگویند ناسبند برای سبب الشهادت و شریع مجبور
 مال برای سبب الشهادت خارج میکنیم و شریع مجبوریم انوقت در کتب سبب الشهادت امر بد
 ای بدیخت شده است که سبب الشهادت برای شمن خدا دوستی کند بیدار باش هلاکت شود
 ملتفت باش من گوی نیویچر انما که امر بد نمیشود آنهاست بلکه آنهاست که از دنیا غفلت
 با غلبه نفس هوا و خواهش از ادبی صادر شود و از روی شهادت از روی این امر فایده ذکر
 که هم اول دین معرفه الله بعد از ان بعد از ان معاش است و قصه آخرت حضرت ابراهیم
 فرمود رحمة الله امر تغذیه می این دینی و این اینست که امر المؤمنین سلام الله علیه
 فرموده است حالا در سنه اول که میگویم هشتاد سال بیشتر یکی از شما هاد و این عالم بود
 اصل و قطعا از شما هاد و جودی بود چنانچه قول بود بکنند بکر هم از بند شما وجود شود
 بود و آمد دین و اصل اصل دین این بکبت که خدا شناسی باشد معرفه الله و معرفه النبی
 الا و صبا اصلا چیزی ندارد اگر چه خاتم الامر و قائم الالبابی پس حق که اصل دین را
 درست کنند که بر سبیل حقیقت معرفه الله و معرفه النبی و الا صبا و المعاد حاصل شود
 و اصل اینها اول اینها معرفه الله است پس دقت کن که معرفه بخدا ترا حاصل شود آمانه
 بطوریکه هلاکت حاصل شود یا بد معتقد بود خود خداوند عالم باشی و بد اینکه خدائی هست
 اما اگر در دین خودت و در آنچه می شنوی فیهم و و الیکم کلام امر توبه و اذها که فیهم و
 لکم و امر و و الیکم هر چه می بینید و تعالی با و اهام خودتان را مخلوق شماست و بدین

و اما در این باب
 که در این باب

و اما در این باب
 که در این باب

انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا ولم يك تلكه خبره تعالى في ذكر الله وتكرار محسوس
 لكن الاعتقاد صولو الاله لا الله واستودعها عند الله وقولوا هذه امانتنا فها انا
 خرمج اونا خنا بغير بواسطه الحق ككفهم اعتقاد خاصه كبريدين كويهد لا اله الا الله وانرا
 بود به نرود خداوند عالم بگذاريد عرض كنيد كه انجدا ان امانت است كه بتوسيره ايم بها
 كن و بركردن وقت برون آمدن روحها فاذيدنها من ابرنقل معنوا الله امانا نقل معنوا
 كمنار است كه كفتند اننا امتنا وكنا شرابا وعظما ما انا المبغوثون او انا الاولون مادونا
 زنده مېشوم مېفرمايد قل كونوا حجارة او حديد او نخل او زراعت او كبر في جسد و كذا كذا
 با صريحه ان تحت نيتش بود شمارا بوسه كرد ام غاير نيت كبريت تمام اجزا نيتش بود بلكه صريح
 انشا كبريت نيتش توانا مېناردن و ان پياده مېشوي نيتش خال اجزا هم مېشوي بكنه و در بقاي روح
 انشا بجهش است كه قولان مخلوقه هسته مركباته هزار عضو با قوت كارخانه است كه بكار رفت
 مثلا بلكه كارخانه چندين هزار كار كن دارو كه نفس زن باشد اذ افلاك و مقدسات بدن و هزار
 بونی و حركت كمن ابر نبض هوا نيتش داخله است انك نيتش صايد بكار كننها انبساط بكار
 برده است مثلا انك نيتشها بجا نيتشها است بكيه و نيتشها بكيه و نيتشها بكيه و نيتشها بكيه
 چيزها و بجا بكيه و نيتشها انسان بكار برده است انك نيتشها انسان بكار برده است انك نيتشها انسان
 خون جگر و كذا نيتشها بكار كن كجا مكنيت كه ادم با نيتشها حال و هوش و عقل و فكر او از اجزاء
 با نيتشها نيتشها بكار كن و در علاوه بر اينها چند نيتشها نفس قرار داده است روح طبعي روح
 جواني و روح انشا و اين روح انساني قبل از اجزاء خلق شده است بعد از ان روحها را با تمام
 مصالح داخل شدن وقت با اعتقاد بكنه كه خداوند عالم تمام اختيار با و او اكله كرد
 و با و خطابا انما الانسان ما عرك ربك ربك انما الانسان انك كادح الي ربك كذا

و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا ولم يك تلكه خبره تعالى في ذكر الله وتكرار محسوس

و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا ولم يك تلكه خبره تعالى في ذكر الله وتكرار محسوس

فلا يقدر قد خاب من دسها فادخل من دسها وحقش فرمود بعد از ان تكليف را بى اعتقاد
 طوان بدو شان و عين وجهه جعل و عيلى و قلبه نخواستها فرمود كه شكر ابو ذم مال بديكم
 خور و كذا است غرض من هم و موضوع تكليف بكنه مكلف به قرار داد اختيار نيتش ابدت روح
 انساني و ادم بفرمايد انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا مادونا
 و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا مادونا و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا
 بر خود مان توشه كز نيتش و مېنار كذا و توشه بر دشتن در منزل توشه دار است بكيه
 از زهاد ثابته است و بغير نيتش شهادت اسلام الله عليه مدونست در خانه خود قري
 حفر كرده بود شهادت اسلام الله عليه مدونست در خانه خود قري
 مېشوي مردم با نيتش مېشوي كذا و اقبل از مرن باري كبريتا و بجا و اجزاء داخل
 مېشوي اماره دارد و روح نيتشها مېشوي اوله ان مختصر گرفته مېشوي بعد از اجزاء
 و جمع دارد و روح جواني نيتشها نيتشها در اوست صلا خطه كرد ام و را خفا خفا
 فاطمه سلام الله عليها بفرمايد انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا مادونا
 كذا و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا مادونا و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا
 كه نيتشها بكيه و نيتشها بكيه و نيتشها بكيه و نيتشها بكيه و نيتشها بكيه و نيتشها بكيه
 انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا مادونا و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا
 و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا مادونا و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا
 كذا و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا مادونا و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا
 كذا و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا مادونا و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا

و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا ولم يك تلكه خبره تعالى في ذكر الله وتكرار محسوس

و انك ان الله يمسك السماوات والأرض أن تزولا ولم يك تلكه خبره تعالى في ذكر الله وتكرار محسوس

دربارند فلیعلم الله القبر صدقوا وعلی الکاتبین ابنتکه تکلیف نایم مخالفه یافتن
 کرده است و بنا بر این ابنتکه شما کادی میخواهید که هوای دل باشد اگر کاری مخالف هوای دل
 کردی انوقت معلوم میشود که اطاعت خدا کرده پس هر که میگوید ما و اینچه مخالف هواست نزد
 نمکنند و اطاعت نمکنند با الله بکنند است لا اله الا الله راستی بکنند است هر دو معنی است اگر
 چه خود لا اله الا الله محمد رسول الله دانست که الله تعالی و الله یعلم انک لرسله و الله
 یشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله که در اینجاست که در اینجاست که در اینجاست
 سکونی اینجا که میخواهی بروی بگازت نماید اگر اعتقاد داری بعالی عز از این عالم میروی اگر
 اعتقاد داری خوش بجات حال امن این باتر اوی شاخ اوند هیچ تر سبیل کن و قیامت این
 باتر از شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مضطربید که خدا مراد مقام امتحان در میان آورد گفته
 پس از خبر حضرت رسول خدا را او را که در اینجاست که در اینجاست که در اینجاست که در اینجاست
 سلا میزند و میگوید که با اولاد مضطربید آمد با که حضور داشت خدای عزوجل علیه السلام
 عرض کرد او کس است که در اینجاست که در اینجاست که در اینجاست که در اینجاست که در اینجاست
 شدند که آنکه شهید شدند در دوزخ احسن مضطربیدم چرا من با شهیدان شهید شد
 نوفرمودی تو پیش کن تو هم شهید خواهی شد فان الشهادة من دوائ الالحال شهاده بر تو شد
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله تو پیش کن فان الشهادة من دوائ الالحال شهاده بر تو شد
 حضرت رسول فرمود و قیامت که شهید شد که صبر میکنی او اقلت ان رسول الله لیس هذا من موطن
 الصبر اکبر من موطن الشکر عرض کردم بار رسول الله اینجا جای صبر نیست بلکه اینجا
 بشری است که فرمود شکر میکنم بر این بشری و بشارت مبین مثل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 که بگفت این او در دوزخ مقابل عبادت جن و انس است که در دوزخ است و الله اعلم

شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

فان الشهادة من دوائ الالحال

اختصاص باید در شبها بروی این بنا یا نهادن مقدس خود را دستگیر و بگوید یا ایمن
 قلها و اراد و بعد الطریق اما تو خواطر عجمی با کمال خواطر جمعی بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 میکنند برای حضرت امیر المؤمنین هم که چه قسم میشود که مقنون میشوند یا علی ان القوم
 سبقتون بعد با مؤالیم مردم خواهند که امتحان بنماهای خود شد نفوس خود شد اگر
 در دنیا و اشکارا امر حضرت پروردگار را بر خیال دل خود مقدم داشتند انوقت اینجا
 در وقت آنوقت امید از حضرت پروردگار باشند بنویسند یا علی ان القوم سبقتون
 و یا مقنون سقوت الله بعد خدا دارند از غضب و سطور او آیند و مضطربید که در اینجاست
 تخم بکاری امید و داشته باشی بقی است که نکاشته امید داشته باشی در و کتی اینجا
 برایت بکارند نمیکند معنی جفا قتی را حالا باید افشان رخا پیدا کنند معنی بعد صبر باید
 یسجلون حرامه یا الشبهان الکاذبیه و الاوهال الناهیه فیسجلون الحرامه لیتقید و یحتمل
 بالحدید و الی و یا بایع فقلت یا رسول الله جباری السائل انزلهم عینة لئلا یمنزلوه ردو لهم
 بمنزلة قیسة فقال هم بمنزلة قیسة فرمود خراج احلال میکنند بعنوان بنیاد بار احلال
 میکنند و در شوه را بعنوان هد مجزئانه ها را حضرت برای امثال ما فرمود یعنی بنای خفا
 بهین قسم است عرض کرد بار رسول الله هر مرتدند یا مقنون فرمود بمنزلة قیسة بمنزلة امتحان
 نازلشان کن یعنی از نداد که باعث کفر است نخواهد بود بلکه امتحانست حالا این امیر المؤمنین
 بود که مضطربید ما ما مضطربید بنویسیم اصلا بیکال سودگی نشسته و اینجاست که در اینجاست
 بعضی از عجایب صنع حضرت پروردگار برادران انسان بگویم تا فی الجملة اعتقاد می حاصل شود اگر
 چه بگویم بهیچ اوقات تلخ میشود ولی آنکس که مشت میگوید اوقات تلخ نمیشود تمام امور
 سلام الله علیه که میگوید بهیچ اوقات تلخ نمیشود یا مقنون باری که تم تر اخلاق کرده اند یا مقنون

فان الشهادة من دوائ الالحال

و دو جسم و چهار قسم روح یکی روح طبیعی است که در کبد است یکی روح حیوانی است که در
 که چهار ماهه شکم مخلوق شده است و هر حیوانی که متولد است اینجا چند چرخند و هر
 سوزان قرار داده شده است که انوار لغها مقابل سوز و لغها می آید و انوارت عزیزتر
 در قلبت می سوزانند تا آنکه روح پاک شود و روح دیگر روح انسانی
 که در قفا صلب این روح است این روح هر چه متغیر را می کشد بر دین کار خودشان هر چه متغیر
 بر این روح انسانی می نماند مگر آنچه از خدا بقدر بداند و بداند که خدا می تواند بگوید که
 با طفل تربیت بر سرش می بخواند بگذرد از خدا ترس به غیره همین طور بنان تا بکشد بگوید
 چشمت که بسته شد اینجا از شدت آنوقت خواهی ترسید حالا اعتقاد نمکنی آنوقت اعتقاد خواهی
 کرد حالا آنوقت خواهی ترسید اگر ترسید به خدا امری بخواند او اما ترس آنوقت اصلا
 نمی تواند بداند و بداند که حال او چه می گویم پس از آنکه روح نفسا و طبیعی حیوانی و روح
 انسانی را هم گرفت اینوقت اخضا که اینهم خواهد شد سر مختصر که بداند بناید بنشیند و
 عقل دادن که در این زمانها شکل شده است بر آنکه عقل دادن به قصد فریب مجبور
 و بی قصد فریب باطلست و این علمها که خدا فریب نمیشود نمیکند مختصر تا غافل صفت
 نکند باطلست و هم که از مردم فادست کشیده اند هم ضایع کارها غافل و بی فهم خواهی رفت
 نه کمی تر و هم در وقت احتضار نمیکند و در وقت غفلت حاضر نمیشود گمانند بنندان
 باری محلی از تلخی اینچنین که اوقات از تلخ میشود بگویم یعنی تلخی مردن بدان هر کس که
 بجنک می میرد البته هر چه که می میرد و الله پادشاهی تمام روح بین بان دقیقه جان کند
 بناد و اگر او نمیکند سپین و سر فقیقت چه بنا بداند روح انسانی همین که خدا او را شکر کرد
 مرد بگویم از چشم چه و از گوش چه و از چشم دهنه چه و از چشم عقاب چه می بیند می بیند

و در این وقت
 که در کبد است
 و در وقت احتضار
 که در کبد است

و در این وقت
 که در کبد است
 و در وقت احتضار
 که در کبد است

بنظر و چشم دهنه ای بناید اینجا چشم از بدن می شود و حالا این نیست و هر روح انسانی بناید
 شد بد و چشم می بیند یکی چشم دهنه ای یکی چشم اخرا و یکی چشم اخرا و یکی چشم اخرا و یکی چشم اخرا
 شکست نخورده است و خواهد خورد و بنام هیبت است یعنی برای خوان هم مهبت از حد
 از قش و رسید حضرت رسول که استند کرد از فاطمه زهرا سلام الله علیها برای تشریف برد
 اینجا فاطمه زهرا عرض کرد که ای پدر صد شخص است مثل اعراب می بیند معلوم میشود که
 مختصر برای خوان هم می بیند می بیند که چه قسم خاطر بر عالم دارد مجموع عالم پیش مثل
 کار است که از هر جانجویی که بر دای می شود این بزرگوار یعنی حضرت عزرا بنیل و در جود
 حرف اردو قبت که تشریف می آورد بیخود می بیند و یک بقیه آن است آدمی بنده خدا خدا
 تو برای تو سلام و شایسته است این بگوید و فرمایش او است ای ابن جوره و اشخاص بعضی
 می گوید و این است اینجا کار بگذارد و در وقت قبض روح میکنند با نظری که بعضی
 از آن قبض نمیشود روح انسانی که او را می بیند و اینجا بناید بنشیند و بعضی
 کند و بنشیند می بیند که می بیند از اقصای جهنم سرخ کرده بناید و قبض و حاکم کند و بگوید
 از اشخاص هستند که پاره علمهای قیصر میکنند با بد و خوشا با میل سرخ کرده از آنجهنم
 قبض کند چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنام حضرت سید المومنین سلام الله علیه فرمود
 چند کنند که با میل سرخ کرده از آنجهنم حضرت عزرا بنیل قبض و حاکم کند و بگوید
 حال بستم خودی مال بستم خودها ترسید از آن میل سرخ کرده نکوشد که مال بستم خودم
 بداند انهایی که ظلم کرده اند مالشان خورد بد حرمه اند الان مال آنها مال صفا آنها است
 الان مال بستانم خود را بنامده باشد که بکشد بکشد حضرت عزرا بنیل میل سرخ شد از
 از آنجهنم قبض می آورد الان چاره دارد نکند از هلاک شوی بان میل و قبت که او را می بیند

و در این وقت
 که در کبد است
 و در وقت احتضار
 که در کبد است

و در این وقت
 که در کبد است
 و در وقت احتضار
 که در کبد است

توبه که بکشد شهادت ناحق بدهد یا شهادت ناحق دهد تا برسد بسبیل سرخ کوفه از انحراف
 ستم خاک جور که حکم جور کند چه از اصلش جور باشد یا آنکه مودی بان شود این طاعت با
 این سبیل بضرر نفع میکند بکس که دیگر هم برای قبض بعضی در جهاد و در ان بجهل است که
 سنگین های جهنم است ان همان سنگین هاست که حضرت پروردگار با بیل و ان سنگین ها
 فرستاد که هر یک از آنها سنگین که از ان جهنم بچته شده بود و در هر یک از آنها نامهای انقوی
 که همراه قبل بودند نوشته شده بود داشتند یکی در مقدار و دیگری در ذکر از عدلی
 از بخود بعد ان لشکر که انرا بر هر برای بقی الله الحرام فرستاده بان قبایلی که انرا نوح
 تعلیم داده بودند برای جنگ آمدند نزد یکی مکه معظمه اموال و افراد اول غارت کردند از جمله
 شترهای حضرت عبدالطلب جد حضرت رسول و راهم بردند آنحضرت در آنوقت بزرگ حرم بود چو
 واقع در آنجا فرار شد قشربری پیش بزرگان آنها هینکه بزرگان لشکر بد که حضرت که بزرگ
 قشربری احترام و پا کرد از او بعد از آن حضرت فرمود شترها و ناقهای را لشکر بان توبیقات
 آورده اند خواهش و آنها دارم بزرگان لشکر گفت من بخالان بودم که توبیقات ان آمد که
 من دست خالی که بدارم حضرت فرمود در جواب انار بالینای و الجبال والبلد و رجبها
 از ان من ربا انها و شترها هم و خانه برای او بی و صاحب است اگر خواهد خود حفظ ان
 خود خواهد کرد باری بعد از انکه گرفت برکت لشکر بان میباشد اند برای خیر که بخندند
 عالم ابابیل را فرستاد که ان بلعندس سنگین بر سر آنها بیز از دوشان بیرون بیاورد از فرقه سر
 تا انک باش مثل هپتا میشد میان خالی حضرت عمر را بیل وقت مردن کسکه عمل قوم لوط داد از
 لوطا میکند یا بیدهدنی توبه بیا نند از وقت مردن با بجهل مذکور قبض روح او خواهد کرد
 و موت او با بجهل خواهد بود شوب الله و شجره بیدار باشد تا دور توبه باز است ان عمل

فکر

بیک

بجمع و سایر قبایح توبه کند یکی از اوضاع قبر و ملکست میباید بگوید این نامها را
 اگر خوب میگوید خدا جز به دهد ماها را کارهای خوش نشان دادی اگر بد است نفرین
 حقش میکند از جمله چیزها منکر را و نشان میدهد بعد از پیاده شدن قبل از دخول
 همه اش برای مؤمن علامات خیر است و عدلها وصال از جمله چیزها که میباید صورتها
 خوبی که صلوات است و صوم است و قراست و احوال سرور است و قلب مؤمن و غیر از اینها
 از عملهای صالحه که محبم میشود و انعام از برای کسی که خوب است اما کسی که بد است و انجا
 میباید که قرینها اوسل است و عاریت است و عقرب است که از استتین است که اینها فافله
 سفر هستند بعضی اخلاق و زبده اش که در دنیا دارد و در قبر میرود و همراهش هستند
 حالات قبل از رفتن قبل است و احشاش در قبر کیفیت دارد و اخلاص دارد از کفایت و عجز
 ذلک خلا اینها را بگویم ولی اگر المجد تر سبک خواطر جمع میشود اگر خوف کردی اعتد
 استراحت و خواطر جمعیت و علمی برای در دنیا خواهد شد و علم دیگر هم غرض از این است
 و ان توبه است برایش بقضی است بلکه بیا باشد علاج دیگر توبه فاست و در توبه
 ناله دعا کردم دعا میخارم و بعد علی نقول و بعد نزلت بک جید فی خیر و و ارحم
 ذلک البیسی المجدید عزیه بعضی احمد امد همان توشه ام او شهادت اند غیر از تو کفی
 رحم در اینجا ناز و تنهایی مرا حق است انسانی بقدر حال خدا را هم بخوام برای تنهایی و غیر
 قبر قسم بدهم بیک متوفائی که دعا بواسطه او مستجاب میشود عرض میکنم خدا با بحق ان متوفائی
 او را بعد از وفات قبر فرزند بر غریبه یا در غریبه یا در حق خدا با بحق ان متوفائی که دعا
 دفن بر زمین از زمین بلند کرد یعنی سر مقدس را و بان اکتفا نکردند بلکه در کوفه
 بدخت و بختند و بان هم اکتفا نکردند در خانه بزرگوارند و بان هم اکتفا نکردند و در آن

بیک

شود که ترا جبار عیند کند پناه میسر بخشد اگر نشود پناه کتاب که انصاف شد بنظر بزرگان دین
 ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين ان بزرگواران و کتبی که تالی مرتبه ایشان هستند مطابق ایشان
 انصاف میباشند پس برسد که بنیاد باطنهای شما مقبول طریق حق بنموده باشد امام جعفر رضا
 علیه السلام وقتیکه ابو بصیر در مکه معظمه از دعای خلاق را بدین طور نقل میفرماید ما عرض کردیم که اکثر انجمن چه
 بپایانند حاجان فرمود لا بل ما اهل کجیح و اکثر النجیح و چه بپایانند حاجان ولی بپایانند
 خیر کنندگان بعد از او امام باقر علیه السلام نظر کرد ابو بصیر آنکه در ظاهر ناپیدا بود نظر کرد دید
 مردم بصورتی سیه و هبانت عجیبه اند بعضی خود مثلا بعضی یک بعضی اقام دیگر غریب مثلا
 بکنند که ظاهر امام و مایلین سلطان و بخوان بنایان بزرگواران و کتبی که تالی مرتبه ایشان
 وقتیکه نظر کردند بعضی اشخاص میپند که اثن در بدنها مشعل است الان اثن با آنها احاطه
 نموده و میپند که بسیاری از اشخاص الان با سلطان فرزند خالاملا خطر کن یا او صفا کرد
 تو هست خودت با شناس که چه قسم ادعی از کدام طایفه و علاج کار ترا الان که چاره داری کن
 تا گرفتار روز بچارگی فتوی پناه میسر بخشد که اگر باشد مثل قوم غار و هود و نوح و لوط علیهم
 پناه میسر بخشد که اگر باشد مثل ابراهیم و اسماعیل و کافران علیهم السلام و سایر اعداء دین
 و نباشد مثل صدیقین و شهدا و صالحین سلام الله عليهم اجمعين مختص پناه میسر بخشد
 اگر مضاف صفات شر باشد دارای صفات اخیار نباشد بسیاری از مردم این را بداند میگویند
 و میگویند شیخ بسیار مرا از خوف خدا میترساند بل دیگر بعد از این رجوع میکنم از این
 طریقه و تو هم هر چند دل میخواهد معصیت کنی ولی بچند شرط ازاله عصیت از دین ولی
 در جای که خارج از مملکت او باشد حق بپایان که روزی خداوند عالم ان خود و هر چه میخواهی
 معصیت کنی ستم آنکه تبعه دولتی بشود که تا به مقاومت با خداوند عالم داشته باشد آنکه

از امامان کبار

چرا که اینها را

مرکب بجوامد قبض و حیات نماید بگویند تبعه فلان دولت از دول هستم و اطاعت تو میکنم
 شما اگر چه تبعه دولت اقدم هستید بعضی متابعان دولت قدیم کرده اند که اندک شیطانی
 باشد دولت اقدم اول گفتیم بچند وقتیکه دولت شیطان پیش از دولت الهی البشائر
 بوده است اگر تبعه دولتی بنشیند و وقتیکه خضر ملک الموت سلام الله علیه قریب میآورد
 اطاعت او نکن و عرض کن در جوابش وقتیکه میفرماید بگو بگو که من بنیام این خانه خودم
 که بنای نهاده ام و اذان بیرون نبردم اطاعت او نکن تمام شماها خواهد محسوس شد بیک
 صبحه و آنماهی جزه و آنجا نمیکویم ترسید و وقتیکه دید بدجوه الغاصبین منوّه
 و روغای کلاه کارانرا که سپاه است و چشمه ایشان کنده شد نمیکویم ترسید و وقتیکه
 صداهای مردم بلند است بگفتن و انفساه حتی از پیچیدن علیهم السلام و ندای خضر پیغمبر
 محمد بن عبدالله صلوات الله وسلامه علیه اله بلند است آن آئینه خوبت انقسم و عظمه
 که بشماها میگویم ترسید اگر بگویند چرا انقسم و عظمه میکنی پس بپایانند افعالیتر پس
 مرگ و خالان که در انوقت وی میزد اگر افعالیتر پس بگویم ترسید و علامت خوف ترس
 آنست که زخمها شک جبار شود و بر صورت جوان پیداکند چنانچه خضر امیر المؤمنین
 علیه السلام بر برای علامت خوف و ترس بنان فرمود میترسم اگر چیزی غایب که برای عباد الله
 بنکوات حسن برای ماها بادل شود بگویم ترسید شهادت در حق ما بدل شود میترسم
 کلام الله در حق ما بدل شود مجاورت میترسم برای ما منافرت شود اینها همه چیزها نیست
 که بر اینها خوف دارم ولی خوف بزرگ من از تبدیل و تغییر و ذراست بگو میترسم از شقیه
 بسوی قبر میگویم ترسید از مولا قبر میگویم ترسید و وقتیکه نازل بشوم در قبر میترسم از محق
 قبر میترسم از ظلمت قبر میترسم از و خشت قبر میترسم از ان دو ملک که میانند بگویم

پیدا کند تا خطاب را تاب آید در حق شماها باری نشود اینها شهرها را از برای خداوند
 خداوند عالم اورا مضیق خود قرار داده و ترا ضیق فرموده باین صیغه از برای تو ای
 و اقامت نصیحت و ان قرار داده است جوابی را عبادت قرار داده بیداری ترا عبادت قرار
 داده نفس در ترا عبادت قرار داده است علاوه بر صبر اینها و قناعت مغریت خود را
 خالی بخت میدهد از آتش جهنم هزار هزار نفر را که مستوجب آتش جهنم شد باشند
 مینارد نصف شد بندگان کاری کرده ایم که از آتش نجات یافته باشیم با به خطر عظیم در
 ایست که ماه رحمت و امر دش بگذرد و ما از اهل رحمت و امر دش نیایم گفتیم علمای که
 داریم فعلا برای تخفیف کاهان کرده کردن از ترس خداوند عالیاں چه فکر اصد است اگر آنکه
 جاری شود شش سوی کاهان بدو بگنیم که بکنیم از خوف خدا حالا بگویم بدین بگویم
 زبانه بگویم بران کرده و انگریز است حضرت ابی عبد الله سیدنا خدا علیه السلام امر و بگویم که بکنیم
 بر کرده های سیدنا خداوند نفس آخرش کرده بکنیم در احوال مکتب آنکی ایست با و بیک
 مکتوب با بکنیم که بکنیم با قلب پر از غم فدای قلب پر از درد و کربان سر حجت است اشاره بیک
 از آنها بکنیم و بکنیم سیدنا خداوند در روز عاشورا تحمل آنهم زخمت نمود برای سحر چهر
 یکی آنکه بدن مبارکش برهنه و بران دران بیایان نماند و بکنیم که خدا ادم دور نیاشند
 و سرهای ایشان از هم جدا نیاشد سیم آنکه تمام آن رخا را استمل شد برای آنکه زبان و زبانه
 حرم محفوظ باشد تا آخر کار ملاحظه فرمود بدیده و زحمات بکنیم و زبانه ها و بالباس
 خواهند گذاشت و سرها را در بدن خواهند گذاشت که اهل جرمش محفوظ بمانند
 و هژدال مبارکش بران و جمع و درد بود عرض کرد بکنیم آنکی ایست مکتوب با الاله
 الله علی العوم الظالمین و سئلک الله و ندعوك باسمك الاعظم الاعظم بالله

المجلد الخامس عشر

بسم الله الرحمن الرحيم
 سبحانک اللهم وبحمدک لا اخصی ثناء علیک انت کما شئت علی منیک توحدت علی غیر
 و الجلال و تفردت القدره و الکمال و انت القادر المتعال و الحق الذی بقلوبنا
 لك الحمد الامجد والعلو الاعلی فوق کل عال و الجلال الالجل فوق کل جلال و انت السیر
 عن کل ما یخطر بالبال یحمدک علی نعمائک المواترة و تشکرک علی الانک الطامرة المواترة
 و تسبیحک علی نیک نبي الرحمة الذی اخذ الله حبیباً له و شفیعاً لامة و علی هذا
 بینه ائمة الانام و شفیعاً الظلام و شفیعاً الدعاة الی دار السلام علیهم الاف التحية
 و السلام الی يوم القیام مترسب یقولون من توتمکم باغانولون و من الموت تسعدن
 و من الموت تسعدن و منی الرحیل یخجلون هیهات هیهات ای یخجلون و منی و منی و منی
 توتمون و انی الی مناشاة تعودون ای خوا بیده هاکی بیدار میشود باغانولها کی کاه میشود
 وقت سیدکی برای من مقیم میشود معلوم نیست که تفسیر میشود بیکد کوبه میکند که
 بازگشت میوی خدا عز و جل میگوید مقصود از موعظه تفسیر است و از کتاب و امر و اجتناب
 و بیدار شدن است و خواب غفلت و تقیه و ترک اعمال و کارهای ناشایسته افعال قبیحه که
 در آدمی قرار دارد استقرار یافته و علامت ترک آنها است که افکار از ان کارها بیدار باشد
 ناخوش داشته باشد و اگر از او صادر شود محزون باشد ملاحظه کرده ام میبینم که اصلا
 موعظه در شاهان تاثیر نکرده است علامت علم تا بشر است که تراد و کمال سرور و فرح در مجلس
 موعظه و غیره میبینم کویا ابا ان خوفه ترانیه احادیث نبویه مندره برای تو نیست و غیر

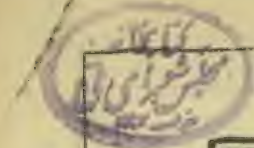
عشر
الحمد

مجلس
الحمد

کف صبیح یک قصه حق طبعی خداوند خوش آمد و نه خوش داری تحقیق که نوری
 بدتر و مغفوض تر کسب که بر پشت من راه میرفت پس در این هنگام که فراد رو کرد خدام
 خواجی داشت که چگونه با تو خواهد کرد چنان او را فشار میداد که اضلاع پیمیش از
 بسیار اضلاع بشادش او بین او برین سر دو قریضه غاوشاداد و باقسام مختلفه
 گفته شد که چنان فشار میداد مغفوض را بوش مناد و در همین طور است و شدت
 سایر اقسام انحصار پیغمبر قتی که جان سعد را میبرد در مشایقه او با پای برهنه راه
 میرفت عرعر کند رسول الله چنان با پای برهنه تشریف میرسد فرمود از کشتن از شما
 ملکه که میباشند آمدند با برهنه کرده ام عرض با این حال و جلال سعدان نیز قیر
 گذاشتند نفس کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای قبر نشسته بودند که یک دفعه خاک
 حضرت برهم و دندان مبارکش تغییر یافت صاحب عرض کردند با رسول الله سبقتی در حال
 مبارک شایسته فرمود این سعدان قدا صائبه یضغطة بدرستیکه قبرشاداد سعدان
 صاحب عرض کردند با رسول الله با این تفصیل و تجلیل که شما از سعدان کردید با وجود این
 قبر را فشار داد فقال لهم یومئذ کان فی خلق مع اهل سو فرمود بگو و سعدان اهل
 بد خلق بود از جمله الطاف خداوند تعالی جل جلاله ایست تا آنکه خود دنیا مرتضی
 مثل کسکه العباد با الله القاسر کند از دیگری از شماها استقراض میفرماید میگوید من ذی
 القربی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاً عظیمه ایا کسب که قرض دهد بخداوند عالم بقرض
 با خدا برای او مضاعف کند میفرماید که در ماه مبارک رمضان افطار بدهد دوزخ دایر
 اگر چه پیشتر غرقه نصف خرما باشد کن اعق عبد الممنون ال اسمعیل مثل کسب که از او
 کرده باشد کسی را زال اسماعیل کرد و تحت شدت قید عبودیت مبتلا شد باشد

اشق بر ما گفتم ایستاد ثواب بران مرتبت است ای کسب که قادر بر زبان باشد اما
 بیای از احصای پیغمبر و او را سلام که قادر بر زبان آن بودند اما این اعضا و اشخاص
 را منظور است بجهت آنکه بخداوند عالم در غایت اند بل که کرامت پیدا میشود که نتواند این
 ادم را بکشد تمام میرسد هدایتها از الطاف خداوند تعالی صفت پدیدان جلال و عظمت
 خودش قاذف کردن از کبر و انشکافی و لا تکفرون میفرماید دعوتی است که میخواهند
 مرا بجا بیاورند عورت شما بکشم میفرماید حاجت های خود را از من بخواهید اگر نخواهید شما را
 عذاب میکنم الله اعلم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین الان
 متان میفرماید استجب که میترسم الان بخوانی خدا را برای اصلاح امری را آنکه ترا از من رحمت
 فرموده برای خواندن و در روز قیامت خواهی بخوانی نکند از دین بسیاری از اشخاص و قبائل
 هستند که لا یؤذن لهم فیعتذرون قادر بر سوال بپسند و نمیتوانند اسم الله بر زبان جاری
 کنند بلکه پاره هستند که اسم الله مبارک را فراموش میکنند اسم شریف حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله را فراموش میکنند از ایشان سوال میکنند که نام پیغمبر شایسته بگویند فراموش
 کرده ایم الان الان ای دم تمام اعضا و جوارحشان مشتعل است شعلتها انشالان که نشسته
 انشیر که بر خود مانده و روشن کرده اید تمام بدن شما را فرو گرفته سعی کنید که خواشوش کنید و بیاورید
 بکساعت بکرات آنها ظاهر شود با نش اخوت وصل کرده و دیگر خواشوش نشو الان بکلمات
 اشک از خود خدا باشد بر بنی ان انشمارا خواشوش میکنند اما روز قیامت هر چه کنی خوا
 نمیکند با بگذرد که نمیکند که آنچه شما خاشاک میشود اصلای نمیکند الان خداوند جل
 جلاله میفرماید بکجا کار تو بر من تو بر تو قبول میکنم و کفایت ما بر من میفرماید اگر
 خوب کردی دوست میدارم ان الله یحب التوابین لطف از این زیاد میفرماید این

در سینه او است میبارد از کینه کافران



المذنبين احب الي من تسبح الشجرين ملا حظ لطف الهى كنهه كجونه شامل حاله
 وكناه كاد ان يشاء اهل عصيته خلد منتهى به قسم منتهى كنهه عصيته خلد اميكنت
 خدام منتهى قد دبر منتهى كنهه عصيته اميكنت منتهى كنهه خلد كنهه منتهى قد دبر
 كنهه عصيته ابد از حد اميكنت دبر خلد اسرفه وعصيته منتهى كنهه منتهى كنهه منتهى كنهه
 وبا وجود اين خداوند دفع جهم منتهى كنهه با دبر كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 من رحمة الله فان رحمة الله قريب من المحسبين اي كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 غالم قطع علامه نيك كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 در ايه بنا و كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 وقت كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 دبر كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 هر عصيته كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 الرحيم وان عذابي والعذاب لا ينفذ اليه با عذابي الذين اسرفوا على انفسهم لا يفتقروا من عذابي
 ان الله يعجز عن الذنوب جميعا انه هو التواب الرحيم در اين بستر بستر بستر بستر بستر بستر بستر بستر
 خرموده قبل از قل با عذابي من الطغاة الظالمين كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 او اهل بعثت ودا انصرها جوى معصيته ابد از حد كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 اميدند خضر رسول الله صلى الله عليه واله عرض كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 علمه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 فانه عفو رحيم حاله بنايد را بياض الظالمين كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه

و كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه

و كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه

لشانه ات كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 اول بعين بايد كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 ميتوانى بعين خداوند غالم بيايد كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 مشكلاست ان مقام اول چه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 مرجهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 خالق است بلكه مخلوق تو است محاط فكر تو و اقتضات فكر تو محبط باو شده است
 خضر امام جعفر صادق عليه السلام اشاره مانكه در جواب اين زندقه كنهه كنهه كنهه كنهه
 خضر و كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 الا عمل القوت على ان صانعها صانعها الا ترى ان اذا نظرت الى شاة مشقة
 متبين عينك كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 امام عليه السلام فرمود هو حق مخلوق الاشياء ارجع بقولي هو حق الى اياته فانه حق
 الشبهة غير انه لا جرم ولا صورة ولا محس ولا يدرك ولا يحوسل ولا يدرك ولا يحوسل
 الا وهام ولا يقصده الدهور ولا يتغير الزمان او تعالى خيرا من ان يدركه
 عالم رجوع بواسطه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
 خيرا شايانه انكه جرم باشد بصورت محسوس ميشود نه از انجواس خصل وهام
 درك او نكند و زكاران متعجبش نكند زمان تعبيرش ندهد كلام شريف طو انبت
 مقصود اينست كه خدائى هست خداى تمام صفات كماله و ممتزه از اوصاف خلقه هو
 خالق و لا مخلوق و در اين لامر بوب خداوند تعالى خالق موجوداتش خالق زمان و

و كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه

و كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه

مکانست ممکن نیست شخص بگوید که از خالقیه خدا شایسته است بگوید زیرا که این امر
از عین کذب و در بلکه خداوند عالم محیط بر زمان است و بر جمیع اشیا و موجودات باری هر چه بنظر
میباید که انخد است بگو که خداوند عالم غیر از آنست مقام تنزه حضرت پروردگار در حق
کفایت میکند که هر چه بنظر و عقل و معقول و شهودانی که خدا غیر از او است این محال کلام و در
معرفت شناسانی خداوند عالم و تنزه او و اما کتب و معرفت شناسانی تو بخونگاه کن بجز
حقیقت و ماهیت خود را میستگما ملاحظه کن بین این نفس درن چه قسم از تو صادر میشود بین
این هوا و جو و مرغ و خدای خود را نمایی این هیچ این هوا که بنظر اصل نباید بین او و ملک
مستوانی زندان با نه با و زنداری نیست اربع ستادم و هفت و یک که هوا داخل شود اگر ندانند که اوقات
بگو هوا چیست درست بگویش رفت با نه ملاحظه رطوبتها که خلاق عالم در تو اغریه است
تامل در کنه آنها کرده که چند قسمند چه طو از هم اختلاف دارند آب هن بجا اندازه است
زیادتی دارد از حد خودش نه کمی بچه قسم شیرین و کوار البچم بچه قسم شود آب مانع بچه قسم
بجز آب کوش بچه منو تلخ با آنکه چه قدر تلخ اینها بزم بود یکست بنهاره مسکن تو تا حال
حقیقت کنه خود را با آنکه مخلوق ضعیفی هست از مخلوقات خداوند عالم نشانه پس چگونه
طبع داری که بکنه و معرفت حضرت قرب القرم رمی و رخصص اینچشمه با این صفات و کوچک
بعضی از حکمای اسلام هزار حرکت نوشته است که حضرت حکیم تقی خداوند عالم دوا و بکار برد
هیچ تامل کرده در روح انسانی که خداوند عالم با انسان محبت فرموده این روح انسانی با
عمود است از ذات اقدس الهی و صفات حضرت سبحا گفته نمونه است اینک شیشه آبی که با نظر او
باشد خداوند عالم شیشه بنظر ندارد پس کماله شی و این روح انشا و خلقت ممتاز است از
عین خودش زیرا که او از عالم امر است از عالم خلق و این روح انشا و اصل است در اعضا

فَوَيْفُ

در علمای

[illegible]

آخری یعنی اینکه بدست همت عصای نیت کعبه بران میکنم و کوفته ها خود را بان میزنم
و متقاعد دیگران میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر
شده بود عصا را که انداخته های بسیار بزرگ شد بهیچیکه فرعون و تمام عسکر و تمام
قصر فرعون را بلعید لب لایان از دها بوالای قصر فرعون بود و لب پایش بر پایش
ایستاد اعضا بحضرت نظر لطف خداوند عالم پیدا کرد و چون نظر لطف بکف صبار حضرت
موسی علیه السلام هم شده بود بدش بهضادت یعنی آنکه چنان نورانی شد که نور آن نورانی
زیادتر شد همین طور نظر لطف الهی بر سر فرعون که نوران بر قلبش تابان بود ایمان
حضرت او را دیدند است که در این وقت چون ذکر نظر لطف الهی بحضرت موسی و عصا و سحر شد
شامل ماها هم بشود باری و تو نمونه از حضرت عیسی علیه السلام و خوار بین هست و تو نمونه از صفات
هست و تو نمونه از جنات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و تو آنکه حضرت پیغمبر شکر
کفار هست که کفار صف کشیده اند با شکر پیغمبر و چنانکه پیدایش شکستند و هند و
تو نمونه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هست که آن عقل باشد معلق باشد که شکر کفار است
بر آنکه حضرت پیغمبر نباید که او را بجز دفعه شهادت برسانند عرض این قسم که ذکر کردم از
نمونه بدان و بنکان بیست است که کجا بشود ذکر شد در خلاصه از اخبار و اشارات الهی
تو نمونه هست معلق باشد که بر اخبار باشی در در میان ایشان باشی از اشارات الهی باری
شهر الله کنش صلیم تو هنوز داخل مضیق شد و از مواضع الهی بر بیاری آن انفسه
مرفوعه یا عا لکم نقولها یا استغفار و ظهور و کتب الله من اودا که تحفه و اعما بطول
بجود که فقره موعظه حضرت پیغمبر است که در جمعه حرمنا شفا فرموده است عفو را بفرمود
جانهای شما کرد که اعمال شماست فکر کنید استغفار کردن و پشیمانی شما از بار کافران

در این وقت
حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله

کرانت میکش کنید بطول سجده های خودتان سجده های شما است ان همه غیر و بالاتر سجده تعظیم
هرگز سجده تعظیمی کرده تا بحال بانکرده سجده کردن بر تو را که خاک زمین است محبت خاک
باید تعظیم چپ نمودن آنکه بحسب سابقه های اهل زمانه بعد از آنکه سجده کرد که بر زمین
خواهد کسب صورت آینه چه معنی دارد که پشت همه ها را بالاها بکند از دنیا و از شخص
بردار یکسجده برای پروردگار است بخاک مذلت عبودیت بکن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر
سجده میکرد صورت بسیار کش عباد الوه میشد حضرت سید الساجدین علیه السلام روزی بر
سنگ خشن دوشت سجده میکرد حضرت صادق علیه السلام بستان از تربت ظلمت کربلا سید
الشهداء علیه السلام داشت وقت نماز میکشو بران سجده میکرد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
از جمع سجده میکرد تا ظاهر و در وقت ظهر هر از سجده بود میداشت نماز میکرد بی تجدید خو
بعد از آن سجده سبزه مغرب بر سر سجده بر می داشتی آنکه تجدید صوفی را بداند
میکرد ملعون کافر ندانان بفضل گفت و اندون آنچه نظر کن گفت نظر کن در سجده
مکربان صلوات بر سر که بروی بن افشاده بود ملعون گفت که آن موسی بن جعفر علیه السلام است
امام شما هاتامل کنید که چه قدر حبس لغت طول کشیده بود که از کثرت ضعف لا غریب در بران
قطعه کراس پیدا نموده این سجده انحضرت بود بنحو ام خالاملاحظه کنم در فضیلت سجده امام
موسى جعفر علیه السلام دو دندان با سجده حضرت سید الشهداء علیه السلام در کربلا سجده ها
بسیار داشت لی منظور انجیده اخبر حضرت است که در دم اخبر چپ مبارک و بر زمین
گذاشت انجیده که از انوقت که بر زمین گذاشت سر مبارک را الی الان بر نداشت لا حول ولا
قی الا بالله العلی العظيم فسلک اللهم و ندعوك باسمک العظیم الاعظم بالله

المجلس الثانی عشر

در این وقت
حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله

در این وقت
حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله

الحاصل ملا حظ کرده ام دیدم که خدا از شما شکایت کرده و در سوره انشا شکایت کرده است
ایبراهیم بنی امیه از شما شکایت کرده و حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از شما شکایت دارد و
آنکه ظاهرین از شما شکایت دارند و آن از شما شکایت دارد شهر الله و مصداق المیار از شما
شکایت دارد و همین طور او که در اربعین از شما شکایت دارند بنا از شما شکایت کرده و حضرت
شما شکایت کرده و عرش هشتان شما شکایت کرده و آنکه ملکه از شما شکایت دارند خصوص ملک
طرف چپ شما شکایت کرده و همین طور اعضای توان تو شکایت کرده و دست و پا چپ
و راست و انگشت و ناخن و ریه و جگر و شکایت دارند و اینها که عدالتی بشطان نامیده اند
دارد اما تفصیل این شکایات و چگونه اینها شکایت می کنند میجویم کتاب می کنند افست که
هر یک را بطور اشاره بیان کنیم اولاً و ابتدا بشکایت عنبر خداوند شروع کنیم بعد از آن بنی امیه
شکایت دارند که شکایت از قلبها را میبوسد و سو خدا صلی الله علیه و آله از شما شکایت
میکنند بنهر باید که کتب کفری است حق حسته چو شاهان است پیروی من میکنند با صلاست
من میکنند افک بر این دین مبارک و بخت هدایت شما محفل از آنها کردم و واضح بگفته
شد و اسیر شد اهل بیت خودم و حضرت ابراهیم بنی امیه علیه السلام اولاً از شما انعام و بر شما
میکنند که اطراف قبر مبارکتر گرفته اید میفرماید ای کجاست که اطراف قبر مرا گرفته اید و اطراف
مرا نمیگیرد و سه قبر میباید پیش بقیلیم بنزد میفرماید در جمله شکایتهای خود که شماها
میگویند ایضا بقول که غافل یا میر که شجر بکر لایق قبول که حالا این را انحصار کو یا بیشتر
انا شجر بکر ایها النجارون النجار و دونا نأجی جوار که لا تسوا الله فی عیون اطراف و جگر
و بیکدیگر من در پناه شما ام التماس میکنم ای مهاجرهای مهاجر و ما من در جوار و مهاجری
صنعت میباید خدا نکند و در میان من و اطراف قبر من و بدین شکایت بکر انحصار شد

اینست که بفرمایند آنرا نکر در شما و اعظم من مذوعطهای مسجد من در شما نباشد و نیز
باز او و نه موعظ حال حکم و نه موعظهای حال مرض آن موعظ نفس احرم و وقت احتلام از
در شما نباشد نکر آن بزرگوار و وحی الهی بکوضع و حال نیز بود که اگر در این قسم از زانها
بطبع اهلش آید بود و قبول حال و کار او نداشتند آنحضرت قیام پیشو شد و فرمود باز
دو جایه میفرماید یکی را که بخیر بود بقیصر العتیم میبوشانید بفرمود من چنان میکنم که جامه پوشم
که از جامه تو بهتر باشد یا بوضع لباسش بود اما وضع غذای آنحضرت و قرص نان جو بپوش
دار خشت و دان تن پیری بل میفرمود و انقلد خشک بود که آنحضرت ما آن وقت حدیقه
پای دست نمیتوانست آنرا بشکند و بر سر او نمیکشاد شکست الا شکایت میکند که این
جالات من کنما موعظ بود و موعظهای من در شماها شعبا اصلا نباشد نکر حضرت
فاطمه زهر علیها السلام از امت پدید و بزرگوارش شکایت کند میفرماید ای مردم هر روز بفرمود
عزیزم سید الشهدا کبریه میکنم شماها چو اغرای فرزندانم و استیاس و خوشحالی خود
قرار داده اید طبل و مضيقه غیر اینها از استیاس میرد و در مجلس عزای آنحضرت آورده اید
مضطو و حضرت ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین از شما شکایت دارند بهنطور و قرآن
شکایت دارند میگوید ای مردم من کلام پروردگار شما هستم از امانت عبید من بپوشید و
اَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأْسِهِ نَارُهَا سَمُودٌ عَلَيْنَ خَشِيَّةٍ وَانْتَه اکر بگوید نازل شد از خود
و خشیت خداوند بزرگوار شماها از من بپوشید من بپوشم برای شما و نوبتم بعینه برای شما
شدم و نه قیم و نه حکیم و نه پیشو و نه ند بر بعینه طوری نکر دید که در شما نباشد بکنم تا این بقا
برای شما از من حاصل شود و برای شماها که بنزد شماها شکایت میفرماید من مرا بپوشید
و من مرا معظ داشتید من مرا مشورت داشتید من مرا افضل داشتید من مرا داخل مینماخاند کرد

برای این که

اینها منصوب شد بدینهم برای اوشکایتهای بکر است لیلۃ القدر شکایت بشما بدین
 مقام و مشایخا قدر مرعشنا سیدادله و بر این تمام از شاهاشکایت اند بگویند
 در تمام اموزان بنای خودتان بدلیلهای صحت نظریه با علی اعتقاد میکنند آنها در شما
 تاثیر تمام میکنند اما این همه از خطبای از بر این وادله که قائم است وجود حضرت العجوة
 و دین او چو در شاهان تاثیر میکنند اگر بگوی از کیا تاثیر نکرده است صیگویم از ان عالمی که در
 تو موجود است ریت شکوند در حضرت اجبالو جو معنی تاثیر اند که ریت شد و تو بشاید
 و علایقه مبین که موجود است بر او اگر موجود نبود این مقام اقامت و معانیته و کثرت
 از تو شکایت آورد میگوید بر این لغت میکند بدینکه من با آنها که پیش تو بودند چه کردم
 عجز نمیکردم بدی اغیارا چه قسم کردم چرا بیدار نمیشو قضا آنرا که در زمان برام که
 بود نشنید که امدها مرا اقام قرانی بود از کسی پوست کوفته که خواست کرد گرفتار و گفته
 چرا چنین کردی و حال آنکه ام جعفر بر من می گفت بعد از ان سابق اوضاع باز داشتیم
 غلامان و کنیزان بشمار داشتیم و اکنون بیفصل یکسال کارم باقی مقام کشید که هیچ باب پو
 قرانی شد ام با وجود این جعفر خاق او بود شکانم شکایت او میگوید من و تو در غایت
 خداوند عالم شریک هستیم چه طور شد که تو مرا تنها لغت میکنی چنانچه در معصیت شریکیم
 در لغت هم شریک باشیم و همچنین اعضا از تو شکایت از حجت میگوید از تو شکایت دارد
 میگوید که با من کاری کرده که لغز باید میل من سرخ کرده شد و در میان من بگذاردند من مخلوق
 جان غریب از تو شکایت دارد مثل که از تو شکایت اند بگویند از تو شکایت دارد میگوید
 ابواب جنت باز است کاری نکرده بر رویه شبیه شو خود العین شاهان را خطبه میکنند با آنکه
 خطبه زنان مرغان را خوب نیست نظر آنها با وجود این حورالعین شاهان را شو می جویم بگویند

و میگویند ای خداوند عالم اینها را از تو هیچ میکنند اینها بچل بود از شکایتهای با سوا الله
 سخاوت و نعم اما شکایتها خداوند نم اینست که در یکجا میفریاد و ما الله حق مقدس
 در بنای بکر میفریاد ما که لا نرجو فی الله و قارا و قد خلقنا احوارا در یکجا بکر اینهمه
 میفریاد که من هر چه را بابت ادم خالص مخصوص شما کردم و شماها ما باحال یکسان علیک بقیه
 خالص برای من نکردید و مقام عتاب میفریاد هر چه در دست شاهان است من منقلب
 شما کرده ام با وجود این تامل میکنند که چه قسم از شما مانید شخص فقیر بیچاره بی چیز بخواهد
 استقرض میکند و میگویم من قرض بدهد قرض الحسن بدهد قرض یسیر برادر مخلوق حرام
 کردم اما من قرض دیوی بدهد من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا بضاعتی اذله از جمله
 عتابات خداوند عالم اینست که میفریاد برقرار داده ام که اگر در غیر مناه و منشا شاهان در مرتبه
 با الله بگویند من بکرتبه لبیک یگویم در جواب اما در مناه و منشا هر یک بگو که الله بگوید
 من در جواب لبیک یگویم پس با وجود این چرا شاهان را میخوانند بدای ای برادر کیم از محال
 که خداوند عظیم بان عظمت انقدر مهملانه و رافت و حق نماد او و ما از او این قدر دوری
 و غفلت از هم از جمله عتابات خداوند اینست که میفریاد تو با من موافق توحید خدایتان اقل
 موافق شریک رفتار کن او هم میکند با من رفتار کن مثل کسی که رفتار با کفو و هم سرخود می کند
 اهرم بنیک با من رفتار کن مثل کسی که با دشمنان رفتار میکند با دشمنان امدار این است
 معذرتا را دیگر داده از این مرتبه بگو نشوید شکایتها و اشتیاق خالا اگر قدر پیدا کرد
 بر وجه انما در این شهر اشتهای نه است الله تعالی و الا در و در اینها اهل کت است بگویند بدین
 نفوذ با الله تعالی پس بناید شکایت شهر الله وضع کنیم از جمله چیزها که بان شکایت شهر الله
 میشود اطفال و اذن مؤمنان سالاد و این وقت بناید بک خطایک مؤمن حقیقی عطا ان

در این مقام و مشایخا قدر مرعشنا سیدادله و بر این تمام از شاهاشکایت اند بگویند در تمام اموزان بنای خودتان بدلیلهای صحت نظریه با علی اعتقاد میکنند آنها در شما تاثیر تمام میکنند اما این همه از خطبای از بر این وادله که قائم است وجود حضرت العجوة و دین او چو در شاهان تاثیر میکنند اگر بگوی از کیا تاثیر نکرده است صیگویم از ان عالمی که در تو موجود است ریت شکوند در حضرت اجبالو جو معنی تاثیر اند که ریت شد و تو بشاید و علایقه مبین که موجود است بر او اگر موجود نبود این مقام اقامت و معانیته و کثرت از تو شکایت آورد میگوید بر این لغت میکند بدینکه من با آنها که پیش تو بودند چه کردم عجز نمیکردم بدی اغیارا چه قسم کردم چرا بیدار نمیشو قضا آنرا که در زمان برام که بود نشنید که امدها مرا اقام قرانی بود از کسی پوست کوفته که خواست کرد گرفتار و گفته چرا چنین کردی و حال آنکه ام جعفر بر من می گفت بعد از ان سابق اوضاع باز داشتیم غلامان و کنیزان بشمار داشتیم و اکنون بیفصل یکسال کارم باقی مقام کشید که هیچ باب پو قرانی شد ام با وجود این جعفر خاق او بود شکانم شکایت او میگوید من و تو در غایت خداوند عالم شریک هستیم چه طور شد که تو مرا تنها لغت میکنی چنانچه در معصیت شریکیم در لغت هم شریک باشیم و همچنین اعضا از تو شکایت از حجت میگوید از تو شکایت دارد میگوید که با من کاری کرده که لغز باید میل من سرخ کرده شد و در میان من بگذاردند من مخلوق جان غریب از تو شکایت دارد مثل که از تو شکایت اند بگویند از تو شکایت دارد میگوید ابواب جنت باز است کاری نکرده بر رویه شبیه شو خود العین شاهان را خطبه میکنند با آنکه خطبه زنان مرغان را خوب نیست نظر آنها با وجود این حورالعین شاهان را شو می جویم بگویند

خطایان در عالم معنی کرده اند خالایا بعد از خط کنیم حالت خود را از انچه می بینیم که بی حال
و توانا نیست که قبل از آن تو توانا دوست نظر بخوان کن که از اشتباهاتش چون بوده و داشته
خود ترا از اشتباهات و در زمره آنها نبینی چون در اینجا بعضی از سعدا هستند که در زمره آنها
نوشته میشوند و متبک کرده بر داشته میشوند میگوید که بنویس اگر چه اینها در عالم حق نیستند
چون زمره اشتباهات یکبارش ندهد بنده در اینجا تا آنکه نوشته شود نام من در زمره اشتباهات
دوست نظر تا مل کن در حال خود که بالمخصوص و این باب در زمره اشتباهات نوشته نشود
من ملاحظه حالات خود میجویم بکنم ببینم رابطه حیثان من و حضرت پروردگارم هست یا نه
ملاحظه حالات خود کن ببینم رابطه میان تو و پروردگار تو هست یا نه ملاحظه کن ببینم
عبودت یا نه تو و حضرت پروردگارم هست یا نه رابطه عبودت با عظم روابط است میگوید که
این محمد عبید و رسول رب معبودت قدم است بر رتبه رسالت یعنی بالاتر است بعضی
میگویند و وقتیکه او فاشان تلخ میشود مگر من بنده خدا نیستم بلخ تلخ تر میشود تو بنده
خدا نیستی بلکه مخلوق خدا فی شمر ملعون هم محال و خداست تو هم مخلوق خداست بنده ایست
پس رابطه عبودت و ربان تو و معبودت نیست ملاحظه کن ببینم رابطه نسبت بنای بر مقامات
بان ملاحظه کرده ام نه توکل درستی نه خوف نامی نه دعا محقق میبینم عرض هر چه ملاحظه
کرده ام رابطه در بین نیست بله بچیزی میگویند متبک کسی شما متذکر امر آخر میگردانند ان
اینست که ما بخداوند تمسک میآوریم و خدا را بر است اگر اینهم حقیقت داشته باشد خوبست و
دروغ است ایچنانکه چیزی ثانی از دین آثار و امثال دین و شما نیستید و خداوند
بسی است که در امر دنیا به بینم سعی و کوشش داری که هر چیزی در دست و پا ده باشی و اما بنده
که خدا را بر است مثلا اگر بنده را از اجزای او و عیال خانوار دست نشاند باشد مثل از امر میگوید

در اینجا میگویند خدا اگر نیست هر چه طور شد که در امر خود کارهای عظیم قیامت طوکت کردی
میگوید خدا اگر نیست این رابطه که نسبت با او بینم در میان ما و حضرت پروردگارم
الذات هست یا نه اهم هیچ قسم نیست و اینها ملاحظه کرده بحال بعضی که این دعا مبارک
ابو حنیفه را چه طور میخوانند بیک سرشت بخیل و جادوی که هیچ قافی با تو کن این قسم نکند
ممکنند با چهره سدا و نوکر یا قافا کنند از اینجا دو ابانت از اوصاف و بدو و الا نشسته
از عود و نخوت خود نیستند غرض چیزی از رابطه با نیست که هم متبک بنحود بل اگر ان
اینکارهای نیست خودمان یک خجالتی بکنیم و ندانم حاصل کنیم ان نفع محال ما میگوید لا
چنانچه خجالت ندانم آزار می دهیم و بکنم او را اجازه دارد حاصل قصه از اهل بیت اسرا اهل بیت
سالمه اعجاب حضرت پروردگار نموده بودند فاحشه بد عملی پیش از اهل بیت بودند
تا آنکه انرا اهل بیت کول زد انرا اهل بیت شانه روز با ان زن مشغول بنحود بود بعد از هفت
شانه روز و اهل بیت شانه روز که و تقصیر خود و دیر بیا بیا نگذاشتند نام شد توبه کرد آن
زن هم با و گفت که اگر خداوند توبه نخواست قبول کرد و ترا امر بد دعا کن مرا هم بیاورد و اهل بیت
بیا با آنها میگذشت تا آنکه با کثرت کسری و قشنگی عبورشان از راه نزد عیال و کوزان که در اینجا
نشته بودند و از برای آنها میگذشت بکفر مرغان میبازیدند چون آنها با آن کورها دادند
بکفر مرغان از دست بکفر از آنها بود که بنحود انکو و بیا کرد بکفر مرغان و اهل بیت خود گفت که اگر
من غاصو از کسری هم میبازیرم است که این مرد میگوید که او مطیع است فلان انکو در انحود
کرد بعد از ان راه افتاد کسری مرد چو و داع دنیا نمود ملنگ رحمت عذاب آمدند
رحمت گفتند که از اهل رحمت ملنگ عذاب گفتند که از اهل عذاب است بین متاوع خطا
از خداوند فاله بان صادر شد که عیال و کسری در هفت سال کرده میزان کیند بعضی بنحید

با کاه هفت شش کاه هفت شش تنگین ترا و عاز و هفت سال شد پس از آن خطاب شد
 کاه شش را با آن نهادند یکدیگر بقیه که دو و پیداشد و کند پس از آن وقت کردند و بداند
 آن یکدیگر بقیه را از آن کاه سنگین تر شد باری اگر ملاحظه کردی و رابطه ندانست و عجات
 در میان خودت حضورت با امر و بداند است که عجات یافت و باشی اما از آثار پستان پیداست
 که رابطه با امر قطع است و ندانست بلکه اثر سر و ریکه های شش ظاهر است که افسردگی
 تو باشد بجزای خود رابطه بین خودت و حضرت پروردگار و تحقیقا به پیغمبر اما رابطه
 ما و دشمن خدا شیطانی ملعون بسیار است و هر چه حقیقت دارد مثلا اگر شیطان بگوید
 کاه یک نبوی محترم مکرم و مطاع معظم راست گفته و درست فرستاده اگر حقیقت محترم
 مطاع تو هست محترم هست که سهل است پیغمبر او را شریک خداوند منم قرار بدی پیغمبر
 ملائکه این ترغیب کند و شیطانی ملعون خود قرار بدی بلکه میخواهم بگویم انما لعوننا مع خود
 قرار داده نکو اگر این چنین میگوید بگویم بجهت آنکه حضرت پروردگار جل جلاله و بفرماید
 اَلَمْ اَعْلَمُ بِالَّذِیْکُمْ بَايَعْتُمْ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ اِنَّهٗ لَکُمْ عَلَدٌ مُّبِیْنٌ یعنی معبود ندانستم
 شما را ای اولاد آدم اینکه عبادت شیطان نکنید پس معلوم شد بعضی قرآن پاره مردمان
 عبادت شیطان میکنند و بطور بد و پاره مردم شیطان شرکیت صغریا بد و شاکر فی الاصول
 و الاولاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر کس شیطان را در شکست و دشنام
 و بار بد و هر کس بد و دشنام اعدا نمود و شاکر میشود و دشنام میدهد طمع میکند
 و در او شرکیت پس آنست که بعضی بنده شیطانند و بعضی شیطان در او شرکیت است اما خود
 باش که شیطان نشوی و او را در مال و اولاد خود شریک قرار نداده و بکن که بنده خدا
 عالم نبوی که شیطان در شش او تو کوله او عجبای لب لک علیهم سلطان باری و ملاحظه

۱۴۰

ترجمه
شرکیت بزرگ است
در سوال و ادوار

بر کسی بدکاران
بست برای تو باشد
دری

کریم دیدیم و رابطه میان ما و شیطان حقیقتا و اقصا تمام و تمام نیز هست اما رابطه میان ما
 و حضرت پروردگار اصلا نیست حالا میخواهم ملاحظه حالان خودتان کنیم ببینیم چه طور است
 ملاحظه کردیم دیدیم اقصا از اطراف مشتعل است و دور ما اگر گرفته و غفر این اقصا
 که الان احسان میکنی ظاهر میشود و علامت از دست میکنی که ظاهر شود و الا هلاکت میکند
 ملاحظه کردیم دیدیم از همه مضائق و ممانعت های خداوند عالم مطرود و منوع شده ایم
 کرده ایم دیدیم جمع چیزها از دستان رفته است ترس بزرگ و دانست که پیغمبر خالات
 همین طور بناد و بجزای همین طور پروردگار و محترم شود و فتنش و ماندنش بعد از محترم شدن
 علاج بد بر باشد حالا که فتنه علاج داد پس باید سعی کوشش و علاج بنانی و نحو
 و محکم شد و بر آنکه اگر علاج نکند محکم شد که نه مال نفع دارد و نه اولاد نبوی که نفع مال
 وَلَا یَبْقَیْ اِلَّا اَنْ اَنْتَ یَقْبَلُ سَلَامًا الان تو کاری برای او میکنی و محال و هستی و محال را در
 او میبانی چنانچه در دفتر امر و با امر و سر شنبه که گفت دست خورش کرده و بارش کردی و هم
 خراش و عبال هستی و بار کن ایشان را بجز این برای مطلب بگر بخواهند پیروز بگردیم
 خودت کار کن برای خودت الان باش خیلی که کار میکنی با حقست اما منوبی که بعد از
 فلا صی و پیغمبر و چنانکه در فتم و صی برای تو آنچه گفته کرد میتوانی برای تو صحبت
 تو بهم بکنی بگو بلکه از عوץ فلان و صی خودم تو بهم بکنی پس خوف الان علاج کار تو
 بکن علاجی الان برای کار ماها هست پس بداند ای کانی که هیچ رابطه و در میان ما و حضرت
 پروردگار نیست کسی را این بام او عالم میرود که میان او خداوند عالم جمع علاقی و تمام
 هست تاجر و تاجر سرافرازی تاجر و شکست نباید اما مشیت ملک التجاری و در شش
 و بجزا حرف پروردگار و بجزا خدا کند نباید بلکه باید اسطر و سابط کثیر

بجمع قضا
انما لعوننا مع
ایم ملاحظه کردیم

و در ایام مبارکه بود عدای حضرت که از اولش معلوم چه قسم بود و میفرمود که میل میفرمود و قه
 که اوایل از ماه شد پاره توان سه قه میل میفرمود و عر سکندر در آن روز تاول میفرمود و میفرمود
 میفرمود که خدای خود ملاقات کم در حالیکه شکم پر باشد یا لا میفرمود و میفرمود
 کرد و کرد بحضرت امام حسن علیه السلام فرمود باینکه که من شریفان اینها را بفرستد از اینها
 ما چه قدر در خدمت کرد سبعة عشر یا هفده روز و در قه است بعد از آن دو کرد بحضرت امام
 حسن علیه السلام باینکه که من شریفان اینها را بفرستد از اینها ما چه قدر در خدمت کرد سبعة عشر یا هفده
 پس شروع کرد بیکر پستین فرمود قد قربان بیست شنبه از و یکشنبه که بر آن یکشنبه شود
 از من امت بعد از آن فرمود که من برای کت شد خودم بیست یکشنبه که بر من برای این فرستد
 چنین است یعنی برای آنکه او در یکشنبه شهید بشود و در آن روز که لا تا و له و لا معین نه بار و در
 نه بار و کنی فقتل عریبا و جیدا غریبا عانا عجا رب شاهدت این عظم که اعظم است
 از شهادت حضرت امیر المومنین که آن روز کواد و باحال برای کت شد او که بعد از چند سال
 که میبکند معلومست حضرت امیر المومنین علیه السلام در این مبارکش از شدت خفا بشو
 و حضرت بعد از شهادت علیهم هم در این مبارکش از خون سرش خفا میشو و هم تمام اعضایش
 از زخمها بر و نیزه و شمشیر خفا میشو و الاضیاء الله علی القوم الظالمین فذلک اللهم
 و ندعوك باسمک **المجلس الرابع عشر** العظیم الاعظم بالله

و در ایام مبارکه بود عدای حضرت که از اولش معلوم چه قسم بود و میفرمود که میل میفرمود و قه
 که اوایل از ماه شد پاره توان سه قه میل میفرمود و عر سکندر در آن روز تاول میفرمود و میفرمود
 میفرمود که خدای خود ملاقات کم در حالیکه شکم پر باشد یا لا میفرمود و میفرمود
 کرد و کرد بحضرت امام حسن علیه السلام فرمود باینکه که من شریفان اینها را بفرستد از اینها
 ما چه قدر در خدمت کرد سبعة عشر یا هفده روز و در قه است بعد از آن دو کرد بحضرت امام
 حسن علیه السلام باینکه که من شریفان اینها را بفرستد از اینها ما چه قدر در خدمت کرد سبعة عشر یا هفده
 پس شروع کرد بیکر پستین فرمود قد قربان بیست شنبه از و یکشنبه که بر آن یکشنبه شود
 از من امت بعد از آن فرمود که من برای کت شد خودم بیست یکشنبه که بر من برای این فرستد
 چنین است یعنی برای آنکه او در یکشنبه شهید بشود و در آن روز که لا تا و له و لا معین نه بار و در
 نه بار و کنی فقتل عریبا و جیدا غریبا عانا عجا رب شاهدت این عظم که اعظم است
 از شهادت حضرت امیر المومنین که آن روز کواد و باحال برای کت شد او که بعد از چند سال
 که میبکند معلومست حضرت امیر المومنین علیه السلام در این مبارکش از شدت خفا بشو
 و حضرت بعد از شهادت علیهم هم در این مبارکش از خون سرش خفا میشو و هم تمام اعضایش
 از زخمها بر و نیزه و شمشیر خفا میشو و الاضیاء الله علی القوم الظالمین فذلک اللهم
 و ندعوك باسمک **المجلس الرابع عشر** العظیم الاعظم بالله

و ندعوك باسمک
 العظیم الاعظم بالله

تکرم کردن و استیلا و منوریت این بلم ملعون چنان حریفی بر سرش نهد بود که تا بردها
شکافته بود به اعدا با بدید بگر حواسی برای شخصی بانه و اصل او در تکلم نباشد بلکه
مستخرجی نشود و امیر المؤمنین علیه السلام با وجود این تکلم صبر می نمود چه هم کلماتی
مبارک که این امر یکی از معجزات آنحضرت است چرا که بر تمام بندگان آنحضرت وارد آمد و اینست
که این بلم مراد از لغت الله علیه چون شمشیر خوش بایزار و بنار و زهر آید بود بان تمام و در
افشای و بر فرق آنحضرت و در آن زهر تا شریک بود بر سر کردن و بیک ناما تا باها و از جمله چیزها
که مناسب این اہل است چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بر سر بنیادی خانواده عبادت حق
و از جمله چیزهای مناسب آنحضرت از جمله چیزهای مناسب است و این اہل
بحضرت پس باید دایع و عبادت سلام خاص بجل بیا بدین مثل حضرت امیر المؤمنین
که در شش موضع خدا را عبادت نکرد که هر یک هر یک از افضل و بالاتر بود از عبادت نقلی و
همچو عبادتی از آنحضرت خورشید حق آنکه چون کسی که در عبادت است و بشو بان قصد
تقریر کرد کسی که در عبادت خود نشاندان بر کوار بگوئی چیزی از خود بد شد که برای
او آید از چاه بکشد و قرار داد برای هر دوی که از چاه بکشد بکند و از آن زن بگوید و آن
بر کوار از کد بین و کس خودش هفتاد بند و از آن سبیل کرد این اجمال عبادت
حضرت اینها غیر مقام امامت است اما عبادت و توبه طاعت است که در آنحضرت بسیار
انتهای ظاهرین علیهم السلام است بقول متوش نکند شکسته حضرت تشریف آورد در خانه عبد
بن جعفر فرمود که ام کلثوم سلام الله علیها این بخورده طعام برای اطفا آنحضرت حاضر بود
آنحضرت نظر کرد و بدید در میان سفر و ملک هر روز گذاشته حضرت فرمود و خور من چرا
چنین کردی تا حال بدید که بدید تو در بن خان و خودش قرار داده باشی این شیر برادر

در خاطر دارم که در
آرامگاه کاروان
روایت فرموده که
حضرت امیر المؤمنین
برادر بنده و خود کرد
از او فرموده
فراخ من اکایح

تکرم کردن و استیلا و منوریت این بلم ملعون چنان حریفی بر سرش نهد بود که تا بردها
شکافته بود به اعدا با بدید بگر حواسی برای شخصی بانه و اصل او در تکلم نباشد بلکه
مستخرجی نشود و امیر المؤمنین علیه السلام با وجود این تکلم صبر می نمود چه هم کلماتی
مبارک که این امر یکی از معجزات آنحضرت است چرا که بر تمام بندگان آنحضرت وارد آمد و اینست
که این بلم مراد از لغت الله علیه چون شمشیر خوش بایزار و بنار و زهر آید بود بان تمام و در
افشای و بر فرق آنحضرت و در آن زهر تا شریک بود بر سر کردن و بیک ناما تا باها و از جمله چیزها
که مناسب این اہل است چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بر سر بنیادی خانواده عبادت حق
و از جمله چیزهای مناسب آنحضرت از جمله چیزهای مناسب است و این اہل
بحضرت پس باید دایع و عبادت سلام خاص بجل بیا بدین مثل حضرت امیر المؤمنین
که در شش موضع خدا را عبادت نکرد که هر یک هر یک از افضل و بالاتر بود از عبادت نقلی و
همچو عبادتی از آنحضرت خورشید حق آنکه چون کسی که در عبادت است و بشو بان قصد
تقریر کرد کسی که در عبادت خود نشاندان بر کوار بگوئی چیزی از خود بد شد که برای
او آید از چاه بکشد و قرار داد برای هر دوی که از چاه بکشد بکند و از آن زن بگوید و آن
بر کوار از کد بین و کس خودش هفتاد بند و از آن سبیل کرد این اجمال عبادت
حضرت اینها غیر مقام امامت است اما عبادت و توبه طاعت است که در آنحضرت بسیار
انتهای ظاهرین علیهم السلام است بقول متوش نکند شکسته حضرت تشریف آورد در خانه عبد
بن جعفر فرموده که ام کلثوم سلام الله علیها این بخورده طعام برای اطفا آنحضرت حاضر بود
آنحضرت نظر کرد و بدید در میان سفر و ملک هر روز گذاشته حضرت فرمود و خور من چرا
چنین کردی تا حال بدید که بدید تو در بن خان و خودش قرار داده باشی این شیر برادر

تکرم کردن و استیلا و منوریت این بلم ملعون چنان حریفی بر سرش نهد بود که تا بردها
شکافته بود به اعدا با بدید بگر حواسی برای شخصی بانه و اصل او در تکلم نباشد بلکه
مستخرجی نشود و امیر المؤمنین علیه السلام با وجود این تکلم صبر می نمود چه هم کلماتی
مبارک که این امر یکی از معجزات آنحضرت است چرا که بر تمام بندگان آنحضرت وارد آمد و اینست
که این بلم مراد از لغت الله علیه چون شمشیر خوش بایزار و بنار و زهر آید بود بان تمام و در
افشای و بر فرق آنحضرت و در آن زهر تا شریک بود بر سر کردن و بیک ناما تا باها و از جمله چیزها
که مناسب این اہل است چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بر سر بنیادی خانواده عبادت حق
و از جمله چیزهای مناسب آنحضرت از جمله چیزهای مناسب است و این اہل
بحضرت پس باید دایع و عبادت سلام خاص بجل بیا بدین مثل حضرت امیر المؤمنین
که در شش موضع خدا را عبادت نکرد که هر یک هر یک از افضل و بالاتر بود از عبادت نقلی و
همچو عبادتی از آنحضرت خورشید حق آنکه چون کسی که در عبادت است و بشو بان قصد
تقریر کرد کسی که در عبادت خود نشاندان بر کوار بگوئی چیزی از خود بد شد که برای
او آید از چاه بکشد و قرار داد برای هر دوی که از چاه بکشد بکند و از آن زن بگوید و آن
بر کوار از کد بین و کس خودش هفتاد بند و از آن سبیل کرد این اجمال عبادت
حضرت اینها غیر مقام امامت است اما عبادت و توبه طاعت است که در آنحضرت بسیار
انتهای ظاهرین علیهم السلام است بقول متوش نکند شکسته حضرت تشریف آورد در خانه عبد
بن جعفر فرموده که ام کلثوم سلام الله علیها این بخورده طعام برای اطفا آنحضرت حاضر بود
آنحضرت نظر کرد و بدید در میان سفر و ملک هر روز گذاشته حضرت فرمود و خور من چرا
چنین کردی تا حال بدید که بدید تو در بن خان و خودش قرار داده باشی این شیر برادر

اکنون باید عبادت این بزرگواران را بکریهای بنیادین امر و میگویم بنیادین برای
 جنازه مبارکه که امری زینباید جمع بشود و ای تشیع جنازه امیر المؤمنین علیهم السلام
 قشعاً قشعاً بوده یکی از قشعاً انحصار وقت بپوشیدن آمدنش بود از خانه طرف مسجد و قشعاً
 از خانه بپوشیدن آمدن کلثوم کبری و حضرت امام حسن علیهم السلام فرمود برادر خان امشب از این
 بزرگواران خارج فرما و خود را بپوشان و برو حضرت امام حسن رفت حضرت ام کلثوم انظار
 میکرد که برادر بپوشد بنیادین حضرت امام حسین علیهم السلام پدر بزرگوارش بنامند
 و قشعاً اهل مسجد بود که بعد از انصاف حضرت را از مسجد بخانه آوردند و آن حال
 قشعاً شبیست که شهر مقام شریف بود و آن شب اهل دیار بودند بلکه تمام
 و اوصیای پیغمبر علیهم السلام و تمام شهدا و صدیقین بلکه حضرت خاتم النبیین هم شریف
 آورده بود بلکه مقدم هم بود قشعاً کردن تا موضع قبر شریف حضرت پیغمبر را و در قبر
 مبارک گذاشت حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام اذن نداد که احد تشیع جنازه مبارک
 لهذا قبر مبارک مخفی ماند تا زمان امام جعفر صادق علیهم السلام و انحصار تعیین قبر مبارک نمودند
 این مکان شریف قبر ظاهر کرد و در زمان هرون الرشید الان اخروزیست و یک منظر
 آمد و آن اینست که مقدمه بوده برای جنازه و قبرهای حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا
 و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام اما حضرت امیر المؤمنین که شنبه بدیج طود
 مخفی شد تا چه وقت قبر مبارکش پنهان بود و اما حضرت فاطمه که الی الان قبر مبارک
 مخفی و پنهانست و مدینه طیبه سه موضع را میگویند که قبر حضرت با آنست یا آنست و اما
 حضرت امام حسن علیهم السلام که شنبه ابد با جنازه مقدسش چه کرد تا امام حسین علیهم السلام
 مصیبت در تخریبش هست مصیبت این بزرگواران در اینست که قبر ایشان مخفی است و اما

مصیبت پیدا شد و آنست که گفتند لشکر مخالف با بد جسد شریفش اصرار داشتند
 بخراب کردن و بدو ای این زمین بنامند این هم مصیبت انحصار بقست بلکه بالاتر از این است
 آمدند سرسار کن از زمین جدا کردند و با اسفای بدش را با فساد بدند بنهم بلکه
 انحصار نیست بلکه فوق اینها هم مصیبت حضرت در گشتن اوست مصیبت حضرت در برهه
 کردن ثلث بعد از مثل مصیبت حضرت در قطع کردن انگشتان مصیبت حضرت در
 که میخواهند اصرار می از جسد مبارکش بکنارند اگر چنین نبود چرا آن لعین ندانند
 الا من بیند جسد الحسین فقام عشره قوارس لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
 نَسَلَكُ اللَّهُ وَتَدْعُو الْمَجْلِسُ الْحَادِ وَالْعِشْرِينَ بِاسْمِ الْعَظِيمِ
 اَنَا اَتَزَلُّنَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا اَدْرِيكَ مَا سَأَلَهُ الْقَدْرُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ حَبْرٌ مِنَ الْمَرْ
 شَمِي نَسَلُ الْمَلَكُ وَالرُّوحُ فِيهَا اَذِنَ يَوْمَ مِنْ كُلِّ امْرٍ سَلَامٌ هُوَ حَقٌّ مَطْلَعُ الْهَرَمِ
 بعد از قرآن امان فرستادیم در شب قدر و معنی لیلۃ القدر با لیلۃ القدر است که شب مبارک
 این نیست بلکه معنی او اینست که جمیع امور عالم از سعادت و شقاوت و موت و حیات و در
 و جاه و نحو اینها در این شب تقدیر میشود و این تقدیر شدن امور بچند قسم است اول تقدیر
 در اول و ازل که خداوند عالم بحکمت بالغه خود تقدیر فرموده است و دوم تقدیر اینست که
 در شب قدر با خصوص مشهور است تقدیر امور است که تقدیر امور دیگر میشود و از این
 هست شدن وجهتی شدن مثلاً اگر اطاعت نمود شخص تقدیر میشود که از اهل بهشت است
 معصیت نمود تقدیر میشود که از اهل جهنم باشد از این قسم است آنچه مانند و مرد
 یعنی تقدیر ماندن است دنیا و اولی کاری میکند که بر تقدیران موت و تقدیر میشود با تقدیر

این مصیبت است که در این شب
 تقدیر میشود و این مصیبت است
 که در این شب تقدیر میشود
 و این مصیبت است که در این شب
 تقدیر میشود و این مصیبت است
 که در این شب تقدیر میشود

مردن گان می کنند که زندگی تقدیر میشود خلاصان هم بگویند که بعضی از اشیا
مقرر میشود تقدیر باشد و دیگر اینهم از تقدیر است خداوند نعم میباید مثال بر
اینهم از تقدیر است حکایت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است با شخصی بود که آمد خدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بجای سلام عرض کرد السلام علیک حضرت پیغمبر
در جواب این بهود فرمود و علیک السلام عرض کردند بخدمت که این بهود که السلام علیک
گفت حضرت خرم و منهم در جواب او گفت و علیک السلام بعد از آنکه بهود رفت حضرت
فرمود این شخص افقی خواهد زد و خواهد مرد بهود بجانب که میخواست رفت سلام برکش
عرض کردند بهود نبرد حضرت فرمود از او سوال کنید که چه کار کرده است سوال کردند که
کار کرده گفت بکمان خشن شده بودم حضرت فرمود تا خبر شد برای آنکه
باری تقدیر بر جانش تقدیر داد و انقض شد معنی دیگر برای شقیه است که نزل معنی
کتاب و تقدیر از رسول ذی قدیر اجل است و از تقدیر علی ملک ذی قدیر معنی دیگر
برای شقیه است که زمین و ملک میشود از نزل ملک چون در شب تمام ملک است
از خداوند عالمیان اذن میگیرند و بعد از تمام زمان نازل میشوند بعضی اشکال کرده
که ملک زاده از خداست که زمین کجایش آنها یکند جواب داده شد باینکه
قبل از نازل میشوند یعنی بکتاب میباید عروج میکنند بعد از آن طایفه دیگر
آمار روح علیه السلام و مخلوقات مخلوقات خداوند عالم اگر چه همه اهل عالم و زمین را
بیلعد میشوند از یکدیگر بزرگتر است که خداوند عالم مقرر باید بود بقوم الروح و
صفا یعنی تمام ملک در یک صف روح در یک صف است در وقت تفتیش از
بزرگی روح زیرا که چنانچه در مخلوق خداوند عالم ذره هست که از کوچکی بچشم نمیباید از

سنگینی که روی بکشد عذاب میخورند و بر کمر و بکشتی اصلاحات و ان وقت که بخواهد
دور از آن میبکشد منطبق در بزرگی هم روح باین عظمت است باری بعضی گفته اند
که در این روح حضرت جبرئیل علیه السلام است برای نازل شدن ملائکه و روح در شبند چند
و بعد از اول آنکه این نازل شد برای خصوصیتی است که خداوند عالم برای این قرار
داده است و خصوص اینست که دوم آنکه نازل میشوند برای ملائکه باره عبارت است که در
زمین است و در آسمان نیست مثل الحام فقر و صاکن و بر آگاه این عبادت بزرگ و آسمان است
لهذا برای بزرگی شان این عبادت بر زمین نازل میشوند که اطعام بر فقر و صاکن باینکه
این عبادت عبادت بزرگ است اما در این است چون درین خداوند عالم همه تبدیل شد و عکس
کرد بد این عبادت بزرگ و در میان عرب عجم میشدند اما عجمها که میدانی چه قسم حلقه را بر
سفر خار و خش میبکنند آنکه نه خری نه اثری را بدست آورده است بخاره قبر را باید پیش رفت
که در باید پیش رفت اما عجمها بیون حلاوة سکر شیر این است بهمان الی الاغیاء حلوا ی
شکر می نوشند و رشید میدهند اما عجمها در ولادت و اغنیاء میفرستند اما فقر باید بزرگ
باشند اینست که سلطان همه را فریاده عرفا بطور میبکنند عجمها بطور اگر چه عجمها
بل فقیری بفرستند بزرگتر از آن حلاوی و ثمن و جو آنها و چه قسم برای نزل ملک
در شبند بزرگ برای آنست که میباید برای شبنم که در ناله های من بن و کاه کار
در آنکه آنها از فرمایش خداوند آنین المذنبین احسن المیزان فیح السجین دانست
که ناله کاهکاران افضل از شیخ کتک دانست چون در آسمانها اهل عصمت نیست
که ناله او را بشنوند لهذا بزرگ نازل میشوند تا این عبادت را ببینند در حقیقت که حضرت
جبرئیل بآنان ناله کشد که مضاف میکند ملک را و سلام میکند علامت مضاف است

[illegible]

که اگر در دست است خوان سن او را از زمین تا عذر از او ببرد و با تخفیف بدهد
خواهی و نخواهی تا اینکه مبتلا شوی بجزبه جهنم آنوقت تخفیف بکند و از عذاب خواهی
و ندهند و دعوت بر آن بخفیف عنا بومامن العذاب ای بدبخت آن محنت داده اند بخوان
خداوند عالم را و دعا کن برای تخفیف و برداشتن کل العذاب لان توجه کند بسوی حق
پروردگار برای آنکه مالک بهشت بگرداند تا خبر نکند مطهر تا از روز بکه باهل بهشت
سوال بکند انقبضوا علبنا من الماء و تماد رزقکم الله برای بکفتر از آب سوال بکند
جواب پیشین بود که این بر شما حرام است ای بیعنا الان در طلب چیست فعلی و محاسبه ^{ایفک} تا
در روز قیامت کذابی کنی از اهل بهشت سبکتر از آب سابر نعمها و در جواب بگویند
ان الله عز و ما علی الکافرين الذین اتخذوا دین الله فکوا ولیا الان ذابها انان طافه
و اوقات اوقات فرصت مهلت است کارها تا از دست نمیکند بستریم کار بجای بکشند که بکند
مهلت دهند و بگویند خداوند فعلی ثم اجمع صلواتی ثم فی سلسله و دعوتهاست بخور و دعا
فاستلک ان کان لا یؤمن بالله العظیم ولا یحضر علی صغیر المیکین ببیند که اطعام
چهار قدر محل و مقام در نزد خداوند معلوم دارد که اگر اهل فقرن با نماند و فرموده است سیدار
باشید امرها سهل نشاید الان پروردگار شما لطیف است هر چند رساند است که اگر تو بگوید
یا الله بگوئی او شصت حد پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب تو لبیک میفرماید بستریم
العبا یا الله العبا یا الله که با این حال تو کار بخانه برسد که دیگر از دست ندهند که یا الله بگوئی
ان بکفتر از آب سوال بکند از چشم سیدار از خوف خداوند عالم در بار و اتر از خوا مویش
بستریم از آن بکفتر خالامضا بقیه کنی و بگردید و از آخر مبتلا شوی که با این شد فسخی هم
نخست فتنه که کاهکاران شد باید قیامت مبتلا میشوند اند که بهر میکنند تا شد

5

چو اطاعت نمیکند اول ملاخط کند که خداوند عالم چه حکمتی بکار برده و در دنیا اسما
چون غالباً چشمها اسما را نظر میکنند از این که افریده که موافق طبع ترین رنگها است و این
دیده که بگوید مایل به سبزه باشد این رنگ است که اگر در چشم ضعیفی باشد قوت بهر دیده دهد
که انعام جعفر صادق علیه السلام فرمود که اطباء میگویند که اگر کبریا ضعف در چشم پیدا شود مایل
کند بکبود و مایل به سبزه و بعضی از طبیبان اخاذق حکم کرده بودند برای کسی که دیده اش کبود
شد بود که پوسته نظر کند و رفتار بکودکی که مملو از آب باشد این حکمت در دنیا اسما که کبود
مایل به سبزه افریده شده اگر سبزه بود مثل شیطانی باروشن بود مثل افلاک بوق مندرجا
اقسام دیگر از رنگها است بادبهم میرسد افلاک نیز با هفت تاهستند که در دنیا یکدیگر
هستند فلک الافلاک که تمام اینفلکها در میان او هستند شبها نوزدی یکدیگر قطع می کند
و بعد متحدان از زمین جبر خداوند عالمین می نمایند و بعد معقران که باعث فساد و کما
مات سطح محدب فلک ثوابت است زمین موازی سه هزار بار و هزار و پانصد و بیست و چهار
هزار و شصت نه مرتبه تقدیر کرده اند و حرکت آن در شبها نوزدی و بیست و نه هزار و بیست
هزار نقطه از مسافتها در روز و شب می کنند از اینجا قیاس کن که سرعتی در هر مرتبه است فلک
تقدیر از اجزای عالم کلام در آنها اما ستاره ها هر یک چندین مقابل نیز
بزرگی دارند کوچک ترین ستاره ها شش است این چهارده مقابل زمین است که هر خدای
عالم قادر نیست که افلاک را با بنطور و ستاره ها را با بنطور خلق کند حال که دانستی که این
کارها جز کار خالق معجزان نیست که لا اله الا الله تا شریکند و تو بخوان عظیم خداوند
عالم که باین لا اله الا الله در انحال بگو و بخند و خداوند عالم را نوازد و بعد بپایان که بتو در
ناز شد سوخته و در فرامید که با ایمان از دنیا بر کنی و بهر چه باشد که خالق دانه

جز خداوند عالم نیست با وجود این از کائنات پند که فرمود قل فم لا تتفون برا تقوی
 کار خود نمیدانید و بدانستند انرا عظمت و جلالت الهی در شمای ظاهر نیست زیرا که کائنات
 خالق که از هر بزرگی بزرگتر است و نظر تو باشد و عظم و شان و جلالت قدر او را ندانند
 از ترس و بیگانه و ملامت میکنند بلکه مدح و شوی تا آنکه بانی آنرا که هر کس
 ندانند معلوم میشود که اسما عظمت خدا حد و قوتش را در ملاحظه کرده که اگر در این عالم
 باشی بخوای معصیت مثل زنا و خجوان بکنی در این عالم طفل میتی باشد یا عیث باشد
 از او بپرسی یا بپرسد و قرآن معصیت میکند ای عیث از خدا هم خجالتی بکنی که
 از تو کمتر باشد از خدا بپرسی بپرسد بپرسد از آن طفل میتی بپرسد که از اینها خجالت
 خوف داری البته که مخلوق ضعیفی بیشتر است اما از خداوند عالم که توان و جان تمامها
 در بدنه قدس است با داری خوف داری نمیدانند که خداوند عالم را شد العاقبت
 ای عیث از من کن که حضرت بلال علیه السلام را عذاب میکنند در سوام میکنند از خجالتی که
 رفت است اگر از آن الهی نبود و اکل و شرب و خواب و غواینها را را نبود که حضور
 خداوند عالم را انکارها از او صادر شود ای بد بخت بلند نظری را وضع عالم بکن تا
 عظم الهی در تو تاثیر بکند تا تاثیر نبیا تا بحال در هر قلبی کرده است غیبی که فی الجمله کسی شعور
 داشته باشد ملاحظه اینها را وضع عالم بکن عظم الهی در او تاثیر نکند فی الجمله او
 انکارها بکنند از او بپرسد و انکار او از خود دور کن که هر کس نکند عمل خویشها
 از این خودهاست طوری بکن که بخود و انکار او از خود دور کنی و عظم الهی بپند که در آن
 حال تقوی خواهی پیدا کرد و معنی تقوی عمل نمودن بدین و شرع خدای مبین است ای
 بی تقوینها عمل بکنند عمل بیگانه بر ندارد اگر اهل اجتهاد است یا اجتهاد و الاستیلا لغو

و عیث الثمان بدایه امر و روز قد است و روز قد هم در احادیث معتبره وارد شده که در مسلم
مثل ثبت قرآن است پس میشود گفت که ثواب عبادت و ان هیز از هر امانه است چنانچه عباد
در شیفته بصر از غرامه بود لایله القدر خبر من الف شهر خصوص عبادت و ان وقت که
روز و روز قد است و بهترین عبادت تبارع کردن نجاست شكون عطا و یقین بخدا و تقوی
از خود و اینکه گفتم نظر کردن در دست میشود و علامت و معنی آن چیزیست که خداوند
بآن اشاره کرده قل فمیتون پس اگر در وقت نماز بیدار شد و از او بیگانه و تاثیر عطا و
خداوند را در خود مشاهده نمودی خوف خالص و جفا محض پیدا بخداست و بگوید که
شکها و موجودها از قلت هسته و الا باقیست اگر بجا ظهور نماید از کار و کافر و مؤمن
بود و تسخیر الله و چیزی که الان در این اثر روز قد نظر انداز برای رفع این شکها و شبهه
نوسل است شخص صاحب القدر که از او شکها و شبهه و موجودها باطلت میشود و این
قرین الصبیح الا تب و حقا الاخران الکبر حضرت ابره عبدالله سید الشهدا سلام الله علیه
گفتیم که حضرت سید الشهدا شریک نصر و مضانت هر چه در او هست انحضرت دارد و این
آنکه شمر الله قدی پیش خداوند عالم دارد که در شبقه ملانکه و روح علیهم اذن میگردد
که بر زمین نازل شوند برای فیض برون از بعضی از عبادات که در شان است و برای
امور دیگر همچنین سید الشهدا هم قدر نزد خداوند عالم دارد که مثل شبقه ملانکه
و ابیاعه علیهم اهل و التلم از خداوندان میگردد و بر زمین نازل میشوند برای در
فیض برون انحضرت یکی در شب نصف شعبان ایشان علیهم السلام اذن برای بار و خبر حضرت
میگردد یکی دیگر در شبقه از خداوند عالم اذن میگردد برای بار و خبر حضرت سغیر
صلی الله علیه و آله و ملانکه اذن میگردد بعضی که برای نازل میشوند برای شبقه ملانکه

حضرت صدیقه کبری عاظمه زهرا سلام الله علیها را که انجمنه از دوز بکه حضرت سید الشهدا
شهید شده تا حال ثار و زیارت و زنی بکدامه مشرب میشود بان زمین کربلا بکجه میزند
و بلند کریم میکنند از این صحر و کبره حضرت صدیقه هر دوزی بکجا استرهای بسیار است بلکه
مخصوص هستند که دایما عباد ایشان در شب دوز کریم گرفتند سید الشهدا چون که ملنکه
هر طایفه نوع خاصی عبادت میکنند مثل کبره هستند که با انواع مخالفه عبادت حضرت زین العابدین
میکند این بکطایفه از ملنکه شغلشان کبره است حضرت سید الشهدا این ملاحظه کن که
خبر است از کبره در کربلا قشکی و سایر مواضع حضرت بر ملنکه مختص نیست شاعر در دست
گفته و از قشکان هنوز بیوقوف میرسد هر دوازده العطش بنیان کربلا بلای الان صلی
العطش و کبره با این بعضا انحصار و اسیر حرم او بیوقوف میرسد لا حول و لا قوه الا بالله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يُدْرِكُهُ الشَّوْهِدُ يَا مَنْ لَا يَحْصِيهِ الشَّاهِدُ وَلَا تَرَاهُ التَّوَاطُّعُ وَلَا يَحْجِزُهُ الشَّوْهَرُ
وَهُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ وَاللَّهُمَّ يَا أَمِيرَ الْغَايَمِ يَا دَعِيَّ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ يَا مَنْ تَلْقَاهُ
الْأَذْهَانُ لَا يَمْلَأُهُ وَتَشْهَدُهُ الرُّبُوبِيَّةُ لَا يَحْصَاهُ كَمْ تَخْطِئُ الْأَوْهَامُ بِمَا يَحْكُمُهَا يَا مَنْ أَرْسَلَ
خَضِرَ الْعِزِّ الْعَالَمِ وَبَقِيَ قَوْمُكَ عَلَى عِبْدِكَ فَسَوَّلَكَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى أَمِينُكَ الرَّضَى
اللَّهُ أَرْسَلَهُ لِيُجِيبَ الْحُجَّ وَظُهُورَ الْقَلْبِ وَيُفِيضَ الْمُنْجَى وَعَلَى الْوِدَاعِ اللَّهُمَّ يَا مَنْ سَارَ
الْقَبِيلُ وَسَمِعَهُ الْوَرَى الْأَيْمَةَ الْبَرَّةَ الْأَرْكَاءَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْخَيْبَةِ وَالْأَشَاءُ مَا دَامَ الْخَضِرُ عَلَى
الْعَبَاءِ وَاسْتَأْذَنَ الْغَبْرُ مِنَ الْخَضِرِ أَهْلُ كُتَيْبَاتٍ عَيْدُكَ يَا رَحْمَةُ الْإِسْتِجَارَةِ أَتَلُوا
عَلَيْكُمْ الْحَكْمَ فَسَفَرُوا مِنْهَا وَأَعْظَمَكُمْ بِالْوَعْدَةِ بِالْإِعْقَابِ فَقَرُونُ عَنْهَا وَاحْكُمُوا عَلَى خِيَالِهَا
الْبِقَعِ مَا أَقْبَلُوا قَوْلِي حَقًّا بِكُمْ مُتَقَرِّبِينَ أَبَادِي سَارِحِينَ إِلَى خِيَالِكُمْ وَمُتَعَادِلِينَ عَنْ

[illegible]

چگونه میشود که شخص تمام عمرش محبت خدا داشته باشد و دردم خود را نداند
 برود و این بسیار مشکل است باید بخت خاص خدا بود و تو را شرم کرده است و خدا
 گوشت پوست عروق و عظام تو فروخته که این بخت را الان از خودت و نیکو بگذارد
 بگذاردی تا آن دقیقه آخر که دست بر این نخواهد شد بلکه بیشتر این بخت خداست بسیار
 طوری کند که تو در آخرین دقیقه عمرت شاک ان بر نداری که سهل است طوری کند
 ترا دشمن خداوند عالم کند و تو با عداوت خدا بنعم از دنیا بروی این بخت نیست و نباید
 تا شکر کرده با وجود این میگوئی و محبت خدای تعالی و انوار الارض دروغ میگوئی
 تو تو خیر بختها را با آنها و دنیا نداری بلکه و محبت خدای تعالی و انوار الارض دروغ میگوئی
 در وقت مردن دو طایفه از ملئکه برای او امر نازل میشوند غیر از حضرت ملک الموت
 یک طایفه برای کسانی که ایمان و محبت خداوند عالمیان دارند اینها ملئکه میباشند و علیهم السلام
 ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ان لا يخافوا الا خفاوا و الا
 بالحقية التي كنتم تعدون یعنی کسانی که گفتند پروردگار ما خداست یعنی خدا شنان
 شدند پس از معرفت خداوند عالم مستقیم و درین بودند و اهدای الصراط المستقیم را
 درست گفته اند و بفرایض و منقبات عمل میکنند که حق و حقیقت و ترک تحورات مکرهاست
 نازل میگردد مابرا ایشان در وقت مردن ملئکه و او این ملئکه علیهم السلام غیر از ملک الموت
 برای جبر نازل میگردد برای آنکه بشارت بدهند بمومن محضر که نزد ان خافوا و الا
 تحریر خواهد بلکه بشارت بزیاده از اینهم بدهند بگویند که انشأ الله الخیر انتم تعدون
 یعنی آنچه که شما فرموده میشود از مال و اهل و عیال ترسید شما و منزل دادن بخت
 اگر وعده کرده اند این بخت از بشارت هم اکتفا میکنند بلکه بفرایض و منقبات عمل میکنند

سوره بقره
 آیه ۱۷۷

بجوه الدنیا و فی الاخرة و لک الحمد اما نشأ الله انکم و لک الحمد اما نشأ الله انکم
 و بقیه آنچه که مال و امان و اهل و عیال از شما فرموده میشود ترسید بخود نشود زیرا که
 ما در حق دنیا و آخرت و شما شاکستیم هر چه میل داشته باشد بخت از برای شماست
 و شما بهمان نزد خداوند غفور و رحیم هستید و بخت ان میتوانی مطلع بشوی بر آنکه
 هستی که این ملئکه بیشتر علیهم السلام بر تو در وقت اخضا نازل میشوند ترا از خوف الهی
 و بختها یافته شده و بشارت بدهند ما خطه خالت کن با ملئکه ان داری حالا با نیکو
 و معنی ان ملئکه ان طاعت حضرت عباس (ع) است چونکه ملئکه دوستی و محبت تمام تمام دارند
 بعبادت طاعت خداوند عالم تو هم اگر محبت دوستی با طاعت خدا داری بقیه که ملئکه
 ان دارند در وقت بشارت کارت و مول و هر است بشارتها تو خواهند داد اما اگر بدی
 اصلا ان طاعت حضرت و الواجب الوجوه نداری بدانکه اینها ملئکه بیشتر هم توان دارند ان طاعت
 دیگران ملئکه که از برای اعدای خداوند عالم نازل میشوند بر تو خواهند دانست و انکه
 و توان اهل اینها بشارت خواهی بود و تنزل علیهم السلام و ببولون لا یشری بوجه الخیر
 اینجا کاران برای شما بشارت که اگر در نزد خداوند نیست کار و یا بتمام این بخت خدا
 میرساند که ملئکه و اینها ترس و اهر که شخص در حال مردن دارند نازل میشوند بفرایض
 بشارت برای مجرمین نیست اگر بشارت و هوشیار باشی ان میدان که طایفه بیشتر از ملئکه
 بر تو نازل خواهند شد یا ملئکه اگر اعمال و اخلاصت و محاببت بیشتر نازل میشوند اگر
 شیطان نیست ملئکه شخص هوشیار در عرض حق بود اهل و عیال او برود و او جمع شوند
 ملاخطه حال انها کرد و دید که یکی که بر میکنند برای اینکه بی بد میشود مثلاً یکی که میکند
 برای آنکه بی شوهر میشود و همین طوری تا برسد که هر در فکر خودشان که میکنند

سوره بقره
 آیه ۱۷۷

شخص هوشیار گفت بر خبر بدان اصرار من تا بینم کدام یک از ملائکه بر من نازل میشوند
 صلا ایضا بالحقه میثوم با سکا لا بشری بومند الحیر من توم الان اگر ملائکه
 تامل کن خواهی یافت که کدام یک از دو صادر خواهی شد که تم ملائکه کن تامل کن و
 نمکن اگر تا حال در ایند شمرت و تو بکساعت با هم شت تامل در حالت خود کرده بودی که
 بخرانجا آمد بود اما چه فایده که در دین نداری و در فکران اصلا نیست میگوئی دارم و بر
 صراط مستقیم هستم خود انصاف کن الان بگویند بگر ز نام از طهران با از ایل بگو آمد
 قم با مبل تمام سعی میکنی که بروی بدی چه روز نام است و در آن چه نوشته است آقا بگو علم
 و شخص با هیچ مبل نداری بایل جز به با هزار کمال است و با آنکه تمام روز نامهای طهران
 و اسلامبول و فلوس نیاز در روز قیامت اگر روز نام قیامت میخواهی که در قیامت
 قیامت باشد ملائکه روز نامها و شب نامها خدای بکشد ببیند نامها چه احکام
 برای شما باشد است امروز روز جمعه آخر شهر الله الاعظم و منشا المبارک است بیاید با عشر
 کنیم و معنی دعا آنست که دعا کنیم و تصریح و زاری کنیم که خداوند عالم از تقصیر ما بگذرد
 و در آن مناسبتر از این روز نیست که برای شمار روز نامتان و شب نامتان را بخوانم یکی از روز
 نامتان و شب نامتان اینست که آنچه در آنها میگوید ملنکه ما مودین کرام الکاتبین بیاید
 میشود ملنکه خدا را از محنت نهید بمعصیت کردن ازین بکند بکاه نمودن و موعظا القو
 زیند که تمام آنها را میبوسند الان تو راضی نیستی و در دنیا اینجا عتیل که بای عمل یک
 مثل زنا با خوردن و با فاش بشود از تو مردم مطلع شوند بر آن پس چه خواهد بود بعد
 حالت در بوم الجمع که تمام مردم بلکه حضرت پیچان و اوصیا ایشان علیهم السلام حاضر باشند
 بتوبه بپایند از کتابی که فیض الیوم حبیباً بخوان کتاب عمل خود ترا خود ترا خود ترا

برای مستخوذ و کتابت میکنی انوقت که عملهای شست خود ترا ببینی خود ترا و سوا
 کن در میان تمام اهل جمع اکبر از پیچان و اوصیا پیچان و سایر بندگان و دیدان و بگوئی
 با و بکن ما لهذا الکتاب لا یغادر و یغیر ولا یموت ولا یخرب الا احضار اده که شخص او در دنیا
 که از اهل معصیت است و بنیاد و کردار عملش بدستش میباشد انشخص فاصلا خط
 یکتاب خودش میکند عرض میکند که این کتاب عمل من نیست بجهت آنکه من میدانم که هر یک
 من زیاده از آنست که در این کتاب شت باشد خداوند لطیف میفرمان چون علم داشت که این
 عباد دنیا و آخری اعتراف بمعصیت کرده و میکنند خطاب بر سرانند با و که با بعد من
 اعترف بالذنب فقد عقرت لک یندا من اعتراف بکاه خود کردی بکاهای تو امری بد
 و کناهان تو را با تمام نیست با و کردیم اید بخت کناه کار اقل اعتراف بکناهان خود
 در حضور حضرت پروردگار بکن گفتیم برای شمار روز نامها شمار بخوانم بمیدانم روز نامها
 حالت و صفت چشم و زبان و دست پای شمار بخوانم با سایر روز نامها که سایر مخلوقات
 خدا برای شمار دارند بخوانم با سایر اهدان روز نامها که اسم و رسم ندارند بخوانم ان
 انما یزاد لعل یعیم وان القهار لعل یحیی بسلو لها یوم الدین و ما تم عنها یغایب و ما
 آدرک ما یوم الدین ثم ما آدرک ما یوم الدین یوم لا یملک نفس نفس شتا و الاخر
 یوم شتی ین مجوا هب و ز نام یوم الفضل و ابرایت بخوانم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
 و آذ الکرل ایت لا یوم ایت لیل یوم الفضل یوم الفضل از روز و آخر موده بجهت
 آنکه حکم بفصل و جدا شد مؤمنان از کافرین میفرماید با آنکه کفار از دست حضرت پروردگار
 جدا میشوند و ما آدرک ما یوم الفضل و یوم شتی لک الدین یعنی ای پیغمبر یا احقر
 آدرک ما یوم الفضل یعنی تو خوب علم یوم الفضل داری ولی و بل که شد عذاب است

این کتاب را
 در میان
 اهل جمع
 اکبر از
 پیچان و
 اوصیا
 پیچان و
 سایر
 بندگان
 و دیدان
 و بگوئی
 با و بکن
 ما لهذا
 الکتاب لا
 یغادر و
 یغیر ولا
 یموت ولا
 یخرب الا
 احضار اده
 که شخص
 او در دنیا
 که از اهل
 معصیت است
 و بنیاد و
 کردار عملش
 بدستش
 میباشد
 انشخص
 فاصلا خط
 یکتاب خودش
 میکند
 عرض میکند
 که این کتاب
 عمل من نیست
 بجهت آنکه
 من میدانم
 که هر یک
 من زیاده
 از آنست
 که در این
 کتاب شت
 باشد
 خداوند
 لطیف
 میفرمان
 چون علم
 داشت که
 این عباد
 دنیا و
 آخری
 اعتراف
 بمعصیت
 کرده و
 میکنند
 خطاب
 بر سرانند
 با و که
 با بعد
 من اعترف
 بالذنب
 فقد عقرت
 لک یندا
 من اعتراف
 بکاه خود
 کردی
 بکاهای
 تو امری
 بد و کناهان
 تو را با
 تمام
 نیست
 با و کردیم
 اید بخت
 کناه کار
 اقل
 اعتراف
 بکناهان
 خود در
 حضور
 حضرت
 پروردگار
 بکن
 گفتیم
 برای
 شمار
 روز
 نامها
 شمار
 بخوانم
 بمیدانم
 روز
 نامها
 حالت
 و صفت
 چشم
 و زبان
 و دست
 پای
 شمار
 بخوانم
 با سایر
 روز
 نامها
 که سایر
 مخلوقات
 خدا
 برای
 شمار
 دارند
 بخوانم
 با سایر
 اهدان
 روز
 نامها
 که اسم
 و رسم
 ندارند
 بخوانم
 ان
 انما
 یزاد
 لعل
 یعیم
 وان
 القهار
 لعل
 یحیی
 بسلو
 لها
 یوم
 الدین
 و ما
 تم
 عنها
 یغایب
 و ما
 آدرک
 ما
 یوم
 الدین
 ثم
 ما
 آدرک
 ما
 یوم
 الدین
 یوم
 لا
 یملک
 نفس
 نفس
 شتا
 و الاخر
 یوم
 شتی
 ین
 مجوا
 هب
 و ز
 نام
 یوم
 الفضل
 و ابرایت
 بخوانم
 اعوذ
 بالله
 من
 الشیطان
 الرجیم
 و آذ
 الکرل
 ایت
 لا
 یوم
 ایت
 لیل
 یوم
 الفضل
 یوم
 الفضل
 از روز
 و آخر
 موده
 بجهت
 آنکه
 حکم
 بفصل
 و جدا
 شد
 مؤمنان
 از کافرین
 میفرماید
 با آنکه
 کفار
 از دست
 حضرت
 پروردگار
 جدا
 میشوند
 و ما
 آدرک
 ما
 یوم
 الفضل
 و یوم
 شتی
 لک
 الدین
 یعنی
 ای
 پیغمبر
 یا
 احقر
 آدرک
 ما
 یوم
 الفضل
 یعنی
 تو
 خوب
 علم
 یوم
 الفضل
 داری
 ولی
 و بل
 که
 شد
 عذاب
 است

این کتاب را
 در میان
 اهل جمع
 اکبر از
 پیچان و
 اوصیا
 پیچان و
 سایر
 بندگان
 و دیدان
 و بگوئی
 با و بکن
 ما لهذا
 الکتاب لا
 یغادر و
 یغیر ولا
 یموت ولا
 یخرب الا
 احضار اده
 که شخص
 او در دنیا
 که از اهل
 معصیت است
 و بنیاد و
 کردار عملش
 بدستش
 میباشد
 انشخص
 فاصلا خط
 یکتاب خودش
 میکند
 عرض میکند
 که این کتاب
 عمل من نیست
 بجهت آنکه
 من میدانم
 که هر یک
 من زیاده
 از آنست
 که در این
 کتاب شت
 باشد
 خداوند
 لطیف
 میفرمان
 چون علم
 داشت که
 این عباد
 دنیا و
 آخری
 اعتراف
 بمعصیت
 کرده و
 میکنند
 خطاب
 بر سرانند
 با و که
 با بعد
 من اعترف
 بالذنب
 فقد عقرت
 لک یندا
 من اعتراف
 بکاه خود
 کردی
 بکاهای
 تو امری
 بد و کناهان
 تو را با
 تمام
 نیست
 با و کردیم
 اید بخت
 کناه کار
 اقل
 اعتراف
 بکناهان
 خود در
 حضور
 حضرت
 پروردگار
 بکن
 گفتیم
 برای
 شمار
 روز
 نامها
 شمار
 بخوانم
 بمیدانم
 روز
 نامها
 حالت
 و صفت
 چشم
 و زبان
 و دست
 پای
 شمار
 بخوانم
 با سایر
 روز
 نامها
 که سایر
 مخلوقات
 خدا
 برای
 شمار
 دارند
 بخوانم
 با سایر
 اهدان
 روز
 نامها
 که اسم
 و رسم
 ندارند
 بخوانم
 ان
 انما
 یزاد
 لعل
 یعیم
 وان
 القهار
 لعل
 یحیی
 بسلو
 لها
 یوم
 الدین
 و ما
 تم
 عنها
 یغایب
 و ما
 آدرک
 ما
 یوم
 الدین
 ثم
 ما
 آدرک
 ما
 یوم
 الدین
 یوم
 لا
 یملک
 نفس
 نفس
 شتا
 و الاخر
 یوم
 شتی
 ین
 مجوا
 هب
 و ز
 نام
 یوم
 الفضل
 و ابرایت
 بخوانم
 اعوذ
 بالله
 من
 الشیطان
 الرجیم
 و آذ
 الکرل
 ایت
 لا
 یوم
 ایت
 لیل
 یوم
 الفضل
 یوم
 الفضل
 از روز
 و آخر
 موده
 بجهت
 آنکه
 حکم
 بفصل
 و جدا
 شد
 مؤمنان
 از کافرین
 میفرماید
 با آنکه
 کفار
 از دست
 حضرت
 پروردگار
 جدا
 میشوند
 و ما
 آدرک
 ما
 یوم
 الفضل
 و یوم
 شتی
 لک
 الدین
 یعنی
 ای
 پیغمبر
 یا
 احقر
 آدرک
 ما
 یوم
 الفضل
 یعنی
 تو
 خوب
 علم
 یوم
 الفضل
 داری
 ولی
 و بل
 که
 شد
 عذاب
 است

این کتاب را
 در میان
 اهل جمع
 اکبر از
 پیچان و
 اوصیا
 پیچان و
 سایر
 بندگان
 و دیدان
 و بگوئی
 با و بکن
 ما لهذا
 الکتاب لا
 یغادر و
 یغیر ولا
 یموت ولا
 یخرب الا
 احضار اده
 که شخص
 او در دنیا
 که از اهل
 معصیت است
 و بنیاد و
 کردار عملش
 بدستش
 میباشد
 انشخص
 فاصلا خط
 یکتاب خودش
 میکند
 عرض میکند
 که این کتاب
 عمل من نیست
 بجهت آنکه
 من میدانم
 که هر یک
 من زیاده
 از آنست
 که در این
 کتاب شت
 باشد
 خداوند
 لطیف
 میفرمان
 چون علم
 داشت که
 این عباد
 دنیا و
 آخری
 اعتراف
 بمعصیت
 کرده و
 میکنند
 خطاب
 بر سرانند
 با و که
 با بعد
 من اعترف
 بالذنب
 فقد عقرت
 لک یندا
 من اعتراف
 بکاه خود
 کردی
 بکاهای
 تو امری
 بد و کناهان
 تو را با
 تمام
 نیست
 با و کردیم
 اید بخت
 کناه کار
 اقل
 اعتراف
 بکناهان
 خود در
 حضور
 حضرت
 پروردگار
 بکن
 گفتیم
 برای
 شمار
 روز
 نامها
 شمار
 بخوانم
 بمیدانم
 روز
 نامها
 حالت
 و صفت
 چشم
 و زبان
 و دست
 پای
 شمار
 بخوانم
 با سایر
 روز
 نامها
 که سایر
 مخلوقات
 خدا
 برای
 شمار
 دارند
 بخوانم
 با سایر
 اهدان
 روز
 نامها
 که اسم
 و رسم
 ندارند
 بخوانم
 ان
 انما
 یزاد
 لعل
 یعیم
 وان
 القهار
 لعل
 یحیی
 بسلو
 لها
 یوم
 الدین
 و ما
 تم
 عنها
 یغایب
 و ما
 آدرک
 ما
 یوم
 الدین
 ثم
 ما
 آدرک
 ما
 یوم
 الدین
 یوم
 لا
 یملک
 نفس
 نفس
 شتا
 و الاخر
 یوم
 شتی
 ین
 مجوا
 هب
 و ز
 نام
 یوم
 الفضل
 و ابرایت
 بخوانم
 اعوذ
 بالله
 من
 الشیطان
 الرجیم
 و آذ
 الکرل
 ایت
 لا
 یوم
 ایت
 لیل
 یوم
 الفضل
 یوم
 الفضل
 از روز
 و آخر
 موده
 بجهت
 آنکه
 حکم
 بفصل
 و جدا
 شد
 مؤمنان
 از کافرین
 میفرماید
 با آنکه
 کفار
 از دست
 حضرت
 پروردگار
 جدا
 میشوند
 و ما
 آدرک
 ما
 یوم
 الفضل
 و یوم
 شتی
 لک
 الدین
 یعنی
 ای
 پیغمبر
 یا
 احقر
 آدرک
 ما
 یوم
 الفضل
 یعنی
 تو
 خوب
 علم
 یوم
 الفضل
 داری
 ولی
 و بل
 که
 شد
 عذاب
 است

کتابکد لکن یوم الفصل بانکد یوم الذین نموده اند الفصل الاولین یوم
 الاخرین کذلک یوم الحزین وبل یوم شکر اللکذین الخلفه من مایه من یحفظ
 فی قرآن کین الی قدر معلوم بعد نافع الفادون تا انکه مقربا انطلقوا الی
 کتب یعلون انطلقوا الی علی بن ابي طالب و لا یغنی عن الله احدی
 بشیر کالعصر کانه صفر بل یوم شکر اللکذین هذا یوم لا یطفون ولا یؤذن
 لهم فی یوم ذل وبل یوم شکر اللکذین هذا یوم الفصل جمعنا کوا الاولین و ان
 کان لک کید فکذین وبل یوم شکر اللکذین یوم یجمعهم شادایا واولین یوم
 تمام خلافت در اینجا جمع منانیم اگر چاره دارد یکدیگر که کاران چاره در اینجا
 ندارند شد عذاب برای تکذیب کنندگان است این روزنامه یوم الفصل و روزنامه یوم الوفا
 بخوانم و روزنامه یوم الفاد و بخوانم و روزنامه طامه الکبری بخوانم و روزنامه یوم لایه
 بخوانم و آنکه یوم الاذی القلوب لای الحلیو کا طین و ما الاظالمین با روزنامه
 دیگر بخوانم که چند معنی دارد و روزنامه دبا و کاه عظمه جلال حضرت ذوالجلال
 میابد و آنکه و الیوم آتھا الخیر مؤن ایگاه کاران جدا بشود و امتبار نباید بکعبه
 این خطا بعباد این است که ای مجرمین از مؤمنین جدا بشود بکعبه و بکشتن این است که ای
 مجرمین از مجرمین جدا بشود بکعبه از جدا فی است که اهل کاه و فاشان سباه
 میشود و از مؤمنین که در فاشان نورانیست متاز میشود دیگر است که مجرمین از رحمت
 و اسعه الهی مأیوسین باشند چون در دنیا از حضرت پروردگار بالمره قطع نموده خال
 از رحمت پروردگار مقطوع باشند چه قدر بگویم و روزنامه و بخوانم و رایت و روزنامه که نام
 میشود بر آنکه برای نور و روزنامه است نام است سالنامه است چندین هزار سالنامه است

کریکد میابد که دیگر و روزنامه و رایت بخوانم و رایت بخوانم و رایت بخوانم و رایت بخوانم
 که بقلب دانی بواسطه معصیت ظانی میشود تا انکه عزق تا یکی کاه و معصیت
 باید خلا را در میابد که بر و شتابیم و از این تا یکی خودمان را از اجازت بدیم بیرون
 و چون خودمان بقیتهای اینکار بعمل میاید باید معونت باری سول خدا صلی الله علیه
 بیرون برویم زیرا که خداوند عالم او را باقران فرستاده بخرجه من الظلمات الی النور
 چون الان باین حال که هستیم متابعت قرآن و پیروی ددست نداریم و متابعت ایا علم
 علیه السلام و ددست نداریم و ددست پیروی نداریم پس راه راست صراط المستقیم از
 دست داده ایم از ظلمات ظلمات دیگر افتاده ایم بقیته موج من فوق موج من فوق سحاب
 ظلمات بقیته موج بعضی اینکاهان موج بالای موج میزند تا انکه مثل ابری بالای سر
 میشود منع میکند از فیضان انبیا افاضه غریب لب لایاب اگر بگوئی اینها را و این عالم معنی
 گنبدان کردی از عالم معنی غریزی من بمنه هم میگویم شبانها دیگر از بخوانم که معنی
 یکشبنا اینست که در وقت سحران ای شبنا دیگر در قدری بخود بالله ترسم ارم که
 در قبر شبنا اتر بخوانم و دری بطرف جهنم از خواندن انشبنا باز شو بخود بالله اگر شبنا
 در قبر بخوانم و تمام صفات خبیثه و انشبنا است جمع کرده باشی تمامی منقلب شوند باها
 و عقربها و اژدهاها و سایر حیوانات موبه الخاصل این روزنامهها و شبانها اینها را
 همه برای انست که ماها را خانه را اید کرده ایم مکر خانه دین را که از ابر بکند و اینم و الان
 خواجه هستیم و فکر آبادی نیستیم دین را خراب کارهای ما را خراب هیچ رابطه ما و دین
 خداوند دین نیست پس الان در همین دنیا که فشته ایم غریبیم بقیته در وقت عز و قهر
 با اینحال غریب خواهیم بود و در روز جمع اخر شهر الله است متصلا از اول تا ساعه اخر

[illegible]

هـ تعالى برادند باز حضرت ادا الله ابی عبد الله الحسین علیه السلام که در سال هفتم پادشاه
 مرتضی بنیادش در موم بنیاد علما و طلاب و سایر بزرگواران بخفا مشرف را علی مشرفها السلام که بکبریا
 مشرف میشدند حقیر هم مشرف میشدم با غلام التوفیق لهذا بقیة انجالس و عظة خلدا شها
 وضوا لکان تحفة الاسلام شیخ اعلی الله مقامه که شیخ علی او شهرها الاعظم و رضا الشا
 ازین فوقه نقل شخصی قابل متباد که همین نظم در دوش مرحوم شیخ اعلی الله مقامه عالم
 کند حقیر چون در اینوقت مبتلا با مرغم قسم فرصت ندارم و باید شروع کنم بقلو که
 بنامش مجالس بزرگوار که آنستو به از غر حرم معظم البیرو سواد دارم و باین مجالس شریفه
 که قیامت آن دارد ملحق کنم بپیران الله و معنی عظمت علی مرتضی بنو المعجزة اذ بقیة
 فی الله الرحمن الرحیم

سلطانك اللهم و بحرك لا احصى ثناء عليك انما انت على نفسك باين كبريتك
 قاتل الشياطين و انت و لا ارضى عنك اهل جنة و ملك الجبال و الزواجر و انت على خلقك
 الیاد و مضارب و التیام العیال و ارفع كل الذکر و قد ذكر لك العزیزون تحفة
 هذا العالمین و شكروا لك اكریم و فوین بیدمان الخاصین و صلی و سلم علی
 محمد و آله و سلم و علیهم السلام و انما یزید من انوارهم و انما یزید من انوارهم و انما یزید من انوارهم
 الطاهرین و التاقد المصنوعین و الخلقاء الراشدين و الهذلة المعذبین علیه افضل
 صلوات المصلین صلی الله علیه و آله و سلم و انما یزید من انوارهم و انما یزید من انوارهم و انما یزید من انوارهم
 شد با شد با اینکه خبر فراموش شد که با اصلا و ابد خاطر نبشت ناخوش بدقت
 خان عزیز است مرید ناخوش مستی او است گفته بودم که ناخوش است ملا حظ کن

بین همه را خوشبختی برای جان عزیز است و همان عزیز است که دم دارد یعنی محبت
و بنا دارد و به محبت که از کناهان پیدا شده دارد و به محبت که تمام اهل ان کناهها
فرز گرفته است و کناهان دایمیه اند از ان کناهان که تا ابد از دست نرفته است چون کناهها
دو جور اند یکی همان آنکه شخص گناه میکند گناه است که بعد از فراغ از ان و گناه
و یکی کناهان دایمیه است که این به مطهرات که هر وقت شخص دارای آن مشغول گناه است
خواست مشغول گناه است و است مشغول گناه است بلکه در حال نماز هم این کناهها
ای که کناهان دایمیه ای معصیت است و بنویسد گناه نوشته میشود و باور میکند
ثواب دارد ترا و بنویسد کناهها مساوی این کناهان تا دم آخر هم اگر توبه نکند همان دم
از بندانم کانهان بکجا کشید میشود و هر اثر از انوقت مشغول گناه باشی آنها یعنی کناهها
دایمیه میباشد مثل چیزهایی که با وجود توبه و ترک کردن چیزهایی که خورده اند از آن
و مطالب ضلالتی چیزهایی که خورده است مثل زکوة و خمس و مال غنیمت که آن بان
در اینها مشغول گناه در هر وقت که بنویسد و در هر وقت که بنویسد و در هر وقت که بنویسد
این کناهان دایمیه تمام اوقات هستند اگر چه یکی از کناهان دایمیه و بعضی باشد اما اگر
تمام کناهان دایمیه با بیشتر آنها در شخص باشد تمام اوقات مشغول است و بنویسد
فهم از معصیت مثل ترک کردن تعلیم مسائل و بقیه و نصب کردن مال مردم و ترک الحج و غیره
و زکوة و نحو اینها پس بنابر این کناهان دایمیه عدد و وصف ندارند کناهان دیگر از اینها
که شمرده میشوند از کناهان و بنظر شما اینها در هر ساعتی دو هزار و سه هزار نوشته
شود این اموال که غصب کرده و بنابر این بنویسد و غیره که بنویسد و بنویسد و بنویسد
ساعتی و هزار و سه هزار نوشته شود و حالا هر کس کناهان دایمیه خود را املای کند

ببیند چه قدر از کناهان دایمیه دارد و کناهای در هر ساعتی چه قدر میشود از این بدتر
هم هست و پاره از کناهان هست که تا وقت مردن نوشته میشود و بنویسد که شخص در هر وقت
عاش بچیند و گناه در ان بنویسد پاره هست تا وقت نزاع روح بنویسد نامه را
ان دو نفر بنویسد اعمال بچیند پیش شخص میکند از انده که بنویسد ان که کناهان چندند
و در نمازها چه قدر از کناه نوشته شد باز این هم که بعد از مردن با وقت نزاع روح تمام
خوبست و ترا از این هم داریم و نگفتند تا وقت و انا را هم و کل شیئی احصیناه فی امام حسین
یعنی بنویسیم آنچه را که پیش فرستاده اند و آنچه را که اثر آنها باقیست یعنی بعد از مردن
هر چه را که غضب کرده و عین باقیست و اثرش نمیداند یا میداند بنویسد یا تو
و در برخی بر این عذاب نوشته میشود با کسی در دین خداوند نعم بدعتی بگذارد تا آنکه
کدام بدعت باقیست و کویان عمل میکند بعد عمل کتدکان تا روز قیامت گناه بنویسد
حالا بر دفتر خود ترا یک خوشحال کس که کناه او شماره داشته باشد انقطاع
باشد که اینها باز کارشان خوبست بجلالت آنها باشد که غضب کرده اند و عین باقیست باقیست
در دین قرار داد اند مثل اینکه ظلم کرده اند و ان در میان خلق متداول شده است
که همیشه همه ساله برای او گناه نوشته میشود و انقطاع ندارد و این هم مطهر است
همه تینار اداری به محبت داری و بگذرد محبت و بنار اداری اکلله حداد داری که انجا
ببخورد طاعون داری که طعن شیطانت بر عملت که خالص بنویسد سر تمام داری خشمیت
هر عیبها دارد و کوراست خدا را می بیند با این همه آثار که برای وجود اقدس خودش دارد
داده است که خدا که شیطانتش را از بدن و دیوانه ان کرده تمام بلاها را داری همه
مرضا بر جان عزیزت حجت شده و تو عیانت اینهمه بر بلا بنویسد ای بچانه جلال

عزیز و ناخوش است و او را عبادت نکرده و نمیکنی ابو ذر غفاری رحمة الله علیه در جواب
 ناخوش شد و میفرمود که گفتند چه ناخوشی داری گفت ناخوشی که خداوند دارم بپای
 او بود و میترسم که امام میسر بدو نمیرسد با اینحال اینها را فرمود آن بخاور و الله
 فی دار قلمیه و نگویند از آن اولیای عتده صبیحات لا یجدع الله عن خبیة ولا ینال
 مرضاته الا بطاعته میخواست با اینحال که در او قدس است اولیای خدا باشند
 اینها را بدو است و خواهد شد ابو ذر غفاری چشمش در میبرد و او گفتند
 چه میگوید میگوید که در او خداست و او هم از او است گفتند عا بن کعب بن جهم
 و الزم از آن دارم که دعا برای جهم کنم تو بچهار دعا ای دست برداری همان مبتلا بخود
 منی کار لغت است و نداری که دعا کنی این ناخوشها که گفتیم حکیم خاص دارد قانون اینها
 و ای این ناخوشها را نداده بلکه داری این ناخوشها قرآن دارد حکیم و طبیب و سحر و جاد
 میترسم که حضرت پیغمبر طیب باشد و اعرض عن قولی عن ذکرنا و لا یزید الا الجوه الدنیا
 خداوند عالم مقرر بپای پیغمبر اعراض کن از کس که اعراض از دین کرده و جز ندانند
 که آنچه خالص است در دکنم ناخوش داری که جان عزیزت باشد چندین قسم بلاها را
 حالا میگویم این ناخوش احتضای او و مباد از او غفلت که ما وقت احتضاس بشود
 احتضاس و متبسم که نزدین جلالت برسد کار بکفر کشاند بین محضونند باشد
 با اینقسم که گفتیم بیدار شو ای ناخوش محض مباد اکارت بکفر کشد باشد ثم کان غایبه
 الدین آسوا و السوا و ان کذبوا یا بائس القوم کذبوا بآیاتهم و ان کذبوا بآیاتهم کذباً
 ان خواهد شد که نکند بپایان خداوند قسم میکند استهزاء با آنها میکند معلوم است
 که نکند بپایان استهزاء با آنها گفتیم محض شده بپایان و بقیل بکن اگر استات

ناخوش شود و بقیل اش خواهی کرد بین خود تعلم عرفت و در کتب تذکره ما نه ملاقات
 کن بین با جمال و در کتب تذکره ما نه ناخوش که بیعیات گذاشته تلقین با و کردی با
 بلکه فعلاً تلقین با و کن و بگو لا اله الا الله ذبانه بلکه ان کلمه لا اله الا الله که اگر در
 گفتی نذر برسد صلی علیک من لا اله الا الله که اگر در قبر گفته نذر برسد کذب یس من
 الصادقین از این مختصر میبرد و بک تلقین لا اله الا الله با و کن ان خود تلقین خود
 بکن لا اله الا الله را نام از تلقین بر آید و کند جمیع الحق فقر و جواد که غاف و الله
 شده بود بواسطه آنکه والد اش زنده بود و کور کرده بود گفت تا مادری از او راضی نشد
 هر چه بخواستند لا اله الا الله میگوید و باش باز عیادت و وقتیکه مادرش راضی شد
 و باش لا اله الا الله که با شد بین غاف پیغمبر نباشی عاق ائمه نباشی عاق والدین خود
 نباشی عاق دین نباشی که دین است از لا اله الا الله نشود میترسم ناخوش جان عزیز ترانه
 عباد نکرده باشی نه تلقین نموده باشی نه و بقیل کرده باشی میترسم مرده باشد یعنی در
 واقع مرده باشد که خداوند فرمود انک لا تسمع الموتی اگر مرده هم باشی مایوس باش
 که حالا استوانه اند شود با بقیه آب نای غسل بدیده اند میشود نباشد بعد از آنکه
 با بقیه و نای مرده دارند که بد بلباس تقوی و پندش بدیده یک تکبیر و دش حقیقه
 شخص میبیند تکبیر او و موافق چهار تکبیر ان یک تکبیر میگویند ان کن ائمه تکبیر
 که در نماز میگویند معنی ان اینست که خدا بزرگ است معنی بزرگ خدا بزرگی جسم خدا نیست
 که اگر کسی خدا را جسم بداند کافر است بلکه معنی بزرگی خدا بزرگی جلال و عظمت و شان خدا
 نهالی است که نمیگوید که این خبر الان دندان کنی میترسم مرده و نیک و همین طور بقیل
 و کن نهاند و دفن شود در قبر خود با نصایح با محوس ملا حظ کن بین متبسم در کدام یک

حضرت آدم که بر کرد و سایر انبیاء هم بر آن حضرت که پیوسته حضرت یسوع علیه السلام و حضرت امیر المومنین علیهم السلام همانطور که از خوف خداوند که بر میگردد تا غش میگردد همین طور
بر حضرت سید الشهداء هم که بر میگردد تا غش میگردد چنانچه این چهار میگویند خداوند حضرت امیر المومنین
بودیم بچین حقیقت برقیتم حضرت امیر المومنین علیهم السلام بخوار شد و این خبری که برادر چون
شد بر بود با آنجا که حضرت امیر المومنین علیهم السلام بفرمود ای ابا عبد الله صبر کن صبر کن و
که تو میسر از مصیبتها افتد که بر کرد تا غش کرد و بر و درین افتاد لا حول ولا قوه
الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَظِيمٌ قَدِيرٌ تَجَدَّدْتَ
بِالْقُدْرَةِ وَالْجَوْدِ وَالْكَرَامَةِ تَعَالَى عَنِ جَلَالِ الْمَقَامِ وَالْإِعْظَامِ
وَتَعَالَى كَرَامَةُ حَقِّكَ وَقَابِلُ الْأَقْصَاءِ وَاحْتِشَاءُ الْكَلْبِ حَقَّ الْإِنْفِصَارِ
الْأَنَامِ لِلْمَلِكِ الْأَعْلَى قَوْلُ كُلِّ عَالٍ وَالْجَلَالِ الْأَعْلَى قَوْلُ كُلِّ جَلِيلٍ
جَمِيعُ الْأَحْوَالِ وَتَشَكُّرُ فِي الْعَمَلِ وَالْإِنْسَانِ وَتُسَبِّحُ الْأَعْمَالُ وَتُحْمَدُ
عَلَيْهِمْ مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَالْمَوْجِبُ لِلْعَالَمِينَ الْخَالِقُ الْمُسَبِّحُ
وَالْمُحَمِّلُ لِلْعَالَمِينَ الرَّحْمَةُ وَالْمَلِكُ الْأَمِيرُ وَعَلَى إِلَهِ الْأَمَّةِ خَدَاةُ الْمَعْدِينِ وَتَسْمَعُ
فِي يَوْمِ الدِّينِ صَلَوَاتُكَ بِدَمِ السَّمَوَاتِ الْأَرْضِيَّةِ اللَّهُمَّ أَفْضَلُ أَعْيَانِ الْخَلْقِ
وَأَفْضَلُ يَوْمِ نَقَاكَ اللَّهُمَّ لَنَا قَوْلُكَ مِنْ خَيْرِ الْقَوْلِ سَوْءُ الْمَا وَرَأَى اللَّهُمَّ
لَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا وَلَا تَجْعَلْ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هِمَّتِنَا وَلَا تَسْلُطْ عَلَيْنَا مِنْ لَا رَحْمَتَ
عِنْدَكَ إِنَّهُمُ اسْتَعَاذُوا بِحَقِّكَ نَارِ اللَّهِ وَبِرَأْيِ مَا سَتَابَ بِهِ وَبِأَعْيُنِ عَمِّي كَسَمْنَا

خانه احوال ما را افضل بنا قرار بدین و بهترین روزها ما را در ذکر ملاقات امیر المومنین
روز آخر عمر ما را بهترین روزها قرار ده پناه میبریم از خبیله تقلید بعضیها امید شدن
در روز آخر عمر خدا را طوری نشود که نا امید از رحمت تو و پنا بر دهم عین میکنم خدا را
ما را در دین ما قرار دهند طوری نشود که دین ما از دست ما برود حضرت امیر المومنین علیهم السلام
میفرمایند بپیش فقر فقیر الیقین بدترین فقر فقری است که لا یجیل الدنیا الا کبر همتنا
همه دنیا را بزرگتر همه ما قرار دهند همه دنیا اکبر هم تو نباشد مبادا عزت نکند همه را
دنیا کنی و از اخوت غفلت داشته باشی خدا است من اصبح و کان الدنیا اکبر هم لیس فی الله
فی شقی بعضی هر که صبح کند دنیا هم بزرگتر او باشد از دین خدا و او چیزی نیست با خدا
و او قطع کند هر چیزی در نظر تو بزرگتر از خداست طوری نکند که خدا در نظر تو بزرگتر
از هر چیزی نباشد کثرت درستی شود بیدار باش ملاحظه حالت کن طوری کن که غفلت
و بزرگی خدا در نظرت باشد نه بزرگی غیر خدا و لا تسلب علینا من لا یرحمنا عزیمت میکنم خدا
بر ما تسلط نکن که بر او بر ما تسلط کند الان بر ما تسلط شده است که بر ما تسلط میکنند
ان نفس ما را مناسبت که بر ما تسلط ظالم افتاده نفس ما را ظالم هیچ دم نخواهد کرد و
هفتاد است که گفتگو میکنیم و این ناخوش که جان عزیزت که بلکه بکفایت شود و آخرت
گفتم حضرت است قبله اش کن تلقین او یکی میسر میسر و آخرت لا اله الا الله تلقین او
نکته بین لا اله الا الله که میگویند دروغ نباشد گفتیم اجبست حضرت شدت میبرد
غش نمیکند گفت نمیکند در نمیکند سکن شیطا میخورد سکن میخورد بل میگویند گفت عبادت
کرده ولی مثل شخصی که عبادت میکرد هر چه داشت از دست او میزد و پناه بود شخص
اگر بفکر عبادت غیر خدا بود بر میساخت احوالت چه طور است بعضی گفت احوال ندارم اگر گفت

الحمد لله ناخوش احوالشم خورد که گفت غدا چه بخوردی ناخوش گفت هر قدر که گفت
 نوش جان که گفت طبعیت که گفت ناخوش گفت ملک الموت که گفت قدش مبارک باشد حالا
 میترسم که تو هم عبادت من را چنانچه میبینی نمی کرده باشی میترسم بقیع خود را نکرده باشی
 نکنی بگذاری حضرت عزرا بیل بقیع تو کنی با ملکین با ملک که در وقت مردن میباید
 و میفرمایند فَلَمَّا تَلَقَّاهُ يَوْمَئِذٍ اَوْتَفَعَا بَيْنَا فَنُفِثَ الْاَنفُسُ اِلَىٰ اَنْفُسِهِمْ اَلَا اِنَّ خُوفَ رَءِيسِهِمْ يَوْمَئِذٍ فَتَقَعُ
 سلطانها بشوید که با به آمد و لا تَقِيلُ عَلَيْهِمْ مَا تَكُنْ اَمَّا اَبْنَاءُ بَنِي اِسْرَءِیْلَ اَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ اَسْمَاءُ
 اینها هم سلطانها بشوید که خدا را بگویند که پیغمبر که نزد آنها نرود و نماز بر آنها نخواند
 و بر سر آنها نایستد و لا تَقِيلُ عَلَيْهِمْ مَا تَكُنْ اَمَّا اَبْنَاءُ بَنِي اِسْرَءِیْلَ اَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ اَسْمَاءُ
 موعظه داشته باشیم که حقیقت داشته باشد تو هم از خدا بخواه که بکلیس موعظه داشته
 باشی که قلبت را بطرف آخرت بکشی تا در غایت ناخوش که عبادت من است که عمل در آن نشد بکلی
 موعظه نداریم اگر میخواند از اینچه در پیش دارد بیکدیگر بگوید اگر میتوانی فراد که فراد کن
 با الحاق با دوستی این طرف را و فراد کن اینها را که گفته نداریم و میفرمود و در زمین که زمین
 خوردن باشد چه طور زمین خوردن که باشد ندارد در هر حال داریم مفرق داریم که تمام
 متفرق میشوند مجموع داریم که هر مان جمع میشود بوم الجمع مضیی داریم که هیچ فکرش نداریم
 محشر داریم موقعی داریم عمل حکما داریم فکرش نداریم حق میبهره هم سوال دارند فکر
 عمل سوال را چه طور کرده از شغال جبه سوال میکنند جبه خود را مثل خال شغال است و نیز
 بَقْلٌ مِّنْ ثَمَرٍ مُّثْقَلٍ وَ مِّنْ ثَمَرٍ مُّثْقَلٍ وَ مِّنْ ثَمَرٍ مُّثْقَلٍ وَ مِّنْ ثَمَرٍ مُّثْقَلٍ وَ مِّنْ ثَمَرٍ مُّثْقَلٍ
 در آن چه نوشته اند و آن چه در آن میبویسند میبایم که بدست است میدهند
 باید است چنانچه میبایم در اول دفتر نامه عمل چه نوشته شده است و بعد دفتر اعمال

اول اعتقاد است میبویسند که لا اله الا الله محمد رسول الله علی و آله و صحبه با شهادت
 از آن نماز است که قول شد با اعمال دیگر شخص نگاه میکنند الا نگاه میکنند آن قبل از
 ما بگو اها و آن وقت دعای او اها حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بخواند بن عباس فرمود
 اَحْسَنُ اَنْ تَصَلِيَ اَبَانِيكَ نَازِئِيْنَ اَوْ اَبَانِيكَ نَازِئِيْنَ اَوْ اَبَانِيكَ نَازِئِيْنَ اَوْ اَبَانِيكَ نَازِئِيْنَ
 الصلوة و گفت عرض کردم که ای قاضی من کتاب جبریز که در نماز است حفظ دارم فرمود
 نماز بخواند خواند حضرت فرمود لا تحسن ان تصلي ما اتيه بالرجل منك باي عليه يتون
 سنة او سبعون سنة فلا يقيم صلاوة واحدة يجزى عنها ثمانية ايام و خوب میتوانی
 نماز بخوانی چه قدر دفع است بیامردم که شصت سال با هفتاد سال از سن او بگذرد
 بکمال در دست خوانده باشد خالا بیابویم چه قدر دفع که عمرهای شما گذشته باشد
 بکمال در دست خوانده باشد سنای اختلاف میان علما را باید با جهاد و با تقلید
 بدان اگر ندان و حاصل مقصداش چنانچه اغلب مردم حاصل مقصودند عمل بکن و عمل
 مطابق واقع باشد باطل است با اشکال دارد اگر فرض قصد قربت شود باید با جهاد
 با تقلید باشد مثلا اگر کسی اول وقت بقلید نماز بخواند باطل است اگر چه بعد هم
 تقلید بکند اما اگر اول تقلید کرد بعد از آن نماز او اول وقت خواند صحیح است عمل
 با او یکی دیگر چنانچه بر ناخن اگر ناخن را گرفته و چو کر باک نکرده بقیه باطل است اما
 اگر ناخن را نکرده باشد عمل اختلاف قوی است که اگر چنانچه بر ناخن بطور متعارف
 عین ندارد و قول دیگر است که باطل است قول بلند دیگر است که اگر پا در از حد متعارف
 بلند تر نشود باشد کلام در این خالا نیست بلکه در همان ناخن است که از حد متعارف
 بلند تر نشود باشد اختلاف در همان متعارف نیست و خود هم در این متعارفها

نوع
 هرگاه نماز قبل از
 ادرای با قبول شود
 و اگر در وقت شود
 ادرای در وقت

که در پرورش است مملو دارم مخصوص و غسل عزیز اینها را که کتب است از انشاالله
 و الا هم مسائل اخلاقیه منطوقه است بگو بگو ترتیب و وضو باید که در وضو ترتیب
 که از معروف شده شونا اخروست که سرانگشتان است غرض اینها چیزهاست که مردم از
 ان غفلت دارند و در فکر نیستند عمل اینها میکنند غرض ملاحظه کن سر در گذر که تا
 بعد از اعتقاد آن دست کرده باشی که تمام اعمال خود در وضو و اگر آن روش مجلس
 داریم که خاک بر حق مرقعه میکند و مجلس حکم بحق و در قیامتشان با خداوند
 میرسد اینها الناس انفسوا و انفسوا منادی الحق ای مردم ساکت شوید منادی حق
 بشوید امر و در و دست که نمیکند حق مظلوم را مگر آنکه از ظالمش خواهم گرفت این
 محشر بر من بخورد بگو بگو حق حقدار است از کنا که ظالم برایش کرده اند شخص
 عالم اگر یک حجامت خون ریخت باشد تا اثر یک یک در مغز عالم است میکند و محشر
 از ان شخص که آن یک حجامت خون را ریخت و ضرر که از ان شخص که در مغز عالم رسیده
 حق میکند و میگوید من در مشرق و تو در مغرب چه حقی بر من داری میگوید انکار بکه
 کردی یا انحراف که دزدی بر من تا اثر کرد خلاصم بدار باش که کاری نکن که بچین حق
 مبتلا شوی این خشم که بید با هفت خشت کسب که با او تراعی در غرض داری میگوید تمام اینها
 خواست که با شخص مرده چندین شایه خود غش دای و خواهد حق خود را از تو گرفت و بعضی
 از حقها را و رفته است که هفتصد نماز شخص میبرد مثل آنکه بگوید هم از کسی غصب بخورد
 با مالش در دقت است باشد هفتصد نماز ترا خواهد گرفت حقش است اگر آن نداری مقابل
 ان از کنا ها و با دیش میکند بعضی در قیامت ان حقها ایشان میکند و ندان بعضی میکند
 غرض حق را صاحبش برسان و الا خاک بر حق از تو خواهد گرفت بعد از ان بگو منادی

پیش داریم بعد از ان مقبره داریم که تمام مردم از ان باید بگویند و ان حکم الادوار و
 کان علی ذلک حتماً مقیماً خود آنم که صراط است ان مقبره نیز و عقبات از ان
 مراد چه و خراج مردم باید در هر یک از ان عقبات حبس شوند از واجب حرام سوال شوند که
 از عهده در و در دنیا بر آمده اند از ان عقبه میگذرند بعقبه بگو تا تمام شود و الا انما
 جاجنم سرگون میشوند و ان ذلک لایمضا و طریقه رفتن از ان معبر هم مختلف است
 عملها شان بعضی مثل باد میزند بعضی دیگر مثل سوار تندرو و بعضی دیگر مثل سوار
 کند و بعضی مثل پیاده بعضی دیگر میافزند میروند بعضی دیگر میله میروند بعضی دیگر
 که تقدیر شده است میافزند بچشم نمیشود که در حال ادغان که نوزاد صراط یفتی
 بگذری خاک بر عرض کن اللهم یبک یوم یزک فی الاقدام و اجعل سعیه خیراً یسجد
 و غای مسیح است بخوان خدا را بایندها که ترا ثابت بدار و بدین خداوند عالم الان ثابت
 تا انروز از صراط بگذری ثابت بنانی بوم الحرقه و پیش دای که خدا پیغمبر خود را
 بوم الحرقه و ذقی الامر بترسان ایشان از بوم الحرقه که امر در وقت منقضی خواهد
 که دیگر چاره نیست ان همه بدتر است که نهایت کار غضب خیز پروردگار العباد الله
 اخر کار با برکت پروردگار میسر میشود با بغض ان العاقبه اما النار و اما الجنة نهایت کار
 با بهشت است با دوزخ است انهم مختلف در پیش داریم نه اینکه این آتش باشد این شمشیر
 ان آتش است همین آتشهای بنا بر این چه قدر حد دارد مثل جبر و عذاب و چیزهای دیگر
 با وجود این حد در بندند و در بوق تا هفت طبقه کوفه آب میکند عرقها انجا را
 میسبند چه قدر است عرقها انجا جعد است راست جبهات عودها عرقها
 هیچ ندارد و خلاصی از انها ندانیم ای کرام اینها را سالم بداریم و با همان سالم از دست

درستی هم در و است
 در کسب است

غزاده سواران
 حرم

بکبریا و بامنا بیا اول مصرع یعنی من خورون مذاق مرگ تا آخر مصراع و موقوف
 اما اگر لعن الله ایمان نباشد هیچ چیز بکار نمایید اگر در ایمان همراه ما باشد برای این
 عقبات هیچ چیز مثل توسل مظلوم ابی عبد الله علیه السلام نیست اول که عباد مرخص است
 تا لعن و لعن و تکفین و تدفین و تا آخر موافقت شهدا علیه السلام بکار و ما میباید
 حتی برای این امری که افتادن بجهنم هم باشد سبب الشهادت علیه السلام بفرمایند
 چنانچه دای عرض کرد محضرت که شما فرموده اید هر کس زیارت قبر مبارک شما میباید
 هم بعد از مرگ او زیارت او میباید حضرت فرمود هر کس زیارت قبر من میباید منم
 زیارت او بعد از مرگ او بروم و اگر هم او را در جهنم هم دیدم بیرون میآورم و گفتم که
 اگر یاد ده ایمان اند ما برویم حضرت در جمیع موافقت بکار ما میباید بفرمایند
 او اینست که از اول عبادت تا آخر موافقت تا آخرت تا بدقیقته که باید برای شخص اتع
 شود برای آنحضرت اعتقاد و دنیا یعنی در غسل و خیمه باشد که کسی احوال مرخص
 بر سبب کسی یا با اشرار و بقیله کرد نه کفن نه دفن هیچ یک از اینها واقع نشد
 شد اند قیامت از هوا و ترسها و غریها بر ائمه مظلوم وارد شد و کبریا و اعتقاد که
 بهشت او و نرفتن او خوش بود کسی حالش بر سبب فقر و فقره و فقره آنحضرت آنها لعن
 خود با ایکنام متبرک با عبادت و کبریا و کرم کن برای شهید که شد از روز عبادت
 دوم چون کسی او را عبادت نکرد و وقت احتضار و بقیله اش کرد عیش نداد و کمتر
 نکرد و قش نکر خداوند عالم در دعوی او و ابقا مراد داده که از ترس زیارت میکند
 و از جهنم بیرون میآورد و باری محض را بدویش بطرف قبله باشد لی سبب الشهادت
 صورت عبادت کرد و وقت احتضار و شش و نه بود دیگر من نمیکوم که صورت عبادت کرد

۱۸۵
 روز من بود شما خود مان و چه از فکر کنید بفرمایند بفرمایند بفرمایند بفرمایند
 بود ولی پیش از روی خال بود بهر از برای ان پیشا اقدس لا حول ولا قوة الا بالله
 العلی العظیم انا لله وانا الیه راجعون اللهم انی فذلک الحزن علیکم نشک
 اللهم باری المظلومین بالله بالله
 بِرِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا أَحْصُو ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ ارْتَبَعَتْ
 درجات جبرئیل عن علاقة أوقامنا العاصية و قدس تحتها ملكوتك عن الحاطة العاصية
 العاصية لك العلو الأعلى فوق كل عال والجلال الأجل فوق كل جلال والجلال الأعلى
 عن مطالع عقول الأنام و قدس عن مشاهة الأعراض والأجسام بحال على جميل
 الأكرام و شكرك على جميل الأنعام و صلى و سلم على سيدنا محمد و آله و سلم
 إلى الحاضر و العار و على أهل بيته الأئمة النيامين و السادة المطهرين و السادة
 المهديين و الشفعاء يوم الدين عله أفضل صلوة المصلين صلوة دائمة بدينام
 السموات و الأرضين المهيمنين فلهوت و وعظت معصوت و بليت المهيمنين
 ثم عرفت ما أصدك من عرفت فاستغفرت فافلت فعد فستر فلن الحمد لله
 أدوية الهلاك و حلالك شهاب ألفت فخرتها فها السطوان و محلول عقوباتك و سبيلك
 ألبت التوحيد ذر يعقني أني لم أشرك بك شيئا عارض مهيمن خدا با مراد بیکر دای
 با ثار و بوبت خود نمودی من چه با نهای جلال و عظمت تو بزم باز چه قرار و دم مرا بو
 فرمودی تعظیم نمودم و دیدم بفرق ان خدا با از با دای کماهان نزد یکست هلاک شوم بلکه
 اگر عبادت ندهی هلاک هستم خدا با توحید و سبیل خود قرار و دم مرا خدا استعد

سبک که مجلس موعظه بیا کریم کند بنده نامزد تو دو این مدت بچشم حقیقی او بر باد و
 خداوند توفیق بدهد که در همین داد و ستاد شریک شوم که برای ما مژده دارد و الانجاس و عظم
 بسا دارد که مشاشر میبشوم از مردن تا موافقت هر که را و بیکد مشاشر میبشوم ولی تیری ندارد
 الان تا شریکند موعظه خوبست و آری که از کرمی خداوند عالم بیکال انبانی و رانجها
 بدهد که مژده دارد و الا ایمان دین عذاب ندارد این جور ایمان که از دین عذاب ندارد
 عالم باشد ایمان فرعونیت و قبیله عذاب ندارد و بد گفت ای ایمن که است ایسر ایل این
 او در دم و تصدیق نمودم چنانچه بی سر ایل ایمان او در دم و تصدیق نمودند و از جانب
 خداوند عالم آمد الان و قد عصبت علی بعضی الان که عذاب ادبک ایمان او در پیش ازین که فرود
 بعضی الان دیگر مژده دارد و عفتش که کار با مقام نکند خداوند عالم بیکال عذاب
 که الان از کاهان خود مانع عذاب میبشوم که مژده دایم مژده که لا نشد و الیوم
 نشویم نکند ایمان وقت بکشد که مژده میکند که الان عفو از جرایم خود مانع عذاب میبشوم که نا
 روز و این بنده که از خجالت کاهان سر بر هوا کنند با شهم و کو تو خجالت المجرمون فاکو
 و تو شهم عینکیم خدا کند که بیکال که نه الان رخ بدهد که مژده دارد و الا بعد از این
 حدیث اوست که بگو قفا از موافقت قیامت و وقف که بر است انقدر کاهان و از اینجا
 که به میکنند تا که بر خشت میبشود بعد از آن خون کرمه میکنند خدا نصیب کند بچشم
 که چشم بچشم باشد برای ما داشته باشیم اگر الان بینا نباشیم بچشم دیگر مژده دارد چنانچه
 بعد از آنکه بچشم انعام حاصل شد و مژده میکند و بچشم انعام خجالت اجواب بسیار بکند
 دیگر مژده دارد و خداوند عالم توفیق بدهد بچشم که خدا برای ما رخ بدهد بچشم
 که شریک روز و از این مجال حسرت است انجوده بخالتی است از ذکر خداوند عالم و

ترجمه
 و اگر به چشم که کاهان
 سر بر هوا کنند با شهم
 و کو تو خجالت المجرمون
 فاکو و تو شهم عینکیم

بروز و کاهان
 از این مجال حسرت

برای اهل مجلس و رسد بدست که کان علیهم بحسن حسرت خدا کند که مجلس علم انجاس
 بتوبه کردن داشته باشیم عذری از کاهان بخواصم خاصه را و فات شریفه مژده
 ذکر خدا امر و ذکر بپشت و پیچم و بقصد الحرام است و الا این است بعضی روز بکشد خدا
 عالم زمین را و تمام عالم که الان مشاشر فرموده است و حدیث که حضرت امیر المؤمنین
 فرمود اول و دومی که از انسان بسوی من نازل شد در بیت پیچم و بقصد هر که این بود
 روز و بداد و شب از عبادت کند از برای ثواب عبادت صد سال نوشته شود که
 تمام روزها از روزی بوده باشد شبها از عبادت کرده باشد هر جاعتی که در این
 روز جمع شوند برای ذکر پروردگار خود پیش از آنکه متفرق شوند حاجت ایشان
 برآورده شود و در این روز هزار رحمت از جانب خداوند واسع الرحمة نازل
 میشود بر بندگان و در هر جزء از رحمت نازل میشود بر کسانیکه جمع شده باشند
 ذکر خداوند عالم نموده باشند بکسر دیگر نازل میشود بر این از بندگان انجاس
 شریف و خداوند عالمی که ذکر خداوند عالم چه قدر بلند است پس باید انجاس و
 این روز ذکر خدا کنیم هیچ ذکر خدا فی مانند ایمان بخدا نیست کفتم اگر کسی در روز یکشنبه
 شهید شود یا در روز یکشنبه شهید الاله داء و ایمان نداشته باشد مژده از این
 بالاتر علی است که شخص در روز یکشنبه پیغمبر شهید شود ایمان اصلا دفعی بخالت
 ندارد چنانکه کن که بی ایمان چیزی از اعمالها مژده داشته باشد عذر حصول ذکر خدا
 از همین قصه امروز دست نال کن اگر ایمان نداری پیدا میکنی اگر داری کامل میکنی
 امروز و جو الارض است که خداوند عالم شریک بر زمین و اهل زمین گذاشته و جعل الکمال
 و از این روز و بپشت و پیچم حوسد است بعضی زمین پس کرده است فقرات کل حضرت

در روز یکشنبه
 از این مجال حسرت

که زمین را این سنگی که قرار داد نکودینکم بنفهم و دامن پنا و بیک نبوی می
خوبی که آری و ان اماند ام از رخ و بیک دیگر بکار بگذاریم که چه طور و زمین
با این سنگی قرار داد باز این طلب را خدا بفرستد سلام الله علیه که خبر کار است
میفرماید کتب الارض علی مود و اموال و مستحقه و حج بخار و اخره و بیک او را بگویند
و تقطعون متقارفاتا ثباها و ترغوزها کالقول عند هاجها مخضع جالح لای
المتلایم لبقولها و سکن مبع از ثباته اذ و طنه بیک کله او ذل سخطه اذ
علیه بکوا و ایلها فاصبح بعد اصطلح اب موالیه ساجیه مقهورا و فی حکم الذل متقادا
اسیرا و سکنه الارض مدحور فی حجة ببار و دقتین نخوی بانی و اغیاره و مخرج انفسه
و مقهور غلوائیه و کفتمه علی کفیه جوبیه فمد بعد زفایه و لکد بعد بقان ثباته فلما
سکن مبع النار من تحت اکنافها و حمل ثوابها الجبال البتج علی اکنافها فخر نیایع
العبور من عرابین انونها و فرمها فی سهو و سیدها و احاد بدها و عدل و کونها با اکتفا
من جلا مبدیها و ذرات الخبیثات من صباخیهها ما سکن من المبدان برسوب
الجبال فی قطع ابدیها و تعللها منسربه فی جوبات خباثیهها و کونها اعناقی شعور
الارضین و جراتیهها زمین با این سنگی که داشت خداوند عالم بقدرت کامل خود بر
روی آب و پای آب که ان طور متلاطم و موج بود ذلیل و متقاد و اسیر شد ارام گرفت
و سکت الارض مدحور فی حجة ببار و زمین پس شد و بخور باد و بیک موج آب شد
و در میان آب زمین استاد مثل هندوانه بقدرت الهی فرض کن که یک هندوانه سبک چیز
میان آب باشد زمین هم به طور میان آب است اما چیزی بیکه در توی آب است به وجود
سوک دارد با پائین می رود با این طرف و آن طرف می شود با پائین و بالا می رود و خداوند عالم

قدرت کامل خود این زمین را که مثل هندوانه توی آب است نگاه داشت با پائین می رود و زمین
طرفی را طرف می شود با پائین و بالا و کوهها را خلق کرد که تکران باشد و سکت علیها
برسوب الجبال فی قطع ابدیها خداوند عالم فرمود و الجبال اربابها حضرت ابلیس
فرمود اصولها فی النار و رؤسها فی الهواء امشان و بستان در آب و سرهاشان در
هوا و خلق کرد نشان نه مان تجرد نکرد بودن انبیا و منبت بلکه حکمتها و بیکه در
و در آنهاست مثل آنکه وجهها از ان ظاهر نایع شود و زمینهای پستان
مشرب شود و از هم مجزایست که این کوهها با آنکه از زمین چیده و بلند و رفته
اینها و چینهها از اجزای شده و زمینها که باب نزد بکنند و بقاعه با بیدار و اهلها
شوند نشد با روی زمین مثل هندوانه توی آب استاده و خداوند انکه برایش قرار داد
که کوهها باشند نفهم زمین سیرا بستانا فوق بحر و لا بحر یان فی ذلک لبحر و لا
بحر یان بالای و با که حرکت نمیکند در این قدر فانی خدا عبرت نیست برای کسی که میسر
نصیب کن که چگونه الماء ساکن لا یجری و قائم لا یری زمین را طور می خداوند عالم
روی آب و زمین نگاه داشته که درش خشک است و دریا ساکن لا یجری و قائم لا یری زمین
روی آب و روی هوا و روی چیزی نیست مگر قدرت حضرت پروردگار که او را نگاه
داشت است خالاسی که هیچ چیز نیست اینها را نگاه داشته باشد مگر قدرت حضرت
و با الفرة از الله عجل الکفوف الارض ان ترولا و لکن زاننا فی سبکها احد لهما
و زمین و اسمان را نگاه داشته با خداوند عالم فرنگها که بنظر عقل عیانت کار داشت
و زمین و اسمان را با این نظم و اینطور نگاه داشته اند با خداوند قادر و مهربان خدا
شناس بشود که هم عظمت خدا در توانش بکنند همان عظمت و ولها در توانش در هم

و این کوهها را خلق کرد که تکران باشد و سکت علیها برسوب الجبال فی قطع ابدیها خداوند عالم فرمود و الجبال اربابها حضرت ابلیس

سبل بفرنگان کرده اند اسلام وقت عریض شد باری و پهن شد زمین اول که در آن
 کعبه پهن شد تا جایی که الان زمین است بعد از آن زمین که حالا می بینید آن پهن شد
 و در پیش پیغمبر بقعه بوده است یعنی بحسب او روی است که اگرناه بود بیت و نیم
 از بقعه می شد باینکه دو کعبه نازد و باید خوانده شود و بفصل آن در روز دالعا
 مذکور است در همان روز و حوالا زمین خداوند عالم قرار داد زمین کر بلا را مدفن
 الشهدا مظلوم کر بلا ابجد الله الحسین علیهم و خود آنحضرت فرموده است این طلب
 که زمین کر بلا مدفن او قرار داد شد است در روز اول پهن شد زمین که حوالا در
 حد وقت فرموده است و باینکه از مدینه بهر آن آمد لقب اخراج من النصارا السوءه
 فی ابدیهم الحراب علی نجس من نجس الجنه فکلو اهلها قالوا باحجه الله علی خلقه لعل
 جلد و ابیه و اخیه ان الله امد جلدک بنای مواطین کبر و روان الله امدک بنای فقال
 لهم الوعد حفرتی و یقع فی الحی استشهد فیها و هی کر بلا غدا و در دها غا تو فی
 فقالوا باحجه الله من انتم و یطیع فکل تخش من عقی بقلک فکون مدک فقال الاسبی
 لهم علی و لا یلقون بکریمه و اذ اسیل الی یقع و ان الله امدک علی الجن فقالوا انما سیدنا
 من شیعته انما نازک فمرنا بامرک فکلو امرنا بقل کل عدو لک و انت بکایت که انما
 ذلک و جرأهم الحسین خبر و قال لهم او قرأتم اهل الله المنزل علی جبرک رسول الله
 انهم انکونوا بعد و کتم الموت و لو کتم فی بریج مشتهر و قال سبحانه لم یزل الذین
 کتب علیهم القتل الی مضاجعهم ملک مسومین که باری حضرت پیغمبر علی الله علی
 و انعمه بودند باجن جلدش آمدند عرض کردند بمان تو ای حجت خدا و سید عالم
 ما ما می برد دشمنان ما می کشیم حضرت در جواب ایشان فرمود و اذ انتم می گاه فیما فی

اینکه در روز دالعا
 مذکور است در همان روز
 حوالا زمین خداوند
 عالم قرار داد زمین
 کر بلا را مدفن الشهدا
 مظلوم کر بلا ابجد
 الله الحسین علیهم و
 خود آنحضرت فرموده
 است این طلب که زمین
 کر بلا مدفن او قرار
 داد شد است در روز
 اول پهن شد زمین
 که حوالا در حد وقت
 فرموده است و باینکه
 از مدینه بهر آن آمد
 لقب اخراج من
 النصارا السوءه فی
 ابدیهم الحراب علی
 نجس من نجس الجنه
 فکلو اهلها قالوا
 باحجه الله علی خلقه
 لعل جلد و ابیه و
 اخیه ان الله امد
 جلدک بنای مواطین
 کبر و روان الله
 امدک بنای فقال
 لهم الوعد حفرتی و
 یقع فی الحی استشهد
 فیها و هی کر بلا
 غدا و در دها غا تو
 فی فقالوا باحجه
 الله من انتم و یطیع
 فکل تخش من عقی
 بقلک فکون مدک
 فقال الاسبی لهم
 علی و لا یلقون
 بکریمه و اذ اسیل
 الی یقع و ان الله
 امدک علی الجن
 فقالوا انما سیدنا
 من شیعته انما
 نازک فمرنا بامرک
 فکلو امرنا بقل کل
 عدو لک و انت
 بکایت که انما
 ذلک و جرأهم
 الحسین خبر و قال
 لهم او قرأتم
 اهل الله المنزل
 علی جبرک رسول
 الله انهم انکونوا
 بعد و کتم الموت
 و لو کتم فی بریج
 مشتهر و قال
 سبحانه لم یزل
 الذین کتب علیهم
 القتل الی مضاجعهم
 ملک مسومین که
 باری حضرت
 پیغمبر علی الله
 علی و انعمه
 بودند باجن جلدش
 آمدند عرض کردند
 بمان تو ای حجت
 خدا و سید عالم
 ما ما می برد
 دشمنان ما می کشیم
 حضرت در جواب
 ایشان فرمود و
 اذ انتم می گاه
 فیما فی

هذه الخلق النکوس یعنی من اگر بمانم و بکر بلا زوم بجا این خلق منکوس امعان میشوند
 بعد فتره دیگر بود و من ذابکون ساکن حفرتی بکر بلا و قد اخذ الله یوم و حو
 الارض و جعلها معقلا لیسعیثوا و یكون لهم امانا فی الدنيا و الآخرة یعنی اگر زوم
 بکر بلا کردند و بیکه خداوند عالم زمین را بمن فرمود حفرتی من و معقل و حصن و حصار
 شش پشامن و امان برای ایشان قرار داد و در دنیا و آخرت پس باین سبب که بکر بلا که در
 حفرتی دارم عرض میکنم باینکه ای ابا عبد الله و فی در کر بلا که در اینجا حفرتی داری
 کاش ترا هم گذاشته بودم که در حفرتی خودت دفن شوی تا سه چهار روز دفن نشد بعد
 از سه چهار روز که دفن شد انهم تمام بدن دفن نشد بلکه صورت و سر و دست و هنوز معلوم
 نیست که در شام است یا در بخت بکر بلا با دو اسنان عرض میکنم یا ابا عبد الله بعد از آنکه
 دفن شد مگر قبرت اسوده گذاشتند کاهی شخم کردند کاهی آب بستند اینها خواستند
 قبرش را منهدم کنند مشیت کند حالا سپید هر چه صدک میرسد و قطع پیدا میکنند
 اوضاع کر بلا در دوزخ و در دوزخ و از دنیا است از بزرگترین عبادت در زمان رسول
 قرار داد که هر کس بزارت حضرت باید بکشد علاج نشد از دحام زباد شدن ملعون و او شد
 شخم و زرع کنند کاه پیش زلف آب بپاش زلف حال قبر مبارک شش هفت بار بپاش
 اگر کسی بخوابد برود و در قبر مبارک در سرداب اقدس راه از وی قبر علی اکبر است بگویند
 مرحوم کلید دین گفت که بیدار بشویم برای بارت قبر مبارک من گفته چون زاه از
 وی قبر حضرت علی اکبر است شرف غش غرض قبر مبارک باین است ملعون با امران
 ملعون آب بپاشند که قبر شریف منهدم بماند بقدرت خداوند و کرامت صاحب قبر
 قبر با لاسها بپاش باین مباد کاهی آب با لاسها منهدم کردند و در قبر مبارک میشد دار و صفا

اینکه در روز دالعا
 مذکور است در همان روز
 حوالا زمین خداوند
 عالم قرار داد زمین
 کر بلا را مدفن الشهدا
 مظلوم کر بلا ابجد
 الله الحسین علیهم و
 خود آنحضرت فرموده
 است این طلب که زمین
 کر بلا مدفن او قرار
 داد شد است در روز
 اول پهن شد زمین
 که حوالا در حد وقت
 فرموده است و باینکه
 از مدینه بهر آن آمد
 لقب اخراج من
 النصارا السوءه فی
 ابدیهم الحراب علی
 نجس من نجس الجنه
 فکلو اهلها قالوا
 باحجه الله علی خلقه
 لعل جلد و ابیه و
 اخیه ان الله امد
 جلدک بنای مواطین
 کبر و روان الله
 امدک بنای فقال
 لهم الوعد حفرتی و
 یقع فی الحی استشهد
 فیها و هی کر بلا
 غدا و در دها غا تو
 فی فقالوا باحجه
 الله من انتم و یطیع
 فکل تخش من عقی
 بقلک فکون مدک
 فقال الاسبی لهم
 علی و لا یلقون
 بکریمه و اذ اسیل
 الی یقع و ان الله
 امدک علی الجن
 فقالوا انما سیدنا
 من شیعته انما
 نازک فمرنا بامرک
 فکلو امرنا بقل کل
 عدو لک و انت
 بکایت که انما
 ذلک و جرأهم
 الحسین خبر و قال
 لهم او قرأتم
 اهل الله المنزل
 علی جبرک رسول
 الله انهم انکونوا
 بعد و کتم الموت
 و لو کتم فی بریج
 مشتهر و قال
 سبحانه لم یزل
 الذین کتب علیهم
 القتل الی مضاجعهم
 ملک مسومین که
 باری حضرت
 پیغمبر علی الله
 علی و انعمه
 بودند باجن جلدش
 آمدند عرض کردند
 بمان تو ای حجت
 خدا و سید عالم
 ما ما می برد
 دشمنان ما می کشیم
 حضرت در جواب
 ایشان فرمود و
 اذ انتم می گاه
 فیما فی

بایست بپایند خاطر جمعی و فکری که سنگها را میگذارد و صدای دستها بشان میفتد و حضرت
فاطمه زهرا سلام الله علیها با امیرالمومنین سلام الله علیهما صحبت کرد و عرض کرد باین غم
سنگها را بچند سوره میبایست و در نزد که تو می داری از آن دو ملک که برای تو الهیابند
بمهر صحران گفت سوال ایشان و برگرداندن دوی توان طرف قبله از من بمهر سوره که اگر
شقی باشی زمین و قبر بتوجه بگوید بادم شقی قبر بگوید که من دوست نداشتم تو بر سر
من زاده مرفیع حالا خواهی دید که با تو چه خواهم کرد بدترین بلاها عز و راست که در
مردم موجود است هر یک از شما ها کانه صلح صحیح شرعی مالک شده اید اگر خیال تو شد
باخته علیهم السلام خاطر جمع شده اید قلا بفرستاد ایشان در دین رفتار کنید اقل عشر
خوف ایشان را داشته باشد چیزی که مانع از شهادت شود مردم ایشان را کرده اند
خیال میکنند که ما با سید الشهداء دوستی میکنیم یا خدا دشمنی و معصیت میکنیم زیارت
سید الشهداء فر دارد و کبریه و بخوان برای سید الشهداء اثر دارد در صورتیکه شخص دشمن
خدا نباشد بعد از آنکه یا خدا دشمنی گفته با سید الشهداء دشمنی نه دوست حالا نمیکویم
دوستی تو با خدا و خوف تو از خدا مثل ایشان علیهم السلام باشد ایشان از خوف خدا
غش میکردند تو غش نکن بلکه میگویم بکفره اشک از خوف خدا بریز بگذرد که از آنکه
محله نان بهتر است از خدا هم بترس و اتحد تموه و دانکه طهر با الم قطع خوف از خدا
کرده هیچ اعتنائی بخدا ندارد و بد چیز که باعث امنست میشود همین چیزها نیست که بعلق
دارد و با مظلوم سید الشهداء و لکن بشر طهار و شیطا و هی طاعة الله و خوف الله
از جمله خصایص سید الشهداء زیارت آنحضرت است از جمله خصایص زیارت آنحضرت
مدفن شریف آنحضرت قبل از دفن آنحضرت هر پیغمبر علیهم السلام قبرش از زیارت

کرده اند ما این سخن را از کزیرا و قال بدین قبیل اَلْقُرْآنُ هُوَ خَيْرٌ خَامِ مَسْهُومٍ
زیارتش کرد بهمان طوری که بمهر اسج رفت جبرئیل هم او را دارد و در صحیحی که بلا زیارتش
کر بلا خصوصیت بکر آنحضرت فضا بل زیارت آنحضرت خصوصیت بکر آنحضرت فضا
مخصوصیت آنحضرت است که هیچکس از حضرت پیغمبران و سایر اعداء معصومین علیهم السلام
آنحضرت زیارت مخصوصه ندارند یا بدینها بنامش که هر آنحضرت مخصوصا از زیارت آن
و مطلقا دارد امروز با بدینان شود که هر آنحضرت در زیارت مخصوصه دارد که آن
خصوصا در زیارت طهرین زکوان نیست بلایند که خداوند هر چه بر ما مقابل چیزی
میدهد خلا سبب آنکه در زیارت آنرا و این فضیلت هم رسیده است که حضرت سید
الشهداء در او چند دعوات هر سید که مردم از او وی کردند بکن آنکه از مکه معظمه
زاد الله شرفها بمرحوم امد هر چه مردم و باری خود خواند او را باری نکردند و باین
هر کس از عرب قافل و غیر اینها حضرت را میدهند و در میفند از آنحضرت غرامت
نشد اید این حکایت که از سید شریف تراست احکام عید الله بن جعفری که یک
از شیوخ قبایل بوده نزد یک راه خیمه داشت حضرت امام غمیر افرستاد که بنام ادا
باری کن عبد الله در جواب سول حضرت عرض کرد که من از کوفه بیرون امدم که با پیش
کرد نمک من شود و خالایم باری کم رسول حضرت بر کشت بحضرت گفت او عرض کرد حضرت
فرمود او بنام من خودم میروم پیش او حضرت بعد از تشریف بردن پیش او از او عطا
کرد فرمود یا هذا الذل فحید علیک نفیک توبیا فذلک من توبیا فحی یا هذا توبیا
ایمرو تو گاه کاری گاه بپس کرده ایمیل داری که توبه کنه که بواسطه آن کاهانت
محو شود عرض کرد و ما فی چه چیز است آن توبه قال تضرع این بندت بربک فرمود

بانه در این سفر عریض با اشنا داری در این سفر منزلی داری باز که در آن پناه شو بخود
 بگو ای خودم میگویند این سفر را و عفرین بسیار دارد و سفری داری باز بخودت بگو ای
 ادری در این سفر عریض است منزلی داری باز آفتاب که در آن برای آفتاب موزان این سفر
 داری باز بخودت بگو خشم منی داری مراغه ترا پیش خاک و حق منیر جواب چه داری من
 موعظها را از تو سوال که چرا اینست و مؤمنان جواب اینها را داری باز بنده که از خودم
 پرسیدم جواب ندادم تو اگر جواب داری خوبست خالا الحمد لله صحیح نشسته بدینا بنده که
 از دو چیز اختیار کند یا اینکه تاد را بخانه کار ترا درست کن یا اینکه تاد را در لاله
 مبداء چند لوله انعام داری یا مبدائی اول لوله خروج روح است این بدین
 لوله عذاب قبل است لوله خفاست لوله منزلت لوله سابعقباست که در هر یک
 لوله انعام داری اگر بناد داری کار ترا در اینجا که هستی درست کن اول اصل کار ترا درست
 کن که لا اله الا الله باشد هر امت نیاید انکس اینکه لا اله الا الله میگویند باشد و بی
 خداوند عالم صفت یابد و در معبود باید بی شک و دل بیرون رفت باشد و تو که لا اله
 الله بگویی که در آن دول مطابق هم ^{باشد} لا اله الا الله در زبان و دل یکی باشد مطابق باشد که
 لا اله الا الله در زبانست و دل نیست این همین قدر دارد که در دنیا حفظ جان و مال آن
 گویند میگویند راحت هیچ ندارد و کاهی دل هستی برای عین بر زبان میناید مثل
 غش کردن و زخم بودن با جراحت بان باخوان این یقینا ندارد اگر چه زبان هم نیاید کاهی
 پاره کنان است که مانع میشود از جانش لا اله الا الله بر زبان چنانچه در حدیث آن
 جوان مختصر است که در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود چون وقت احتضار
 شد حضرت پیغمبر فرمود او شریف بخند و در مقام تلقین فرمود بگوید لا اله الا الله

در آن جوان بر میگشت حضرت پرسید چه گناه دارد گفت عاقب مادش است حضرت دو طلبان
 زن که بر او سزاوارند و در فرمودند طلب لالی جوان کرد آن زن عرض کرد پس چیم را
 زده است گفت که ما را او را عقی غشوم حضرت فرمود و اخی میشود و اخی میشود
 عرض کرد از نقبش گذشتم بعد حضرت بخوان فرمود بگوید لا اله الا الله جوان زبانش باز شد
 گفت لا اله الا الله باری حدیث مجزائی و قلین لقلینک سلم دروغ میگوئی خوبست بخوان
 و قلین لقلینک سلم ^{در این باره است} چه اجماع اینک بنشینان نزد کوان و تو بهتر است ایشان با بنده
 آفاقان من دنیا بود ما عیو ساقط بر با وجود اطاعات و عبادات که داشتند و نوبان
 گناه منیر به ترس اقلای لاله ترس آمد کار ترا درست میکنی اگر نیامد نخواهد رسید
 اگر ترسید که اولیایا بطوری کن که لا اله الا الله مراعت نیاید یا بدینک طبع در قلبت
 شود عیب کار در همین است که کلام لا اله الا الله در قلبت اسخ نیست تمام اهتمام افست که
 لا اله الا الله محکم میشود حالا بکظری بکن نالا اله الا الله محکم کنی همین زمین که الان
 در وی آن نیست در وی آبت لبه وی چیست وی هوا و اوری چیست وی چیزی نیست
 مگر اینکه بقدره و بیا لغز و مناظور باقه و بر قرار است کامل کن بفهم چه میگویم این زمین
 مثل هندوانه است و تو ای که با طرف آن موی چها باشند از هر طرف آن موی چها باشند
 بطرف انسانست حالا این زمین با طرف او ما فاعستیم ماها که در اینجا هستیم با فاع
 روی زمین است سرهای طرف انسان همین ملوک و کسانیکه در برابر کن هستند با فاع
 روی من نیست سرهایشان طرف انسان فکر کن بفهم بگوید لا اله الا الله تا اسخ شود
 و در دل بماند که فرود نهد از آنکه این زاد رستگرم بد و اسخ شد بعد از آن کار ترا درست
 میشود بگره کردن از خوف خدا تا قدرت در این چشم ذابد که بران خوف خدا بکشد گفت

بعد از دست کشیدن از کار و دست میبندد خالا اختیار داری میخواهی الان بک
 قطره اشک بر بزمی غمگین نمیکند بخواهی نگاهدار اشکت او و گذار کن تا قیامت که هر چه
 اشک داری بر بزمی و خونداری از چشمش بزمی اصل را برایت نمیکند و نفع نمیکند
 خواهی الان خدارا بخوان و با الله بگو تا در جوابت لبیک بفرماید فادکر فی اذکر که
 میخواهی بگذارد تا قیامت که بگویند تو که دیگر حالا مرخص نیستی با الله بگو که خالا چشم
 داری بقطره اشکی در این مجلس یا بنده های شب بزم خالا زبان دار بک با الله دست بگو
 این هستی که داری باب تو به غلش بد بک با از قرآن برایش بخوان بفرموده است که
 و نازل بقلبت شود و ترس پیدا کنی و خوف تو غلبه کند بر آنکه اگر قرآن الان بک نازل
 شد ترس پیدا شد برایت نمیکند الا اگر قرآن سرفراز بخواند نمیکند و در قرآن
 بعضی نوشتن که مخلوط بچون و خوشو برایت اگر گناه نداشته باشد نمیکند و قرآن را با
 بقلبت بخوبی که نمیکند و در قرآن بر کشته است هر یک که شده قرآن را با بقلبت بخوبی
 بر کفن نوشتند کفتم قرآن را بقلبت نازل کن خالا میخواهم تجربه کنیم ببینم از قرآن چیزی
 داخل دلت میشود یا نمیشود و بر فرض که نازل شد همانند آنکه در تورات من القرآن مافوق
 شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزیل الظالمین الا خسار اهل ایمان قرآن نفع میدهد
 اما اهل کفر نفع نمیدهد و هو علیهم عسی ان شاء الله خود ترا با این تجربه دید که
 الان نفع نداشت قرآن بدانکه در آخرت هم نفع دارد و الان دارد باز بطلی که
 امر و مناسبت باشد و ذکر کنیم امر و جمعی از مردم سبید شدند و جمعی بدل معاد
 دارند که بیان میشود خالا امر و زکات که مستطیع بودند سال اول استطاعتشان هم
 بود الان احرام بستند سبید شدند آنها بیکه مستطیع در این سال بوده اند بعد

و نازل بقلبت شود و ترس پیدا کنی و خوف تو غلبه کند بر آنکه اگر قرآن الان بک نازل شد ترس پیدا شد برایت نمیکند الا اگر قرآن سرفراز بخواند نمیکند و در قرآن بعضی نوشتن که مخلوط بچون و خوشو برایت اگر گناه نداشته باشد نمیکند و قرآن را با بقلبت بخوبی که نمیکند و در قرآن بر کشته است هر یک که شده قرآن را با بقلبت بخوبی بر کفن نوشتند کفتم قرآن را بقلبت نازل کن خالا میخواهم تجربه کنیم ببینم از قرآن چیزی داخل دلت میشود یا نمیشود و بر فرض که نازل شد همانند آنکه در تورات من القرآن مافوق شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزیل الظالمین الا خسار اهل ایمان قرآن نفع میدهد اما اهل کفر نفع نمیدهد و هو علیهم عسی ان شاء الله خود ترا با این تجربه دید که الان نفع نداشت قرآن بدانکه در آخرت هم نفع دارد و الان دارد باز بطلی که امر و مناسبت باشد و ذکر کنیم امر و جمعی از مردم سبید شدند و جمعی بدل معاد دارند که بیان میشود خالا امر و زکات که مستطیع بودند سال اول استطاعتشان هم بود الان احرام بستند سبید شدند آنها بیکه مستطیع در این سال بوده اند بعد

نصفه اولان مامورند که احرام ببندند و وادی عقیق و زعفران و زعفران مستطیع
 در طهر اند و امر میشود میگویند برو بگو عفتا چون نمیتواند برود و خودش
 تقصیر کرد مات شقی میشود حالا ببینیم تارک حج عملی از او صحیح است بعضی علماء دیگرش
 با فرض ترک حج صحیح میباشد عملی تا ملایستاید تا ملایستاید باری فقر است استطاعت هم
 مسئله است اشاره شود اغلب مردم چون راه دریا قدر سهل است حالا مستطیع اند
 و بعد بنه طبع جز استطاعت خداوند عالم بقضای او باید بنه اهم میباشد پس میجو
 کس برود عز من امرو بعضی سبید شدند و آنها کاشند که و وادی عقیق احرام
 بسته اند و بعضی شقی شده اند آنها کاشند که مستطیع شده اند و زعفران اند اینها
 همه از عدم اعتقاد شخص میشود و الا بر او با بد ترک حج بعد کند که خود را خیرش از
 کثافتان کبریه مهمل که است اگر لعن الله عمر و قمارک باشد زعفران و زعفران
 و در قرآن با ایشان ثواب دارد که خدا در حج فرموده از خود فوت نمیداد حضرت
 سید الشهداء سلام الله علیه خودش بیست سفر حج کرده است پیاده نه پیاده
 بلکه پای برهنه سفر حج میکرد باری کفتم بعضی دیگر بیک سعادت اند آنها کاشی
 که امر و در حرم عین سلام الله علیه زیارت شرف میکنند باری کفتم حضرت زیارت
 دارد زیارتش و فضایل دارد زیارتش و زیارت مخصوصه اش فضایل دارد اما غیر فضیل
 همه زیارت حضرت ظاهر اعتقاد محرم بعضی خیال میکنند اول صحبت حضرت هشتم
 هم در بحج است حضرت سید الشهداء از ترس متابعت بزمی ملعون از مدینه بمکه
 آمده بود تا این ایام در مکه معظمه بود بعد رافتمید که بزمی ملعون فرموده است
 نفران سبیلین بنی امیه با سبیلان لعنهم الله و مکه حضرت را شهید کند حضرت

بطور خفا و پنهانی و در روز هفتم و نهم در مسجد الحرام بیت خداست که در آنجا
 طهور و حیوانات و دیگر شکارها بسته است و در آنجا اگر فتنه احرار است برای جنگها
 بسته است و علمها برایشان بسته است و برای پشه و علفها بسته است اگر شکار درخت و درخت
 باشد و پشه در محل بار پشه در مردم باشد و شکار در محل بسته است و در محل برای
 وحوش و کفار بسته است و برای مظلوم بسته است و خوب و علفها بسته است و اسرار و کار این
 بزرگوار را بعد از آنکه معلوم شد حضرت را یکدک اندین حج را بدل بفرمود مردم بار
 کردند و بجهت عرفات حضرت را در گریه و پشیمانی و بلا و آلام و پشیمانی و در کوه از عباد
 که عبد الله بن عباس بن عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و دیگران بودند این رسول
 الله را از مکه بیرون بردند حضرت فرمود من میخواهم حرمت این کعبه بواسطه من
 برود داشته شود آفاق از فتنه و حرم البیت الحرام بین خداوند عالم در دعوت من بکعبه
 خواص کعبه را و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد
 عالم همه بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد
 که فرمود اول خداوند عالم در روز عرفه نظر بر او بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد
 در عرفات و همچنین سایر خاصیتها کعبه همه را خدا بیدار شد و او حق و رساند
 بجهت مثل من و تمام فرمود که شخص سافر در مردم بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد
 چنانچه در بیت الله الحرام قرار داد و همین طور سایر مسائل که خدا را برای اینکه
 بیدار شد و داد و چون این واقعه برای حضرت بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد
 و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد
 که حضرت از مکه فرار کرد و بیرون آمد و کوفه را از روز شهادت حضرت و مسلم سلام الله علیه

در روز عرفات
 نور احرار است
 لک الحمد

اتفاق شده بود حضرت بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد
 اصحاب باذان خود را جمع نموده و از ظلم معبود و پادشاهان را با خبر کردند و هر یک را بطرف خود
 کردند و بن خدا را ببردند و بگویند بعد از آن بیعت کردند و آنهم تفصیل دارد و بعد از آن خبر
 دارد و این سه چیز است که در این ايام وارد است اما بیعت برای بیدار شد و بیدار شد
 گرفت که مردم بنباید صورتی برای انحضرت کنند برای استیفاء بن خداوند عالم حالا
 هم میشود بیعت با حضرت بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد
 با تو بیعت کنیم برای تادیب نوالان برای تادیب تو بیعت کردیم و برای انحضرت تادیب
 خداوند عالم است حضرت بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد
 شوق بعقوبیت و سفا و پشیمانی و بیکریا برای تصدیق شدن خبری که مصرع نا لایفه
 او آمد و در کربلا برای آنکه شهید شود برای بن خدا او آمد برای آنکه خوشی و آن روز
 و بخت شود برای آنکه مردم گناه نکند و بخت شود و بن قبر مبارکش آمدند بیکریا برای
 گناه کردن ای مجاور بن قبرش همان بخت شد و خوشی بر است و بیکریا او پیش بکشد
 بیکاه در اطراف قبر مبارکش با وی بعد از آن حضرت خودش و سه کله و وصه خوانی
 برای خوش کرد و چند کله از سبب بیکریا خودش فرمود کانی با وضالی سقظتها
 عسلان القوا و این التوا و این و کربلا و بیکریا و بیکریا و بیکریا و بیکریا و بیکریا
 لا یحیی عن یوم خطب بالعلم و رضانا اهل البیت خیر علی یاریه و بوفینا
 ابوالقصابین کانه الان مهدیم که سرکان امت اعصابی مراد و بیکریا و بیکریا و بیکریا
 پاره یار کرده اند و غلبه کمال بر غلبه شایسته اهل بیت خدا داده اند از شکار
 خدا که بر نبوت و هر چه خدا را رضی است اهل بیت پیغمبر را رضی است بعد از آنکه

در روز عرفات
 نور احرار است
 لک الحمد

حقیقی پیدا کن محبت داشت حقیقی بیرون زبانی و صورتی در زمان حضرت امیر المومنین
برای آنحضرت و قسم اصحاب بود باین جور و اینها بودند که اگر از خدمتش دوری
شدند میفرمودند ایه شوقا الی فلان والی فلان و اگر از دنیا رفته بودند انشوی
بر ایشان میفرمود و میفرمود این اخوانه الذین یزکوا الطریق و یضوون علی الخیر
عشرا و این مالک بن سنان و این ذوالشهادتین و این نظایر هم من اخوانهم
الذین یضوون علی الخیر و اینها را میفرمود و میفرمود باینکه بر ایشان گریه میکرد چنان
داوی گفت قسم ضربت کردم بر علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب را میفرمود و میفرمود
طولانی بر ایشان کرد فرمود ای علی اخوانه الذین یزکوا الطریق فاحکموه و تدبروا
الفراسخ فاقاموه و اجروا السنه و اما تو الی الذی یزکوا الطریق بیکجوره دیگر میفرمود و میفرمود
انها بودند که در خدمتش بودند حضرت میفرمود کاش شما در لشکر معویه بودید
معا و پدید تا از شما از من میکرد یکی از لشکرش را بمن میداد میفرمود کاش شما
منشایتم و شما هم مرا غلبه اختیار میفرمود و میفرمود و الله لو دلتان معویه صارت
یکم صراحتا باینکه میفرمود فاحکموا سنه و اعطایه و احلایه و الله لو دلتان
ای لم اعرفکم و لم تعرفونی فانه من غیر جرت ندیم القدر و من صید عیظا و الله
علی امری بالحدان شخصی آمد حضرت سلام کرد و گفت یا علی لا اجلس فی
حضرت فرمود ای لا یغضد و الله هر گاه حضرت بجهت اینکه میفرمودت همان
زبان میگوید و رابط حقیقی ندارد خالایین توان کدام باین جور و اینها
کفیم اگر نداری زخم و هم خودت بین مسلم لکه هست یا حریف اگر بگویم بگو
حقیقی نداری حریف لکه هست علاج کن باری اینجلس مجلس موعظه بعضی در مجلس

در این مجلس میفرمودند که اگر از خدمتش دوری شدند میفرمودند ایه شوقا الی فلان والی فلان و اگر از دنیا رفته بودند انشوی بر ایشان میفرمود و میفرمود این اخوانه الذین یزکوا الطریق و یضوون علی الخیر عشرا و این مالک بن سنان و این ذوالشهادتین و این نظایر هم من اخوانهم الذین یضوون علی الخیر و اینها را میفرمود و میفرمود باینکه بر ایشان گریه میکرد چنان داوی گفت قسم ضربت کردم بر علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب را میفرمود و میفرمود طولانی بر ایشان کرد فرمود ای علی اخوانه الذین یزکوا الطریق فاحکموه و تدبروا الفراسخ فاقاموه و اجروا السنه و اما تو الی الذی یزکوا الطریق بیکجوره دیگر میفرمود و میفرمود انها بودند که در خدمتش بودند حضرت میفرمود کاش شما در لشکر معویه بودید معا و پدید تا از شما از من میکرد یکی از لشکرش را بمن میداد میفرمود کاش شما منشایتم و شما هم مرا غلبه اختیار میفرمود و میفرمود و الله لو دلتان معویه صارت یکم صراحتا باینکه میفرمود فاحکموا سنه و اعطایه و احلایه و الله لو دلتان ای لم اعرفکم و لم تعرفونی فانه من غیر جرت ندیم القدر و من صید عیظا و الله علی امری بالحدان شخصی آمد حضرت سلام کرد و گفت یا علی لا اجلس فی حضرت فرمود ای لا یغضد و الله هر گاه حضرت بجهت اینکه میفرمودت همان زبان میگوید و رابط حقیقی ندارد خالایین توان کدام باین جور و اینها کفیم اگر نداری زخم و هم خودت بین مسلم لکه هست یا حریف اگر بگویم بگو حقیقی نداری حریف لکه هست علاج کن باری اینجلس مجلس موعظه بعضی در مجلس

موعظه تحصیل شقاوت میکنند بعضی تحصیل صلبت بعضی مجهول الحال انداخته
کنند که نباید مجلس موعظه داشتند و میفرمودند که مجلس عذاب باشد میفرمودند در اینجلس عظم
عذاب نشوی بگذاری برای مجلس موعظه دیگر که میفرمودند نداشتند باشد مجلس موعظه در
درج واری و درج واری در مقامت واری و موقوفه مقامت واری باری موعظه الان باری
نمودار حالا میفرمودند موعظه کنیم از جمله موعظه که اول و اصل همه موعظه است باید
ملاحظه خود بکنند و در پستان دین ما و شما که است لا اله الا الله محمد رسول الله
قرآن کتاب الله و الائمة العصورین حجج الله انبیا و بن شاست علی بین لا اله الا الله
که میگویند در دست پادشاه بعد محمد رسول الله بعد امیر المومنین و اولاده الطاهرین
حجج بین حقیقه و واقعا علی اعتقاد داری باین داری حرکت بان بکارت نباید باید
در تبلیغ باشد تا ایمان همراه است باید کادی کن خاطر معیشی کنی فی الجمله اندک ایمان
همراه است باید که خایه داری الا اگر بالحق فی ایمان بروی گریه میفرمودند برایت میفرمودند که
اگر ایمان اندک همراه نیست باید میفرمودند چونکه ایمان در درجات مختلفه دارد بعضی کامل ایمان
هستند که اول مرتبه خلاص از عقوبات هستند اول مرتبه اول راحت و استراحت
انهاست بعضی دیگر از سزاکت خلاص میشوند بعضی در قبر بعضی در واسطه و او آخر
بروز بعضی در عقیبات بعضی در سایر عقیبات تا صراط خلاص میشوند بعضی تا
الامر خلاص میشوند بعضی از اینها هم خلاص میشوند بجهت هم میفرمودند بعضی که عذاب
در جهنم عذاب میشوند بعضی دیگر و بعضی زیاد بعضی هستند هزار سال و بعضی
عذاب میشوند چون اندکی و ذره از ایمان همراه خودشان برده اند و در دشت است
بعد از هزار سال عذاب پادشاه میفرمودند و اسم مبارک خداوند عالم یا خدایا یا خدایا

کن مانند آن بزرگواران بلکه بیکم که رسیده و اسیر کن حضرت امام حسن علیه السلام با آنکه
 بیست و پنج دفعه بیکم معطر زاده الله شرفا پیاده رفت سه مرتبه خرج من مال جمع
 از مال خودش تا ماسه فقه خارج شده و در راه خدا اتفاق فرمود و در مرتبه
 کرد تقسیم فرمود و حق تعالی با وجود این مرد که اسم مرد را میشنید ناله میزد که
 زود میشد میگویند حضرت امام حسین علیه السلام بهین چندی که خوف از خداوند عالم داشت
 چه قدر عبادت اشغلت از قضیه شهادت در کربلا بهین بیست و پنج پیاده بلکه در
 بر عهد کرده است چه قدر اتفاقا سبیل الله بخود بهین شبها شور و اشعار گفته
 از کفار و اشرار برای آنکه نماز بخواند قرآن بخواند عبادت های خدا را و ذاع کند جنایات
 تو نماز و قرآن و سایر عبادات بظرت بنیاد سید الشاجدین علیه السلام اول من امام
 شد و بعد از آن که عبادت کرده بود پیشانی پنبه بسته بر میداد دعای صحیفه را
 دهن ابد عنوانات ارد و کان مرقه غانه علیه السلام فی التذلل لله تعالی و کان مرقه
 از انصریح الی الله و کان مرقه غانه علیه السلام اذ ذکر الخطایا و کان مرقه غانه علیه السلام
 الرحمة و کان مرقه غانه علیه السلام فی التوبه بهین آخر عمل بکدام بن از اینها کرد بد هکذا
 بکدام بن از اعمال و عبادات ایشان علیهم السلام نمود بد خلاصه منظوم اینست که عز و دنیا
 مرد مرا بردارم محلا را حتی که آن بزرگواران چه قدر عبادت دارند با وجود آن چه
 قدر از خدا ترس دارند میخواهم نویا آن همه کناهان هزار هزار بدت ایشان خوف پیدا کن
 آن بزرگواران بنص قرآن متبر سید ایا تخافین و دنیا و ما عیو سا فطیر را اما تو ستر
 خاطر جمع هسته با خاطر جمعها کارنان خزانست میگویند ما را نرسیدان موعظه میکنم
 که تبر سید ذری که مثل حضرت رسول صلی الله علیه و آله با هر قلای اخافان معصیت

از خدا تبر سید معرفت تو از پیغمبر لا تر سید من الناس و میکنم تو از تبر من کو تبر
 کنتم الناس کردم که تبر من می بینم نموندا که از من بگویم تبر من نموندا و شوق
 الفرح و رجاء از عز و در بیان مردم هست که نمیشوند با خوشنما میابد که کس
 بگوید معصیت کند کناه کند تا تابا پس شود شمارا می کند در کناهان حاله
 گویم دلان میخواهد معصیت کند بکند اما بشر چند یکی آنکه معصیت خدا را
 بکند بشر آنکه ذوق از خوردن بشر دیگر آنکه معصیت خدا را بکند بشر آنکه از
 ملکش برین برود و در بیان کشتی نشسته با ناخدا دعوی داری بشر دیگر آنکه
 بکن اما تو که آمدی بر تبر من معصیت کن بشر آنکه وقتیکه ندای و تقوم
 ایهم و تسولون را بشنوی در صف حاضر نشو بعض از آن خدا تمام خلایق صف زده
 میشوند اما سید ما لکم لا شأنا من تبعه بکد و لای بشو تا در انوقت غایت کند
 امر و مطلب بگری دارم و دهم و دهم حرف بزیم او را و ان ثواب غایت شود و
 هفتم و هشتم ذبحه اول صحبت که باز است هفتم و هشتم حرم حضرت سید الشهدا
 روز هفتم و هشتم ذبحه و سکه معطر از حج عمل کرد بمر مرقه اعمال عمر مرقه و
 بجای آورد و سطر مرقه که بقیه آن حضرت و انوقت ظاهر شد یکی خطبه
 خواند موعظه کرد یکی از مصیبت های این در احوال نکذا شدند جش تمام بشو دست
 از احوال آن محل شود و ای احوال بت بچ دیگر بلکه احوال بت برای بچ دیگر از هر یک
 که محل شد احوال بت بچ دیگر یکی از کیفیت حضرت سید الشهدا سلام الله علیه
 که ابتدا در پیش خانه کعبه رو قیام کرد مردم احوال برای عزات و روز هشتم ذبحه این
 خطبه موعظه را شاره کردم خوانده است ینم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و ما

شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ خَطَّ الْمَوْتُ عَلَى دَاوُدَ مَحَطَّ
 الْفُلَادَةِ عَلَى حَبِيبِ الْغَنَاءِ وَمَا أَوْصَى النَّبِيَّ الْإِسْلَامِيَّ بِتَقْوَى اللَّهِ وَتَقْوَى
 خَيْرِي مَعْرِعَ أَنَا لَا يَمْنَعُ كَاتِبُهُ بِإِصْنَالِي مَقْطَعَهَا عِلَالُ الْفُلُوتِ بَيْنَ التَّوَابِيسِ
 وَكَرَّ لَا يَنْصَرِفُ مِنْ بَرَاءِ دَاوُدَ أَدَمَ أَسْتَمْرَدَ أَدَمَ مِثْلَ أَسْتَمْرَدَ نَحَايَ جَوَانِ قَلَا
 بِكَرُونِ كُنْتُ دَرَسْتُ لَازِشَ نَابِدَ بَعْدَ فَرَمُودِ بَرَاءِ مَلَقَاتِ اسْلَخِمْ فِي خِيَارِمْ
 وَشَوْقِ خَلْمَتِمْ خَدَا دَاوُدَ مَا نَسْتَشْوِقُ بِعَقُوبِمْ يَوْسُفَ بَعْدَ فَرَمُودِ بِيُوسَى مِنْ كَرِيْلَا
 مِهْرَمِ أَنْ دَرَسْتُ كَرَمَدَ الزَّامُودِ وَذَوِ الْاَرْضِ اخْتَارَ فَرَمُودَ اسْتَكْ بَابِدَا جَا كَشْتَه
 شَوْ سِدَا الشَّهَادَةِ بَابِ اَرْضِ اَنْدَرَسِنْ بَيْنَ مِيَادِ اَمْدِ بَرَاءِ كَشْتَه شَدَّ بَعْضَ شَبْعَهَا
 مَبَانِدَ بَرَاءِ مَعْصِيَتِمْ كَرُونِ فَرَمُودَ كَاتِبُهُ بِإِصْنَالِي مَقْطَعَهَا عِلَالُ الْفُلُوتِ كَوْبَا
 مِهْرَمِمْ دَكْ وَبِيُونَدَا عَضَايَ مَرَا بَارَهْ بَارَهْ مَبَكُنْتُ كَرَكَانَ بِنَا بَابَا اِنْ دَكْ وَبِيُونَدَا
 كَرَجِدَا مَبَشُونَدَا زَحَضَرُ سِدَا الشَّهَادَةِ كُوشْتَه دَكْ حَضَرُ بِيْغَرِ اِسْتَمْرَدَ وَخَرَفَرَمُودِمْ كَانْ
 بَادِ لَا فَيَا مُنْجِيَةً وَمَوْطِنَا عَلَى اَلْفَا اَللَّهِ فَلَمَّ حَلْ مَعَا فَلَمَّ رَا حِلْ مُصْبِحَا اِنْشَاءَ اَللَّهِ
 بِمُودَمِمْ هَرَكْ خَدَا رَا مَجْوَ اَمْدَ وَخَوْشَرَادِ دَرَاهِ مَابِمْ بَرَزْ فَرَمُودَ كَوِجِ مَبَكُنْتُ مَبَانِدَ فَرَمُودِمْ
 دَكْ وَبِيُونَدَا هَايَ مَرَا بَانَا اَوْ بِيْ وَكَرَّ لَا مَقْطَعْ مَبَكُنْتُ كَرَكَانَ دَوْرَ جِهْمَكَا اِسْتَمْرَدَ
 طَرَفِ حَضَرُ عِبَاسَ عَلِيٍّ اَلَمَ فَرَمُودِمْ بِيُونَدَا هَايَ مَرَا مَقْطَعْ مَبَكُنْتُ اَسْخَالَ اَوْدَا اَوَّلِ
 مَرَادِ اَزْ دَكْ وَبِيُونَدَا قَطْعُ شَدَّ بَسْتَكَانَ اَخْصَرُ بَاشِدَ بَعْضَ اَوْلَادِ وَبَرَا اَزْ اَنْ وَاصِلَا
 شَهِيدِ مَبَكُنْتُ دَقِمْ مَرَادِ اَزْ قَطْعُ شَدَّ دَكْ وَبِيُونَدَا جَا اَشَدَا اَعْضَايَ خُودَانِ
 حَضَرُ بَاشِدَ بَعْضَ دَسْتَرَا اَنْكَشَرَا اَسْرَمَرَا دَكَايَ مَرَا وَنَابِرَا اَعْضَايَ مَرَادِ دَكْ كَرَّ لَا
 قَطْعْ مَبَكُنْتُ بَرَمُودَا اَوْصَالِي مَقْطَعَهَا دَلِيلِي بَاشِدَ بَرَا اِنْ كَرَجِدَا حَضَرُ فَرَا بَابَا اَلَمَ

نَابِغِي دَنْدَرُ حَضَرُ كَرِيْلَا لَاحُولَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ اَللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَسْتَلِكْ اَللَّهِ
 بِحَقِّ هَذَا الْمَطْلُومِ
 بِ
 سَحَابَانِ اَمِنْ دَانَتْ اَللَّهِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضُونَ بِالْعُبُودِيَّةِ وَفَرَمُودَ بِالْاَوْحَادِيَّةِ وَبِحَقِّ
 اَلْفُلُوتِ بِاَلْعَظِيَّةِ وَفَرَمُودَ عَلَى اَلْاَشْيَاءِ بِالْقُدْرَةِ فَلَا اَلْاَبْصَارَ تَسْتَطِيعُ اَرْوَبِيَّةِمْ دَكْ
 اَلْعُقُولُ تَعْتَكِدُ اِلَى عَظِيْمِيَّةِمْ وَفَرَمُودَ بِالْعَظِيَّةِ وَالْقِيَادَةِ وَفَرَمُودَ بِالْمِنْ وَالْكَرَامَةِ وَاسْتَخْلَصَ
 بِالْاَوْرَاقِ وَالْقَبَائِدِ عَحْدَهُ عَلَى تَوَاتُرِ اَلْغِيَارِ وَشَكَرَ عَلَى هَضَائِرِ الْاَلَاءِ وَبَحَلَّ وَفَرَمُودَ
 عَلَى نَبِيِّ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ وَالْاَكْمَلِ الْاَصْفِيَاءِ وَعَلَى اَهْلِ بَيْتِ اَيْمَةِ اَلْمَدَنِ وَمُصَنِّغِي
 وَلَدِجِي وَاعْلَامِ اَلنَّبِيِّ وَدَوِي اَلنَّبِيِّ دَاوِي اَلْحَقِّ وَدَوِي اَلْاَيَاتِ عَلَيْهِمْ مِنْ اَللَّهِ
 اَلْاَمِينِ اَلْحَقِّ وَالْاَشْيَاءِ سَادَتِ اَلْحَضَرَاءُ عَلَى اَلْغِيَارِ وَاسْتَنَارَتْ اَلْعَبْرَاءُ مِنْ اَلْحَضَرَاءِ
 اَعْوَدَ بِاَللَّهِ مِنْ اَلشَّيْطَانِ اَلَّذِي بَيْنَ الرَّجِيمِ اَلَّذِي بَيْنَ اَللَّهِ اَمْنًا اَنْ تَحْشَعُ قُلُوبُهُمْ
 لِدَوْرِ اَللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ اَلْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمْ
 الْاَمَدُ فَحَشَعُ قُلُوبُهُمْ وَكَبُرَتْ مِنْهُمْ فَايْقُونِمْ يَوْرَدُ كَارِغَالِ حَلَبَ عَظْمِيَّةِمْ مَعَهَا
 عَنَابِمْ بَرَمُودَا مِثْلَ كِبَرِ اَزْ كَسِيْ كَلَدَ دَاشْتَه بَاشِدَا بِكَسَا بَكَمُودَا بَاشِدَا اَمَانِ اَوْدَه
 هُنُوزَ وَقْتَانِ شَدَّ كَرَمَلِيَّهَا شَا خَاشَعُ شُودِ بَرَاءِ خَدَا وَبِخَرِ كَرَمَلِيَّهَا نَازِلَا اَزْ اَنْ
 هُنُوزَ اَمَانِ بَارَوْرَهْ اَبَدِ وَبِنَا شَهِيدِمْ اَنْكَافِي كَرَمَلِيَّهَا اَزْ شَا بُوْدَنَدَا اَمَانِ
 قَلْبِمْ فَاَسَقُ شَدَنَدَا اَزْ اَهْلِ كِتَابِ رَ بَعْضِي اَزْ رَايَاتِ كَرَمَلِيَّهَا اَزْ اَمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ
 سَوَالِ اَزْ اَبَهْ شَرِيفِيَّةِ اَوَّلِ اَغْيَرِ كَرَمَلِيَّهَا كَرَمَلِيَّهَا تَدَكَّرَ فَرَمُودَ حَضَرُ فَرَمُودِمْ
 كَرَمَلِيَّهَا تَوْبِيْخِ اِسْتَمْرَدَ بَرَامِ سَالِهْ بِيْ جُونِ اَبَدِ كَرَمَلِيَّهَا خَطَا بَرَامَا وَفَرَمُودِمْ

بِاَللَّهِ بِاَللَّهِ بِاَللَّهِ
 بِاَللَّهِ بِاَللَّهِ بِاَللَّهِ

نَابِغِي دَنْدَرُ حَضَرُ كَرِيْلَا لَاحُولَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ اَللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَسْتَلِكْ اَللَّهِ
 بِحَقِّ هَذَا الْمَطْلُومِ
 بِ
 سَحَابَانِ اَمِنْ دَانَتْ اَللَّهِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضُونَ بِالْعُبُودِيَّةِ وَفَرَمُودَ بِالْاَوْحَادِيَّةِ وَبِحَقِّ
 اَلْفُلُوتِ بِاَلْعَظِيَّةِ وَفَرَمُودَ عَلَى اَلْاَشْيَاءِ بِالْقُدْرَةِ فَلَا اَلْاَبْصَارَ تَسْتَطِيعُ اَرْوَبِيَّةِمْ دَكْ
 اَلْعُقُولُ تَعْتَكِدُ اِلَى عَظِيْمِيَّةِمْ وَفَرَمُودَ بِالْعَظِيَّةِ وَالْقِيَادَةِ وَفَرَمُودَ بِالْمِنْ وَالْكَرَامَةِ وَاسْتَخْلَصَ
 بِالْاَوْرَاقِ وَالْقَبَائِدِ عَحْدَهُ عَلَى تَوَاتُرِ اَلْغِيَارِ وَشَكَرَ عَلَى هَضَائِرِ الْاَلَاءِ وَبَحَلَّ وَفَرَمُودَ
 عَلَى نَبِيِّ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ وَالْاَكْمَلِ الْاَصْفِيَاءِ وَعَلَى اَهْلِ بَيْتِ اَيْمَةِ اَلْمَدَنِ وَمُصَنِّغِي
 وَلَدِجِي وَاعْلَامِ اَلنَّبِيِّ وَدَوِي اَلنَّبِيِّ دَاوِي اَلْحَقِّ وَدَوِي اَلْاَيَاتِ عَلَيْهِمْ مِنْ اَللَّهِ
 اَلْاَمِينِ اَلْحَقِّ وَالْاَشْيَاءِ سَادَتِ اَلْحَضَرَاءُ عَلَى اَلْغِيَارِ وَاسْتَنَارَتْ اَلْعَبْرَاءُ مِنْ اَلْحَضَرَاءِ
 اَعْوَدَ بِاَللَّهِ مِنْ اَلشَّيْطَانِ اَلَّذِي بَيْنَ الرَّجِيمِ اَلَّذِي بَيْنَ اَللَّهِ اَمْنًا اَنْ تَحْشَعُ قُلُوبُهُمْ
 لِدَوْرِ اَللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ اَلْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمْ
 الْاَمَدُ فَحَشَعُ قُلُوبُهُمْ وَكَبُرَتْ مِنْهُمْ فَايْقُونِمْ يَوْرَدُ كَارِغَالِ حَلَبَ عَظْمِيَّةِمْ مَعَهَا
 عَنَابِمْ بَرَمُودَا مِثْلَ كِبَرِ اَزْ كَسِيْ كَلَدَ دَاشْتَه بَاشِدَا بِكَسَا بَكَمُودَا بَاشِدَا اَمَانِ اَوْدَه
 هُنُوزَ وَقْتَانِ شَدَّ كَرَمَلِيَّهَا شَا خَاشَعُ شُودِ بَرَاءِ خَدَا وَبِخَرِ كَرَمَلِيَّهَا نَازِلَا اَزْ اَنْ
 هُنُوزَ اَمَانِ بَارَوْرَهْ اَبَدِ وَبِنَا شَهِيدِمْ اَنْكَافِي كَرَمَلِيَّهَا اَزْ شَا بُوْدَنَدَا اَمَانِ
 قَلْبِمْ فَاَسَقُ شَدَنَدَا اَزْ اَهْلِ كِتَابِ رَ بَعْضِي اَزْ رَايَاتِ كَرَمَلِيَّهَا اَزْ اَمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ
 سَوَالِ اَزْ اَبَهْ شَرِيفِيَّةِ اَوَّلِ اَغْيَرِ كَرَمَلِيَّهَا كَرَمَلِيَّهَا تَدَكَّرَ فَرَمُودَ حَضَرُ فَرَمُودِمْ
 كَرَمَلِيَّهَا تَوْبِيْخِ اِسْتَمْرَدَ بَرَامِ سَالِهْ بِيْ جُونِ اَبَدِ كَرَمَلِيَّهَا خَطَا بَرَامَا وَفَرَمُودِمْ

اگر کسی متذکر من خدای منین بشود و فکر بکند و ان بابا را خاشع میشو خالا
 ملتفت بشود که قلبش برای خدا خاشع باشد اگر با عدم و خاوت و ل نهاده و این خالط
 از خودت دفع کنی بدانکه ایمان از دستت میزند و در آخر کار به ایمان میری خالا
 پیچو انقضیه را که خشوع بان برای تلبیها حاصل میشود بگویم بخشوع اصل ایمان
 که در قلب نهاده میشود ایمان که توجید و نبوت و امامت مفاد است بر این تشری نداده
 تصدیق واجب است بر ما بد صدق باشد که ایمان را سخی شود و با این خالط که
 اصل تصدیق در توبه است که ایمان را سخی میشود اگر ایمان را سخی بشود در قلب این
 طور سلوک و رفتار نخواهد کرد و این سلوک و رفتار که خالا دارد سلوک است که
 ستر لزل و درین باشد پس هنوز ایمان داخل در قلبت نشده است همچو ام بلکه در خا
 ایمان در قلبت نشود که خشوع در قلب حاصل کرد و داخل ایمان در قلبت نشود
 و ان از نظر کردن بهر یک از اجزاء خال حاصل میشود مثلا در یک ذره خاک اگر نظر کنی
 برای ان خاصیتها خواهی یافت خاک را کسی خلق کرده است و لنها خلق کرده اند
 خاصیتها را که با و داده خدا بعالم خلقتش فرموده و تمام خاصیتها را با و داده خلق
 مختص بخدا است اگر تمام دونهها و تمام عالم جمع شوند برای خلقت کردن نمیتوانند اگر نخوا
 بال مکسر خلق کنند تا دونهستند آنچه بنظر میاید که درست میکنند از عجایب
 چیزهای غریبه مثل تلغراف و جهاد و وی و مثل انها خلق کردن نیست بلکه اسباب
 خلق شده و روی هر چه نیست و صنعت نه خلقت برای تحسین ایمان نظر کردن بهر
 جزء از اجزاء عالم کفایت میکند ضرر نکرده است که همه اجزاء عالم را بدانی مثلا اگر
 عظمت و بزرگی اسمانها را بخواهی بدانی خالا تا مل کن و دو کوچکترین ستاره ها که در

اسمان است بعد بزرگی اسمان را بفهم کوچکترین ستاره ها که در آسمان است تاوه سها
 و ان چه عارده مقابل هر ذره است خود آسمان را چه نیست از جنس عالم بالا خالابین که
 اسمانها نیست آنچه قدر بزرگند اگر هزار هزار سال تا خیانت هر چه رسد بگویند که
 اسمان بزرگتر از این ذره است با هم بزرگی اسمان نیست من نگفته امی چه قدر
 تلغراف در ستکها تعجب داری میگوئی چه طور این تلغراف را درست کرده اند که بکشت
 از شرق تا فلان جا خبر میدهد ای هم قوت تعجب از خلقت خداوند عالم نمکنی که در
 چشم تو بقدر نصف عدسی مثل ششم بسته است و قیاس یک نگاه میکند تمام اسمان
 زمین را در یک طرفه العین بیک چشم میزدن این همه عالم با این بزرگی را میبیند ای هم قوت
 افتاب فاصده مشت قابل نیست و کذا سایر اوضاع اقلاد بیک چشم میزدن این
 عدسها را میبیند و قدرت خداوند انست در این نصف عدس که چه کار می کند
 ایمان آوردی بخداوند عالم ایمان تصدیقی بر این حاصل شود همین طوری است نظر
 کردن در سایر اجزای عالم برای تحسین ایمان کفایت میکند خال اگر نظر کنی
 تفکر نماند خواهی داشت که چه قدر خاصیتها در ان جمع است مجموع چیزها از سلاطین
 پادشاهان و اکر بخواه و اجزای ان خاکست فلان پادشاه با ان جلال و عظمت که بنظر
 تو میاید با فلان جوامع که ان بخواه از خاکست و انست که چه قدر خاصیت دنیا کند
 قلب من کرد بخداوند عالم خاشع شد با خبر خالابین است که خدا میفرماید ان الله
 استوان تحسین قلوبهم هنوز ایمان کامل شدن است با ملاحظه انهم غرائب عجایب
 خدا بگویند و بزرگی خشوع حاصل شد قلب انست که عظمت الله در قلبت تابش کند
 بزرگی و عظمت الله در قلبت برتری بکند خشوعی پیدا میشود بین اسمان که در حضور

سلطان و اکابر و مجلس بک که خدای پوسند چه قسم خشوع و ادب در ایام و حضو
 خلایق عالم را صلواتی نداری برای آنکه خلت خدا و تو را بشی نکرده تحصیل
 عطا الهی کن بک معنی بکروای خشوع حاصل کردن قلب آنست که متذکر حالان خود
 باشی که با حضرت رب العزت و رابطه داشته باشی پس چه نکرده که حالان خود را
 و رابطه نداری هر دو با خدا نادر و منزه در بعضی چیزها مانند خدا بیکه میگویند فخر
 مرتبیم با دارم و راجع نیست کارهای بنام خوارستان خالی دارم تمام این قسم چیزها
 مانند خدایست اگر خدا را حکم میدانی با بیعتان و دل راضی بقضای الهی باشی و بعضی
 با خدا و اعتنائی میکنی بک تو کبر باشد با و اعتنائی میکنی پیش او خلاف نمیکند اما کافرا
 خلاف در حق خود میکنند اصلا با و اعتنائی نکنند در بعضی چیزها معاداتی داشته میکنند
 در بعضی چیزها با خدا نمیکند خود را فرمود اگر بنا خود را ترک و با خودون نکنند
 قاذف و احرارین الله و رسول الله اهانت میکنی مؤمنان چند با خداست قرآن را بک
 نقد باز کنی بالخاریه اینها همه از جهت آنست که قلب متذکر خدا نیست رابطه ندارد
 بلکه با دشمن خدا رابطه دوستی دارد که اینهم کارها را با خدا میکند ^{صبر دارد} افتخار و غرور
 در پیش او و اینها من دون الله نیست لظالمین بدلا با شیطان و ذریه او را دوستی میکند
 و خدا دوست نکرده ابد بدیدل کرده باید دوستی خدا را بدست شیطان غلام بشی
 کرده باید بدیدل گرفته ابد این بکسم از تذکر قلب و اقسام دیگر هم دارد ملنگ با تو
 که اقل بکند ما بین خود و خدا بکامل ملاحظه کن طوری شود که بالمره از خدا غفلت
 کنی و مصداق کلام الله عز و جل و هم یومئذ یخوبون واقع شوی و بین اگر رابطه را
 با تو از خدا قطع کنی خدای تو نباشد یکی پناه میری بک دیگر از چیزها بیکه خشوع

در بعضی چیزها
 با خدا نمیکند
 خود را فرمود
 اگر بنا خود را
 ترک و با خودون
 نکنند

بر کسی از شما که
 برای خدا صلوات
 میفرستد و در حق
 او شکی نیست
 پس در حق او
 شکی نیست
 پس در حق او
 شکی نیست

قلب آنها حاصل میشود آنست که نادانمیکند نفع داری عذر خواهی میکنی از کناهات
 تو میری عذر خواهی میکنی اگر چه عذر غیر واجب باشد که پیش از قطع گفت عذر
 خواهی کردی عذر و قول میشود اگر چه غیر واجب باشد اگر عذر خواسته تا نصف قطع
 انوقت عذر خواهی ندای لا تغفروا الیوم خواهی شنید دیگر عذر نخواهد بکاه کاران
 ماذون نیستند خلافت چشم داری غرض داری اوستی ناله داری صبر داری
 میتوانی کار ترا درست کنی اما اگر اینها را از تو گرفتند بک کار ترا درست نمیشود و چنانچه
 که در قیامت کاه کاران صبر میکنند و لا یغفروا الیوم اگر لا تغفروا اینها
 کاران دیگر صبر میکنند و لا یغفروا الیوم اینها صبر میکنند بک کاران غیرها بیکه خشوع لذت
 برای قلب حاصل میشود که هر کس عذر میخواهد که بکفته باشد در پایهای آن و الان ^{خدا}
 کنی در پایهای آن و انجا امید بدیدل آن که نشسته بدیدل آنها همه مشغول است و تو
 نمیشی ملنگ علیه السلام اول وقت نماز که میشود صد میزند نمازین صلوات حضور
 یوقیه الانادی ملک بین یمن و یسار فوموا بها الناس الی غیر ذلک الذی قد تموه
 علی ظهورکم فاطفا و قاطفا و یصلو بکم بر خیزد آنها را که و جانان افرخته ابد بکارد
 خاموش کنند این آنها الان بکفته باشد خاموشکن نکند که متصل شود با آنها
 آخر که دیگر خاموش شود و هر چه بکرمه هم کنی خیرین عالم آخرت انای و قضا حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام خبر کرد انما المؤمن الکبیر قل لعل القبر کفایت و الفتح
 اطواق النار یعطاه الاعناق و شجر الجوامع حتی اکلت لحوم السوء و الله الله
 معشر الیاد و انتم تالیون فی الصیة قبل السیم و فی الفتح قبل الجیق فاستوائی
 نکار و یاکرمین قبل ان تغلق دفانها ابدا بیکه موی مضندان داخل مویها میشود

در بعضی چیزها
 با خدا نمیکند
 خود را فرمود
 اگر بنا خود را
 ترک و با خودون
 نکنند

شده با کفایت بجای بر روی چه خواهی کرد بان طوفاهای نش کرد استخوانها که در آنها
 مثل گوشت کردن هیچکس چه خواهی کرد بان غلههای خامه که دستهای با گردنت
 جمع میکنند بان مغز استخوان بازوهایت برسد انداز یکبر بد در حالت سلامتی
 پیش از مرخص شدن کار تا از دست بگیری و این مکان وسیع پیش از رسیدن با مکان
 یا حضرت امیر فرمود الان کار تو در دستن خداست بیا الان دعا کن کار تو در دستن
 ملک برای آن روز که دعا کن عذایت ببرد اند عویض بوداشق ز یاد کن عقیقه ندا
 میکنند ندا میرسد قد تو آفتن نزد که الاعداء با استغاثه و در دنیا بکار میخورد اما
 در آخرت با تقسیم است که شکر بکن دیگر از آنچه فرای که خشوع طلبان حاصل میشود
 که دل با حوائج خود و خود ترا از نش عذاب الهی نجات یابد بواسطه در دست کردن دینت
 اصول و وضع کارها بر اینهاست که نش بحال تو نمیشود مستحق صلوٰه نباش
 مردم امر از راه عمل گرفته اند خودت و حق خودت باش کارهاست در دستن باین وجهها
 بهیچ وجه آگاه ممکن مطلقهای خودت را بد خودت لان هم کارهای خود تو در دستن
 بخصوص نماز مستحق صلوٰه نباش اگر قضا داری مسائل و شرایطش را فوراً در دستن
 بخوان و یا تا آخر میاندازند و قضای ناها را میگویند موسع است موسع است که
 از کجا موسع باشد زیرا که مسئل محل اختلاف است بعضی از علماء گفته اند میگویند باید که
 نماز قضا بر زمین و بقدر سدق می بخورد قضا کند اینها مضایقه فاهستند مشهور
 علماء میگویند و موسع است یعنی بطور ضیق نیست بلکه کمی وسعت کار هست حال آنکه
 گوئیم مضایقه را دیگر معنی چر دلست بحالت بسوء کسی نماز ترا نمیکند کسی بعد از تو
 چراغ تار یکی قبرت میناورد و بدین ام این بزرگان کار خیرشان این شده است که در پیش
 بزرگان

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

بر سر پاهایشان روشن میکنند و بخواره اگر بگوید بدست خودت فقیر بگو هیز است
 هزاران هزار لا در مردنکی که بر سر قبرت روشن کنند باری درین جزء از زمان دین بر
 عکس شده است کارها تا که باید نکند میکنند کارها تا که باید نکند میکنند فقرا
 میکنند و در وقت نماز روشن میکنند و میخوانند ای پسر و شوهر و در جمیع روزهای
 هم شعار و دینت که شمعها را روشن و میسوزانی فقیر از کسبکی میبرد طعام فقرا را از شما
 برداشته اند و شما بجا میکنند که سزاوار اطران غام و رخت اند کس و دیگر آنها است
 ای که در قرآن از سر شد بدتر است نش از این لذتی بکنید باین دین و اخراج و بجز
 علی مقام انجیل است و جای دیگر است که اهل جنت از محرمین در جنت سوال میکنند
 برای چه میخندید و میگویند برای آنکه کم نماندین المصکین و کم نماند طعام المسکین
 پسین همه اینها از میان رفته است کارها بر عکس شده است گفتههای فاهم نمیکنند
 بلکه اگر خود حضرت زنده شود بفرمایند به شما روز روشن نکند خواهند گفت ما
 بهتر میدانیم اینقدر دیدار پیدا کرد صد هزار شمع روز میوزانند مقابل میشوید
 تری که بیک فقره بدی دلست بحال خودت بسوء کسی نش بحالت خواهد سوخت حکایت آن
 شخص مرخص کرد بعد تمام اهل و عیالش برای خودشان که بی پناه بزراد با به شوهر میشوند
 گذشت که چون بدید همه آنها بحال خودشان که بر میکنند کسی نش بحال او نمیشود گفت بجز
 از پیش تا خودم برای خودم که بکنم دلش بحال من نمیشود بکن و دیگر از چیزهایی که خوش
 و قلب بواسطه آن پیدا میشود و این از اعظم استیاضه است و قلب خوف از خداست
 قدک از خدا بترسید میگویم گناه نکند میگویم اگر کردید اندک خوف از خدا داشته باشید
 اگر با حق می تمام ناخداوند نداشته باشید حکایت مثل حکایت آن که فته باشد

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

اَوْ مَعَاذِ اَوْلَادِهِ اَوْ مَعَاذِ اَوْحَادِهِ اَوْ مَعَاذِ اَوْحَادِهِ اَوْ مَعَاذِ اَوْحَادِهِ
 کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حق کلام خالق و فوق کلام مخلوق صغیرا بدی
 چنانچه در ایه ای کوشدارها ای غایت اوه ای مغادرها اگر با خال کناه از دنیا
 بروید و با خدا رابطه پیدا نکنید با برای شما جای خلاصی فراری پناه کاهی بزرگ فرار
 با بخاری برکنشستنه است پناه اگر غیر از خدا ملجأ و پناهی ندارد بدو افعال شما نکند و میکند
 با جانان دارد که با شما برود با هیچ چیز مغرور شده باشد در خیر است که حضرت امیر المؤمنین
 چون این وعظ را خواند بدینها از ترس خدا لرزید اشکها از چشمها ریخت قلبها
 از جا حرکت کرد کلامی اندام خونی در قلب شما داخل شد از این وعظ پناه غایب میگردد
 که با بدید و کرد که خوف در دلها داخل شود اصل وعظ را با بدید از کلام الله برداشت
 از کلام پیغمبر و امام برداشت حضرت امیر فرمود که امر و بخوای پیش از قدم غایب
 منظر اخذ العزیز المقتدر کار تر و درستیکه میتوانی هم مناصح اری هم خلاص هم معاف
 هم ملازم هم غار اگر میخواهی بگذارد تا روزی که در چهاره داری نه علاج بزود
 دولتها بشود تا از عذاب خدا نجات یابند باری امر و روز عرفات و زیست که باید
 دل طرف خدا برود امر و باید توجیه بخالق کرد نه مخلوق چنانکه حضرت با انحضرت
 در روز عرفه در عرفات سوال از مردم میکرد فرمود امر و روزیست که باید توجیه بخالق
 کرد نه مخلوق باری و قوف عرفات برای آنکه هر چه نیست فی الجمله الله و قوف خدا حضرت سید
 الشهدا علیه السلام است الا انها است و توجیه بخدا کند بلکه فی الجمله خونی در انها داخل شود
 همه کاه کار هم ولی خدا کند که از اشخاص باشیم که خوشحال بکاهان باشیم چون کاه کار
 دو خوره اند بعضی کاه میکنند لی کاه بر او کوازانست پیش خودش چنان میکنند که جزا

باید بین اینکاهها بکنیم و اینکار شنب از من صادر بشود و در دلش بکنوع هم و کراهه از
 کار است اینجا و شخصها معلوم که اندک تر می از خدا بردشان بعضی دیگر
 که کناه میکنند و هیچ غصه بردشان نیست بلکه بکاهشان خوشحال هستند مثل
 کاهها بجا میآورند و حالا تو پیش خودت ملاخط کن بین اگر کلاه بطور است که کلاه پیش
 تو مثل بنا خاسته است بکنایهات کارش خرابیت چنانچه حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
 که اگر شخص کاه کار و راه باشد کار با نانش خرابیت باری خال او را از اینست بلکه از
 آنست که شخص وقتیکه کناه را میبکند سباهی کناه نور ایمان را میبرد خال بعضی را و دنیا
 تمام نور ایمان را میبرد و بعضی بکراهت مردن تا انوقت ایمان دارد ولی چون کناه
 بکشد ایمان ضعیف ماند انوقت بناطین عدله میباید انچه ایمان را میبرد
 دوری که دوری از اینست امیرم که میباید ان دوری که عز و راست طوری کند که ایمانها
 دور دنیا ببرد با بناطین عدله ببرد چیزی که علاج اینکار را میکنند آن خوفست
 خشت خدا و نذر حق است غرض آنکه ترسید بشارت اری و الاصلاحی بشارت بعد از
 ترس است من خاف من ربی فبشره بمغفر و اجر که هر بنیاید مغفوره و خود پسند شد
 و گفت که ملائیم و ملا داده ام با سیدم با مجلس تعزیه دارم با کار دیگر از عبادات دان
 خواطر جمع قسم هر چه بکنم کرده ام غرض کسی فکر نکنند که حلال خدا حرام با حرام خدا
 حلال میشود در حدیثیست که کاه چنین شخص آید بکاه میشود غرض آنست که حلال
 حرام با حرام حلال بشود حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرام حرام الی یوم القیمة
 حالا در قرآن با توحید است که برای طلبی که گفته ام از بردن کاهان بود ایمان را
 بعضی از انها کین با انها امانت قرار نیست که میگویم نزار روی اجتهاد است که بگویند قلبد

بطرف جهنم مردم سپید مثل پروانه در جهنم میافشند خود جهنم گناه کاران را بر
میچسبند و برنجی شیرین که آنقدر گمانه جماله صفر اگر انشاء الله ترس آمد باشد پخته
کافیه غرض رفتن و نازک باشد و امروزی که روز عرفه است کار درست شو بجهنم
کار خیر اوم علیه السلام در دست خدا نشاء الله کار او را در شهم در این روز
درست میشود بهترین چیزها بعد از یقین بخدا و ترس از او و تم که کاربان درست میشود
و که حالات مظلوم کریم حضرت سید الشهداء سلام الله علیه است که حال آنحضرت که
روز و قوف و روز دعا است هم و قوف هم دعا حالات امروزم هم بگویم امروزم
سج محل شد با دما و در حاج از بکه بودند و حضرت امروزم از آنکه مغلوبه بشوند آمد
و الحرام بست سج و دیگر هر چه بود و دار و مؤذن سج ستان حضرت ابراهیم خلیل
بعد از آنکه کعبه را درست کرد خداوند عالم فرمود و اذنی فی الناس بالحق یا توکل من کل
فی عینی حضرت رفت و منها ابراهیم که سنگی است و می افشاند آبش و جای با خافش الان
روی افشاند مصلای ملکوا الی الحج بلند کرد تمام مردم که در مصلای و رقام بودند
شند و هر کس هیچ لبیک نکفت هیچ مشرق نمیشود بلکه هر که یک دفعه لبیک گفت یک دفعه
مشرق میشود هر که زیاد تر جواب گفت زیاد تر مشرق میشود حضرت سید الشهداء سلام الله
علیه الحج را بپشت دفعه مشرق داد ما ان حج اخرین را سواست تمام کند که صد اذان
دیگر بگوشتن سیدان مؤذن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و هزار و یک حضرت آدم
بهین آمد محمد خنفسه آمد و بکه بیافه خودش سوار شد و مها نافت و اگر فرغ عمر
الرقید فی النظر فبما سئل انک برادر و عدل بمن نکره که نام کنی در آنچه سوا لکریم
یعنی رفتن بگو حضرت فرمود بل عرض کرد پس چه باعث شد بروج و حرکت بطرف کوفه

مناجات حضرت زین العابدین علیه السلام

مناجات حضرت زین العابدین علیه السلام

مناجات حضرت زین العابدین علیه السلام

عاجلا حضرت فرمود آلاء رسول الله بعد ما فارقت فقال له افزع باحسین فان
الله قد شاء ان یزین قبلا پیغمبر خدا بعد از رفتن تو قشربا و در فرمود باحسین
بهین برو که مشبه کامل الهی فراد گرفته است که ترا کشند ببندند فقال محمد بن الحنفیه
و اتا بقوله تالایب را چون فاما منی خالك هو لا اله الا انت حج علی مثل هذا
حضرت زین العابدین را که برای کشته شد بر روی زینهارا برای چه بر او میبرد حضرت
جدم علیه السلام فقر آنها را هم گفته است قال له جید ايضا ان الله عز وجل قد شاء
ان یزین سببا با شهنشاه کاتب فی اسر الذل و هن ايضا لا یفارقیه مادمت حیا فیک
ابن الحنفیه بکاء شدیدا و جعل یقول اودعتک الله باحسین فی و غیر الله باحسین
خدا خواست اسیرشان ببندد این زینها هم از من بخواند جدا شد جدا نمیشود
مادامیکه من زندام محمد بر کرد و حضرت زین العابدین را حضرت ابراهیم بن حج را که
مؤذنش پیغمبر بود و دست مناسک ابن حجر ایجا آورد حق قرآن هم کرد که یکی از
مناسک است دهان روز و آن قرآنی کی بود که فریاد شد حضرت سلم سلام الله علیه
هزار و حرکت حضرت که عرفه است شهادت شد کوفه بعد از آنکه بتعب بسیار مصائب
بیشمار مبتلا شد بعد از آنکه حضرت ابن حجر با مناسک بعل آورد و در سید کبریا
محل شد احرام بست سج و دیگر مؤذن ابن حجر هم پیغمبر بود هم امیر المؤمنین هم فاطمه
زهره هم امام حسن علیه السلام عصر هم محرم حضرت مکر خواب فز بود که لشکر
وارد شدند علیا جنات بپس سلام الله علیه آمد عرض کرد برادر صندهای لشکر را
نمیشو اخوان لشکر که وارد شدند هله و غلغل عظم شد بود کفار خوشحال
میکردند بجهنم آنکه دانستند که کار حضرت بظفر و نعت نخواهد انجامید و در عرض

خالقی و ذابری و معین طور و سایر چیزها و اما دفع شکها که خدا مثل سایر موجودات
باید نباشد و غیر اینها باشد این بخو که باید اول تو اعتقاد داشته باشی چنانچه بچیز
و تمام اهل عالم اعتقاد دارند بر آنکه عالم یعنی غیر از خداوند تعالی همه چنانچه در اصل
چیزی نبودند و خداوند آنها را آفریده حالا مگر خدا بود و صورت نبود پس صورت نیست
خدا بود و جسمی نبود پس خدا جسم نیست خدا بود و نوری نبود پس نور نیست خدا بود
مکان نبود پس خدا مکان ندارد و همین طور که پیش از خلق شد مکانها بود محتاج
بمکان نبود باز هم همانطور است یقین کرده ای که خدا یکی است هیچ قسم شباهت بخلق
ندارد بگو لا اله الا الله اینست که تصدیق بحد است متفقد بآنکه او شبیه بخلق نیست
خلق شبیه را و بلیست در قلب اخل شد بگو امت با الله و خدا لا شریک له یکی دیگر آن
شکها که در قلبهای مردم است بواسطه آن متعاند و میشو و نزدیک شده که ملائکه
کنند شک در معاد است ظاهرا از ایشان ملایکه کرده یعنی کرده پیش خودشان چنین
مبستند چه طور میشو که ما بعد از مردن و پوسیدن شدنند شویم بدینجمله
اول که مرده بودی و هیچ اثری از تو نبود و ندانستی که حالا که اثری از تو باقی است
چه طور میشو و ندانی شوی این خب را نمیکند مگر کسی که از خدا غافل باشد حالا بخو
بلکه انشاء الله این یار از از قلبها دفع کنیم و این مرض شک در معاد را دور و از دفع
کنیم و بهترین دواها برای دفع بلا قرآنست علامه ذکر قرآن میخواهم بلکه در مجلس تلاوت
قلب مکتوبه قلب مغزی باشد و این دوا را و تا شکر کند از برکت آن بکشد که قلب
علاج مرض سایر مردم و ماها باشد چو آنکه خداوند عالم نظر رحمت بقلب شکسته میکند
و امید است که در حق قیامت که نازند همه را و بگوید افرانتم ما منون و انتم تخلون و انتم

نحن الخالقون نحن قد دانینکم الموت فما نحن بمیسوسین علی ان نبیدلک ما لکرو
نیشکم فیما لا تعلمون و لقد علمت النشاة الاولى فلو لا ندکرون این دوا بهتر
نسخه این دواست و در خودنا را این نسخه علاج کند این ستون دین را که اعتقاد بخدا
و رسول و ائمه علیهم السلام و محاسن است که کند هر یک از اینها ستون دین تواند بود که اگر
خیمه را خانه اگر ستون آن خوابد میخ را بدخالا هر یک از اینها هم اگر تمام باشد دین خرابست
یاری تو بدو تو و تمام در اصل منی متعین بوده اید خدا مبرقاید انتم تخلون و انتم
الخالقون یا شما اود اخلق کرده اید یا ما خلق کرده ایم پیش خودتان خیال میکنید کجا
میشو مرده و ندانید شود کی دین که خدا مرده را بزند کرده باشد میگویم خدا مرده را زند
کرده پس میت مرده خود که خدا خلقش کرده و زند کرده است و در این یعنی در مرگ تو
غریب بکار برده سبزه را استخوان قرار داده است ان قد تخذانی و صنعت الخی خورشود
بدن تو بسختی صنعتش را قرار داده است اینجا میخود نشسته کدام اوست او را تو
کرده اگر بگویی زبشیم بخوابیم این رکهار برای تو بیان ممکن نیست یا قصد عقله
عصیه تمام اینها از جسم است و ما غیر از اینها است غافل و مدد که لامسه انفسه و
و غیر اینها منی متعین شعور دارد این عقل و شعور و ادراک که با و داده است که مبرقاید
و انتم تخلون و انتم نحن الخالقون در جای دیگر مبرقاید بفرمان الله احسن الخالقین کی
منی متعین یا این خیال و کمال و حسن و ضیاء و بیافزوده جز احسن الخالقین خداوند قادر
مبین اگر ایمان در قلب ثابت شد و هست بگو امت با الله بعد مبرقاید نحن قد دانینکم
الموت یعنی ما تقدیر کردیم بر میان شما مرگ را بعضی خداوند است که تمام عالم را میگویند
هو الله تلك تعز بالقدرة و قهر عباده بالیوت بعد مبرقاید فما نحن بمیسوسین یعنی

که باید و آید آنها
چیز شو و شکسته
از نور و کبریا و
سور و سجود

وَيَجْعَلُ أَيْتَاتِهِ جُودًا كُلَّ حَالٍ وَيَقْعُ بِالْإِخْلَاصِ حَسَدُ كُلِّ حَالٍ تَسْهَدَانِ لَا
 إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ شَهَادَةُ تَسْبِيحٍ بِهَا جَمِيعُ الْأَحْوَالِ وَالشَّهَادَةُ تَسْبِيحٌ لَكَ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ
 وَتَسْهَدَانِ فِي الْقُدْرَةِ وَالْأَصَالِ وَتَضَلُّي وَتَسْلِمُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ فِي الْحَجَرِ وَآيَاتِهِ الْأَكْمَلَةِ
 وَتَسْلِمُ الْأَمْرَ الْمُشْخَصَ مِنْ طَبِيعَةِ الْكَرَمِ وَسَلَامَةَ الْجِدَارِ الْأَقْدَمِ وَمَعْرِتِ الْخِيَارِ الْمَعْرِفِ
 وَفَرَحِ الْعَالَمِ الْإِمْرَ الْوَرَقِ وَعَلَى أَمَلٍ بِسَيِّئِهِ أَلَمَّةُ الْأَنَامِ وَبَهْجَةِ الْأَحْكَامِ وَالْكَفَاةِ
 فِي دَارِ السَّلَامِ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ لَا تَمُنُ مِنَ الْخَيْرِ وَالْكَرَامِ مَا شَاءَ نَبِيُّكَ الْبَالِي الْأَيَّامِ وَالْقُدْرَةِ
 وَالْأَعْوَامِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ خَلَقْنَاكُمْ مَوْعِظَةً مِنْ دِيْنِكُمْ وَشَيْءًا لِيَا فِي الشُّكْرِ وَهَدًى
 وَرَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْ يُفَضِّلُ اللَّهُ خَيْرًا يَجْمَعُونَ أَوْ لَا خَدَاوند عالم استدعای
 میکنم مجلس این مجلس موعظه فرماید مجلس حشر و وبال نباشد تا اگر در این مجلس
 اگر موعظه تا شریکند مجلس مجلس بال میشود و موعظه تا شریک تا نباشد که در این
 خدا کرد یعنی اگر جلبی تاویب هم بسوی خدا کند انو عظه موعظه است بهتر هم کاران
 رسیده باشد که موعظه دیگر و ما تا شریکند بهتر هم ان کبر اگر برای موعظه فرستاده
 شده ما و نشده باشد که ما موعظه کند بهیچ خداوند عالم برای پیغام آوردن
 کافران بجای می رسد که خدا میفرماید بگو موعظه شان تکی البته آنها بیکه کاری میکند
 که از امت حضرت بهیچ پیرون میروند باید انحضرت هم اعراض از آنها بکند خدا کند که کار
 بجای می رسد باشد که خداوند عالم بفرماید سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتُمْ أَمْ لَا تُنذِرْتُمْ هُمْ لَا يَرْجِعُونَ
 برای اینها مساویست که میرساند یا میرساند الله باقیه اگر طوسی که کار این سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
 یا بجای می رسد که فرمود از تو تغفر لهم سبعین مرة كن يفر الله لهم بدانکه دیگر عتبات است
 بدانکه بعد از آنکه بدین می رسد خدا کند که خداوند عظمت خداوند ما تا شریکند خدا

کند که قرآن موعظه باشد خدا کند که این نسخه موعظه در ما تا شریکند و اعظم حضرت
 و نسخه قانون مال خداست و بعضی درها شفا آورد و بعضی درها عمن و الذين لا يؤمنون
 في اذ انهم و فر وهو علمهم عني نباشد خدا بکند که قرآن شقلاوت ما را ز با و نکند از این
 حرفها جوابها در دل مان خاص است ان جوابها بیست اند از جمله انها مغر و دست بکنم و بین
 الموعظه حجاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود حجاب در درمیکند که موعظه تا شریکند
 بکن دیگر از جوابها اینست که اگر بگوئی موعظه کنی که حضرت پیغمبر است حضرت امیر المؤمنین یا
 سایر اوصیاء علیهم السلام چنین بندگی و اطاعت میکند میگویند ما کجا انها کجا بکنی حاشا
 همین میگویند مشکست اینجا کار نماند که در دیگر است سر از پیو میگویند کجا اینجا
 کجا خدا بکند این جور و عذر و ما که گفته در دل ما نباشد حالا اگر جوابهم موعظه کنیم بنده ایم
 چه قسم موعظه کنیم بجهت آنکه ملا حظ کرده ام دیدم ام دها از طرف حق و در افاده انداخته
 بدین بین میگویند تا حالا میگویم امر تو مجلس مجلس اضاف فرادیدم که بلکه باین اضاف
 بدی می شاید بکارت بخور و چند خبر تازه بر این میخوانم لکل جدید لک چون خبرهای تازه اند
 مخصوص در بدلیکه گوش بد گوش شوایتم بینا داری یا نه لستم قلوب لا يفقهون بجا و
 لستم اعین لا یفقهون بها و لهم اذان لا یسمعون بها فاعوذ باقده اگر اخل این عنوان شدن
 باشد و لقد زانا لجهنم کثیر من الحی و الانی یعنی برای جهنم خلق شده اند همچو
 که خلق شدن برای جهنم می شود و مکر از کثر مضاعف داری خبرهای تازه در این بگویم
 جدا دعای میکند هر کس دعا باشد دست است حقیقت و در با هر کس دعای دوستی میکند دعای
 محبت میکند دعای اخوت میکند دعای محبت میال دنیا میکند دعای محبت میال دین میکند دعای
 محبت بین میکند دعای کوچکی بکنایه که بزرگ تواند میکند هر درستی است از روی حقیقت

در این مجلس موعظه فرماید مجلس حشر و وبال نباشد تا اگر در این مجلس اگر موعظه تا شریکند مجلس مجلس بال میشود و موعظه تا شریک تا نباشد که در این خدا کرد یعنی اگر جلبی تاویب هم بسوی خدا کند انو عظه موعظه است بهتر هم کاران رسیده باشد که موعظه دیگر و ما تا شریکند بهتر هم ان کبر اگر برای موعظه فرستاده شده ما و نشده باشد که ما موعظه کند بهیچ خداوند عالم برای پیغام آوردن کافران بجای می رسد که خدا میفرماید بگو موعظه شان تکی البته آنها بیکه کاری میکند که از امت حضرت بهیچ پیرون میروند باید انحضرت هم اعراض از آنها بکند خدا کند که کار بجای می رسد باشد که خداوند عالم بفرماید سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتُمْ أَمْ لَا تُنذِرْتُمْ هُمْ لَا يَرْجِعُونَ برای اینها مساویست که میرساند یا میرساند الله باقیه اگر طوسی که کار این سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یا بجای می رسد که فرمود از تو تغفر لهم سبعین مرة كن يفر الله لهم بدانکه دیگر عتبات است بدانکه بعد از آنکه بدین می رسد خدا کند که خداوند عظمت خداوند ما تا شریکند خدا

اما هر چه بدست بخدا ميگفته تا درست است در اصل و به بنیاد و به حقیقت اخلاقی شناسد
 شکر نعمت و دوستی و امید داشتن بطور راست که تورناداری الحاصل هر چه نسبت به
 داری چای نادوست است حقیقت ان عبادت و اعانت نکویم تا خال که از عتد فته بکعبادت
 هر برای خودی سر لغ داری نشان داری بلند و بین الله تو کرمی اگر داشته باشی تو کرمی تو
 بکنند و انقسم که تو با خدا هست و با تو باشد تو او را بنوکرمی خود قبول داری اگر تو کرمی
 داشته باشی که در حضور تو این کارها را بکنند که تو در حضور رب میکنی نگاهش بنداری
 بهر نش میکنی این بکبر از خبرهای خود که تان است هیچ چیز مثل خود پند و عز و قدر
 نمیکند و هیچ چیز مثل اعتراف بدو نبوی عجز نیست اگر کاری برای ما از اعتراف و عجز درست
 شد شد و الا فلا مثل آنکه از این اعتراف و عجز کاران غایب در دست و تحمل حکایتش نیست
 که شخص غایب چندین سال عبادت حضرت و لاجل از نمود در میان بنا باها و کوهها در
 ذی بود و شکر بحال و فاحش کرمی غایب شنید هوش بر او غالب شد بشهر اید پیش افتاد
 رفت و هفت شب از ن بازی زد مشغول بمصیبت شد شب آخر غایب ملتفت شد از کردار تو
 خدا ببینا باها تا آنکه بمسجد آمد که مسجد کوزان بود جمعی کوزان جمع بودند هر شب
 و دو کوز برای آن کوزها هر یک یک قرص نان میاورند و نهند و او اندن شخص غایب چون
 که سینه بود دست و پیش یکی از کوزها قرص نان او را برداشت کوز چهاره جمع و فرج درآمد
 شخص غایب پشیمان شد بخود گفت ای بد بخت شخص کوز بیکاه است تو که اعمار و رو بیا
 اگر بمیری نقلی غیب تا زمان کوز داد و بدست که سنج خود صبر کرد تا آنکه از جمع مرد با اعانت
 آنکه او شکست قلب ملکه عذاب گشته و ثواب هندی آمدند عبادت شر که در مد هفتاد و
 کرده بود و کاه هفت شب بزلن کردند و بکشدند کاه هفت شب عبادت هفتاد ساله و عبادت

و هر چه را که بخواهد
 داری و دوستی

شعدا و ند عالم از بود تمام که افان را با این اعتراف و آنکه از یکد قبضه وزن بکنند که
 سبز که کند انجیر و آنکه از سبکین تر شد از آن کاه هفت شب بهشته شد و از آنکه رحمت او را
 بردند خالا تو هم بدین عجز و آنکه او داشته باش بلکه علاج کارش بود یکی از خبرهای تان
 برایت کرمی معلوم شد که ناخوشی داری احوال را بنی بر سر و حقش در اضافی میکند و
 و غذای تراش توفیق نمیدهمی یکی از انعامت مستعجب ملاحظه خالت میکند اصلا با و ملا طفت
 نداری محض عجز داری و بقبله اش نمیکند نزد بکشد عجز نگاه او نمیکند خانه همه ات آتش
 گرفته خواش نمیکند مرده داری برایش فاحش نمیشود حالا میگوئی سبحان الله فلا نمکین این
 حرفها را بجا میگویند که ما چنین صفات داریم که چنین کارها برای ما اتفاق شد میگویم
 ای بیعت داری به انصاف من ناخوش که گفته ام تان عجز بزرگ هست همان عجز بر خود مراد چون
 ناخوش نهاد از چندین سال است که لازم محبت بنا و از محرقه دارد و مطبقه دارد و آکل دارد
 سرنام دارد بر سر باز و پیچ و در هر کز مغالجه او نکردی از داری اعتراف داری الان
 عجز بر سر عجز نمیکند خانه ساده است ستاری نمیکند اگر خودت بفرماید خودت
 نرسی که بفرماید تو بر سر جانست عجز نیست هر برای عجز خودت بکن گفته صد رحم جانم دارد
 از خجالت نه رحمت است چرا او را از خدا برید گفته خانه حسابات آتش گرفته است با تحمل
 نمیکند داری آه با اجانت است الان آتش گرفته است از خوردن مال بیمان الان آسوده نشسته
 خواش نمیکند شکها بیکه مال بیمان او خورده اند الان بر آتش است بنظر ظاهر نمیدانند عجز
 ظاهر میشود بعضی میگویند اگر احوال مرد مراد خورده ایم بزرگ بوده اند بستم نبوده اند با آنها
 بستم نبوده اند ولی بعد از آنکه مردند مال مال وارث بستم میشود و در ذمه تو هست عجز
 الان اکل مال بستم بیامل میکند الذین باکلون أموال البائسین فلما باکلون فی بطونهم

۲۵۱
 و اعتراف

و حرکت شد بدیده بود باقلان بن فلان اسمع افهم اسمع افهم الان دوله
میباشد در سه لا تحق لا تحزن بادل ارام بگو الله ربی محمد نبی علی و اولاده المعصوم
اعنی تا اخر اعتقاد اتر ابرایش بگو بند خالا ابن الله ربی در قلب سوخ کرده باشد
دوست باری خواهی گفت اما اگر دوست سوخ نکرده باشد خوف متبوعه اقرار کنی حالا بیایان
دشود برای خود کن خودت خود ترا حرکت شد بگو بگو الله ربی محمد نبی علی و
اولاده المعصوم و امنی همه بهم میباشد که بگو الله ربی دوست دینا داشته باشد
بگو لا اله الا الله حقیقی داشته باشی که در اینجا بکارت بخوردن لا اله الا الله که
بکارت بخورد چنانچه در حدیث است که از بعضی سوال میکنند و میگویند الله ربی
خداوند غار و از آنکس بفرماید سوایش میکند میگویند کذب یعنی دروغ گفت
اعتقاد بان نداشتن عدم اعتقاد بخالق عالم ناشی از ان میشود از شک و شبهه ها
بران شک شبهه شده است لرا که منظر خلاق عالم بخور کرده و برپا کش میکند منظر
خلاق را که ظاهر است آن نگاه داشته اما منظر خالق را بچشم نگاه میداری شک
شبهه هادلت را بچشم کرده است بنیاد آن کن تا هلاک قوی الان بیک نظر کردن بیک
عمود نمیتواند رفع شک شبهه ها کنی در بدختره خاک نظر کن که آنچه در این عالم است آن
تا خدا را بشناسی عظمت او را بدانی و اینان بفرنگها بنام او میگویند نگاه با آسمان کن خد
و عظمت خدا را بشناس بنگاه ستاره های آسمان بکن ایمن بخندایا و در بنگاه ستاره
سها بکن که کوچکتر از جمیع ستاره ها است چهارده مقابل زمین است ایمن بخندایا
ده این نصف عدد چشم خود نگاه میکنی که بیک چشم برهم زدن تمام این آسمان و زمین
که باین بزرگست هر چند ایمن بخندایا حاصل کن حالا ایمن تو باین باشد که روی تو ایمن

۲۶۱
 شغل از غریب نگه دارا بقیه داری اینها هر برای آنست که عظم الهی از نظرت دفعات در
 نفس و در خودت ماکل کرده مبدائی چه طور نفس منیر حق بشناسی و بر روی انسان
 هوای خدا خلق فرموده است که تو در آن نفس بزنی و این هوا در هر نفس کشیده داخل
 میشود و خلق فرموده است که تو در آن نفس بزنی و این هوا در هر نفس کشیده داخل میشود
 عضو که خدا در تو خلق فرموده است که بفیت اخلاص هوا با این سه هزار عضو اینست که هوا
 داخل میشود و در قلب یک نفس چهار هزار جوهر برای آنست که هر عضو کشیده میشود و داخل
 میشود و مجموع اعتقاد من و باید بزودی هم لطیف انجور هزارا عضو را قبول کن و این
 از اعضا این بنیاد را که باید ترا بشکند آلهه میشود برص میشود سر تا دم میشود و این اعضا
 همان بخند از آب حاصل شده اند و اینها حکم کن میترسم اینها حکم نکنی همه اینها نباید حالا
 دوست تمام کردی که چه کنم و افقی عظمت جلال خدا را ایمان آوردی که خدا را شناختی از
 روی یقین و صدق و تعجب بگو لا اله الا الله حقا حقا و بخداوند عالم بطور امانت بیاور
 کن خدا با این امانت من است و زود تو بمن در دست کن در وقت عین من و سؤال نکرد
 از من بگو برای مبتدیان اینها بر قرانی خوانند و در قلب تاثیر کرده است و اینها بمن
 خودت ملاحظه کن بین از روزی که خلق شد الی الان اینها بر قرانی در قلب تاثیر کرده است
 یا نه بینیم اینها بر قران برای محبت و وحدت قریب خوانند یا نه اگر اینها بر حالا بخوانند و در تو
 تاثیر کند مقابل است با هزاران هزار و اینها بر قران بخوانند حالا نمیدانم که از
 کدام اینها از سو و ها بخوانم از کدام اینها بخوانم از آن سو و ها بخوانم اگر خست میگوید صلی الله علیه
 فرمود آن سو و ها را بخوان که است از آن سو و ها بخوان که خداوند عالم با علم خلق که
 رسول است میفرماید تو هنوز نمیدانی و ما از اینها ما القار عین اینها که اینها را میخوانم

میا اهل بود که در اسلام واقفند با شهادت کفر باک می اهل و بکفر واقفند و حشری
 کربلا می اهل با شهادت بود این می اهل کربلا با ظاهر مسلمانان کوفه و شام بود نصاری
 می اهل شان برای آن بود که حضرت پیغمبر متعرض ایشان نشود و جنگ با آنها نکند و
 حضرت سید الشهداء برای آن بود که در کربلا بیاید و در کربلا حاضر باشد
 بچند قسم می اهل که نصاری گفتند ما با این دو صفای نورانی تقرب میکنیم اما مسلمانان
 کوفه و شمشیران و خاکشند اما اتمام می اهل حضرت سید الشهداء بکفایت صحیح فاشوا
 برین امداد ما بچه خالت که حضرت پیغمبر بود شب پیغمبر علی اکبر را پیغمبر بود حضرت
 اما سید امیر المؤمنین فایله بر المؤمنین ابو الفضل العباس بود حضرت فاطمه زهرا نبود
 اما نایبش علیها عترة حضرت زینب اما امام حسن نبود اما نایبش قاسم بن الحسن علیهم السلام
 بود حضرت بجای او افتاد و این بزرگواران از زمین و آسمان و خلفان بزرگوار آمد می اهل
 که آخر کار طوری شد که حضرت خودش تنها بود و در کربلا که دیگر با او نماندند و
 بگذارد این دنیا و حرمت از این میدان ببرد برین قبول نکردند و در امر امیکش بگذشت
 آبی با بیعت ال تشاب من بدیدند و ندیدند چنانکه گفتند و جواب گفتند و ندیدند شمشیر
 و شمشیر بدست می اهل دیگر کرد و این می اهل لباس پیغمبر را پوشید شاید از پیغمبر بکنند
 نکردند و کار طفل شیر خواره را که از تشنگی لباسش کبود شده بود او در دهنش بگذاشت
 آبش بدیدند اگر خوف از بدیدن از آبی که بدیدند می اهل شام خود نان بپا شد بکربلا
 بدیدند اسفوق رحمت نکردند و خوطور بدیدند که دیگر از قوه شمشیر زدن افتاد بعضی
 کردند شمشیر نزدند چرا که در بدندش دیگر جای شمشیر و نیزه و براند نبود و لکن با انحال
 مالتک بن برملعون امداد کار و دستان میدان عزیزش را بپا شد بود بلکه چنانکند

چنانکه در داخل می اهل کرد می اهل ازین اشعار بر زمین که دیگر بعد از آن برخواستند
 می اهل کرد خوابید از آن خوابیدن خجسته و حجب از تمام موجودات عالم بلند شد که
 هنوز هم بلند است لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم فسلک الله وندعو
 بایمیک یا الله یا الله یا الله
 تمام شد و فرمود انما انت الله لا اله الا انت لا اله الا انت لا اله الا انت لا اله الا انت
 محمد و الاطاب لا یاجد محمد و الاطاب لا یاجد محمد و الاطاب لا یاجد محمد و الاطاب لا یاجد محمد

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وله الحمد في الآخرة والأولى **ويعبد** هذا هو الجلد الثاني من فوايد
 الشاهد و نتائج المقاصد من مواظبات ساكن دات السور حجة الاسلام المبرور استاذنا
 الاكبر الشيخ جعفر التزيلي بالمشهد والمولود في التتر جعله الله من شفعاء يوم المحشر
 التتر حفظنا هامة حين موعظته في المنبر للناس بالقلم المستمد من رب الناس
 بالقرطاس فسل الله العزيز العلام ان يجعله قرا منبر هاد باللائام من الان
 الى يوم القيام بحق السادات الهادين عليهم السلام وانا اقل من حج ولبى واذل
 خدته الشريفة الفراء محمد الظالم
 و **وَمِنْ مَوْعِظَةٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْعَرَاءِ وَالْمَحْرُومِ**
 والله الرحمن الرحيم

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا مَنْ كَرَّمَ رَجُلًا فِي سَبْعَةِ جَاهِلِيَّاتٍ وَأَوْهَامَ الْمُؤْمِنِينَ وَتَقَاعَصَرَ عَنْ أَوْدَانِ
 سَبْعِينَ نَبِيًّا مَدَارِيهَا أَيْ السَّبْعِينَ نَبِيًّا وَشَرَعَ جَاهِلِيًّا وَصَلَّى فِي كَهْدَانِ وَكَرَاهِيَّةٍ وَتَوَضَّعَ

و خانه های گنبد را از طلا و نقره بپوشانند و بپایان دهند که خانه ها شان را از طلا و نقره بپوشانند
قابلیت عقب چیزی بجا بیاورد خود ترا هلاک نکن در غیر آنکه اهل اسلام از فرمایشات آن
خود دست برداشته اند و بخلاف فرمودهای او عمل میکنند مثلاً ^{حقیقت} واجب فرمودم
راست بگویند مگر فرموده در کارهای خود نکنند عملهای خالص بخوانند اجتناب از حرام
کنند و هم بطور وسایل بخواهند که فرار داده حالا اهل اسلام بخلاف فرار داده های او عمل
و فرمایشات او را ترک میکنند نه راستی و سستی دارند نه خالص و محضند و کارخانه از
حرام اجتناب دارند از این جهت اسلام غریب باشد و اهل کفر با آنکه اعتقاد بپیغمبر صلی الله
علیه و آله دارند و دشمنند با وجود این بقوانین و فرمایشات او عمل میکنند لهذا بنظر
مردم آنها دوست کار آمده اند و اهل اسلام ضعیف شده اند حالا اگر مردم ترک طریقه حضرت
پیغمبر و ائمه خودشان علم الهی نمی بینند کار با آنها نمیشود تا کفایت ایشان که ملا
عبادت طاعات و خالات برزگان دینت را بیکند بکجای خاصه دارند و میکنند
کجا و پیغمبر کجا و امیر المؤمنین و سایر معصومین کجا اینها پیغمبر و امام بودند بلی خجالت
توبه جسد کجا ایشان بر روی بگویم مثل ایشان علیهم السلام بلکه بگویم اقل از ایشان
عبادت و صداقت ایشان را داشته باش اینهم نمیکند اقل از ایشان علیهم السلام نباش معصیت
میکند خوشحال بمعصیت نباش اقل بگو معصیت کردم بگو معلوم نکو خوشحال از نکو عالم
سپهر آنکه پادشاهان اسلام میل بکفار و فرنگیان نموده اند و مردم هم چون غالباً
میل سلطان حرکت میکنند میل بکفر نموده اند میل به شخصی سدان میل دارند و دوست
دارند که او را فرنگی بگویند تا حال شنیده که بگویند فلان فرنگی اسلام تاباید
باری اینمیل سلاطین و سایر اموریست که مردم میل بکفر کرده اند اسلام دوباره

۲۶۸

سلاطین

غریب شد بدو عزیز با و عاد عزیز با دیگر خطا بکنیم بدین و میگویم با آنها الذین یقعد
عظمت الرزیه و جعلت المصیبه من علینا و علی جمیع اهل الاسلام و جعلت فی عظمت مصیبت
فی السموات علی جمیع اهل السموات ای بن مصیبت و ذیبت تو بر ما و بر جمیع اهل
اسماها اعظم و گرفتار است چرا بجهت آنکه درین مبین با و در واقع در این امام فایده است
از کان دین مبتدل و وضع اشرف بر کشت و مؤمنین از این وضع او حرکات مردم ناوید
مثل شاة مایوره هستند مثل کوسفند که موزن خورده باشد میوزند و میخورند
چاره ندارند بفرموده بگویند بن قوم برجهای حضرت رسول و ائمه طاهرين برایشان
مشکل و زوایع و بی با و در واقع این تفسیر و تبدیل و مصیبت که برای بن مبین ناوید
و میشود علایمی و چاره برایش نمیشود مگر آنکه دعا کنیم از صاحب شمشیر عجل الله فرجه
که شمشیرش و خالقه مثل حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام بام فرما بدو او دیگر طوری
خواب شده که علاج بدین نباشد و دیگر سخا هم خطاب کنم بمظلوم که بلا چنانچه در ظاهر
هم خطاب با و است عرض کنیم اینها المظلوم بایستد الشهداء با ابا عبد الله الحسین لقد
عظمت الرزیه و جعلت المصیبه من علینا و علی جمیع اهل الاسلام و جعلت فی عظمت مصیبت
مصیبتک فی السموات علی جمیع اهل السموات یا ابا عبد الله عظیم و بزرگت مصیبت
تو بر ما و بر جمیع اهل اسلام و بر جمیع اهل اسماها مثل امرو که اول حرمت اقل شد
مصیبت حضرت و اول زبانی بلاهای حضرت بوده است انحضرت اگر چه از اول او در مصیبت
و غراب بوده است تا او را زو و زو و لا دقت ملکه آمدند خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
هفتاد نفر بپایان شهدا تا حال شنیده اید که روز اول ولادت کسی برایش قهر و آقا
شود از اول ولادت تا حال هم اش مصیبت و غمادی انحضرت بود اما امر و زاول شد

۲۶۹

مصببتش و عزایش شد این زیاده ملعون شد که حضرت مطهر کوفه تشریف بیاورد و در
سر کرده هزار نفر سوار کرد و فرستاد که اگر حضرت مطهر خرب شود و او را بطوریکه خردش
یکدم و بنزد ائمه ملعون بیاورد یعنی پیغمبر این زیاده ملعون بکند و حضرت را بکوفه بیاورد
و اگر حضرت بدین آنکه اطاعت این زیاده و حرکت بخواند و میل خودش بکوفه تشریف بیاورد
نکند و اگر هم بعد از آن بکند و نکند و عجب این ائمه احام زمانان مطهر ایشان تشریف
بیاورد برای آنکه هدايتشان کند ایشان عوض استقبالی که میفرستند که خوف و حیرت
بر دل آنحضرت و سایر اهل حرم از دین پیغمبرشان ناز کنند بفرزاد این لشکر که همراه خود این
ملعون لشکر بادی گذاشته بود سرانها که اگر حضرت از هر طریقی نیاید نکند از تمام
کوفه و صحرا را برای آنکه بکند بود اهل کوفه که استقبالی حضرت نکردند بیاورد و غلام
معنی جمع شویم و استقبالی کنیم انشاء الله جمع شدیم در قیم سلام بجزرت کنیم السلام
علیک یا ابا عبد الله دیدیم حرم از بدین لشکر مضطرب شدی چون حضرت یارادان و
و سایر بن بستند تشویش نداشتند اما روز غاشوار که تها شدند غریبی غامی
باری برای این مظلوم عن بر حضرت ابی عبد الله الحسین علیکم موعظاتی بود بعضی موعظاتی
دوم بدین طریقه بود و بعضی در مکه معظمه بود بعضی موعظاتی در بین راه دارد و بعضی
موعظاتی در کربلا دارد از روز اول ورودش بکربلا که در قیم حرم بود موعظه دارد و بعد
موعظه دارد تا شب غاشوار موعظه دارد روز غاشوار موعظه دارد آخر کارش هم موعظه
دارد در تمام عمرش و اعظم بود موعظاتی دارد و موعظاتی در آن و موعظاتی در مکه
امامت پیغمبر و ملائکه است اما این زمانها که موعظه نقص می شد و اما این تکرار
قبول کرده ایم گفتن ما هم نمی نداشت حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام با آن حال که خبر این محرم

ملعون بر سر مبارکش بود فرمود الله الله فی الجهاد یا غنیمت و انوارکم و السیثم و یسید
سوارش و موعظه کرد فرمود آن جهاد است و این است که از جهاد تمام عملهای خیر است خلا
مردم ترکش کرده اند باری حضرت سید الشهدا در همه جامه های عام حجت نمود بعد
از آن در مقام استنصار برآمد باری خواست از مردم برای اجزای دین خداوند اول باز
از مردم در مکه خواست بعد از آنکه موعظه نمود و فرمود این است حضرت پیغمبر و امام است
المؤمنین و اولاد طاهرین و علیهم السلام و این مردم و سنانی هستند که تمام این فرمود
حققت چه می فرمود که بیلاد و شهرها خود و بیابانها بر و ندرت مردم را از باطل بودن
بوی ملعون و بد ملعونش خبر کنند ایشان را بولایت امامت امیر المؤمنین و اولاد طاهرین
او علیهم السلام بخوانند دفعه دوم در مکه معظمه باز باری خواستش در هفتم با هشتم
در پنجم بود و وقتیکه مضی است برای حرمش از مکه بکربلا میبرد و حجره را بکربلا
نموده بود فرمود من کان یا ذلک یا فیه استفتح و موطننا علی لیل الله نفس فلی عملنا
فاری را حیل مضی انشاء الله تعالی این فرمود حضرت بیک در او سلام شد
نیت نه حرکت شدنت حاکم که در راه ما خون خود را بکشد تا قاتل
رحمت حضرت بر آورد کار است بکربلا ما کوچ کند از مکه چه آنکه من فردا صبحی کوچ کنیم
انشاء الله تم در بین راه از مکه معظمه تا کربلا استنصار کرد طلب باری خود از مردم از جمله
در روز اول محرم همانطور که حضرت تشریف بیاورد و بعضی نیز مقابل رسید بدینجه
در اینجا سید از کتبت عرض شد که از شخصی است که یقطع البیوت و یجعی السبل
و امش عبد الله بن حرجی است حضرت کسی فرستاد و او را در حد مش کردند حضرت
دید که او لباس تکیه و تاج پوشیده و فرمود بر کرد لباس جبار بن متکبر بن

از خودت در کن و لباس صالحین را بپوش و نیز دعا بیا بر کشت پوشیدار خدا حضرت
 اینست حضرت یا و فرمود یا هذا انک تجلب علی نیک تو یا کثیر فضلک من توبه حق بها
 تو بکن عرض کرد و ماهی باین بیتی سول الله ان توبه چیست حضرت فرمود تضرع بربک
 و تعال معه ان توبه اینست که تو باری پر خیر بگیری عرض کرد باین بیتی سول الله
 ما خرجت من الکفر الا تخافه ان تقدم علیها فاکون اول من یقبلک مع ان یزاد من
 از کفر بهین آمدم که جنگ کردن با تو بهتره پس بادا منکر شود حال از آبادی کند
 لکن ای دادم که بفرین اسبهاست که اسبک بنهر شد هر چه را بخواهم بکنم بکسر و
 شمشیر دارم که خطا در برید و قطع کردن این دورا بکسر از من بگذر حضرت روان بگذ
 بر کرد اند فرمود اذ اعجل علینا بقیة فلا خلة لنا فی مالک و ملائمتک الایة و ما کانت
 متخذ الخیلین عضداً تو بجانست دراه ما بخل کردی ما حاجت ندایم بمالک تو از گناه
 شد ما و گناه کند فاهست و من چنین کس را در و ناصر خواهم گرفت بیکدیگر سوخت
 صلی الله علیه و فرمود من متبع دایعینا اهل البیت لم یحبه الله علیه علیه
 التار یوم القیمة هر کس بشود صدای یکی از اهل بیت و اجابت نکند خدا او را بد
 در اقی جهنم بسان از در و ز قیامت حضرت از این بد بخت استصا کرد باری نکرد
 دو کربلا هر چه استصا کرد کسی را بدش نکرد امر استصا کرد از ان بد بختان کسی را بدش
 نکرد استغاثه کرد تا وقتیکه بر بیاند استغاثه کرد تنها ماندا استغاثه کرد از ان
 افتاد استغاثه کرد بر زمین افتاد استغاثه کرد تا اخر کار استغاثه کرد در اینست که
 و استغاثه کرد هیچ کس را بدش نکرد مگر همان معدود قلیل از اهل بیت و اصحابش و این کس را

که بارش کرد ندافتند در نزد خدا و ندغام مقام و مرتبه دارند که بعد از پیغمبر و او صفا
 کسی بقیام و مرتبه ایشان بنهرسد چرا بجهت آنکه بعضی از ایشان علیهم دودست صلی الله
 برای اینست که اب اد بلکه بدش را هم سپرد کرده بود که شاید آبرایشان لبان برساند نام
 اعرض شد و بعضی دیگر با حالت پیر و ضعف بدن خود را قربانی انصاف کرد هر یک از این
 بزرگواران در حضرت و باری سید الشهدا کارها بشکند از دستشان امدا و ناهی نکردند
 حتی طفل صغیرشان و قتی که با خاک سید الشهدا در میان خاک و خون افتاده بود آمد
 و بد ظالی شمشیر حواله هم بزرگوارش کرد فرمود باین نجیته اقصی عین ضربه
 بالیسفقا تقاموا السلام بیک فاطمها الی الجبل فاذا هی معلقة فنادی الغلام بالامام
 فاحد الحسین و صم له و قال باین اخی اصبر علی ما نزل بک و احبب ذلک فان
 الله یخلفک یا بایک الشاهین دست خود را اندای آنحضرت کرد صداش بگریه بلند
 شد گفت یا اما لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم فثلک اللهم حق محمد و اله بالالله

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک یا الهی و بحمدک لا احمی ثناء علیک انت کما اشتهت علی عینک یا خالق
 السموات الارضین و یا مستطیع شیه المخلوقین و یا علی باغن و صفی الوصفین
 و یا ظاهر و یا بیه التا طیرین و یا غایب و یا بجلال عزه عن فکر المتکبرین یا مبدی
 الازکان و الاصول و یا و اهب القوس و القبول العقل قطرة من قطرات جلال جبروتک
 و النفس شعلة من شعلات جماله ملکوتک تحمد علی الاثنان العظیم و شکرک علی
 نعمایک ایحسام و نبی و سلم علی محمد عبدک و رسولک الخاتم لاسبق و الفی
 لیا اقلق و المیعین للقی بالحق و الدافع جهات الایا بیل و الدافع صولات الایا بیل

کسی از این بزرگواران که در این بیتی سول الله ان توبه چیست حضرت فرمود تضرع بربک
 و تعال معه ان توبه اینست که تو باری پر خیر بگیری عرض کرد باین بیتی سول الله
 ما خرجت من الکفر الا تخافه ان تقدم علیها فاکون اول من یقبلک مع ان یزاد من
 از کفر بهین آمدم که جنگ کردن با تو بهتره پس بادا منکر شود حال از آبادی کند
 لکن ای دادم که بفرین اسبهاست که اسبک بنهر شد هر چه را بخواهم بکنم بکسر و
 شمشیر دارم که خطا در برید و قطع کردن این دورا بکسر از من بگذر حضرت روان بگذ
 بر کرد اند فرمود اذ اعجل علینا بقیة فلا خلة لنا فی مالک و ملائمتک الایة و ما کانت
 متخذ الخیلین عضداً تو بجانست دراه ما بخل کردی ما حاجت ندایم بمالک تو از گناه
 شد ما و گناه کند فاهست و من چنین کس را در و ناصر خواهم گرفت بیکدیگر سوخت
 صلی الله علیه و فرمود من متبع دایعینا اهل البیت لم یحبه الله علیه علیه
 التار یوم القیمة هر کس بشود صدای یکی از اهل بیت و اجابت نکند خدا او را بد
 در اقی جهنم بسان از در و ز قیامت حضرت از این بد بخت استصا کرد باری نکرد
 دو کربلا هر چه استصا کرد کسی را بدش نکرد امر استصا کرد از ان بد بختان کسی را بدش
 نکرد استغاثه کرد تا وقتیکه بر بیاند استغاثه کرد تنها ماندا استغاثه کرد از ان
 افتاد استغاثه کرد بر زمین افتاد استغاثه کرد تا اخر کار استغاثه کرد در اینست که
 و استغاثه کرد هیچ کس را بدش نکرد مگر همان معدود قلیل از اهل بیت و اصحابش و این کس را

عالم است که برای هر کس ممکن است که این خود را بخواهد تا شرط دارد که در این شرط است
 نرندارد و این شرط باقی بودن ایمان است اگر چه بقدری که در این ایمان باشد تا بقدری
 حضرت سید الشهدا عجله الله تعالی فرجه له است همین طور است سایر عبادت که هر شرطشان ایمان
 غرض چیزی نیست شرط ندارد اگر کسی غیر از این دین و حرفه ایشان دارد بگوید سر را
 سرخ بدهد و الا این نمیدانست اگر با اینهاست که کارهاشان خرافات یا غیرت است
 چونکه ایمان که ضعف داشته باشد در همین دنیا و پیش از دینش میرود و آنکه در دنیا
 مردن سید الطین عجله الله تعالی فرجه له ایمان را میراند و فراتر از آنکه قلوبا بعد از دنیا
 میشود که شخص مدتی با ایمان باشد و کثرت معاصی ایمان را از میان ببرد و شخص کافر
 بشود و الا اگر ایمان ثابت باشد نرود و سائل ال پیغمبر علیه السلام بکار ما میباشد سائل را
 تمام خداوند عالم قرار داده بجهنم لدرایم الیک و الوسیلة الی رضوانک
 برای نجات مردمان و سائل مخصوص برای تمام عالم محمد و آل محمد علیه السلام قرار داده
 و سید خاص الخاص حضرت سید الشهدا حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است لکن
 بشرط ایمان و ایمان اگر کسی در کاب خود حضرت سید الشهدا کشته شود و اصل امر
 ندارد اما اگر بقدری که از ایمان بماند و سائل حضرت مراد آورد و سائل خاص
 دارد و آن جمله خصوصاً آنها در انوسائل چیزهاست که دلیل وجود ایمان است و شخص
 و اینها چند چیزند که اگر در شخص باشد دلیل بر آنکه ایمان هست اول چیزی که دلیل
 بر وجود ایمان محبت خالص است نسبت با شهید مظلوم چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله فرموده است ان للحین فی بواطن المؤمنین محبة مکتونة کخالا اگر چه
 خاصه خالصه و طلبه نسبت با آنحضرت و بعد از آنکه الله بدان ایمان در تو هست و تو

پرونده کار این که قیامت
 قرار داده ایم بعد از آنکه
 و است کرده مارا

در سینه این حسین را
 و طهارت و نور آن
 نهاده است و آنکه
 سید مظلوم

تا آخر خود اسم آنحضرت است که کسی جز این بگوید و قلبش شکسته و بدین آنکه
 ذکر مصیبت آنحضرت بکند یعنی قطع نظر از تذکره صائب آنحضرت و اسم حسین
 شکسته شود و این طلب برای پیغمبر و اوصیا و امثال ایشان بوده است چنانچه حضرت
 آدم ع بعد از آنکه خدا را بار بعد طیب قدم داد با اسم حسین ع رسید که خدا را با و مقیم
 بدهد و اختیار با آنکه تا اوقتی که اسم کربلائی شنیده بود و نه اسم شهادتی شنیده
 دلش شکست و شش جگرش پاره شد و میسر نیل گفت ای جبرئیل و بی ذکر الحامین نکستی قاتی جبرئیل
 دخی و در ذکر میجویی قلم شکسته میشود و اشک جاری میشود یعنی سبب حیات آنحضرت
 جبرئیل حکایت شهادت کربلا را برای آدم بیان کرد و بنحویطور حضرت ذکر را و غیر او علیهم السلام
 که بخورد شنید اسم حضرت حسین قلبشان شکسته میشود میگفتند و ذکر میگویم قلب شکسته
 میشود و همین طور است برای سایر مؤمنین و خود حضرت فرمود انما میل الغیر لا یذکر
 مؤمن الا بکی متهم شنید و استماع اسم الحین ایند که کسی که حسین را بشناسد و بخورد
 شود این علامت یافتند و او حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود من ذکر حسین
 عنده فخرج من عنبیه من الدموع مقدرا رجحا ذابا بکان ثوابه علی الله و لم یرض له
 بدین الجنبه چهارم از چیزهاست که علامت ایمان است و در مدفن حضرت کعبه اهل
 هبند که وارد صحرائی که بگذشتند از او این و آن و اینها و اوصیا و صلحا هر کس وارد
 شد بخروند امر و زبانه را برای خواهرهای حضرت سید الشهدا که وارد کرد بگذشتند
 خونی و خونی روی او خراب علیا بخند و ام کلثوم عرض کرد ای برادر من بگویم در صحرا
 قلم جلی میرشد و مرتضی است بچشم نگاه کردن بقر آنحضرت است که نگاه کردی محزون
 آن علامت ایمانست معلوم میشود که بگذرد ایمان در طلبت است حضرت مقام فرمود که

کسی که ذکر حسین را
 از پس زبان میآورد
 او را از سینه بعد از شهادت
 باشد ثواب او در صحرائی
 نرود و او را در آن مجلس
 بهشت اهل آنجا قرار دادند
 هر آنکه

باز غیر مزار است

مؤمن در محضر سید الشهدا حاضر و مشغول ملاحظه کرده که چه قدر قناد بل و چقدر
 وساعتها و سایر زینتها در محضر مبارک و کتب و جود این شخص در اینجا حاضر و مشغول
 دیگر برای محرم هست که علامت این است که در آن خون مخصوص است اگر شخص نظر
 کند آن قبر که در نزد پایهای حضرت است چنانچه در شب به پیغمبر حضرت علی اکبر من نظر الهی در وقت
 و آن عند جلوه شمع چنانکه علامت اینهاست باید آمدن سید الشهدا است بعد از خوردن
 و این طلب بر هر کس نیست بلکه از برای مثل حضرت صادق علیه السلام که فرمود این فاشیر شایسته
 باور و آلاء و ذکر الحسن بن علی من آب سرخی باشد مگر آنکه بیاید آمدن محسن علیه
 در حدیثی که در وقت که گفتند ای عیسی بن مریم الله و انتی الما فلما نزلت رآته
 فلما استعبر لغرق رفته غناه بدو عید و در حدیث حضرت صادق علیه السلام بود آب طلبید
 آید آمدن محسن که آب امیل فرمود و در حدیثی که در چشمهای مبارکش غرق است
 ثم قال له يا داود ان الله قال للحسين فاما من عبد شرب الماء فذكر الحسين ذمته
 الا ان الله له مائة الف حسنة و خط عنه مائة الف حسنة و رفع له مائة الف حسنة
 فلما اتفق مائة الف حسنة و حشر الله يوم القيمة الى العواد باری آنکه حضرت فرمود
 هر وقت که من آب بنام حین بخورم میباید این از چه باری است این باری تشکی
 مخصوص است که با حضرت در کربلا غرض شد از تشکی در حق ظاهر شد تشکی او دنیا
 بود ولی میخواست طوری بکند که اعذار تشکی حضرت بیایم تمام رسد بود که چنانچه
 بحضرت آدم خبر داد گفت که چنان تشنه میشود که از تشکی چشمش افتاد و نمیبندد دیگر
 آنحضرت چنان تشنه بود که زبان مبارکش از تشکی مجروح شد بود ولی با این حالت این
 تشنه از تشکی میخواست که دشمنانش ندانند که حضرت تشنه است و عوری شده که

مؤمن در محضر سید الشهدا حاضر و مشغول ملاحظه کرده که چه قدر قناد بل و چقدر
 وساعتها و سایر زینتها در محضر مبارک و کتب و جود این شخص در اینجا حاضر و مشغول
 دیگر برای محرم هست که علامت این است که در آن خون مخصوص است اگر شخص نظر
 کند آن قبر که در نزد پایهای حضرت است چنانچه در شب به پیغمبر حضرت علی اکبر من نظر الهی در وقت
 و آن عند جلوه شمع چنانکه علامت اینهاست باید آمدن سید الشهدا است بعد از خوردن
 و این طلب بر هر کس نیست بلکه از برای مثل حضرت صادق علیه السلام که فرمود این فاشیر شایسته
 باور و آلاء و ذکر الحسن بن علی من آب سرخی باشد مگر آنکه بیاید آمدن محسن علیه
 در حدیثی که در وقت که گفتند ای عیسی بن مریم الله و انتی الما فلما نزلت رآته
 فلما استعبر لغرق رفته غناه بدو عید و در حدیث حضرت صادق علیه السلام بود آب طلبید
 آید آمدن محسن که آب امیل فرمود و در حدیثی که در چشمهای مبارکش غرق است
 ثم قال له يا داود ان الله قال للحسين فاما من عبد شرب الماء فذكر الحسين ذمته
 الا ان الله له مائة الف حسنة و خط عنه مائة الف حسنة و رفع له مائة الف حسنة
 فلما اتفق مائة الف حسنة و حشر الله يوم القيمة الى العواد باری آنکه حضرت فرمود
 هر وقت که من آب بنام حین بخورم میباید این از چه باری است این باری تشکی
 مخصوص است که با حضرت در کربلا غرض شد از تشکی در حق ظاهر شد تشکی او دنیا
 بود ولی میخواست طوری بکند که اعذار تشکی حضرت بیایم تمام رسد بود که چنانچه
 بحضرت آدم خبر داد گفت که چنان تشنه میشود که از تشکی چشمش افتاد و نمیبندد دیگر
 آنحضرت چنان تشنه بود که زبان مبارکش از تشکی مجروح شد بود ولی با این حالت این
 تشنه از تشکی میخواست که دشمنانش ندانند که حضرت تشنه است و عوری شده که

دشمنان نمیبندند تشکی حضرت را بطور نمیبندند چون نهی از شطرات هلا
 نزد یکبهای حضرت بوده با خود شطرات موافق بعضی از تواریخ در آن زمان هلا
 زدن بوده بقیه که حضرت اینجا که بود شطرا با نهی نمیبندد است حضرت نکاهی
 بان آب کرد نمیبندد که حضرت اینجا است ظالی صد کرد با حین الا نظر الی
 الفرات کانه یطون الفرات و الله لا ندو و الله او تموت عطشا هفتم از علامت
 انما من حالات و در حدیثی که در آن حالات حضرت در این آب منقلب باشد علامت
 آنکه انشاء الله در آن ایام در او هست حالا این انقلاب حالات باید بقاعده
 باشد بطوریکه در بعضی وقت کارهای نجس و نجس از او صادر میشود باید
 در این روزها هر روز حال خود را مطابق حالات حضرت سید الشهدا بکند و سوره حمد
 علیه السلام سید الشهدا را بخورد و بر بالای منبر فرمود ان ولدی هذا مقول محمد
 اللهم فبارک له فی قلبه و اجعله من سادات الشهداء و لا تبارک فی قلبه و لا تبارک
 و اوی گفت فصح الناس فی الجحیم بالیکار و الحیث فقال انی صلی الله علیه و آله
 انکون علیه و لا تنزونه و انما حال حضرت از مردم بیعت ای سید الشهدا خواست
 که بارش کنند بعضی ها وقت بیعت کردند بعضی نکردند بلکه نفره بکر هم جبریل
 در مکه معظمه و حالیکه دستش میان دست حضرت بود و باری او بیعت کرد و قصد
 کرد ملکوتی بیعت الله بنام سید الشهدا بیعت کند که بیعت با خدات و این
 صدای جبریل برای تمام مخلوقات غام است حالا بیاید تمام با سید الشهدا
 بیعت کنیم که یادش کنیم دارد و باری و باری بن خدا است الله در عالم میفرم
 با حضرت بیعت کردیم و این بیعت نشانها دارد از جمله نشانها آن بود که در وقت باید

در این روزها هر روز حال خود را مطابق حالات حضرت سید الشهدا بکند و سوره حمد
 علیه السلام سید الشهدا را بخورد و بر بالای منبر فرمود ان ولدی هذا مقول محمد
 اللهم فبارک له فی قلبه و اجعله من سادات الشهداء و لا تبارک فی قلبه و لا تبارک
 و اوی گفت فصح الناس فی الجحیم بالیکار و الحیث فقال انی صلی الله علیه و آله
 انکون علیه و لا تنزونه و انما حال حضرت از مردم بیعت ای سید الشهدا خواست
 که بارش کنند بعضی ها وقت بیعت کردند بعضی نکردند بلکه نفره بکر هم جبریل
 در مکه معظمه و حالیکه دستش میان دست حضرت بود و باری او بیعت کرد و قصد
 کرد ملکوتی بیعت الله بنام سید الشهدا بیعت کند که بیعت با خدات و این
 صدای جبریل برای تمام مخلوقات غام است حالا بیاید تمام با سید الشهدا
 بیعت کنیم که یادش کنیم دارد و باری و باری بن خدا است الله در عالم میفرم
 با حضرت بیعت کردیم و این بیعت نشانها دارد از جمله نشانها آن بود که در وقت باید

استقبال حضرت کنیم چه بگویم از مصیبت های حضرت مشکوکی از راه دور نباید زد
مرقد پر نور پدرش مثل امیر المؤمنین علیهم و نکلانند که بزارش مشرف شود مردم
همان شمشیر و نیزه و کشته شدند و مصیبت میزدانند آنها مصیبتی در کتارستاری
اگر پرویز حضرت را استقبال کرده باشد باید امر و متابعت کند تا او را از آنجا بگذرانند
میکنند متابعت کردی حالا ملاحظه حالات حضرت بکن و کان الحریس بر اخبار آنها
و الحسین علیه السلام فی ناحیه آخری عبالا حضرت در یک طرف قرار داده بودند
حضرت با صاحب طرف دیگر قرار داده که در آن طرف بگریانند و در آن
که مباد از آنها اضطراب کنند که در آن اطاعت کردند و اگر چه تنگ داشت حضرت را
که با خنیا خود باشد ولی بواسطه دره نور امان که در او بود بخیر در تمام این مدت
اقدام میکرد نماز جماعت میخواند بکوفه خجسته تنهایی آمدند حضرت عرض کرد
یا حسین ای ذکرک الله فی نقیبک یا فی أشهدک ان قاتلت لقتلک یعنی با اینها
مصالحت کن و الا ترا شهید میکند فقال له الحسین علیه السلام ای الوتر یحیی غار ناید
شهر را از سلسله مرا از کشته شد مبرسانی حالا اگر درست بکن کار بروی و الا سیر
شد حضرت و تمام اصحاب زن و همنوع است که خواستگاه آمدند اخبار از دست
حضرت بردند ثم ان الحسین علیه السلام صادر کلاما اود السیر بنوعونه و بشارت عونه آخر
هر چه میخواست بطن کوفه برود تنگ داشتند همین طور طرف دیگر متصل سوار
هزار و هزار و هزاره هزاره میآمدند بیکر میزدند و میزدند حضرت
از بس که لشکر آمد مثل بکاس سیر شد و دست ایشان اینست که خود را از سیر حضرت
داد بعد از آنکه هدایت یافتند بخند حضرت رسید تو به اش قول شد از آنجا حضرت

ای حسین بر شکر تو کرد
چون ترا خدا و خدا عالم را
در حق نفس خود پس بیکر
منشاست و سیر بر تو کرد
اگر چه که هر آنکه
شوی بپسند و بپسند

خواست عزت کرد چون من اول کسی بوده که خروج بنو کرم میخوانم اول کسی باشم که پیشتر
دوی تو مسجد شوم شاید مقصودش از این کلام این باشد که چون من اول خوف و رعیه
در قلب اهل حرم دارم میخوانم اول کسی باشم که دلهای مقدسه ایشان را بیاری تو خود
که حضرت و از اذن داد بمقابل سپاه آمدند و با اهل الکوفه لا یتکم الحبل و الی غیر
دعوتی هذا العبد العجیظ احمه اذا حاکمک اسلمته و زعمت انکم قاتلو انفسکم و ذرتم
عدوکم علیه لیسوا و انکم تنفی و احدثتم بیکل کله و احطتم به من کل جانب
لتمحق التوجه الی بلاد الله العزیزه قصار کالاسیر فی ایدیکم لا یملک لیس فیها
ولا بدع عن غناضه او حلقه و ذنابه و صلیته و اهلک عن ماء الفرات الحار
حرفها بر هر جگر میوز است ولی از همه جگر روزی یکی آخرش است که میفاید که چنان
اطرافش را گرفته اید این دلهای سبج را با و تنگ کرده اید که درست شما مثل این است
که مالک جان خودش به هیچ قسم نیست و بگویم چنان روز دیگرش اینست که میفاید بفتح
او از زنان و اطفال او از این آب غرات جاری که بشربه اليهود و النصار و کجوس
و مخرج فی الخنازیر و السواد و الکلاب فها هم قد صرعهم العطش فیما خلقتهم
فی ذریه لا سقیم الله یوم الظلمه این همه بدن و سبج و غیر آن میخورند از این
ولی این بزرگوار را منع از آب کرده اید که تشنگی آنها را ببطاق کرده عطش آنها
بر زمین انداخته باری اگر در عالم معنی متابعت کردی و حالات حضرت را دید که مثل
اسیر بدست اهل کوفه که قداست خالانیا بداد و انتها بکناری بلکه باید در کابش
باشی تا او را دست احرام کرده باشی در رکابش باشی تا هر چه میفرماید اطاعت کنی
چنانچه آنها که در رکابش بودند اطاعت کردند و عالم حقیقت در خدمت حضرت رسید

اول کسی که در راه او آمد
خود را در محراب عت کرد
بر سبب و صافی را بگوید
بیکر آمد و سوار شد
و از کوهن میگوید که
از آن را خشنود و او
افسان و شکر او را
و او را خوش نگاه داشته
بکشته و او را
و او را خوش نگاه داشته
بکشته و او را
و او را خوش نگاه داشته
بکشته و او را

رسیدیم دیدیم جواد حضرت اسب بخیر در کربلا ابشاه چه حضرت شت که آب
حرکت کند نکرد حضرت شش اسب است که خود را عوض کردند اسبها هیچکدام
مدم بودند مانند هبکه حضرت ابی جلال دید پرسید این زمین چه نام دارد عرض کردند
غاصر یا فرمود اسم دیگر هم دارد عرض کردند بل بنوا فرمود غیر از این دو اسم هم
دیگر دارد عرض کردند شاطی الغرات فرمود اسم دیگر دارد عرض کردند بل کربلا هم
مینامند هبکه حضرت نام کربلا را شنید صدرا براه بلند کرد و کبریا کرد و فرمود
هو الله ارض کربلا ارض کربلا ثم قال قفوا ولا تبرحوا فیهما والله یحضرکم
وہمنا والله یحضرکم ما فانا وہمنا والله فیہمنا وہمنا والله یحضرکم
وہمنا والله یحضرکم فوینا وہمنا والله یحضرنا وہمنا والله یحضرکم
رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ ثم نزل عن فرسیہ امره ورواؤه
کربلا است که دویم تحریر است با فرد که ستم است و اول کربلائی شدن حضرت از فرما
تا غاشو آهفت روز ماند است نمیدانم قصد اقامه در کربلا کرد یا نه در اینست که
میدانند قبل از اقامه عشره کشته میشود و در جمادیه یکی قصه را میسراند یکی تمام را میداند
حضرت نماز اقصیه میخواند با تلم اهل بیتش که میدادند اسیر میشوند نمیدانم قصه
خوانند یا تمام حضرت تکلیف خود را میزدانید در روز و در حضرت سزا اتفاق
شد اولاً صاحب خود را جمع فرمود و ایشان فرمود کبریا وای بنامه است و این
تکلیف جهادی مخصوص من است ان تکلیف جهاد اسلامی شروع دارد که بدن از شرطها
جهاد جان نیست مثل آنکه لشکر کفر باید زباده از دو مقابل نباشد و غیره لکن از حضرت
بانها فرمود این تکلیف جهاد در کربلا مخصوص من است ای شما اهل بیت منی کربلا کربلا

در کربلا حضرت سزا اتفاق شد
اولاً صاحب خود را جمع فرمود و ایشان فرمود کبریا وای بنامه است و این تکلیف جهاد اسلامی مخصوص من است ان تکلیف جهاد در کربلا مخصوص من است ای شما اهل بیت منی کربلا کربلا

که همه را حضرت بودند و لشکرش رفتند است بارش برداشند و از امام حسین
علیه السلام است که فرمود فاما عسکرو ففارقو واما اهلہ فابوا واما اولادہ فارقوا
عسکر حضرت رفتند بعضی ماندند از کابلین و بزرگان هریک جواب مخصوصی بفرمود
کردند از جمله زهیر بن عرقه و الله باین رسول الله وودت ابی قلیت ثم فیروز
الغصن و الله تعالی قدر مع عتق الفل و عن هؤلاء الفیض من اخوان و اولاد
واهل بیتک ای پسر سوختا و الله دلم میخواهد که مرا هزار دفعه بکشند زنده کنند
تا هزار مرتبه و خدا جان تو و برادرانت اولادت اهل بیتک ابد است و در کشتن را
رفع کند اشیاء اتفاق دویم در روز و در کربلا اینست که حضرت فرمود دوباره خیمه
برپا کردند حضرت اهل بیت خود را و آنحضرت جمع فرمود و مقام اهل بیت فرمود
بودند زیرا که سی نفر شهادت کربلا بودند و فریاد طفل پسر کوچک حضرت السجادین
اسیر بودند از همه اینهمه ان بزرگواران حضرت عباس علیه السلام بود و از همه کوچکتر طفل
رضیع شیرخواه بود و همه اینها فرمودند یا بنی آدم بقدر شصت نفر علوه میشود
با اولاد عقیل تقریباً یکصد بیست نفر از اهل بیت و ابی تکان حضرت بودند و اهل بیت
الحسن و ولده و اخوت و اهل بیتش نظر الیهم فیکفیک ساعة بکفایت فصل حضرت بعد
از نگاه کردن ایشان کریم میگردد معلومست بکفایت فصل حضرت کریم کردند و آنها هم
کریم میگردد نگاه کردن و کریم کردن بکفایت رست طول نگاه و کریم بود که تمام نهاد
و کبار کوچکها و بزرگها هم کریم میگردد انداخته کار بخداوند عرض کرد اللهم انما عسکرو
بنیک محمد صلی الله علیہ وآلہ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ و قد اخرجنا و طردنا و از غنما عن حرم جد و بعد
بنو امیة علیاً محمد لنا یحیی و انصرنا علی القوم الظالمین خدا یا ما عسکری و

در کربلا حضرت سزا اتفاق شد
اولاً صاحب خود را جمع فرمود و ایشان فرمود کبریا وای بنامه است و این تکلیف جهاد اسلامی مخصوص من است ان تکلیف جهاد در کربلا مخصوص من است ای شما اهل بیت منی کربلا کربلا

۳۴۴
 قسیم ما و از وطن او آره کردند و از حرم جدمان دور کردند و بنی امیه با آنها کردند
 خدا را بر ما را بکر حضرت بکر ما را بر قوم ظالمین باوی و علت داده این نگاه حضرت بکر ما را
 و اهلبش ده احتمال داده ام اول حضرت نگاه کرد برای قتل ایشان چون که این بزرگواران از
 کوچه و بزرگ ترسها و رنجها برده ها شان وارد شد از خود مکه که فرار کردند ترس داشتند
 نادر واه اهل کوفه سپاه کفر با ایشان بکوه ظاهر شد ترس و خوف و عجبی اندازه بردهای
 مبارکشان رسید حضرت نگاه با ایشان نمود که از آن شد بد ترسها که در راه با ایشان آورد
 قتل بیابند و قریه که نظر حضرت با ایشان نظر کردند که بود بکوه نگاه کرد و دید چند جوره بلاها
 با ایشان نازل میشود که سبکها و قشنگها داشتند با این همه لحوکه و قسمت میشوند بکفمت
 در میان خوهای خود دست پامیزند بکوه سته بخاری و قبا سیری یافتند بکوه سته
 که بیابانها اند بکوه سته را آورده شهرها و بناها می کنند این بکوه سته که بیابانها اند
 اعضا ایشان بنمایند بلکه اینها را هم قسمت میکنند بدخادر که بلا و سرهاد و بیابانها و شهرها
 سیم آنکه حضرت با این اجتماعان نظر کردند و دید چند مجلس اجتماع دیگر هم دارند بدین مجلس
 در قتلگاه بدین مجلس اجتماع در مجلس این زاده معلوم اتاد این مجلس اجتماع با فغانها با سرها
 شهبان بکوه سته اجتماع دیگر در شام در مجلس بزرگ معلوم و نگاه کرد دید لامکات در
 زمین جانی ندارند بروند نگاه کرد دید بدینها ایشان دفن نمیشود و جوه دیگر مانند انفا
 ستم که در امر و شد عصر امر و حضرت نشسته بود هنوز جنگ نشد بود بکوه سته
 آنحضرت نشسته این تیره سه شعبه بود بلکه تیره را شعبه بود از کوه که سکا اعدا پیش
 این زاده معلوم بکوه سلام کرد بحضرت سلام کرد تیره را شعبه که کاغذ این زاده معلوم
 بود بحضرت نوشته بود اما بعد با حسین آمد بلیغی نزول بکوه که و قد کتب له امیر

۳۴۵
 انما سقیم
 انما سقیم بید لا اوسد الذییر ولا اشبع من الخیر او الحفک لا یطیر الخیر او ترجح الخیر
 حکمی و حکم بیدین مغاوبه و آلم حضرت را که ان امد که ولد از نای بید ولد از نای باو
 بنو بد با حسین بن امیر المؤمنین بید نوشته که آرام نکرم و نان سبب خود تا آنکه باو
 ملحق بخت خداوند لطیف خیر کم یعنی بکتم با حکوم من و پدر معاویه بشوی و مبارکشان از
 نوشته اسلام بدرد آمد و ان بود که فاصد عرض کرد جواب الکابر فقال انما له عتق کثیر
 لانه قد حقت علیه کلمه العذاب حاله عرض بکتم بحقت با ابا عبد الله اگر اینکلمه کران بود
 ترا شندش پیش چرخالت اشق و وقتیکه داس شریف مقدس ترا پیش این زاده ولد از نای
 آوردند اعلیون چوب خیزان در دست داشت صحبت هم چوب خیزانست بلکه
 بالانرا چوبی داشت قتیکه سر مقدس او در پیش روی ان ولد از نای گذاشتند و
 بنظر الیه و بتبسم الیه و بید و قضیب خیز بید ثناباه علیکم نگاه باو مبارک کرد
 شروع کرد بخندیدن لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم فسلک با عبد الله
 فی الله الرحمن الرحیم
 سبحانک اللهم وبحمدک لا اجد ناء علیک انت کما اشدت علی فیک تعالی فی
 عرجلاک عن ظلال الاقلام و قد دنت عن مشایخ الاعراض و الاجرام و
 ترقیت عن مجامیع الانام و اوسع لك المتکبرون و تدلل لك المعجزون و تحمداک
 علی الالک المواترة المتضاربة و تشکرک علی فمائلک الظاهرة الزاهرة و تعلی فی
 فیک علی ذیک محمد اعظم لاسبق و الفایح لیا الفلق و المعلن الحق الحق لا یخ
 حیثک الابلیل و الذایع صولات الاصابیل و علی الیه الایمة الطلوعین و لک الشارة
 المعصومین و الذیعة الی النجی المبین البررة الارکیاء و الموصیین للشیعة القراء

این مجلس اجتماع در مجلس این زاده معلوم اتاد این مجلس اجتماع با فغانها با سرها
 شهبان بکوه سته اجتماع دیگر در شام در مجلس بزرگ معلوم و نگاه کرد دید لامکات در
 زمین جانی ندارند بروند نگاه کرد دید بدینها ایشان دفن نمیشود و جوه دیگر مانند انفا
 ستم که در امر و شد عصر امر و حضرت نشسته بود هنوز جنگ نشد بود بکوه سته
 آنحضرت نشسته این تیره سه شعبه بود بلکه تیره را شعبه بود از کوه که سکا اعدا پیش
 این زاده معلوم بکوه سلام کرد بحضرت سلام کرد تیره را شعبه که کاغذ این زاده معلوم
 بود بحضرت نوشته بود اما بعد با حسین آمد بلیغی نزول بکوه که و قد کتب له امیر

عليهم من الله افضل الصلوة والشاؤ نادى الحضره على الغفران واستأوى الغفران
 من الحضره وراى انهم كمالان هتيم غريم وانهم عالم ما نبت عالم دكر باء بر و بر كچه
 خود نيكو ده ايم وليكن با و انهم كذا نكده را بنفرت بنام البشار امير الله حالا اكر وقت
 رفتن اخذانى من هر خانه وى خانه خود است هر چه خواهم اى من غرض ايد
 عوالى بروى و بپنى اكر اخذ ايم همه غا اله ابر ايت خوبست هر عالمى از غا لى بيشتر خود و بيشتر
 رايه نام موجودات انما لها چون تو دوست خدا بوده با تو دوستى حق نباشا كما
 اما اكر اخذ انباشى از انما لى غرض با به دكر بروى اكر هم بخواهى تو ميست
 بيا لى كه هر موجودات انما لى دشمن تو هستند كس كه با عى با خدا شده مخلوق دشمن
 او هستند از سلكه و پيغمبران و اوصيا و مؤمنين و ساير موجودات حق نباشن كذا
 انما اكر ده حقى خداست نمين با و ميگويند تو بر سر راه مبرقه من دشمنى دم خدا
 كبر شك من آمد بپنى با تو هم ميكنم عزم اكر اخذ انباشى هر خانه ندارى
 دوست ندارى عذر هر چه خواهى دارى ملك هر چه خواهى دارى كافان چون نور
 انما ز ابره هر چه نگاه ميكنى ظلمت قبر بپناه ما ر سبار و سبار نام على سبار ناما ظلمت
 هر خانه از آن ديگر بدين و ظلمت را بپناه نامى از كافان شده كافان ناشى از غر
 وعزم و ناشى از ضعف ايمان اين غر زها اينست كه ميخواهم طوى كنم كه اين غر وى كده
 مردم پنهان شده است اكر اندكى هم با انما لى باشد باعث هلاكت ابد بر شان ميشود
 رفع بشود مكر گفته ام تو هر چه ميخواهى خود ترا بدانى بدان ما با سبار با عا و با
 با اقل هزار يك ترس و خوف انما و اوصيا عليهم را داشته باش هزار هزار يك خوف انما
 داشته باش با اين خواطرحه وى ترس خواهى بود و ملكى هلاك ميگويى من دوست

مستند از سلكه و پيغمبران و اوصيا و مؤمنين و ساير موجودات حق نباشن كذا
 انما اكر ده حقى خداست نمين با و ميگويند تو بر سر راه مبرقه من دشمنى دم خدا
 كبر شك من آمد بپنى با تو هم ميكنم عزم اكر اخذ انباشى هر خانه ندارى
 دوست ندارى عذر هر چه خواهى دارى ملك هر چه خواهى دارى كافان چون نور
 انما ز ابره هر چه نگاه ميكنى ظلمت قبر بپناه ما ر سبار و سبار نام على سبار ناما ظلمت
 هر خانه از آن ديگر بدين و ظلمت را بپناه نامى از كافان شده كافان ناشى از غر
 وعزم و ناشى از ضعف ايمان اين غر زها اينست كه ميخواهم طوى كنم كه اين غر وى كده
 مردم پنهان شده است اكر اندكى هم با انما لى باشد باعث هلاكت ابد بر شان ميشود
 رفع بشود مكر گفته ام تو هر چه ميخواهى خود ترا بدانى بدان ما با سبار با عا و با
 با اقل هزار يك ترس و خوف انما و اوصيا عليهم را داشته باش هزار هزار يك خوف انما
 داشته باش با اين خواطرحه وى ترس خواهى بود و ملكى هلاك ميگويى من دوست

حضرت فاطمه زهرا هم است اينست در شفاعت اشقيعه روز جزا سلام الله عليها است
 خال هين بزرگوار و ليكن در خال اختصارش عرض كرد با صبر المؤمنين با على هين
 من بر سر قبر من بان من از نهان قير سترسم انما لى با اين جلا لى شان مستر خدا
 و صلب حضرت ميكنند با انكه چنان مقام داشته كه جيبه حضرت حبيب الله بود باره تر
 بود سنده شاه عالم بان بود در خال اختصارش خداوند عز و جل با و سلام رسانند
 بود چنانچه حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمود در خال بعضى دوح مقدسه فاطمه طاهره
 مطهره سلام الله عليها در نزدش نشسته بودم و ديدم انما لى جواب سلام كرد ادر
 كنى كنى سلام كردى عرض كرد بخت جبريل آمد من سلام كرد گفت السلام بقرآن السلام
 اى فاطمه خداوند سلام ترا سلام رسانند حضرت امير فرمود ديدم دفعه دوم بنظر فاطمه
 زهرا سلام داد بر سبدم انما لى بكي بودى گفت حضرت ميكايل آمد سلام داد
 او را جواب سلام دادم حضرت ميخائيل بكي شد و فرمود انما لى ديدم و نكن روشد خدا
 سبار كنى فرود رفت و ملكى سلام با تو بعضى از اوليخ حيل ولا تعمروني بعد سلام بر تو
 اى قابض جانها زود و كاد مرا بگذران ولى عذابم نكن بعد حضرت فرمود انما لى سلام الله
 عليها انما عذر كده اللهم لك لا اله الا انتا خدا با امر بوى رحمت خودت بپرسه
 اقس و لا تقوى الجمل جلا لى شان انما لى را با وجود اين بچه قسم ترس و خوف داشت
 اقل هزار هزار يك خوف و ترس و را داشته باش بگو بپنى چه كرده كه خودت ناما لك
 بهشت صدى بكن عبادت يقينى از خودت تا خال شاندارى دارى فرزندى خال امير
 رفتن كارى ندارد بپنى كه با خدا هستم با نه اوضع و آثار را بد ميپنم ميترسم
 با خدا نباشم ميگوئى چه طور اوضع و آثار را بد ميپنم ميگويم امر بن مقابله

از ایشان علیهم السلام هم این کار سید الشهداء صادر میشود لی چون اقتضای آن زمانها موقوف
 دیگر بود ایشان مثل انکار و انکارند اما غیر از این چهار نفر علیهم السلام برای احدی از
 پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام ممکن نبود که اینطور عبادتها که سید الشهداء در کربلا
 کرده بکنند و تحمل این بلاها نماند غرض برای غیر سید الشهداء و اربعه طایفه بحالت
 آنکه سید الشهداء در راه خدا کرد در کربلا بکنند برای اربعه طایفه محال بود مقتضی
 در ایشان هم مثل سید الشهداء موجود بود ولی مانع داشتند که مانع نبود مثل کارها
 سید الشهداء را بکنند چنانکه کارهای بالاتر از کارهای سید الشهداء را برای خدا
 بجا آوردند پس حالا این را ندارد که بگوئیم سید الشهداء عبادت برای خدا کرد که بزرگ
 احدی غیر از اربعه طایفه ممکن نبود جهاد بکرد برای خدا کرد که هیچکس غیر جهادی
 نکرد این جهاد حضرت جهاد اعلی است یعنی از همه جهادها بالاتر است بروز کفایت این
 این جهاد نه جهاد عامی اسلامیت بلکه جهاد خاص اسلامیت که مخصوص خود حضرت
 حضرت ز برای دفاع آمده بود بکربلا بلکه آمده بود برای کشته شدن فرمود و مکرر
 جاهای دیگر که بصرای کربلا مبروم برای کشته شدن نمازی برای خدا کرد که احدی چنان
 نماز نکرد و روز در روز عاشورا گرفت که هیچگاه رمضان کسی چنین صوم نکرد و کوفه
 داد که کسی تا حال چنین زکوة نداده و بزرگوار بپایا کرد که کسی تا حال چنین فریاد بر نهاده
 نکرد و عبادت مرصعه کرد که تا حال کسی چنین عبادتی نکرده و شیع جنایات کرده
 که تا حال کسی چنین تشیع نکرده است و بیع جنایات را کرد که کسی تا حال نکرده و ترجیح
 یعنی مستحبت که چهار نفر جنازه را از چهار طرف بردارند آنحضرت خودش بجای چهار
 نفر جنازه ها را برداشت عرض مجموع واجبات و مستحبات و طوری بجا آورد که احدی

نکرده در هیچیک از مذکور سر یک ندارد و مثل ندارد در هر یک از جهادهاش بیان
 مخصوص بخود مثلا بیان حج سید الشهداء را کنیم حجی کرد برای خدا که احدی تا حال
 چنین حجی نکرده و سینه در زبانت آنحضرت همایش توانی حج است خداوند عالم همه را حج
 مواز فرمود و حتی مواز فرموده بعضی با راست او با هیچیک با حضرت پیغمبر و بلکه
 مواز فرموده توانی با حج خود پیغمبر بلکه با جمعی پیغمبر مواز فرموده توانی با
 هیچیک شخص با حضرت قائم عجلی الله فرجه بکنند از همه بالاتر از حضرت غایب است از حجة
 آنکه روایت کنند مثل غایب است تفصیل داشت محبت حضرت پیغمبر یا سید الشهداء
 که آنحضرت غایت بود بیان و کردار و ان بکروزی حضرت عبادت همیشه خود اظهار
 محبت سید الشهداء میکرد بلا حجت مضاعف که او با زی می کرد با آنکه صاحب القادر
 الکینه است و اینها را ندانند غایب گفت بطور هم ما اشد اعجاب بک خیر الصبی چه قدر
 ترا از این همه خوشتر میداد حضرت فرمود و بلك فای تو باشد عذاب و تو و گویا
 ارجح ولا ارجح و هو قوی و قوی قوی عجب چگونگی دوستش ندارم و خوشم از او باشد
 و حال آنکه او نبوه و دوستش چو من است اما این امین مستفاد من دان بعد
 و فای که کتب الله که حجة من حجی فرمود است من بعد از این می کشندش هر که بعد از
 و فای من باز سوار بر و خداوند عالم در نامه عیش یک حج از حجتی است منسوب غایب
 فحبه که در عرض کرد با رسول الله حجة من حجی حضرت فرمود بل خدا و حج مرا بزار
 کند مبدد با غایب فحبه که حضرت ز یاد کرد تا آنکه شیعین حجة من حجی با غایب
 خداوند عالم بزار کند او نود حج از حجتی خاص بانود عمره های مرا میدهد
 غایب تا اینجا که حضرت سید شاکست حالا سبب این حجتی است که خداوند عالم

عقد زبانه حضرت را موازنه با حج کرده است بسیار است که حضرت حج را موازنه کرده است
که برای احد ممکن نشده است آن اعلی و ادنی بیایم مطلب حضرت سید الشهدا علیه السلام
این حج متعارف را بپوشد و مرتبه با بیت و پیغمبر بعد آورده است بعضی از پیاده و بعضی
سواره بعضی میگویند همه جمعا بشمار پیاده رفته بعضی دیگر میگویند با پای پیاده رفته
با حضرت امام حسن کاهن پیاده میرفتند پای امام حسن و دم میگردید میگردید سوار شود
نمیدانند و غزنیای مبارکش بنالید سعد قاص پدر این سعد لعنة الله علیه تمام
خارج بود و بقیه که اند و حضرت پیاده میروند تمام قافل پیاده میشوند بجهت احترام
ایشان خدمت آن دو بر و کوا میباید عرض میکرد باین رسول الله مردم بجهت احترام شما
پیاده شده اند طاعت او رفتن ندارند سوار شود میفرمودند مردم سوار شوند
مردم عرض میکردند یا بنی رسول الله چه طوری میشود که ما سوار باشیم و شما پیاده بعد
حضرت فرمود که در این عهد و عهد و عهد سوار شوند این سلوک سعد با امام حسن
امام حسین علیه السلام اما سلوک این سعد با سید الشهدا و قتیله که بد حضرت در میان
میدان افتاده بنوارها گفت سوار شود سوار شدند چه کردند سید را پیاده کردند
باری این جمعی متعارف حضرت اما حج دیگر حضرت که مخصوص شده بخودش که مثل
او آنجی را بجا آورده است که حج متعارف که تلبیه از احرام دارد و قوف دارد و حلق
دارد و قرآن دارد و طواف دارد سعی دارد و هر یک از آنها باطن دارد و باطن را میچسبند
سید الشهدا بجا آورده است حضرت انقسم حج و عمل کردن بیوا حرم حج را که مخصوص
خودش است بجهت بجا آورده حالا این بیجی حج مخصوص خودش هر یک مؤذن مخصوص
دارد چنانچه حج متعارف هم مؤذن دارد و آن مؤذن حج متعارف حضرت ابیهم خلیل است

که بعد از بنای کعبه بر سر مقام پیغمبر است که الان جای نای مبارکش در او هست بدان
خبر بود قتلوا الی الحج بنا بید حج بیایم تمام مردم تاد و زیارت که باید بنا بپوشد
اصل پیاده و ناله هستند صدرا شنیدند هر کس یک دفعه بپای یک کعبه میروند
هر کس دو دفعه و دو دفعه هر کس زیارت بپای یک کعبه بپای یک کعبه میروند
بپای یک کعبه میروند و حضرت این از آنرا که بیت و پیغمبر بپای یک کعبه میروند
حج مخصوص خودش مؤذنهای مخصوص از هر یک مؤذن از آن یک حج را که میکند
محرم میشود و قتیله از آن حج محل میشود صدای از آن حج دیگر بلند میشود تا خروج حج
هر یک از بیجی چشم تلبیه مخصوص دارد قرآن خاص دارد هر یک از جمعی خاص دارد
حج از آن بیجی حج مؤذن خداوند عزوجل اکبر است و صحنه شریفه الهی که تکلیف
تمام ائمه ظاهرین علیهم السلام نوشته شده است بپای از امام سابق با امام لاحق
میرسد و الان حضرت صاحب الامر رسیده است و تکلیف شریف حضرت سید الشهدا نوشته
شده بود با حسین با حج یقوم الی الشهادة فلا تخافوا لهم الا معك ان شئ من الله
عزوجل بعضی با حسین بیرون بروا ذوالا و اهل و عیال و دیار با قوم مخصوص برآید
شد با قوم مخصوص تا او انداخته اند شهادت شد مکتوب و نوشته شد بوقایع و قتل
بعضی با حسین قتل از کفار و ابله و برای اینها این کشته شو و خود را بپوشان و خود
این صحنه الهی که مؤذن حج اولش بود بعد از امام حسن با و سید جنت و دیگر صفا
از آن دیگر بلند شد این مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودند نزد فرشتگان با
که کار و این حضرت سید الشهدا در قتل سخت کردند حضرت شیخ و مردم مبارک حدش
مشتند و کفار عبادت کردند عرض کرد اللهم هذا قبر نبی محمد صلی الله علیه و آله و آله

اَبْرَأَيْتَ بِبَيْتِكَ وَتَدْعُ حَضْرَتِي مِنَ الْاَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتُ اَنْ اَبِي الْحَبِيبِ الْمُرْتَضَى اَنْ يَكُنْ الْمَكْرُورُ
 اَنَا اسْتَلَكْتُ اَبَادَ الْجَدَّالِ وَالْاَكْرَامِ بِحَقِّي الْقَبْرِ مَنْ فِيهِ اِلَّا اخْتَرْتُ مَا هُوَ لَكَ وَصَاؤُكَ وَلَوْ
 وَحْشِي خُفَارُ دُونَ قَبْرِ مَقْدَسٍ بِغَيْرِ خِيَالٍ عَرَضَ عَلَيْكَ خِذَابُ تَوَدَّ اَنْ يَرَاهُمْ حَبِيبُهُمْ خَاصَرًا
 وَتَوَدَّ اَنْ كَرَمٌ دُونَ سِدَامٍ مَعْرِفَ احْقَادٍ وَشَمْنِ دَامٍ بِاطْلَالٍ اَنْ يَجْعَلَ قَبْرِي كَيْسَكَ وَدَقِيرًا
 قَمِي مَهْدِي كَمَا اخْتَارَ فَمَا بَرَى مِنْ رُضَا خَوْفٍ رُضَا رُسُولِنَا كَمَا حَضَرَ دَعَاؤُنَا اَمَّا
 مَلَاكَكَ دَاوُدَ فَرَمُودَ حَبِيبِي پَا حَبِيبٍ كَالَّذِي اَزَالَ عَنْ قَبْرِ نَبِيِّهِ لَا يَدْرِي اَنْ لَكَ مَدْبُوحًا بِارِضٍ كَبِيرٍ
 وَبِلَا مَادِي مَوْزَنِ اَبْنِ جَمْسٍ حَضَرَ بِغَيْرِ مِقْيَاسٍ قَبْرِ بِغَيْرِ مَقْشَرٍ مَاهِ رَجَبِي كَمَا بَاوَمَرِ
 شَهَادَتِي دَاوُدَ وَفَرَمُودَ بِالَّذِي اُخْرِجُ اِلَى الْعِرَاقِ اِنْ يَكُنْ بُوَدَ كَمَا حَضَرَ طَلِبِي كَقَتِّ شَيْبَانِي
 طَلِبِي بِرِي اَمَّا دُرْ نَهَائِي بِحَقِّ هَاشِمٍ وَعَبْدِ الطَّلَبِ فَمَنْ دَعَا لَمْ يَدْعُ كَمَا كَرِهَ اَنْ يَدْعُ حَضَرَ
 اَوْ حَذَّ اَنْجُو هَا حَبِيبِي اَلَا يَدْرِي كَمَا هَا اَنْدَايِ تَوَكَّدَ فَايَمُّ بِرِ عَوْضِ تَوَمَّا اَزْ اَهْلِ قُبُورِ اَبَا شَيْمٍ
 فَرَوْعِ هَايِ حَضَرَ خَوَاهِرَ اَمْرِ اَلْوَمِينِ شَبَدَنْدَا مَدْنَدَن كَمَا كَرِهَ اَنْ يَدْعُ حَضَرَ اَزْ كَرِهٍ
 مَسْتَعَانَ مَسْكَرِي بِكَ اِذْ عَرَفَا حَضَرَ كَمَا كَرِهَ اَنْ يَدْعُ حَضَرَ كَمَا حَبِيبِي مَا اَزْ كَرِهٍ مَنَعَ مَكْنِي
 وَخَالَ اَنْ كَمَا خِيَانِ وَحَضَرَ نَدَمِ شَبَدَمِ كَمَا تَوَكَّدَ مَشْهُوِي اَبْنِ نَوْحِيَّةٍ بُوَدَ اَنْ
 قَبِيلِ الْقَطْرِ اِلَى الْهَاشِمِ اَوَّلُ دِي مَابِاقِي قَبْرِ مَوْلَايِ حَبِيبِي وَلَوْلَا اَنْ لَكَ فَاخِشَا
 اَلَا اَنْصَبِيكَ اَلَا نَوْنُ وَجَلَّتْ اَمَّ سَلَمَةَ اَللّٰهُ عَلَيْهَا بِحَقِّ حَضَرَ عَرَضَ كَمَا بَاوَمَرِ
 فَرَمُودَ بِحَقِّ الْعِرَاقِ فَايَمُّ بِحَقِّ عَمَلِكَ صَلَّيَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ اَلَيْهِ يَقُولُ قَتْلُ وَلَدِي الْحُسَيْنِ
 بِاَوْصِ الْعِرَاقِ فَايَمُّ بِحَقِّ اَلَا كَرِهَ اَنْ يَدْعُ حَضَرَ كَرِهَ اَنْ يَدْعُ حَضَرَ كَرِهَ اَنْ يَدْعُ حَضَرَ
 حَضَرَ وَفَرَمُودَ بِاَنَا اَنَا اَللّٰهُ دِيكَ فَايَمُّ بِحَقِّ اَلَا كَرِهَ اَنْ يَدْعُ حَضَرَ كَرِهَ اَنْ يَدْعُ حَضَرَ
 اَلَا عَرَفَ الْيَوْمَ الَّذِي قَتَلَ فِيهِ وَاعْرِضْ مِنْ بَقِيَّتِهِ وَاعْرِضْ اَلَيْهِ اَلَيْهِ اَوْصِ فَمَا اَلَيْهِ اَلَيْهِ

[illegible]

گشته شدند بریدید این زمان را چه الهی را خودتان میرید هر مودعده فقره دهنوا
فرموده است از آن شعر و جمله قد شاء ان برهن سبا با منتهی کار که امیر الدین اینها
طوری کنند که ان جدا نخواهند شد از این بار هم نخواهند برداشت و من ايضا
لا تقاوتی نادیده نام گشته قوم از من جدا غیب شوند لا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم تسلمك اللهم وتدعوك باسمك العظيم الاعظم يا الله
يا الله الرحمن الرحيم

سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي وَبِحَدِّكَ لَا أَحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ أَنْ
قَرَّبْتَ خَلْقِي وَبَعْدَ قَدَرِي وَهُوَ بِالْإِنْتَظَارِ الْأَعْلَى لَا تَسْجُوعَ الْأَبْصَارِ وَتَبَّ وَلا هَفَاةَ
لِقَوْلِ لَعْنَتَانِ كُنَّ صِفَتَيْهِ حَرَّقَ عَلَيْهِ بَوَائِنَ غَيْبِ السَّرَاتِ وَاطَّلَعَ لِعَرُوضِ الْحَقِيقَاتِ
وَخَلَقَ مَا خَلَقَ مِنْ دُونِ أَعْمَالِ الرُّبُوبَاتِ تَحْمُداً عَلَى نِعَةِ الْعِظَامِ وَشُكْرًا عَلَى الْإِنِّ
بِالْحَسَامِ وَتَوَصَّلَى وَتَلَمَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ بِبَيِّ الرَّحْمَةِ وَآيَامِ الْأُمَمَةِ الْمُتَخَيَّرَةِ مِنْ تَحْتِ
وَسُلَالَةِ الْجِدِّ الْأَقْدَمِ وَمَغْرِبِ الْفَخَارِ الْمَعْرُوفِ وَفَرَجِ الْعِلَاءِ الْغَيْرِ الْمَوْجُودِ وَعَلَى
أَهْلِ بَيْتِهِ مَصَابِيحِ الظُّلُمِ وَعِصَمِ الْأُمَمِ وَمِنَارِ الدِّينِ الْوَاضِحَةِ وَمَشَاقِلِ الْفَضْلِ
أَوْرَاجِهِ عَلَيْهِمُ الْأَنْوَارُ مِنَ الْخَفِيِّ الْغَيْبِ مَا ذَاتِ الْأَرْضِ الْمُدْرَجَةِ وَالْمَقَامِ الْغَيْرِ
لَدُنْهُمْ عَظَمَ بِلَآئِهِ وَأَفْرَطَ بِسُوءِ خَالِي وَغَصَرَ بِعَمَالِيهِ وَمَعَدَّ بِأَعْدَائِي وَ
وَعَدَ عَنِّي الدُّنْيَا بَعْدَ رُوحِيهَا وَتَقَبَّلَ مِنِّي بِحَيَاتِهَا عَرْضَ مَبْكَمِ حُدَايَا دَرْدَمِ سَيِّئَاتِي
بِمَا فَالَهَا أَسْوَدَ نَشْتِهَا بِدِلَامَايَ شَمَاسِيكُنِ اسْتَأْفَرَطَ بِسُوءِ خَالِي دَرْدَهَا
وَحَدِّكَ ذَنْبُهُ بِدِرْدِي وَكَتَاهُنَ حَبْسِهَا عَوْدَهُ وَقَعْدَ بِأَعْدَائِي بِغَضَائِي أَكْثَرَهَا
زَمِينِ كَبْرَمِ كَرَمِهِ أَنْتَ أَيُّ مَجْزَانِ أَيْ أَسْوَدَ مَا غَلَّاهَايَ كِتَاهُنَ زَمِينِ كَبْرَانِ عَوْدَهُ أَنْتَ

آسوده نشسته بدین طور با همین حالت در دستگیر و بلاهای پاد از حد غلغل
کران کماکان که از دستگیری می توانید بیرون نینشید مثل آدم زمین کبر چسباید شما
نشسته بد آسوده هستید بگذرید بدید فتم بیانکه چاره کنیم بغلام دیگر افعال
بمشو چاره کنیم زیرا که انعام غلام دیگر است و ضاع دیگر است انعام غلام چاره کردن
بجهت آنکه چاره نیست در انعام شخص بی چاره است از انصاف که انعام غلام درست کردن
چاره کردن این بلا ثابت پس چرا آسوده نشسته بد یعنی میخواهد که بجهت خوب
شویم برویم باخبر منظر اینکه العباد بالله پیغمبر دیگری بناید دین دیگری بناید
توبان دین عمل کنه خوب بشوی اگر انجبالهای باطل بر سر نیست پس چرا طوری
کنه که خوب بشوی بروی پناه مبرم بعد اگر با انجالت و بعد برویم هه رام نشین
برای افتکه اصل عقاید بکچر و زود است اعتقادات کارش درست نیست و الا
محالست که شخص اعتقاد درست بوجه نبوت و امامت معاد داشته باشد دینش
کامل نباشد در فکر کارهای خودش نباشد عرض اگر اعتقاد کامل باشد شخص معصیت
نخواهد کرد اگر معصیت بکند بداند که در عقایدش بکون خراپه است درست کند
بدانند که کس خوف و ترس و اهر ندارد خاطر جمع است هلاکت و خدا است و تقبل
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت
انام حسن و حضرت امام حسین و سایر ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعین از دعای
دوستی شان نکنند زیرا که انجالت شمنی خود تاز اقول نریند که بزبان میگویند بدایت
ایشان هشتم و معصیت میکنند حضرت سید الشهداء و در غیر دعوات ابدال از خوف
ترس خدا افتد که بکنند که از چنان مقدس مثل و مثل آب اشک سرازیر شود

و آخر ضحکه الهی بجا آید تو میخواهی که اگر از بر او روی سایر چیزها برام تفعیل دارد
و الا اصلا شمر ندارد و هر مکان در قبضه انواران اینست که هر از اثنی عشر خصلت
حالا تو که بر او کریم میکنی کو با خود ترا از او علیکم که نقد عبادت بجا کرده و لغزش هم
با نطو و شهادت بالامر میدانی که اصلا ترس از اثنی عشر نداری آمده فشت اینجا
که در خود مان میبینیم نزدیک میشود که ما بوس شویم و کولا هبک عن القوط لفتکت
ولی چون نمی داریم از نا امید شد نمیدانیم چنانچه بوسنا نل جناب قدس
الهی عجله چیز که در دست است برای امید داری بشرط آنکه ایمان ذره باشد غرور
نباشد و سائل حسبیت است چونکه آنحضرت صاحب الواسل العظیم است پس چنانکه
دخل آنحضرت دارد بانها رجا عظیم است امید داری پس بزرگوار ما آنحضرت همین
فقرات اللهم عظم بلائی و اضرب بی سوء خالی و قصرت بی اعمالی و تعدد بلائی و
غیرها خلی عظیم است و سائل حسبیت اعظم است آنکه بفرق اضرب بی سوء خالی هم بقا
در و سائل حسبیت دارد بعضی چیزها در میان و سائل حسبیت هست و تا بر می آید که در
عقل افراط است و فقره دیگر غا و تعدد بلائی و تعدد غلای که امان مرا بر زمین
میشاند یعقوب بن کرم کرده اتم مقابل دارد و سائل حسبیت دیگر که در میان
و سببهای آنحضرت چیزهایی هست که امر بر سر می مانند مثلا از بیکه خال او بید
و کاهان از او بدید ام خیلی خوشحال که عذاب نباد و آخرت بکشد لی از محله بودن
از عذاب خلاص شویم و لیکن در و سببهای حسبیت چیزهایی هست که هیچ عذاب نداشتند
بشوی در خود متعطلان بشوی بلکه شفاعت کاهان هم بیکه ملائکه رحمت
آخرت با و منین ملاطفت دارند و بیکه کاهان خرابا بیست است

خونند امراضی هم همان قهرین باشنا طین نکند ما و اولی و سائل حسبیت چیزی
هست که کار شخص را بخانی میرساند که خداوند تعالی در عرش اعلا ایجاد کلام میکند
که آن شخص حکم کند منتهای امان است که در آخرت با لباس قطن بپوشاند و سائل
حسبیت چیزی هست که بعضی حلقهای هست می پوشاند بخانی از کما است که طوری شود
از جیم جیم بنیاسم ولی و سائل حسبیت خاصیت است که آدم بر ناله کو تو میکند
منتهای امان است که از رقوم و ضریح که طعام اهل جهنم است بجا ندهند و من
از رقوم و الضریح فلا تطعمنا ولی و سببهای حسبیت سلام الله علی چیزی هست که
میشود در بهشت در همان خوانچه که حضرت سید الشهداء چیزی بخورد تو هم با او بخورد
اینها بعضی خصوصیات و سائل حسبیت است آنحضرت خصوصیات دارد که کسی نداند
مثلا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله افضل مخلوقین است اولین و آخرین از مختار ام
و تمام مخلوق افضل است بجهت آنکه معرفت اطاعت از همه بالاتر است بطور مختصر
امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حضرت امام حسن علیهم السلام از تمام مخلوق بالاترند بعد
از پیغمبر خدا ولی و سائل ان بزرگواران یکی و ناده تا با قدر بالاتر باده از اینها نیست
اما سید الشهداء افتد و سائل دارد که حد حضرت دارد مثلا حضرت سید الشهداء
فشتش عنوانت لباس پوشیدنش عنوانت برهنه شدنش عنوانت نماز خواندنش
روزه اش عنوانی است افطار کردنش عنوانت حیاتش عنوانت ایستادنش عنوانی
تجهیزش عنوانت تکفینش عنوانت سایر کارهایش هر یک عنوانت افتد عنوان دارد
که حد و حضرت ندارد خلاصه روز عنوان کردیم حج کردن آنحضرت را گفتیم که چش مخصوص
خودش است خود آنحضرت جمیع عنوان خاصه دارد و بیایدنا او را چش کنیم در حج کردن

یابد شخص مستطیع باشد خدا را بپندارم شماها مستطیع شده اید که سید الشهدا
 کنیم یا نه گفتیم چنانچه سید الشهدا بیچ و بند که هر یک صفات مخصوصی دارد و مؤذن مخصوص
 دارد و مناسک مخصوصه دارد حالا این را از ما جدا کردیم که فی الجمله اینها را بیان کنیم بلکه
 خدا ما را هم شریک در ثوابهای این چنانچه حضرت فرمود بیچ و بند اول خروج حضرت بود از زندان
 طبرستان و اصل این بیچ تا مش در صحیفه الهیه بود که حالا ما علمای علم در آن نوشته شده
 و آن دو اوزده صحیفه است که هر یک مال یکی از دوازده امام است هر روز گفتیم که در صحیفه
 حضرت نوشته بود ما حسین جان من ای حسین ای بن خداوند عالم بفرموده جماعتی
 از مخصوصا خودت برو بگره بکشید شوقا قل و نقل مؤذن اول جد بزرگوارش بود
 که اشاره کردیم در روز و خواب و فرمود جیبی با حسین کانی او بک گفتی بی بی من
 پدر ما آنکه مدبوحا با حق گریلا یعنی جیبی من ای حسین حسین که بهیمن زد و بجا بخون و
 غوطه ور شده و در زمین گریلا سر مقدس را از بدنت جدا کرده اند بعد از آن کلماتی
 چند فرمود و از لایحه لحنان گذشت که تاتالها الا بالتهادوه یعنی باید شهادت
 شهادت برای تو ختم است حضرت سید الشهداء در جواب این از آن بیک گفت و عالم
 معنی و احرام بستان مدینه از وطن خودش بیرون امد از قرار گرفتن احرامت بعد دیگر
 بعد از این فرادی برای من بفرم که در روی من نیست اسم سلمه رضی الله عنهما حدیثی عرض
 کرد حضرت بی جواب داد اشاره کردیم ملکه که بعد از آن آمدند مکمل و مسلح سلام کردند و
 کردند با حجة الله علی خلقه بعد جدا و آبیه و انجیب خدا جد بزرگوار را بپندارند
 باری کرد و ما را خدا را ای باری تو فرستاده در جواب ایشان فرمود المؤمنون خففوا و خففوا
 الیه استشهد فیها و هر گریلا و عده کاه حفره من باشد بقیع من که در اینجا شهادت

ملکه عرض کردند با حجة الله من اسمع و نطلع فهل نحی من عدو بلعنا ان نكون معك
 ای حجت خدا امر بفرمایا بشویم اطاعت میکنیم اگر میترسید که در بین راه دشمنان را بیناید
 همراه باشیم دفع کنیم حضرت فرمود لا سبیل لهم علی ولا یلقون بیکم فیه و اصل الیقین
 برای دشمنان من راهی بر من نیست بیک وجود من نخواهند ساختند انکه بر من
 دو گریلا بعد از آن افواج ازین امدند اجتناب از راه از حد که همه مسلمان بودند بعد
 حضرت آمدند عرض کردند ما سیدنا فخر شریف و انصار و کفرنا با مرگ نشد
 کل عدو لك و انما یكفیک لكهناك ای قاضی اما از شعبان توایم باران توایم
 بفرمایا تا تمام دشمنان ترا که الان تود را اینجا هست بکشیم حضرت فرمود خدا شما را
 خیر دهد و اما قرآن کریم فی الجمله رسول الله انما تكونوا بدو ککم الله
 و لو کتم فی بروج مشدده و قال سبحانه لیر الذین کفوا علیهم الفل فی مضایحهم این
 جوابها را اینجا بیان داد بعد جواب بیکم داد فرمود و اذا اقمتم کانی فیها ذاب یقل هذا
 الخلق النعوس و یبذل الخیرون اگر من اینجا بپایم بچه چنانچه بشوند این مردم هلاک
 و من ذابکون ساکن حفره بیکریلا اگر اینجا بپایم بزم کی خواهد ساکن شد و قبر من بیکریلا
 و علیا خذ الله فی يوم دعی الارض که خدا از برای من در روز دعو الارض اختیار فرم
 از مدینه که بیرون امد این ایه را تلاوت میفرمود فخرج منها خائفا تترقب قال رب انجی من
 القوم الظالمین و در مدینه معظمه میخواند و آمدنا الی سوء السبیل از مدینه که بیرون
 آمد خود را شبیه موسی کلم الله نمود که از فرعون نجات یافتم در بین راه خود را شبیه
 بجهای مظلوم میفرمود که سرش را برای من زانیه بودند و سرش را برای من سرانجام خوا
 بود و این طور وقت کو چکر من حضرت کلم الله فرمود که از فرعون و لی ارماء مدین رسد

ای حجت خدا امر بفرمایا
 بشویم اطاعت میکنیم
 اگر میترسید که در بین راه
 دشمنان را بیناید همراه
 باشیم دفع کنیم حضرت
 فرمود لا سبیل لهم علی
 ولا یلقون بیکم فیه و اصل
 الیقین برای دشمنان من
 راهی بر من نیست بیک
 وجود من نخواهند ساختند
 انکه بر من برای دشمنان
 من راهی بر من نیست بیک
 وجود من نخواهند ساختند
 انکه بر من

نام چون رسیدند بکر بلا نام شهید شده بود عرض کردند بخداوند عالم که سفارت با باز
 نکرد و حضرت ابغظلوم نداشتند که بجای او و قبرش شود و بر او مظلوم متصل کردید که
 صبح قیامت حالا اینست که تمام عبادتشان کرده است بر سید الشهداء دایم الاوقات خواب
 ندارند و خوراک ندارند عبادت دیگری هرگز نکردن بر سید الشهداء ندارند چون
 مانند هر یک عبادت مخصوص دارند بعضی مثلاً دایم ایستاده اند بعضی در رکوع و
 بعضی در سجود بعضی در تسبیح بعضی در تحلیل بعضی اقسام دیگر عرض هر یک نوع از
 ملکه یک نوع از عبادت دارند مثل بی نوع انسان نیستند که اقسام مختلف از عبادت
 دارند این نوع از ملکه عبادتشان همان گریه است ^{حضرت} سید الشهداء در شب و روز و
 قیامت بگریه کردن ملکه با بطور مخصوص سید الشهداء است از جمله چیزها که مخصوص
 سید الشهداء علیهم السلام است که هرگز نکرده تمام موجودات بر حضرت مگر بگریه و دمشق و آل
 ایشان و آن خضابین حضرت انبیا که بر احدی قبل از ولادتش گریه نکرده مگر ابغظلوم
 و آن خضابین و است بارت مدفنش ما من نعبد الا و از گریه و قال یذکر فی القبر
 الاظهر هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه گریه از او باز نکرده و گفت بگریه و در وقت می شود
 ماه و در خنده و آن جمله خضابین سید الشهداء است که هر چه در غیر حضرت اسباب بود
 و خوشحالی و اسباب غم و اندوه و در وقت ولادتش خداوند عالم بحیرت فرمود
 برود و به پیغمبری و ولادت حسین هفت روز غم بود و بعضی آنکه سید الشهداء است و شد
 در بود با تمام ایشان و ولدی الحسین اسما عرض کرد که بفرمایند تطبیق کن پیغمبر
 از الله قد تظفنه خداوند عالم او را تطبیق فرمود تو می خواهی او را تطبیق کنی بپاد
 فرزند را اسما میگوید آن مولود مبارک داد و بیان پاره بشی میخیزم بخدا حضرت پیغمبر

اورد و وقتیکه پیغمبر نظرش بر آن مولود مبارک افتاد فرمود عزیر علی ابابعد الله
 باری از جمله خضابین سید الشهداء سلام الله علیه کنز عاوی بن الخضر است و دو افاضه
 چیزهاست که معشوق این بر کاه می بین خالا که در اینجا افشته ایم خدا ما را ایام فرود
 عاوی بن خالا می بینیم میگویم ما که در درگاه خدا چیزی نداریم ولی میشود از حضرت
 سید الشهداء این خالا امر بدین شوم اما کنز عاوی بن حضرت هر یک از حضرت صلوات
 الله علیهم اجمعین چند عنوانی بیشتر ندارند منها عوانات آنها چهار تا پنج تا شش
 تا ده تا بیشتر نیست از حضرت سید الشهداء آنها را دارد و زیاده هم دارد بگویم سید
 صد عنوان دارد می بینیم بیشتر دارد بگویم حد و احصا دارد و مانند مثال بیان خالا
 سید او سید الشهداء عنوانست بیان خالا پیشانی سید الشهداء عنوانست بیان
 کفیات بی دندان مبارک عنوانست بیان کفیات کلوی مبارک سید الشهداء عنوانی
 بیان کفیات سینه مقدس سید الشهداء عنوانست بیان دل مبارک سید الشهداء عنوانست
 بیان افاضه سید الشهداء عنوانست بیان رنجهای سید الشهداء عنوانست اینجا بگو
 عوانات سید الشهداء علیهم السلام است عوانات دیگر هم دارد مثلاً بیان عمامه سید الشهداء
 عنوانست بیان پیراهن سید الشهداء عنوانست بیان انگشتر سید الشهداء عنوانست
 عوانات دیگر است برای حضرت که در حدیث لا شریک له ولا نظیر له احکام عوانات او
 غیر از خودش ندارد و این کثرت عوانات از خضابین سید الشهداء علیهم السلام است بیان عوانات
 حضرت ممکن نیست مثلاً خود نگاه کردن حضرت عنوانست خودش بکباب عنوان دارد
 پیراهن حضرت بکباب عنوان دارد عمامه حضرت بکباب عنوان دارد و زعا شور عمامه
 خواست سر بگذارد اول عمامه حضرت پیغمبر که خواب بگویند بر سید مبارک گذاشته بود

بیان لباس سید الشهداء
 عنوانست

عباس سید عالم تمام ناسر و کلا در برادران بعد از حمد و ثنا و صلوات و موعظه فرمود
 اما بعد باین آیت اعلم اصحابا اوتی و لا خیر من اصحابی و لا اهل بیتی و اولاد من اهل بیتی
 فخر که الله تعالی خبر داده که لا اهل من هو لا الاخذ بهیض اصحاب و اولاد و تورو
 هسرا اصحاب خودند بدم و هیچ اهل بیوی یا بنکوتر و صبر نواز اهل بیت خودند بدم و فخر که
 الله تعالی خبر خداوند عالم شاد از من جزای خبر دهد باینکه من بقیتم و اوم که بکفر و
 اجتماع عیتر بر من خواهند گذاشت که زنده باشیم فانظروا احیاء فی جبل لیس علی کتیبته
 و نام هسان برود در این بنده سید فضل الکیل قد غشکم فاحذروا جملا ابشاش
 ظلمت فرود گرفته سیر کنند و بروید در نام ابشاش کلام جانور و دیگر هم گفت فرمود
 و ابشاش کل جبل سید و جبل من اهل بیت و تقری و ابشاش اللیل و در دینی و هو لا
 القوم فاحذروا یحیی بن عمری هر یک از شما دست بگردان اهل بیت را بگردان و این تارک
 شصت فرمود و مرا تنها بگذارد و اگذار کند مرا با انقوم زیرا که ایشان بفرمان اکی
 کار ندادند حضرت عباس علیه السلام ابتدا فرمود عرض کرد که هر که چنین کار خواهد کرد که
 بعد از شهادت تو ما باقی نمانیم و در بنام خدا نکت که ما باقی نمانیم و در بنام خدا نکت که
 بعد از آن حضرت علی اکبر و حضرت قاسم و سایر اهل بیت مثل حضرت عباس عرض کردند
 بعد از آن نکاهی مخصوص با اولاد عقیل کرد فرمود خبیر من القتل ضاحیکم
 فادعوا فقد اوتی لکم شمارا کشته شد مسلم و دیاری من کفایت میکند از نشان دادم
 بروید عرض کردند سبحان الله فایقول الناس لنا یقولون اننا توکنا سبحان سیدنا
 و بی محمود و خیر لا عمام و لم نرم معهم یصح و لم نطعن معهم یصح و لم نقرب معهم یصح
 و لا ندعی ما صنعوا و الله لا یفعل ذلک و لکن تعذیبک باقیست و اهلنا و نقابا

معاد حق فرمود و قد فصیح الله لعین بعد کلا و الله لعین لا نزل و الله سبحانه و
 سیدنا و اگر از خواهم کرد بزرگ و قای خود ما نراهم بخدا و لکن جان ما و اهل ما و اهل
 تو میبکیم و با تو هستیم و در جنگ کردن با کفار تا مثل تو کشته شویم و زندگانی بعد از تو
 خدا بیخ و ناسازگار کرد و اندازی بن بگجوره از اصحاب اهل بیت حضرت سید علی بود
 هر یک کلماتی عرض کردند بگجوره از اصحاب هر اهلان حضرت بودند که طبع مال اند بود
 و فتنه و طلب ایشان معلوم شد و انشد که سید الشهداء عقیب و مژده و عده که حضرت
 رفتند فاما عکرم ففاد حق معلومست که که اما امر او و احوال آنها بگذارد و برود اهل
 دنیا است و اهل باطلت و میل اهل باطل خواهد کرد پس اجتماع ملعون هم داخل و لشکر
 میبشوم عین سعد شده اند علی بن ابی طالب کینه خاوی و میفرماید بعد از آنکه بزرگوار
 فرمود بحرم الکرم و الحیدر عیسی اهل الیت فکل من بکره ضررا فلنذهب فی هذ
 اللیله الناره در نزد ما اهل بیت نالت مکر خدا و حرام است هر کس میل بنسبت
 و باری ندادند در این شب تا برود و من ضررا یغیب فیکون معانی الدنیا و العالیه
 من الجنان هر کس بخواد باری بکشد بدان جانش با ما باشد و در دنیا و آخرت جان
 فقد اشیء حیدر ان و لدی الحین یقبل یطفر کرا لا عزیبا و حیدر اعشانا فاقض
 فقد ضرری و ضرر و لده القایم و من ضررا یلیسایه فانه من ضررا فی القیوم حیدر من
 خبر داده که فرمودند حسین کشته میشود بطرف کرا لا عزیب شفاشته هر کس او را باری کند
 پس تحقیق مرا قاتل از اولا او را باری کرده و هر کس او را باری کند زبان خودش در جحیم
 خواهد بود و در قیامت علیا بن ابی طالب کینه فرمود ما اتم کلامه و یقری القوم من نحو
 عشر و عین و لم یبق معه الا ما بقض غیر الثمانین و برید السبعین فطر فی الی و فیکند

مَدَنِيكَ رَأْسُكَ خَيْرٌ وَكَبِيرٌ مَلَكًا أَيْ لَكَ فَتَقْبَلُ الْعِزَّةَ وَتَدْنِيهَا تَام نَكْرَهُ بُوَدِيد
 بزرگوارم کلام خود سر که مردم در دست نیست فتنه دایه نماند با او مگر که از هشتاد
 نفر با او از هفتاد نگاه بطرف بدید بزرگوارم کردم و بدم سرباز کش و از برانداختن با کمال
 عم و اندوه چون انظار او دیدم که راه کلوم را گرفت و دست کردم و سناکت کردم و در و بطرف نشاند
 کردم عرض کردم اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ لَوْ أَنَّ فَاحِشَتَهُمْ وَلَا تَغِيْبُ عَنْهُمْ وَلَا تَجْعَلْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مَسْجِدًا
 وَسَيِّطًا عَلَيْهِمُ الْقَفَرُ لَا تُلْغِمُ شَعَاعَةً جِدَّ مَبْعَرًا بِدَجْنَةٍ بَرَكْتُمْ اَشْكُ جَارِي بُوَدِيد
 ام کلثوم سلام الله عليها نگاه بن کرد فرمود ما لک برای چکر به سبک حکایتی و فایان
 لشکر را بر این گفتیم که بچه قسم و فتنه بدید بزرگوارم از عرف تا گذاشتند صدرا بکر و مال
 بلند فرمود و گفت آیت الاعداء بی برضون آن بشنوا و نا بدک لکن ای کاش ایند شهادت اض
 میشدند که ما همارا عوض بر آوردم بکشد سائر بنام از کبریا انخدود و جمعه شد نه شریع
 کرد ندید بکر کردن باری اینکار حضرت بود که اولاد و برادران و اصحاب خود را تکلیف کرد
 چند ضربه بر تن سعادتمند هارماندند و آن بد بچه هار فتنه کار و دیگر آنحضرت آن بود که
 مردان و زنان اهل بیت خود را جمع کرد و نگاه بن ایشان کرد و بکساعت تمام کرد و این
 مطلب قبضی داشت که گفتیم از جمله خصایص حضرت سید الشهدا سلام الله علیه کثرت
 و سائل است و سببها اینکه سبب است و راحت دارد و اعلائی و سائل و بالا ترین و
 افتد که انسان مثلا در روز عاشورا در کاب حضرت سید الشهدا شهید شود الان
 میشود که شخص کاری بکند که انوسل و انجسل نماید بچه میشود که طوری نماید که مثل
 کینه باشد که در کاب حضرت سید الشهدا شهید شدن باشد و حضرت سید الشهدا
 در حضرت باری بن خداوند بین شهید شده اند تو هم اگر در مقام حضرت و باری بن

و اینست که در کتب معتبره آمده است که حضرت سید الشهدا در روز عاشورا در کاب حضرت سید الشهدا شهید شدند و اینست که در کتب معتبره آمده است که حضرت سید الشهدا در روز عاشورا در کاب حضرت سید الشهدا شهید شدند

و اهل دین باشی مثل شهداء در کاب آنحضرت صقی لان اگر سعی کنی در معرفت اوست
 تو هم مثل کانی که در کاب حضرت شهید شده باشی مثلا اگر در بارت حضرت یکبار معرفت
 او ثواب ابو شهداء در کاب و داری غرض و سائل حضرت بیانت آنحضرت
 که میشود تمام و سائل را شخص در یک مجلس جمع کند حتی شهادت را از و سائل حضرت معرفت
 حضرت بارت حضرت حضرت حضرت که بر حضرت الحیدر لک و این و سائل
 کثیره را که حضرت اردن خبال کیند که شخص بنما فاست بلکه اینها برای تمام انبیا و انبیا
 علیهم السلام هم هست هر یک از ایشان بر ایشان این و سببها بوده است مثلا معرفت آن
 حضرت یکی از و سائل است برای انبیا و اوصیایم است یکی از و سائل بارت که برای
 آنحضرت ای تمام انبیا و اوصیایم است ما من شیخ الا و زار کبریا و قال بدق فیک
 الاظهر مثلا یکی از و سائل سید الشهدا کبریا بر آنحضرت هم بیچان هم بر آنحضرت کبریا
 کرده اند از بارت آنحضرت کرده اند اما مل حفظ کرده ام دیدم که یکبار در اش از و سائل
 تر بوده است اقل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله بوده است بعد از اوصای پیغمبر و آنحضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام کبریاش بر و سائل مظلومش از همداد تر و شدید تر بوده است
 کرده ام همین یکجا است حضرت را که چقدر شد بد است این عباس میگوید در خدمت حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام بودم و وقتی که چند صفین بر رفت قلنا انزل یبنوا و هو شط الفرات
 قال باعلا صوتی یا بن عباس انفر هذا الموضع قال لما انفر یا امیر المؤمنین فقال
 عرفی کفری فیما لم تکن تجوز و حتی تنکی ککالی قال فیک طوبی لا گفت که بر سبب طوبی
 کرد حتی اخذت خیمه و سائل تو عه علی صدیه افتد کبریا کرد که در پیش مبارک
 تر شد اشک بر سینه مبارکش جاری شد گفت همه ما هم با آنحضرت کبریا کردیم و حضرت

جاء دین و از دست سید می خالای بعضی در دنیا میگویند یعنی مغربین میگویند سید
 الشهداء برای دینی شهید شده اگر نیز باشد اینرا گویند بکار فایده اینرا میگویند و در
 کارنا مشرق میکنند میگویند فخریه داری سید الشهداء است مردم سید الشهداء را می
 شهید شد شما را به دینی اشعار خودتان بکنید داری خالات خود حضرت موعظه
 خلاقی بحمد از فضایل و وسایل و وقایع سید الشهداء را بگویم موعظه فایده بزرگ است
 زیادی ندارد هم فضایل زیاد است و وسایل زیاد است فایده این بام زیاد است بخوابم
 بگویم وقت ندارم یکی از فضایل حضرت بگویم معانی بزرگوار در نزد حضرت پرورد
 دارد که میشود اگر توسل با وی شویم ما را همین حالا همین جاکه نشسته ایم از جهنم آزاد کند
 و قبایل از آتش نبرد با بعضیون هذا ما اشترى أبو عبد الله السجدة السجدة
 من هذا الصلوة كلما كان من العزقة في حقه و از باره و البکله و غیره این التوسل و موعظه
 فکانه و قبیل من النار و دخول الجنة که این چیز است که ابو عبد الله سید شهادت خرد
 از این سید خدا مرید که بود از معرفت حق حضرت و زیارت ذکر و فایده و غیره اینها از
 آنچه که توسل با حضرت نموده است از ذکر حق از اثر و داخل کردنش در بهشت و سعادت
 دنیا است بخوابم بگویم خالای نشود از هر یک جزوی بگویم آن یکی سبب بود که گفتیم اما
 فضایل حضرت اینهم بسیار است یکی بگویم بعضی حضرت مجتبی علیه السلام و سید
 اولین و آخرین است چنانچه داری گفت که ان الله صلى الله عليه و آله و سلم و آله و سلم
 الحسن و الحسين عليهما السلام فوضع بدن علی بن الحسین را بر آتش و در آتش و در آتش
 و موسی الشهداء من الاولین و الاخرین و این حدیث که فایده و وقت بکار ما
 و افاضات این بام برای امام علیهم السلام است بگویم مثل امر و بار و در بکار حضرت

بافشور و در شکر گفت و منزلش دادند بکربلای پیلا در اطراف هات بود سوار می
 بین راه بود سلام بجزیره کردند و از او گذشتند و بخیر سلام کردند نام این را بدو معلوم بود
 و در آن نوشته بود اما بعد فقیح الحسین بن علی علیه السلام و بقدیم علیه السلام
 فلا تزل الا بالبراءة في غير خضر و علی غریما و قد امرت سولان بلزمت فلا تزل
 حتى يأتي بيغفار امری السلام اما بعد و فیک کتاب من نور سید کادار حسین
 بکبر و حبس کن او را و نکند منزل در جاکه کند مکر نیایان به آیه کیه و رسول خود را
 کرده ام که هر که تو باشد آنکه و طاعت امر من کنی فلما قرأ الكتاب قال لم أجد
 كتاب إلا من عبد الله بأمر من أن أجتمع بكم في المكان الذي يأتي كتابه و هذا رسوله
 قد أخبرنا لا بغار و حق حقه انما امر بكم خروجكم كابر اخوانا مد بخت و اصحاب
 عرض که اینکا غذا بر عبد الله است بن امر کرده که شمار اجسکم در مکانیکه کاغذ
 من بوسه این شخص فرستاده او است او را امر کرده که دست ان من بر ندارد اما
 حکم او کم در حق شما یکی از اصحاب حضرت بنده من مهاجر کنایه بود کافر کرده بان فرستاد
 این را بدو معلوم او را و انشا الله گفت نکلتان امان ما بجز فیه و اینحال چرا آمدی که
 باعث اینکار شوی گفت امام امر کرده و اطاعتش کرده ام و فایده موعظه ام بزرگوار
 گفت عصیت بک و اطعت امامک فیه هلاک نفسک کتب العار و النار و بیل الام
 امانک قال الله عز وجل وجعلناهم ائمة يدعون الى النار و يوم القيمة لا يضرهم
 فاما امانك فبهم معصيت و رد کار و موعظه اطاعت امامت رها کن خود و عار
 و ناز و خوار و خرد و بد اما مانت امام تو را و ان اما مانت که خداوند عز و جل بد
 باره شان فرموده و جعلناهم ائمة يدعون الى النار و يوم القيمة لا يضرهم و بوسه

اختیار کردند تمام قتل و دایم که پیشوای کرمان باشند ایشان را بخوانند آتش بخت
چیزها بیکه سببش میشود و در روز قیامت هر چه باری بخواند برای نجات نیاید
باری کار و اجتناب و احسانت کرد که باید حکام در آن مکان بی آب کاه نازل شود
داده نازل شود حضرت فرمود دعا و تحک شری فی هذه القرية او هدی بینه بنوا
والفایحیه او هدی بینه شعبه بکذا و مارا و ای بر تو که منزل در این بنوا باغش
با این شعبه کنیم این اهل امل را در یک از این دهات جاریه می قال لا والله بمکن
قسم بخدا این توانم این کار را بکنم بجز آنکه هر دو عین این زیادت میسر و هر عین بن بخش
کرد که لان جنگ با اینها کنیم چرا که در بعد از این بخش می شود لا جنگ کردن و
دفع اینها سهل است حضرت فرمود ما کنت بدانم باقیال من بخوام که اینها با اینها
جنگ کنیم باری اینها نکلند باشند که حضرت یکی از آن دهات اطفال و عیال را برانند
انجا پیاده شوند حضرت هم اطاعت آنها نکرد فساد و بیعتا الی آن تو از زمین گزیده
طو تمام دو لشکر رفتند تا بیکر باز رسیدند آن بود که اسب حضرت را نشناخت اسب
عوض کرد و حرکت نکرد و دیگر پیاده شدند و زمین گریلا شود و زاد و بود و گرفت
تمام بنایان بر او لشکر خالف چون که بر اسوارش بودند از اطراف هم لشکر این بنایان
لحقی شد بود مع ذلک علی الاضلال از صبح تا غروب لشکر این زیاد معلوم دو هزار بود
سه هزار سه هزار چهار هزار پنج هزار ده هزار بنایان اطراف هم که دو لشکر را گرفتند
ولی هنوز آب بر روی حضرت ریخته بودند آید باشند لی میخوام ببینم که با غدا باشد
بانه معلوم میشود که غدا نداشتند بجهت آنکه غدا ایشان تمام شده بود و در آب نداشتند
که گرفته بودند غدا که با طراف بودند برای تحصیل غذا پس غدا را بر ایشان پیش

پیش از آنکه آب ببینند باری مثل امر و باد بر سر یک عمر بن کعبه معلوم وارد
کرانند و در شش و حد که شسته بود با اندک پادشاه ندازه که داشت مع ذلک گفت
حسین را میکنم با ملک دمی امیرکم اما ملک دمی نهاد است آتش غضب خدا
بر سرش است گفت الا انما الدنيا جنة مجتلى وما غافل باع الوجود بدین شهر
لشکر هر امین بود و با معلوم اول کسی بود که لشکر داشت آمد برای قتل سید الشهداء
چون حواله لشکرش و سایر لشکر که آمد بودند همان برای جوی حفظ حضرت آمد بودند
این پیش از برای قتل سید الشهداء آمد بیکر که رسید بمرز بن قیس سایر که درگاه
لشکر گفت که پیغام مرا برای حسین ببرد و بگوید برای چه آمد و چه میخواهد در ملک بکشد
ما کاغذ برای حضرت نوشتم چنانکه میکنند از شخص ظالم شهری که او را کثیر بن عبد الله
شعبه میگویند شجاع بود که بیاید چنان بود که گفت من میروم بکفر اینها را مجوز دگفت
و الله لان شایسته فیکن به قسم بخدا اگر خواهی یا حسین را میکنم با ضربت اسب و باوراد
میکنم عمر سعد که است بطور میخوام ولی از او پیر برای چه آمد که میخواند همینکه
بطرف حضرت روانه شد جناب ابوتامه صدای سلام الله را داد و بدین بخت عرض کرد
اصحک الله یا ابا عبد الله محمد بنک شری اهل الارض و اخواه علی دم و آنکه خداوند
عالم اصلاح امور شما فرماید یا ابا عبد الله بدترین اهل زمین و جوی ترین مردم در دنیا
خون و سیالان ترشان در قتلگاهان اند بخداست تو ابوتامه را شد جلور فایس خبش
کثیر گفت صغ سبقت شمشیر را بکدر بفرماید اگر میخواهی بخداست ام عروسی الله شری اهل
شری گفت نمیشود من در سولم از جانب عمر سعد اگر پیغام را میفرستد یا اینها را
بگوید و اگر هم ابوتامه فرماید ای اخذ یقارم سبقت تم بکم بخداست من در سولم

حسین را میکنم با ملک دمی امیرکم اما ملک دمی نهاد است آتش غضب خدا بر سرش است گفت الا انما الدنيا جنة مجتلى وما غافل باع الوجود بدین شهر

قتل سید الشهداء
فرستاده شد از هر
سایه

شهر تو سبک دارم تو بیا پیغام برسان ملعون گفت نمک دارم تو دست شهر من
 بویا بویا بودید و اینجا بان و پیغام لبی بگو من با نام عزیز کم من بخوام کذا شد که
 تو نزد آن حضرت بروی بجهت آنکه تو مرد فاجر هستی ملعون ابو تمام را دشنام داد ابو
 تمام هم او را دشنام داد و حالا پیغام دو دهن خال سلامی با تو تمام صید و کم میگویم کلام
 علیک بالآیات القسی و عزم میگویم ای ابو تمام بگو که انکار فاجر با محال
 خدمت امام برسد با نام کجا بودی در وقت غارت های شان ملعون با نام کجا بودی
 در وقت غارت های با حضرت کجا بودی در وقت طعن بنی ها با حضرت کجا بودی در وقت
 چو ها و شمشیر ها و سکه ها با حضرت کجا بودی که نکذاری انکار را که با پای حکم بادی کبر
 ملعون برکت و خبر بعد از آنست جز بعد از فرستاد که پیغامش را بجهت برساند شروع
 کرد بمسأله آنکه وقتی از راه القبر و نادای السلام علیک یا ابن ابی قحیفه سؤالی از حضرت
 جواب فرستاد با احتیاط فرمود اینم در امشب است عرض کردند هذا رجل جید فاضل
 اینم در دست بگو فیصل الا انه فی هذا الموضع القطیع لکن حاضر کردید آنست در این موضع
 فلیع حضرت فرمود سوال کنید چه میخواهد از من بین فرمود چه میخواهی گفت میخواهم
 خدمت حضرت بوسه بزنم و سلام خود ترا ببندد و بخدمت حضرت مشرف شود و سلام خود
 از خود انداخت پس که بخدمت حضرت رسید خود را بر روی پاهای حضرت انداخت و گفت
 بوسه بده بعد پیغام عمر سعد را رسانید که عرض میکند برای چه آمد ای جبر سب
 آمد شما شده است حضرت درو گویند ای بنی اورد بنی الیکم و اقد صلی الیکم نامها شما
 مرا برین شما آورده است عرض کرد کفر الله الذین کان بک و از حجرت جدا افت کند
 انما بک کبریتها نوشتند و تو ترا از حرم جدا و مکان حرکت دادند فایده الیوم من

خواص من زیاده نام نوینها الان از خواص پسر باد ملعون هستند حضرت فرمود و کرد و
 جواب را بعزیز سعد بن ابی عاصم که با مولای من الذی بک الجنة و بدجل النار ای
 نای من که که هستی و اگزار و داخل آتش شود حضرت فرمود خدا ترا بهشت رساند
 چون که خود ترا با وصل کردی ما اینجا خدمت حضرت ماندا بیست و هفت روز تا آنکه بدیده
 شهادت فرمود عمر سعد بدید بیست و هفت روز تا آنکه بکر برافراست و جواب برایش آورد و از
 حضرت با روی پرده و قایع شد حضرت فراداد که در خلوت با پسر سعد ملعون ملاقات کند و
 از جانب حضرت رفت پیغام حضرت رساند که فرموده بود الله الذین کان بک و انک
 اینک ملعون قبول کرد شیبایست سوار شد برین اند حضرت هم بایست نفس سوار
 ابرو چون که بجهت رسید حضرت با صاحب خودش امر کرد که کنار بروید و حضرت عباس و
 علی اکبر را با خودش نگاه داشت اینک ملعون هم لشکرش و همراهانش را دور کرد
 پسر حضرت غلامش را نگاه داشت حضرت با اینک در یک کداری نشستند حضرت فرمود
 بیا از خدا بر من مدد بمان قال کف و قال آنکه من پسر آنکم که سبید اینها غر و کذا
 بیا با من باش تا خدا از تو راضی باشد اینک ملعون در جواب حضرت گفت خوف آنکه
 که خانه ام را خوا بکنند امام علیه السلام فرمود من برای تو مینازم عرض کرد نماز و اموال را
 سبک بند حضرت فرمود بجز اموال نبوا و اموال در حجاز میدهم آخر وقت من عیان از راه
 و برایشان میرسم پس ناک شد بگریزی گفت حضرت دیدم که دیگر تر از اینم و از او
 برداشته بود مالک بن حنبله علیه السلام عاجل و لا عفر لک يومئذ و الله
 لا رجوان لا تأکل بر الیراق لا یبیرا چه میشود ترا خدا ترا در فراس و درخت خواب فرست
 کند و روی و دنیا و نبایند و ترا در روز حشر قسم بخدا که امید دارم که از نان کندم عراق

بقدر من الله قرضا حسنا الا كفى متكبرين الحسن بخدا بدو عبادا بالحق سلام كرد ولى
دو معامله خودش حلال فرموده قبضا عطفه و كذا آيو كبر و خال او را بن ابد شريفه را الله
اشترى من المؤمنين انفسهم كه ابر فضل و رحمت صبر پاد مجرم از مؤمنين جانهاى
بشمار اموال ايشان را شتر خداوند عالم بايع مؤمن كامل مبيع جان و مال قيمت من
چيز است اين كم لجنه هشت ناباشان مبدد ملك ايشان بكنند از كجا انقبه كه
ملك ايشان بكنند بقرينه لام لهم كه از اين بليلى است چونكه هر كس را كه بپوشد صبرند
ان بپوشد مثال خودش است هم لجنه هشت چيز است چيز در او هست و در اين عالم
تصويرش كايينى ممكن نيست بخدا ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر
هم چنين نديد و همچ كوشى نشيد و بقلب همچ بشرى خطور نكرده انچه موصوف است
انعام است اما زنده اند ملك كليات اين بدنها اما الان زندگى ابروح است
انعام زندگى و سر او دارد بعد از او خودش هم زنده ميشود اينست كه عالمى مثل عالم روح
پيدا نميكند و اين الدار الاخره و لى الحيوان و مريضه و انجات خلق و گفت در اين عالم
علينا قالوا انطلقنا انما الله انطلق كل شئ چونكه تمام از زنده و با شعور اند نه مردهاى
عشق بروى نين راه ميرند و پراكنده با طراف ميشوند چنانچه در دوزخين سطح
در دنيا پراكنده ميشوند و ان انهار الجنة تجري من غير اخذ لوى من غير شوق باوى
و حديث است كه در هشت پستى مكانيكه بعضى مؤمن مبددند اينست كه اگر تمام
ان نعمان او بشوند جا و مكان ايشان را در و تمام اوضاع و اسباب هم را در اينجا
مؤمنيكه ادى از همه اش لا ديكره مؤمنين كامل و كمال چه دارند از اين معلوم ميشود
ان قسم هستند از مؤمنين كه در هشت جا دارند از ملك خودش و مهربان مؤمنين

انما كان في انك در دنیا بزارت قبر مقدس استبدالشهدا علیکم یا مباد است
 بارت قبر الحسین و هو یزعم انه لنا شیعته حق موت فلیس هو لنا شیعه وان کان من
 اهل الجنة فتومر ضیفان اهل الجنة کسکه بزارت مظلوم کربلا یا بد خطر عظیم
 در کادش هست براه امام جعفر صادق علیکم سفرا بد هر کس بزارت استبدالشهدا بود
 و ترک کند غاف و سولخدا و انمه هک علیهم السلام است قال قلت له ما تقول فینن تر انزل باد
 الحسین و هو یقید علی ذلک قال قد عرق رسول الله صلی الله علیه و آله و عرقنا و عرق
 یا امر من بهوله الشهدا باری کلام در خوبی عززش با خداوند عالم بود شبانی از مردم
 هیچ داخل در آن الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم فشد اند و نبستند
 با خداوند عالم معامله در دنیا کرده اند مثل کافری و مشرکی و فاسقین و نحو انها
 و بعضی هستند معامله بونی با خداوند کرده اند و بعضی که معامله تام و تمام با خداوند
 عالم نموده اند و جنات فی جنة دارند و بعضی اعدا درجات هستند یعنی صاحبان درجات
 اعدا هستند اینها شهدا هستند اینها هم چند طایفه هستند که مثل درجا شهدا
 بد و درجات شهدا کربلا دارند اگر چه شهید هم نشوند اول طایفه کسکه قلبش طور
 هست که اگر حضرت پیغمبر یا امامی از امامها علیهم السلام بود جهاد میکرد فی سبیل الله و کشته
 هم میشد ولی چون خالابستند او شهید نمیشود خداوند عالم نظر مثبت یا و ثواب شهید
 کرم میفرماید در نامه علش ثواب اجر شهید میبویستند طایفه دیگر من خرج من بینهم
 مهاجر الی الله و رسول الله ثم ادرکه الموت فقد دفع آجره علی الله کسکه از خانه رفت
 بود و برای بارت الله یا بارت حضرت سول یا انمه هک علیهم السلام یا تعالم احکام دینش
 میر اجر شهید باریش برایش نوشته میشود طایفه دیگر ملا دی علوم و دینی که آنیکه با خدا

فرستید حاصل علم میکنند اینها هم اگر میسر شود ثواب ابو شهید را نامه عطا نوشتند و بشود
 و طواف بکر هم هستند که ثواب ابو شهید را دهند بگو ایضا جان و رجات اعلی
 کانی اند که در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شهادت دادند و بالا تر از آنها کانی اند که در
 رکاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شهادت دادند و بالا تر از همه شهدا در رکاب
 حضرت مهدی علیه السلام اند که در رجات آنها از همه بالاتر است بالاتر از در رجات اینها هم
 در رجات شهید اکبر است که این بزرگواران در رجاتشان از همه حق و شهید اکبر هم
 بالاتر است نص کلام رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود ان نصیب سید شهدا
 الاولین و الاخرین و اصحاب سادة الشهداء نص کلام امیر المؤمنین علیه السلام انهم
 شهداء لم یسبقهم سابق ولا یقتلهم لاحق از شهید اکبر هم بالاتر است نص کلام خود
 سید الشهداء علیه السلام که فرمود بعد از خداوند و خداوند اما بعد فانی لا علم
 اصحابا اوفی و لا خیر من اصحابی و لا اهل نبی برتر و افضل من اهل نبی هیچ صاحب
 و نادر تر و بهتر از اصحاب خود نمیدانم و هیچ اهل نبی از نبی برتر و نادر تر از اهل نبی
 خود نمیدانم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان کعبه مدینه بکفیل چهارده ساله
 پوشید ملاطفت با دگر در اختصار ذکر اند بجهت سبب این نوع ملاطفت این کردی فرمود
 دیدم که این طفل خال قدم حسین را میبوسد از این جهت جز ببل جبراد که این طفل را
 حسین خواهد بود و در کربلا بیفوق کند اند که این طفل جناب جبریت ظاهر نبوده است این
 در سنت نبوت بر اگر چه پیغمبر مرده بوده است عرض ملاحظه کرده ام دیده ام این شهدای
 کربلا میبوسد و بلا وجهت نبوده است که افضل از تمام شهدا عالم شده اند بیست و پنج
 اعلی اندازند بلکه بواسطه کامل بودن ایشانست در تبت که خداوند عالم اینان کامل

[illegible]

و آنکه اند که در هر مرتبه از مراتب سادات و موحدینند سادات یقین دارند که
 سادات ناز خواهاستند سادات و ده گجرها هستند سادات کوه دهند هاستند
 سادات خمر دهند هاستند سادات عا دهند هاد را خدا هستند عرض از حضرت
 سادات خدا افضلند از سایر عدا ملاحظه بقیستان و شوقشان بکن بیرون چه
 ضرورتی داشت که ایشان را حضرت امر فرموده بود چه مخصوصی دره بودند بل کاتبینا
 بزرگی و پراز شک نموده بودند و نوران داشته بودند که تو پر کنند حضرت داخل
 شد که تو پر کنند تو پرین خضر هذانی و عبدالله بن عبد الرحمن بن عبد الله در خیمه
 ایستاده بودند که حضرت بیرون بیاید ایشان بروند تو پر کنند و بر مضاحکه و شوخی
 عبد الرحمن بکمر عبد الرحمن گفت ای بر برد اینوقت این ساعت شوخی میکنی فقال
 لقد علم قومي اني ما اجبت الباطل كما لو شاء قوم من هذا منكم من شوخی دوست
 نداشتم نه در وقت کاملی نه در وقت جوانی و اما افضل ذلك استيشار انما نصير اليه
 فوالله ما هو الا ان نلقى هؤلاء القوم بالسياف فاعلم انهم ساعه ثم تغلقون ابوابكم
 حالا ابن شوخی را بگویم بجهت آنست که در نه که بنام مولای فاداده است ادراك میکنم و بیو می
 خود میروم والله اذن ان مقام بقدریت که انبقرم ایشمیر همانان ملاقات کنیم و شوق
 با آنها بکسانه کنیم پرازان خود العین را در اغوش بگیرم عرض ملاحظه کرده ام مثل
 سید الشهدا علیهم السلام ندیده ام و تمام مقامات سعادت بکمال و بکجهت بوده اند چنانچه
 نازشان را در دوزخا شور و بجماعت کردند همین طور در دنیای از چیزها هم بجماعت بودند
 بجمشان بجماعت بود که سرکی شان بجماعت بود و تشکی شان بجماعت بود و خوشان عجا
 بود خوشا ایشان بجماعت بودند و له شان بجماعت و سایر کارها شان هم بجماعت بود

سجده شدنشان بجماعت بود اگر چه بعضی سرهای مقدس پیش از شهادت حضرت
از بکشد شده بودند ولی بر سر نیزه زخته بود نیزه دهن سرهای بیاد کسان هم بجماعت
بود با اهل بیت هم در شبای از امرها بجماعت بودند مثل در اول که آمدند بکربلا
بجماعت آمدند وقت رفتن هم جماعت رفتند اما زنهای با سرها بجماعت رفتند داخل
بجای آنکه بیایند ملعون جماعت شدند جماعت شدند و در میان بیاینها رفتند
داخل مجلس بن بد عید شد جماعت شد احترام دیدند بمیدانم از خالتی شهدا بگویم
با خالاست شهدا بگویم با از خالتی بنزد هایش بگویم امروز که هفتم است آنرا بر
روی امام و اصحاب اهل بیت بنفست بودند امروز نام از این زبانی بر سر ملعون
بهر علیه الله رسید و آن نوشته بود رحل بین الحبیب و اصحاب و بین الماء و قلاب
منه قطره خابل بنوا بر منار حبیب و اصحاب حبیب و میان آب که بقطره از آن آب
نخوردند عمر ملعون در همانوقت که نام رسید عمر بن عباس را با پانصد سوار فرستاد
حضرت و آب خابل شدند منادی عمر ملعون که عبد الله حبیب از دی بود و انظار
در مقابل چندین نفر جماع بود صدا کرد با واد بلند با حبیب الا نظروا لی الی الله
کانه کید الله و لا تدرون منه قطره واحده حق و تو اعطشنا ابیمن نگاه میکنند
باب که مثل کید اسنان صافست بخوابید از آن بقطره اشامید انقدر تشنگی میداد
بما که از تشنگی بمیرید حضرت نفرین کرد در حق ان ملعون عرض کرد اللهم افل عطا
ولا تقیر له ابدا خدا با انظار مرا تشنه بکش و هرگز او را بنام خداوند عالم دعا
حضرت مستجاب فرمود و انظار مرا تشنگی میداد کشت بر آب بکر همان سر کرده
موکلین آب عمر بن عباس صد کرد کلام این خبیث را من بگویم چه نمود ولی هب نقد

در روایت که کان سماع مثل هذا السند علیه من منع الماء شبنم مثل کلام تعین
شد بدو بود بر حضرت از منع آب با دی از شهدای کربلا خواستیم که در این روز چیزی بگویم
بخواهیم از احوالات ایشان چیزی بگویم نمیشود فی الجمله تعینشان و بر تمام شهدا عالم
بگویم اگر بخواهیم بطور تعین از بر تمام اصحاب شهدا بگویم نمیشود خالا همان تعینشان
بر شهدا بدو بگویم که ایشان افضل از شهدا عالمند خداوند عالم با اهل بکربلا که اصحاب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند نفرمود بچند که رفتند با مال کفار بکربلا میباید
با قتال با کفار میکنند و از بعد که الله احد الطایفین آنها غیر ذات التوکیه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که ایشان خبر از اصحاب بدو عرض کردند که قافله باشد که مالک
بکربلا بیاید و اصحاب سید الشهداء در مقام سعادت اذ آن شهادت بقبلی بودند
که اگر از حضرت زن برای کشته شد بخوانند حضرت ندکی بر او نشان میداد حضرت
میشدند اهل بدو ملنکه باری کردند و اصحاب کربلا بجهل میکردند که زد کشته
شوند بناد که ملنکه بیاد ایشان بناد کشته نشوند چه هم شوق داشتند برای کشته
شد بلکه بخوانند چندین دفعه کشته شوند یکی از اصحاب که زمین بین است
علیه عرض میکنند بخبر که باینکشته ها از روی من حاصل نمیشود دوست داریم که هر
دفعه کشته شوم در راه تو خدا وجود مبارک شما و این جوانان شیعیان ما و سایر اهل
بیت را بامت یار و وقتیکه حضرت فرمود بر و بد عرض کردند لا تخلیل خیر لعلم الله
انا قد حفظنا بحیث رسول الله قسم بذات خداوند عالم که ترغیرت آنها نخواهیم گذاشت
اگر هفتاد مرتبه مار بکشد بشو زانند و خاکم را بر باد دهند از تو نخواهم مفارقت
کرد تا آنکه مرا خود مراد نرزد تو ببینم چرا چنین نکند و خال آنکه بکشته شدند

ترسان و لرزان ندید بودم اگر از من می پرسیدند شجاعترین اهل کوفه کتب من ترا
 نشان بدهم این چه خالنت که در تو می بینم حرم سلام الله علیه گفت نه چنین است تو
 خیال کرده من خان خود را در میان هیئت دروخ می بینم و نخواهم جهنم اختیار کرد
 اگر قطعه قطعه بشوم و سوخته بشوم بطرف حضرت وانه شد اما از یکد کناش بزرگوار
 خود شرم امین نداشتم که از او حضرت بگذرد و خود را ولایت خدا اهل بیت و خود را را
 و نماند بود لرزان بود بطوریکه دو روز حضرت را گرفته بود با لشکرش که حضرت مثل یک
 بود در میان او و لشکرش آن بود که در بین راه بطرف حضرت که می رفت ستمناش با بر
 سر گذاشته عرض میکرد اللهم الله استغفرت علی فقد راعیت قلوب ولایاتک و اولاد
 یثرب فیکم خدا را بخداستغفرت انابه آورده ام تو بام را قبول فرمای تا بحق یلای اولاد
 تو او اولاد دختر رسول ترا فرستادم اما عیبای خود شراب سر کشید طوری که حضرت
 او را نشناسد همان قسم خود را بر سر قدمهای غریبه که بالا انداخت خاک قدمها
 حضرت را متصل میسوسید شراب بلند میکرد حضرت فرمود از رخ راسک استغفرت من
 عرض کردم من آنکس هستم که ترا گذاشتم بر گرد می میسوا الله عهد داشتم که اهل بیت را بطور
 بتو خواصم که الان تو بر کرده ام تو بام قبول است یا نه تو شر از آن بود که میباید تو بام قبول
 نشود اینطور کرده است و راسته مکنه بنامه بر داشت خالامی بود که گفت که اینست
 مقام و مقامیست که در دیگران نیست طایفه موافق فضل و کرم خداوند عالم تو بام قبول
 شد حضرت با و مرده قبول تو بام را داد خالامی اهل بیت مقامات کثافت بزرگوار
 بگویم بکن نیست که اهل الا نشان کنیم شایع شود از حضرت بخوابد کاهی مشغول و دایع
 عبادت حضرت پروردگار بود کاهی مشغول نشسته دادن و لا و اطفال بود در پیشگاه

در این کتاب
 شرح کتب

خلاصه دارد و فیکد علیا جارت نبی خدا را میباید در بین نسکه دادن خالامی حضرت
 رخ داد که نشکست بگو و فاضل انها با مد صبح عاشورا شد بنامی نماز حضرت شریف و زود
 حضرت حجاج بن مسروق بود ولی صبح عاشورا حضرت فرمود علی خان توان بگو از آنرا
 گفت حضرت علی اکبر علیه السلام نماز را خواندند خالامی بگویم وضو نکردند یا نه
 وضو نکردند همه تسبیح نماز را خواندند ولی نمیدانم نماز را چه طور خواندند چونکه
 هنوز صبح نشده که لشکر عمر از جا حرکت کرده بودند چه قدر لشکر موافق و ثابت که در کربلا
 از این نیست هزار نفر لشکر یون است بعضی چهل هزار بعضی پنجاه هزار بعضی زاده
 از اینها هم گفته اند این سعد ملعون سبک لشکر بود پس ملعونش و ز بر بود عمر بن خطاب
 بر میسر و شمر ملعون سردار لشکر و علمای بدر و غلامش را دیکد ضعه طرجهها روانه
 شدند حضرت هم لشکر خود را جمع کرد سی و دو سوار و چهل نفر پیاده بودند در کمین
 لشکر هبیر بن قین سلام الله علیه قرار داد در میسر لشکر حبیب مظاهر سلام الله علیه
 قرار داد و اعطی زبینه العباس بن علی علیه السلام اخاه و خود حضرت با اصحاب و لشکر
 قرار گرفتند خیمهها را در پشت قرار دادند چون حضرت بجهان انکار را میباید داشت
 کرده بود اطراف خیمهها را خند کشید بودند هبیر و زبینه ای جمع کرده بودند حضرت
 فرمود آنها را میان خندق ریختند آتش زدند که میباید آن بسترها هتک حوت خیمهها
 نماند فیکد لشکر عمر ملعون هجوم آوردند اطراف خیمهها خندق آتش زدند شامها
 میباید که مصیبت حضرت ها ننگنه شدنته بالاتر از این هم هسته ملعون هبیر که
 انخاله داد بد کلامی گفت که من میگویم ولی حضرت رجوانش فرمود باین را عیبه المعری
 آنت اولیها حبیباً ای پسر من که بر میخیزند تو معینا اهل آتش و بائش خواهی رفت سلم

من عو سجد خواست بر انظار ایستاد حضرت نگاشت مسلم عرض کرد بگذار بنشین
زیرا که این شخص فاسق است و ازین رو که آن جبار بن است و ازین سعاد مملو همان طور
که با لشکرش آمده بود و بدو پند علامش که عید از لشکرش بود گفت علمای این نزد یک نزد
شدند و در وجهها را گرفتند گفت بفرمان بیاورد و بدو در دین بر طرف لشکر
انداخت گفت لشکرش را و ای عید که لا یموت الا من رزق شهادت بدید پیش میبرد
که یک بر طرف حسین و احسان انداخت من بودم بعد از آن همه سبک دفعه خبر از آن
بر طرف حضرت انداختند و ابله ای را که من اقوام کانتها الفطرها اند فطرت با زبان
بر طرف حضرت انداختند که حضرت در همین یک دفعه خبر انداختن ظالمان شهید شدند
ببینید لشکر چه قدر بوده و هر یک احتیاج چه قدر رسیده که آن دلیران را با انداختند
شهید کرده و دیگر بعد از آن خطبه بنطلب محتاج نیست بحمل و کذب برانکه روزه عا شورا
هفتاد و دو عشا بوده برای آنکه هر یک از یکا عجل کرده اند تا آن حضرت برین خبر
میدانند و فرستادند و عظمه فله کسب معوا و در کرم فله ینفعوا موعظه و مواظبات این کوثر
ندادند و بیادش آوردن خدا و موافقت با حق و عین حق و حقیقت حق و حقیقت حق و حقیقت حق
آن بدینست و این شرمه آنست که بود که بعد از شهادت آن حضرت بقدر سحر و دایره
تا آنکه خوراکش را بری حضرت اندر زد یک مردم صداد و بیدار آمدند با اهل الکوفه و حلقه
تیمم و اهل اهل عراق با ایشان صفا حضرت را بپیشیند و بفرمود آنها الناس اسمعوا
قولي ولا تعجلوا حجة اعطاكم بما يحق لكم على وجه اعذر اليكم مردم خواهش دارم
مدرسا که شود با نظر امان ساکن نمیشدند و اهل علم میکردند و آخر فرمودی ساکن شود
حرف عظام من بن سعاد مملو و عثر آمد لشکر گفت فافضوا له حضرت خطبه طولانی

خواند بعد از آن بجهتشان فرمود آنها هم گوش دادند و ایستادند و هیچ جوانی نمیدادند
با نایب خدا این سعاد مملوون گفتند بلكم كلوه فانه ان آتينا و اى شما عذاب شدیدی
حرف او بنزد چنانکه او پس بدینست که اگر بگوید تمام بایستد این طور حرف بزند منقطع
نخواهد شد کلامش و بیانی و خست نمیکرد و بعضی از حسین مثل بدش معذرت و قصاص
و بلا غشت اگر او را بحال خودش بگذارد بگذارد کلامش منقطع نخواهد شد و این را بگویند
حضرت بجز قسم خطبه موعظه کرده بود آنکه آنها چه قدر مضطرب و بلغا شده بودند و در که
لم يسمع قط منكلاما ولا بعد ابلغ في منطيقه منه هرگز شنیده نشده بود پیش از او
بعد از آن متکلمی که ابلغ در منطقی باشد از آنحضرت باری نباشد که تکلم کند شرمه
پیش آمد گفت یا حسین ما هذا الله يقول انما احببتم ما نقول يا حسين چه میگویند
با اینهمان تا ببینیم چه میگویند حضرت فرمود اقول ايقوا الله ولا تقنطوا فانه لا حول
قولي ولا ياتيك مني فانه اني نلت نبيكم و جد في جد نبيكم و جبريتكم و اعد قلوبكم
قول نبيكم الحسن سيدا شباب اهل الجنة میگویم دین خدا بتان و نگاهدار
و مرا نکشید بر آنکه قتل من برای شما فاحلال نیست و هتک حرمت من نکشد که بر شما
حلال نیست بر آنکه من بجز خیر چیزی شما هستم و حق من خداست و جبریت بر شماست
شاید شما رسیده باشید قول پیغمبر شما که فرمود حسن حسین دو اقای جوانان جشته
باری این عظمها و کلامها از حضرت با آنکه میدانست که در کفره تاثیر ندارد برای اتمام
حجت بود و اصل تاثیر نکرد انظار الهی را و اول جمله که لشکر حضرت را بران کردند و عجل
شهید کردند تا باقی تمام مجروح شد بودند از ضربت تبرها و پیکانها و سید الشهدا
بعضی هستند که جنک نکردند و کارشان طوایر و رسید الشهدا علیکم بود و هر

اینکه بنشیند و اقله از او بکشد و داشته باشد اگر بگوید خواهر جمع را برای که بر
 مصائب ایشانست انعام هم هر یک سوا موایر است التحداهن و مقابل شما کرده اند
 سید التحداهن در ذکر به ظاهر مصیبت شما کرده است و جوایب بین چه قدر و چه
 مضطربند حقیقت هم اضطراب دارند و خیال کار دیگران را به خیال خود می بینند بلکه متوسل
 و متوسل شویم بیک صاحب اضطراب که در عالم که مثل او مضطربند چون هیچ معامله
 حقیقی تا حال از خود مان سراسر نداریم هیچ خرید و فروشی را بین با او فصل و درستی
 نداریم بخوابیم بلکه بوسیله مظلوم کردیم که هر معاملاتی را با خدا کرده ایم و بوسیل
 همگی مثل او با خدا معامله نکردیم و خدا را فروختیم که ما را فروخت و ما را فروخت
 هر چه داشت در او خدا داد و از اینجهت است که متنازع شد در عالم فکر که ما از امتنا
 حضرت سید التحداهن بگوئیم گفتیم سابق که سید التحداهن علیه السلام در بیان از جبر عاقلان
 از غیر خود را حال می بینیم که آنحضرت از جمیع جهات و در جمیع اوقات متنازع از غیر خود بود
 حق در آن خلف هم نورش از جمیع نورها در عالم متنازع بوده است و در محشر هم
 آنحضرت متنازع است از غیر خود را متنازع است که محضرت صد کبریا فاطمه زهرا علیها السلام
 علیها عرض میکنند داخل محشر شود و فقول لا ادخل محشر اعلم ما صنع بولدی من
 بعد فبقولها انظر فی قلبی القیمه فتنظر الی الحسین فانما الحسن علی و انظر
 صواخه و اصبر صبر الحیا و تصرخ المثلک لصراخها صبر باید داخل محشر بشود
 تا آنکه ببینیم با فرزندم چه کرده اند بعد از من عرض میکنند نگاه کن در قلب قیامت
 نظر میکنند فاطمه زهرا علیها السلام که این است طبر وقت معجز می رود که فاطمه صبر
 میزند و منهم بواسطه صبر او صبر میزند و تمام ملکه هم صبرها را بلند میکند و

بگو سید التحداهن همان طور بجزای اعتنا خود را محاصره میکنند بر فاطمه و سید
 بگوید من می بینم خود را فرادارند و بگوید من فالتشاراد فیا من مشهور پیش
 همین طور سید التحداهن اسمش از جمیع اسمها در میان خود و حضرت سید
 فرج و می بیند که صد هزار سال در بر کشته زنده اند و شکی نیست که سید التحداهن
 لوح و بگو انما ما بر داشت شرک و بگوید و لکن انما یبقی لکوا کما الدن فی الفی انما
 تحت یز یوح و ما تظن الله انما یسار لیس اهل فی فقال انا انتم خیر الانبیاء محمد
 بن عبدالله و بگوید خیر یسار فقال که با جبرئیل ما هذا السمار الذی ما دایت عرشه
 در خیشک روخته داد ما اندک و اکبر بدیده مصیبت که در آسمان و شمس و قمر و
 زان سما و درختان کیش می بیند خداوند عالم و در کماله شمس سما را بنظر خود کشت
 دنا و در زبان قضیه بیع گفت من بر اسم طبریز انبیا محمد عبدالله علیه السلام منم را بیا
 جبرئیل را نداشت و فرج که بقیه این سید که اینها با اسم سید انبیا محمد عبدالله علیه السلام
 حضرت یوح سر سما و بگوید که هر یک در خشک داشت و نامها چنان سید چنان را
 فرج و انما و اظهرا لشداد فقال جبرئیل هذا سما الحسن فاستمر الخ انبیا ابیضا
 یوح با جبرئیل ما هذا لشداد فقال هذا الکم فذکر فیما الحسن در خنده و نور را
 بود و یک نداده و در ازان ظاهر شد جبرئیل گفت اینها حسین را بر پیکر سما پدید
 برون و فرج سید ابی جبرئیل این نداده و جبرئیل گفت این خود سیدان شرع کرد
 را و فرج قصه شما و سید التحداهن و بگوید که این را گفت که امت چه خواهند و کرد و پس
 گفت بر فاطمه و جوادان حضرت سید التحداهن علیه السلام نمود و در اسم حضرت آنم از خدا
 عالم بود و من که فو لشداد جبرئیل را نداشت حضرت یوح عرض کرد که خداوند عالم سید را

این قدس است و غیره من اورا بحسب نامیدام و تعزیت بود در عزای او گفتند
 در حال ممتاز بود و دان تولدش از غیرش ممتاز بود و قیدیکه بولد شد حضرت پیرید اگر انما
 فرزندم را بنیاد و اسماعیل که هنوز با کنز اولادش نکرده ایم حضرت فرمود ان الله قد
 ونطقه و منجواهی اورا تشریه و تطبیق کند خداوند عالم اورا تشریف فرموده است انما
 میگوید و قیدیکه حضرت نگاه کرد با نمولود و بجز نگاه کردن بکریم کرد و فرمود عزیز علی
 ابا عبد الله مصیبت بر من گرانست ابا عبد الله انما میگوید عسکرم انمولود تازه و
 شده است و بکریم میبندد حضرت فرمود برای او وقایع و حکایات عجیب کرد بلا خاصه
 نورش ممتاز بود شخصی در اینجا ممتاز بود و در تولدش هم ممتاز بود و محمد
 هم ممتاز بود در دعای و زسم شعبان و عادت طریقه مهدی فحی غانذون بقیه محمد
 تربیه و نظیر او نبه ناخال شنیداید که هیچکس از اینها با او صبا علیهم السلام چون لا در
 سبب حاجت شفاعت شود مگر این مظلوم که اولادش شفاعت بخات شد اول زبیه
 دو ذابیل چون که در ذابیل ملک برایش شانزده هزار پر بود و میان هر پری با و دیگر بقدر
 میان زمین و آسمان راه بود بکریم و در طیش بکبری خطور کرد که منای عظیم و حلال
 الهی بود بجز این خدایند عالم شانزده هزار پر هم با شانزده هزار پرش افزود که جمعا
 شد سی و دو هزار پر میان پری تا پر دیگر بقدر میان آسمان و زمین منافعت بود بعد امرش
 فرمود طبران کن یا صد سال از سالهای الهیه که هر سالی هزار سال دنیوی است این کرد
 بیک قائمه از قوائم عرش خدا عالم نرسید خداوند فرمود عذابی که این عظیم فوق
 کل عظیم و لیس تو می شوی و لا اوصفی کان بکریم بیکان خود ای در ذابیل من بزرگتر
 از هر یکی بالاتر از من چیزی نیست من موصوف بیکان نمیشوم یعنی مکان مخلوق نیست

بواسطه انخلورش خداوند عالم را و غضب کرد علیه الله تعالی انجله و مقام من صفو
 المفاک و برضایش را و مقامش را و صفو و ملائکه بکرفت چون انطلو و مولا شد انقلا
 تمام بنا و انید شد تفصیلا در از جمل و حی شد بحیرت که با فرار قبل از ملنکه که هر
 قبیل هزاره را و ملکست با سبکها اسنانی نوی مسیح مجسم که بران قبیلها در و با قوت بود
 و حیران شان ملنکه بودند که انها را با قوت میبکشند در دستشان طیفها از نور بود
 ناز شوند برای همیشه بستاند خداوند تشریف بخیرند و گفتن حکایت که بلا با خبیب
 بدو ذابیل که شنیدند در ذابیل که با جبریل ماله فی اللیله فی السماء هل فامیه القیمه
 علی امیر الدینا قال لا و لکن ولید محمد صلی الله علیه و آله مولود در دار الدنیا و قد قضی
 الله تعالی امیته مولود در ذابیل که امراست مولود را دانست که چه قدر است جبرئیل
 قم داد که از پیچید خدایا بخواهد ای نمولود که خداوند برضایش و مقامش را و بکریم که در
 آمد خبیب که تعزیر گفت حکایت مصیبت بستاند انکه بعد عرض در ذابیل را بعد
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رساند حضرت فرمود بنیاد و بد جبینم را آوردند و هو مفلو
 فی جرد و بی حیرت را در یکجا و چه چشم کشید بودند قدر بطریق آسمان بلند
 کرد عرض نمود اللهم یحیی هذا المولود علیک بل یحقن علیه و علی جسد محمد ابرهیم
 و انما یبیل و انسخی و یعقوبان کان للحسین بر علی و ابن فاطمه قد عذبتک فادعیه
 در ذابیل و قد علیه احی و مقامه من صفو المفاک فاستجاب الله دعائه و عفر
 للملک با و ای در ذابیل خدمت انمولود مبارک بنا و در دنیا و خداوند برای قد و مرتبه
 او از او در کز شیطانش و مقامش را با و هر یک در دیگر سبب حاجت شفاعت از برای عظم
 از جمله جمله بوده است خداوند عالم او را برای امری بخات فرستاده بود و در دیگر پری را

چهارت شریف
 همان ایستاد
 با و در ذابیل
 نشسته بود و در
 است و خدایان را
 مبارک است
 بسیار

شکست و در ایامی که انداخته جبرئیل که برای مبارکباد است و الهام فرستاده فطرش خورد
فطرش قنار که در او را خدمت حضرت پیغمبر بود شاید از برکت آن بود و حضرت عاکند خدا
از جوش بگذرد جبرئیل او را به سرش بر حکایتش از حضرت عزیز کرد و فرمود پیغمبر قل له
تمتع بهذا التور و اعد علی مکانک بکوی فطرش خود شربا بنمود و باله بیکان خود
بر کرد و فتح فطرش با این بر علی و از قنار خود شربا بیکان بر علی باله بیکان شد عرض کرد
یا رسول الله اما انتک ستغله است و این بود و در خواست داشت عوض آنکه باغی
من شد و هر کس بزبان بر بارش بناید او را بر سر نام و هر کس سلامی یا تحسین کند او را
بر سر نام و هر کس صلواتی باو فرستد او را بر سر نام و همچنین این ظلم و ستمی است
غیر اینها از آنکه هم شد گفتیم در دنیا از چیزها ممتاز است در شرب این از اشامید
شرب هم از دیگران ممتاز است بجهت آنکه هر اهل این عالم از پستانها نان شیر خورده اند و هر
این ظلم و ستم را که از دینی ظاهر میشود که این ظلم از احدی شر خورده حق از حضرت
کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها بلکه هر از آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرب
خود خلاصه حضرت با تمام شرب را از آنکه مبارک و رسول خدا صلی الله علیه و آله خورده است
با از آنکه پستان حضرت فاطمه زهرا را هم خورده در ذکر عهد ممتاز است و حفظ و حرا
ممتاز است و حافظ و خادش مثل حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت را مثل زنها
چه طور و بجهت ما شانرا حفظ میکنند حفظ میکرد در دوازده بارت حضرت پیغمبر را
الکلا علی صاحب التور و الکینة و عار حضرت محمد بود که اگر بقیه های راه مبرور مثل
پادشاهی نبود که لشکر در پشت سرش باشد حق آنکه مردی بود از یکدیگر تو قلد داشت و
دو القابین میکند یعنی صاحب قلب بکوفتی خدمت حضرت آنکه بیکدیگر نظر حضرت

انسان و عار و هیهت عترت چاد را و تا شکر کرد که چو بخوایست خانه برون برود که شمشیر
بدنش پوشید عوم باها مثل این پیغمبر این سبب و عار بکوفد بیکدیگر و بیضا
کوچه را می بکند حضرت خواست که را بیکد اینطور با نظر فرار بیکدیگر چنانچه عار و طلال
حضرت هم با نظر با نظر مبدل بود او را گرفت و دندانها و نایا می او را بوسید خالا این
بوسید دندانها سحر است و باید سحر کجا واضح شد و مجلس بدین وقت که
بفضیلت حضرتان باری چیزهایی که حضرت ممتاز است آنها و آنها مخصوص حضرت
دینا است خالا به تفقد این است و همچنین در چیزهایی که مشترکند یعنی نزد کواری
دارند باز در میان آنها حفظ مثلا اگر کسی حاجت داشت بخدمت عرض میکرد و بیکدیگر
کاغذ را بخدمت میداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود از حاجتک تقبیه حاجت
عرض میکردند شما بخوانید بعد جوار بر این میفرمود بقدریکه من بخوام کاغذ را
بخوام لابد باید پیش من بایستد من زحمت میخورم بیکدیگر و در مقدار از زمان و نش
پول و مال بپاداشش معرفت که مال را بپاداشش بپاداشش بداد و بداد بداد که بپاداش
شامل باو بپاداشش بپاداشش حکایتی که درین سائل پوله را مشهور است حضرت
پول را بدی بپاداشش داد بود سائل کناری قسطنطین را مشهور است بیکدیگر از زمان
حضرت عرض کردند چیزی که بناقده است اینقدر پوله را مشهور است بیکدیگر حضرت شمشیر
چرا بفرستد با او می خوشحال ملاحظه کنید شما مصیبت اشخصه که با نظر کردیم بود
و راضی نمیشد که بیکدیگر سائل پیش رویش بنامد مباد دلیل شود هیچ شخص با آن
کرامت بر کواری و روز عاشورا اینهمان روز کار موال کرد و سواران هم برای خبر
زیادی نبود بلکه برای خبر خیلی کم بود اهم برای خودش نبود برای دیگر چه بود سواران

بِقَوْلِ صَلَوَاتِكَ حَبِيبِ مَظَاهِرِ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِ بَيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 رُوَادِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ كَرِيْمِي شَمِشِي بِبَادِ كَلَامِ حَضَرِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 وَأَعَدَّكَ قَوْمَكَ كَيْفَ تَقْبَلُ صَلَوَاتِي بَيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 بِأَمْرِ الْخَلْقِ أَيْ بِبَيْشِ كَرِيْمِي شَمِشِي بِبَادِ كَلَامِ حَضَرِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 انكَافِ غَضَبِي كَيْفَ حَلَمَ تُوْدُو بِحَبِيبِي وَدَاعِ تُوْدُو عَرَضِي وَانْشَاءِ تُوْدُو لَآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَانْشَاءِ تُوْدُو لَآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 تَقْوَى صَلَوَاتِكَ لَآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَانْشَاءِ تُوْدُو لَآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَانْشَاءِ تُوْدُو لَآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَانْشَاءِ تُوْدُو لَآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 قَسَمُ خُدا اِي قَامِي مِنْ اميد دارم كه هنوز نماز تو تمام نشده كه در پشت من سم نماز كنم و سلام
 از بنات تو بچيد و بچيد تو و نماز دو برادر من بيايم باري حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 لشكر ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 بيش روي بناد كن ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 شهيد شد اين نماز خوف حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 كرد آن نماز بركت از ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 بنواشت بر اين نماز همان ركوع و استسجود و ضرب الحجاب و رقعه قصرة
 وَصَوَّرَ لِي عَلَى مَا تَقَرَّرَ بِالْبَيْتِ وَرَبِّكَ الْوَجْهَ سَقَطَ كَمَا عَلَّمْتَنِي يَا رَحِيمَ
 وَكَانَ مَدَامَ عِبَادَ جَلَّ جَلَّتْ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 بركت و بركت سجده نماز بشكجه بود كه از ان ساعت كه سر مقدس ابرو بن كذاشت
 الى الان ديكر بلند نكرده است اين نماز مخصوص سيد الشهداء بود كه احد چنين نماز
 نكرده اما صوم مخصوص سيد الشهداء انهم گفته دارند كه هيچ صائتي چنين صومي
 نكرده است تا سال اول صوم من بعد انم دوز هفتم محرم بود بار دهم محرم بود و نهم محرم بود و دهم محرم بود

سيد انم چير وقت بود در اين عالم دنيا بود در عالم آخرت بود اينها كه ميگويم تشبیه
 نبش كذا با نطق بلكه حقايق است حقیقه دوز بود حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 افطار نكرده جد بزرگوارش صريح باین فرموده باین است حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 بِأَمْرِ الْخَلْقِ أَيْ بِبَيْشِ كَرِيْمِي شَمِشِي بِبَادِ كَلَامِ حَضَرِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 ال محمد افطار شد بار دهم بار دهم بيش من باشي عجل ولا تؤخر بعضي على الشهادتين
 و عجل افطار و اخودش در شعا شود اگر في عجل ديكر هم در دوز غاشور باز بشه
 خودش على اگر كرفت عجل ديكر هم در دوز غاشور باز بشه
 كاسه ديكر هم دارد براي تو مغموا بدوز دينا و دينا اما با حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 اينجا دهم هم نماز است اينجا و متعارف بر كه حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ
 كرده است كه مخصوص خودش است خداوند عالم قرار داد كه اگر لشكر اسلام ده يك
 لشكر كفا باشد جنگ كند و آن يك نيك عشر فن بعليو و يا شين بعد از آن چونكه
 خداوند عالم ضعف لشكر اسلام را فرماست فرمود ان يكونوا الفاء بعليو الفاء قرار
 داد كه اگر لشكر اسلام نصف لشكر كفار باشد جنگ كند اما كذا جهاد براي يكفري
 عجزت قهاره مقابل سي هزار لشكر بلكه در مقابل در بار دهم لشكر كه بشاوه بنابند
 مكر براي ظلم كرده كه او بكنفر عجزت قهاره بود و لشكر اعدا مثل سيل بازان
 مثل نور و ملح بر او واجب شد كه براي اخباي بن خدا جهاد كند بلكه ملعون كوي
 كه چون با حمله ميكرد لشكر از تو سس فرار ميكرد كذا ليرايو المنيش شجاعته از آن
 بزرگوار بروز نمود كه از لشكر تا بحال ظهور نرسيده عجب بود كه شجاع حبيب
 در صفحه دوز كار نمائند ميگويم كه سيد الشهداء عليه السلام شجاعتر از حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ رُوحِ حَضَرِ ابْتِدَاءِ بُوْدُو كُوَادِ بِيْشِ

اگر باشد از نماز
 عجزت قهاره
 اگر باشد از نماز
 عجزت قهاره

در همین ایام بعضی از جاهای شبیه سازی میکنند و نسبت علیا جناب بید السلام الله علیها
 میشود شمشیر بدست میگیرد و مشی خوانی میکند یا سوار است که کسی چنین کار و قیصر
 بمثل آن کند بدمدای بجهای از علیا جناب بید السلام الله علیها و هر از حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام چنانکه بدین طور راضی میشود که بگوید علیا جناب بید السلام الله علیها
 میگرد با آنکه نشان و مرتبه که خداوند عالم باو لطف نموده که او را صاحب عصمت
 صفا نموده هیچ مقامی دارد که امام را بتدوین و دروغ سازد و وقتیکه نظر هاشم
 یا حبیب الله و شهدا افتاد بدو ترا این هم میگویند در بعضی از بلاد عجم
 در شبیه عروسی قاسم ساز و مضیق و سایر آلات و آلات و لعب میاورند و خوانند که
 و خوشحالها میکنند مردم آنها که بدو ترا ضربت و در آن برزگوار است که دین
 خدا چنین میشود که او را داخل آن کنند اینها هر دو دعاست اینها هر دو دعاست
 این او ضلعها نموده است بلی در کفایت عروسی قاسم و دفن بوده است و کربلا
 و آنچه دفن بوده است در بر سرها و بسنها و اما در آنجا بودند و در آنجا که فلان
 بود و عروسی هم بجهل و اما در آنجا بودند و وقتیکه زنهای آنجا میگردند بان کفایت
 فلان که نمودند عروسی را ده بودند که با سواره بودند پیش اما دوی و شتر عریان
 بی جهاز سوار کردند مردان اهل بیت هم در جمل و اما بودند یعنی هر و فلان
 با هم بودند برای اما در سر و تخت هم بود اما نه اینجور سوارها بلکه سر برش
 اجناس شد بود چونکه سید الشهداء هم بدو شریف حضرت قاسم را بر روی سید
 شهدا گذاشته بود و وقتیکه حضرت صدیق کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها را بجهل
 برمدای امیر المؤمنین علیه السلام میبردند زنهای امیر بودند بقاع و عروسی تصدیفها

و شعرها میخواندند در فضایل و مناقب عروس و اما در این قاطعه هم زنهای امیر امیر بودند
 که بجهل قاسم میاورند این زنهای امیر میخواندند و لی نوحه و احسنا و حسنا عروس
 داخل جمل و اما در در کربلا شد و لی وقتیکه داخل شد بدو اما سر و بدت نداد این
 و اما در عروسی میانشان مناسبات شبیه بان میباش که بان که و اما در آنجا بکفایت
 بر زمین افتاد و عروس هم از کعبه به بلقا الحیج من افتاد و قسیم آنکه و اما در وقتیکه بر زمین
 افتاد استغاثه کرد و گفت یا عیسی یا محمد عروس که بر زمین افتاد استغاثه کرد و گفت یا عیسی یا
 عرو را صدا زد برای آنکه سرش را جدا کند عروس هم عرو را صدا کرد برای سرش عرض کرد
 یا عیسی یا محمد صل من عرو را است و عرو را و عرو را خال و انبی حقیقت طلب را معلوم شد که عروسی
 هم عروسی است صیبت عروسی من بطور است که گفت نه اینجور که در میان مردم مشهود
 باری میخواند خال را شرح کنیم در میان مصیبتها حضرت قاسم تا حال هر چه گفتیم از عروسی
 بود گفتیم این ظلم و بیاد است از عروسی شد از جمیع جهات را اول از آن گرفتن ممتاز است
 تا آخر کشته شدن اما حکایت از قتل گذشت که حضرت را از آن نداده شد بدو هم
 اکبر را بر این رخ داد عروسی را خوانند تا آخر آنکه گفتیم خال را و وقتیکه عروسی بان عروسی
 دید از آن خواست از قتل نداد جهت شهادت که در و ابنت و عروسی و عروسی و عروسی
 کوچک بود هنوز بحد تکلیف رسیده بود و با بطلب که از آن نداده اما علم باشد
 برای جهات از آن بظلم و است که هنوز بالغ نبود و جهاد بر او واجب نبود و لی
 سایر شهادت اینطور نبودند اینرا دانستی پس آنچه که بعضی میگویند که حضرت و عروسی
 بعضی از آن نبودند دروغ است بجهل آنکه جهاد واجب بود چه طور میشود که امام از شهادت
 ندهد و وقتیکه این ظلم برای جهاد بر زمین امدان کسی من فلان نظر آید الحسین و

جمله بیکبار خج غش علیها از مختص این مظلوم است که چون بدالشهدا نظرش
 باو افتاد شروع کردند بگریه کردن انقدر که پند حق غشی علیها فلما اتفا طلب
 القاروه فانی الحین علیکم تا هر دو غش کردند افتادند چون بهوش آمدند قاسم
 از جنگ خواست حجت را دشمن داد قلنا لک السلام بقیل بدید و در جلیه حق اذن له
 مقتل بنا کرد دست پای حضرت را بوسید برای اذن دادن تا آنکه حضرت اذن داد
 باری قتلکه بمظلوم خواست جنگ کند بنص حدیث صحیح انقدر که بخت حضرت رسید
 با این مظلوم تا هر دو بهوش شدند این از مختص او است و اگر اذن ندادن انحضروا
 بد بکران هم شنیده و حجتی ندارد و اینک به چند وجه دارد با آنکه خود حضرت را و
 مرد و برای مفاد فکر به کردند باری بیعی و باری غرا شد عروسی که عروسر عقد
 کرد هنوز با هم نشت که عروسی مناسب شد با راههای بکر باری بعد از اذن گفت
 بیرون رفت از جنگ مسلم ملعون و وابسته که گفت من در لشکر عرو ملعون بودم
 با این غلام بعضی قاسم علیکم سکریم و علی قیس و از او و فلان و فلان قطع شمع
 احدی ما انما نمانه کان فیهم و بدم یک پیرانه و از اری بوسید با نعلین و بند
 نعلین پای چپش قطع شده بود از جمله مختص این مظلوم لباس خربش است که حضرت
 بنوع مخصوص و قتلکه بخواست بخش بفرستاد و بوساند شمس ان الحین علیکم
 شق از نای القایه و قطع عیاست نصفین ثم دلهما علی وجهی ثم البسه ثیابه یصوف
 الکفن و شد سبغه علی سطر القایه و آرسله الی المعرکه با بطور کرد که اطراف
 پیراهنش و اگر نزدیک بگردش بود شق کرد عمامه اش را هم و نصف کرد برش قتلکه
 چیده و ز باد پیرا بر روی صورت مبارکش او را نکرد بعد از آن لباسها را انداختن باو

پوشانند و شمشیرش را حضرت در دگر او بست خالا این نوع لباس پوشانند چند وجه
 دارد بنامد بخصوص لبین شمشیر خودش بخصوص لباسی که کفن پوشانند ولی وجه
 عمامه را بگویم شاید برای ان بر صورتش او بخت که چون دوی قاسم کان وجهه شقه فیر
 مانند ماه شب چهارده برق میزد و مبد خشد خواست که مصون باشد از نظر انظار امان
 که مبادا کسی ببیند چشم بر بندش با خواست که از کرمی آفتاب انصوت شد آفتاب حفظ
 با خواست که دشمنان نفهمند که ان مظلوم چلی کوچکی بر او دلبه و چون شوند باری
 با خال مدان نزد یک عمر ملعون اول موعظه کرد فرمود که یا عمر اما تخاف الله اما از اری
 الله یا اعیی القلب اما انما اری رسول الله صلی الله علیه و آله ابصر از خدا انبصر امر
 خدا را مراقبت در باره ال رسول میکنی یا مراعات رسول خدا صلی الله علیه و آله میکنی عرو
 ملعون گفت شمارا در کتب برین است هر اطاعت هر بد میکنید فقال القایه لا جزاک
 الله خبر امر و خدا را جزای خبر ندهد ندی لا سلام و نزل ال رسول الله صلی الله
 علیه و آله عطشاناً ظمناً قد اسوتک الدنیا یا عینیم ادعای اسلام میکنی و ال رسول
 خدا را تشنه لب تشنه جگر و اگر میکنی بطوریکه از زبانی تشنه دینا پیش چشمها
 سبانه یعنی بکر طافت برای ایشان از تشنه نماند نزدیکست که هر هلاک شوند
 باری اول موعظه کرد دهد موعظه اش نماید ندارد بخال عمر بدینا خوفه منبته قات
 و اخی احدا تقدم الیه قتلک ایتنا کبرند بیداش نباید برکت بطرف خیمگاه
 صداع و سن و دختر عرش باشند که هر یک صد که کرد آدم دختر عرش و قتلکه
 دید قاسم آمد برخواست برای حرام او و قال فرجاً بالعمیر الحمد لله الی آراجه
 وجهه قبل الموت گفت خوش آمد عزیزم حمد برای خدا فی که پیش از مردن رو

۳۵۸
 و این نماید که قاسم در پیش نشسته بد که نهاد مبارز مطلبند فرمود که اگر
 طاقت ندارم که در پیش تو بنشینم با سبب خود سوار شد برین آمد مشیر اکبر
 و نیز میخواند این شکر فی قان ابن الحسین سبط النبی المصطفی المومنین هذا حسین
 کالایسر المرفیق بین اناس لا یسوا صوب المیز اگر از این باشد بداند من
 حسن سبط پیغمبر خدا هستم این حسین که در میان شما مثل اسیر شده است جمله کرد
 لشکر با احوال کودکی و صغر سن و هر که جهاد نکرده جنگ ندیده شش نفر از انکافران
 اشرار را بدین فرستاد و بر کشت بخت حضرت آمد عرض کرد یا عمار العظمی انک
 یسر یومین الماء حضرت آنکه نداشتند مدام بر سرش نهادند لشکر شرار او را بر سرش نهادند
 قاسم سینه را بدید مکدم کوباید چشمه آبی بود کسیر آب شد و قتی که بخت بر کشت عمار
 از روی گفت و الله لا تدن علی من یجوا هم جمله شد بد که برای طفل بکنم و کار را باو
 کبر میبرد بن مسلم گفت شجاع الله و ما یزید لک و الله یوضعی فاقبط الیه
 بیک یکفیک هو لاه الذین یخوشون چاره دار یا محمد و شد دستم بخدا که اگر با طفل
 مرا بشیر بر من خواهم دست بطرف او کشو تو دگر مرا میخواهی کار را باو سخت بگیری
 من جماعت که دورتر گشته اند کفایت میکنند انظار کوش نکرد طوری آمد و دست
 سر حضرت قاسم مشیر را حواله کرد بر سر مبارکش زد از فیکه صورت انظار شد بد بود
 که حضرت قاسم توانست طاقبیا و در موقع انظار لوجی و فصحا یا عمار عجل الحسین
 انما یجلی الصقر همانطور که سوار بود بر دوش بر من افتاد انظار نهاد آنکه حضرت را
 بر زمین انداخت داده کرد که سر مبارک را جدا کند قاسم صدا کرد یا عمار حضرت را بلند
 باز شکادی جرعت تمام آمد صفها و از هم جدا شد و شد شد اللب لا عصب فاستند

۳۵۹
 مشیر با غضبناک خشم الوده جمله بر عمر ملعون کرد مشیر حواله انکافر نمود انکافر
 دست خود را بدم مشیر حضرت داد که از مرق قطع شد گفتیم که حضرت قاسم از سبای
 شهدای کربلا از جهات کربای ممتاز است ان جمله امتیازات ان حضرت در استغاثه است
 چرا بجهت آنکه شهدای کربلا که بر زمین میافانند استغاثه میکردند بجهت آنکه امام را
 در نفس اخیسینند و داعش کند اما این مظلوم استغاثه کرد که یا عمر خلاص من هذا
 الظالم عمو جان بنیامرا از دست انظالم خلاص کن که میخواهد مرا جدا کند حضرت
 جرعت تمام تشریف آورد و بلا می فرستاد بطوریکه برای احدی بان شریعت نکرده بود آمد
 که عمر سعد از دی ملعون میخواهد که سر مبارک قاسم را جدا کند حضرت مشیر حواله ان
 ظالم کرد انکافر دست استش را بلند کرد و قطع شد یک دفعه طایفه انکافر و جمعی باد
 از لشکر عمار جدا کردند حضرت که انکافران را میزدند و قاسم در این حین که حضرت
 مشغول بود بخت کردن مان کفر همین مکرر صدا میکرد یا عمار یا عمار خالا انیکه هر یک از
 شهدای کربلا بر زمین میافانند همان بیشتر یک دفعه صدای خود را بنیایا یا عبد الله در کبی
 بلند میکردند و این مظلوم قاسم را آنکه حضرت را لا شری تشریف داشت مکرر یا عمار یا عمار
 او را کبی میگفت سرخ او را سرش را بخت که چون انجا بیک حضرت قاسم بر زمین افتاده بود
 مکان و سبب نبود و اهل طایفه انظار را لشکر عمر که میخواهند عمر ملعون را از دست
 حضرت بکشد جنگ برپا شد و دامام مشغول بدفع انظارها بود قاسم بواسطه انصرتی که
 بر سرش رسیده بود قادر نبود که از جای خودش حرکت کند و اینها میخواستند حرکت کبی
 کردند قاسم را لکه مال یا مال میکردند هر وقت پای اسبها بعضی از اعضای حضرت
 که میرسد صدا میکرد یا عمار کاهی یا عمار میگفت بعد میگفت یا عمار بل و در کربلا سید

میخوانند و با هم میکنند و با خدا نمیکند از منافقین الذين يخادعون الناس في الدين لئلا يفتلوا
إلى الآخرة فاما هؤلاء الذين لا يفتلوا بالله الا قليلا عرض اینجورده شخص
منافقت این نشانه نفاقست یکی از علامتهای بی ایمانیت سبب میشود که اگر ایمانی
هم باشد برود و با دیگران که کاهان است از کاهان دائمیه و ضلله دائمیه نگاهبند که
در تمام حالات شخص برایش گناه نوشته میشود اگر چه در خواب با عبادت هم مشغول باشد
تو این از برای بنویسند کاه را هم بنویسند و اینها بیایست از جمله آنهاست تا بنویسند
کردن در صبح در عالم استطاعت که تریقه برایش همین کاه را بنویسند قبل از آنکه
که همان جن معصیت بنویسند مثل نگاه کردن بنا عرم عرض اگر کسی کاهان دائمیه
و ضلله باد بکند یا بدست بی ایمانیت اگر فی الجمله ایمان باشد خواهد رفت بخصوص
اگر توبه هم نکند توبه هم نداشته باشد بخیر چون هم من التوبه الى الطلوع چند بار اندک
دلیل بر این دارند که هم گناه عاصیه الذين اساءوا للروحانیان کذبوا بايات الله و كانوا
یهاکمون بنیون ابن ابرو اعلم اجاب بنی سلام الله علیها در مجلس بزرگوار معلوم برای
بزرگ خواند که توبه ایستقام و با دق از کاهان و سبده که تگذب با خدا نموده است
با انها میکی عرض بن با دیگران که کاهان باعث قتل ایمان میشود چون ایمان که تصدیق بخدا
و رسول و ائمه و قرآن و معاد و سایر اوضاع است جو د است مستقر و مستودع ایمان
مستقر نمیرد اما مستودع چون غار پر است میزد و ایمان مستودع میشود که در وقت
زندگی برود و میشود که در ایام کار هم طور می میشود که در آخر کار ایمان از دست بگریزد
چنانچه وارد است که کینه نماز را تخفیف بطوری اعتنائی و سبک میخواند یا شخص فریب
که مانند عزاب چنگ بر زمین میریزد و الله و الله نفس ای القایم بیدار من استغنی

بالتسوية بدينه بان تحت عهده مقرر بعض قسم باخذ اينكه جان محمد باي القاسم مرد
فرض قدرت و است هر كس ببرد و متخلف نماز باشد ايمان از او برود و در وقت شتر
بفرض بگره هستند كه ايمان در وقت مردن از ایشان برود و آنها اشخاص هستند كه
بول دارند و بكمه بنزد بعضی مستطیعند با وجود استطاعت حج ببيت الله نميكنند
همچو شخص در وقت مردن با او ميگویند ان شئت الله بيا او نصر بيا چون ترجیح
كرده بخوابي بگو كه بچه بخوابي بضرای بچه بعضی از دين اسلام بپوش برود خداوند عالم هم باين
مطلب اشاره كرده و فرموده است من كفر قال الله عني عن العالمين و بعضی چنانها هم هست
كه اگر شخص ترك انجا كرد در وقت مردن ايمان از او برود و مثل ترك ذكوة اگر كسي ذكوة
ندهد ا هم در وقت مردن ايمان از او بپوش ولى از همه بدتر آن اولئك كه ذباكر كن كناه
باشد زیرا كه ان در كجايه ندارد باز اينخانه اجماع چاره دارد بسم چيزيكه علامت و تتر
ايمان و پيدا فائق شخص است انكه ناله بغاين توبه نكند زیرا كه بعد از مغايبه كظاهر
شد انما و آخرت از ملاقات دين حضرت عزرا ابل عليه السلام و ملنگد ديگر چاره نبست
و در توبه نبست خداوند عالم ميفرمايد و كتبنا التوبة للذين يغلون السبلات حتى اذا
خسروا اموالهم اتي توبه تبت الان اين برای مسلمانان كناه كار است تا احوالشان
مشغول معصيه هستند چو مغايبه شد ميگویند الان توبه كرديم اين ثمر بخايشان نداد
ولا الذين يموتون وهم كفار و هم كفار برای كفار هم توبه نبست اينكه خداوند عالم فرموده انكه
خبايل نشود كه تمام ايات خوف برای كفار است باري ملتفت باشد كه بيش از مغايبه توبه
كنند ببيند كاهانان چه جزو است علاج كند همه كاهان علاج دارد حتى كفار هم
ميشود كه علاج شود پاره از كاهان هستند كه از ايمان انسان بپوش و ميگویند

کردن بکمال طیبه لا اله الا الله بر کرد چنانچه وارد است که نفس شریف محمد صلی
 علیه و آله با آن سر خوان که محضر بود آمد هر چه فرمود بان جوان که بگوید لا اله الا الله
 نتوانست بگوید محضر فرمود که این جوان چه گناهی کرده است که نتواند کار بیک از او بخند اینم
 حضرت فرمود ماد در دار عرض نکردند بل و نمازش در اعاق کرده است بیک بیک با درها
 بجای می کنند و می بیند رسول خداست بر سر جوان محضر عاق و آله آمده است و تلبیس
 میکنند و ایشان بر می گردند بر سر بیدار در خانه ای نیندازد فرمود ماد در شریک و بید
 مادرش آوردند حضرت فرمود از فرزندش راضی شو عرض کرد چگونه راضی شوم و حال آنکه
 سنگی زده است چشم مرا کور کرده است حضرت بنامش فرمود راضی بشو که بفرستم آتش
 بنادند و از نبوت من عرض کردند نه رسول الله راضی نباشم و فرمود خالاک را راضی نباشی
 از او راضی شوی راضی شد و بان جوان باز شد بکافری گفت لا اله الا الله و تسلیم
 نمود چهارم چه بگوید علامت من این است که شخص هوای دل خود را خدای خود قرار
 دهد و آنکه قوه الهی مبینی غالب بر هر چه موافق هوای دلش است از خدا
 خود قرار میدهند خداوند عالم و رسول خدا را فرستاد علی بن الحنفی مردم خلاصه نمودند
 بدین باطل راه بردند مگر گفت ام اینرا خلاصه میگویم کاهی جبرئیل علیه السلام میامد در
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود چرا داخل نمیشوی عرض میکرد صورت در میان خانه هست داخل
 نمیشوم خلاصه نمیشوی دل خودشان اینصورتها دارند سر کرده اند که بقیه خود
 قرار داده اند و مستعمل کنند ملاحظه کنید چه میگویم و فیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 داخل مکه معظمه شدند و با علی داخل کعبه شریف و صوفیها را بر در داخل حرم
 الهی شوم اینقدر مدتی در صورت خلاصه کاتب ضیاء العیون نوشتن جاری کرد

مباشه داخل
 حضرت پیغمبر

دست مردم افتاده این چیز باطل را بدین قرار داده اند تا نه باب شد الوه و ما عزا دام
 صوت گذارند اندام دست مردم سجده میکنند حضرت صادق علیه السلام هر وقت که میخواستند
 سجده کنند بپشت خاک میزدند و داشت باز میکرد و با پنجه میفرمود تو هرگز بخاک سجده کرده
 با دخیل چیزهای دیگر هست که علامتی اینها را و موجب عاقبتی است از عجز آنها و در
 و عز و غیر از اینها و سعادست بلکه الفجاست و خواطر جمیع انسانیت از خود شایسته
 از دبا و سعادت است اینچنین عز و زاهدان و وضعی میکنند و حدیث میکنند که کافران
 شب میخوانند خدا آنها را دوست میدارد و میفرماید خدای من هر آن بنده را که شب بخواند
 تا صبح را با آن غار من قبل از آنکه از آنجا بر آید و سلاطین میگویم در شب با دوشی آنکه
 از خوش خلقش تنگ میشود و ثواب تنگ شد خلق او بیشتر است از ثوابی از شایسته
 بگوید قرآن کریم را پیش قبول شد بخودش گفت که ای بد بخت چرا قرآن را نپذیرفتی
 خداوند عالم بر رسول انومان فرمود بپند ما بگو این بد بخت گفتن تو بخود در دین آن
 بهتر است از عبادت چهل ساله تو عرض عجز و انکار و در تنی شش سر عزیز میکند عزیز
 و عجیب است و ذلیل خالات حضرت سیدنا محمد علیه السلام را ملاک کرده بپشت چپها
 مناجات در تمام عبادات را داشتند داشت که هر چه حضرت سیدنا محمد را داشتند آنها
 داشتند اینصورتها صیقل در عالم خودشان که با خدا و مدد عالمیان دارند حستان بکارها
 بیانات خودشان میدادند حستان لا اله الا الله و بیاناتی که با اینکه از اینها صافی ظاهر بود
 با طبع منرا اند و معصومند اصلا کاه میکنند با وجود این بین در عالم خودشان و
 خداوند عالم بچشم مناجاتها دارند حضرت سیدنا محمد علیه السلام عرض میکند اللهم
 لو کانت الی حق کسقط اشعار عین و انجبت حق منقطع صوتی و فک حق نشتر

[illegible]

سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي وَيَحْمَدُكَ لَا أَصُو شَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَأَشَدَّ عَلَى نَفْسِكَ بِأَمْرٍ
الْأَوَّلُ وَالْأَوَّلُ وَيَا أَوَّاهُ الْفُقُوسِ وَالْعُقُولِ لَكَ الْعُلُوُّ الْأَعْلَى يَوْفَى كُلُّ قَالٍ

[illegible]

این قسم جناب و ادب نداری نسبت لطاف الالطین اند که آثار و احادیث خداوند را بر ما
 سر صفت خوف بپندم خوف الله تعالی داری یا نه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که
 خوف محقق الا خوف الله همه خوفها و ترسها نقدند مگر خوف از خدا المدم سر شاه کار
 اینکه تا خوف آخرت درین دنیا نشود بگوئی بخدا امید دارم منکر از این سخن نتوانم شمارا برگردانم
 و در کتب ولی صاحب الخوف العظیم والرحاء الاعظم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید
 بدیعی غیر آن نبوی الله کذب العظیم ما باله لا یبین رجائه فجعله فکل من رجاء
 عروجه فجعله لا رجاء له الله فانه مدخول و کل خوف محقق الا خوف الله فانه مدخل
 ادعا میکند بخدا که امید بخدا دارد و دروغ گفته است قسم بخدا وند عظیم اگر امید
 بخدا دارد چه اثرش در او ظاهر نیست بعدانی چه طور و دروغ میگوئی اینکه میگوئی بخدا
 امید دارم از تو سوال میکنم امر آخرت درین بزرگتر است یا امرایک بیاز چه طور شد که اگر
 یک بیاز در خانه ات باشد بهر طور هست تحصیل میکنی و در اینجا میگوئی بخدا امید دارم
 خدا که هست آخرت با این بزرگی هیچ عمل نداری میگوئی بخدا امید دارم خدا که هست خالق
 که دروغ میگوئی البته که هیچ صفتی درستی نیست البته که الله ربی تو که میگوئی کشید
 اجوابش هیچ وزنی نداشته حالا برو تا که مهلتی برای علاج کار خود ترا بکن آمدن از قرآن
 کتابی معجز قرآن کتاب است حسیله بد بدانی معنی این نیست که یک قرآن جای هیچ
 قرآن خرد کتاب قواست بلکه معنی اینست که آنچه در آن هست واجب غیر واجب
 درین منت من بان اعتقاد و اقرا و دارم عمل میکنم حالا بین این همه بات قرآن بگوئی
 تا بشکر ده که قرآن کتاب توشه باشد یا نه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که نیتیا
 و آدم بین الماء والظلمین من یمنی بودم و قال انک ادم در میان آب کل نیتیا بعد از چهل سال

از اول ایجاد شد

در نماز رجب معیشت شده اول این که بر این حضرت نازل شد این بود یا ایها المدبر قم فاعلم
 و ربک فکبر اجماع بر خود پیچیده یا شوم در از عذاب من بر سران و پروردگار خود
 تعظیم با عظمت پروردگار را ببرد بر سران و اخوان که بر این حضرت نازل شد این بود و اتقوا
 یومنا ترجعون فی الله حاله بین یک کلمه از تمام قرآن در توانا بر کرده یا نه بین یک
 ایه از آن قرآن بود لت نوشته یا نه اگر یک کلمه از قرآن بود نوشته یا نشو نوشتن آن قرآن
 کفن قرآن نوشته شد و از هزار تباری که بر سر قرآن هزار سال قرآن بخوانند همین نوشته که
 در کفایت الوهیت من هم در صفات عبودیت میگوئی میگوئی یا آن بعد از آنکه خداوند
 عالمی میبینم بهین راست میگوئی هیچکس از این خدا نیستند شریک قرآن نداده یا خبر
 هزاران هزار کس را بر سبیده بداند کلماتی در قرآن هست تخلف ندارد داخل حال خود را
 بنحیه میفرماید قائم من طغی و اثر انجوة الدنيا فان الحجیم هو الماوی اما هر کس که خطبا
 و زود و دنیا را بر آخرت اختیار کند چه من و ماوی او هست همین که حالت طوری است که برای
 دنیا از دین خودت میگذری بدان که جایت جهنم است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بفرمود
 بازار موعظه میکرد این باضم از موعظه های حضرت بود موعظه ایشان اقتضای بود نه مثل ما
 که حکما باید منیر باشد پرورد موعظه کند باری و میان بازار موعظه میفرمود می گفت
 اهل بازار مشغول امر دنیا تا از سبید شجار ارم در میان درختها میخواند میخواند
 متجانی قمر درون میشود کسی غرض کرد چکن فرمود خود تا از اقران بسجده بپایند اگر
 از اهل جهنم هستند لان کاری که کند که خود تا از اجات خداوند عالم میفرماید یا ایها المدبر
 یعنی سببین یعنی غایبان در سببین خواهند بود چنانچه مؤمنین در بهشت خواهند بود
 و ان الانزال لکن یقیم باری باید که قرآن که کتاب تو هست خود ترا بان بسجده از اعتقاد

و عمل داشت باطنی و افشانی که چیزی که الان از قرآن میزان نداشتی علیج کادر این آمدیم
 در عهد صلی الله علیه و آله بنویس و الاغنه علیهم السلام سادق خود مانوا با ایشان بسجده
 مشاهد با ایشان دادیم با اینکه گفتند داریم اول اندکی از صفات و خالات حضرت پیغمبر
 بگویم پیغمبر خدا با آنکه افضل خلق خدا بود بین چنانکه تواضع و فروتنی داشت من تو
 ملا و بخاور که شدیم مسجود از خود مان مغرور و خواطر جمع میشویم که کو با خود مان از افضل
 خلق بالاتر میدانیم بین او ترس داشت تواضع و اهدیم نداری از تواضع بگویم بگویم
 آبی خواست وضو بکند عرض کردند سبزه ناپسندید بگری بنادیم که این آب به خود مان
 عرضت فرمود بنادیدیم و آنکه بنم خوار مسلمانانست و تبرک است که از تواضع که حضرت
 امیر المومنین علیه السلام خبر میداد میفرماید و گفتند کان رسول الله صلی الله علیه و آله با کلام
 علی لا یخجل و یجلس جلیله المیده انوش عید ما کنوع خاص میباشند نشستن حضرت مثل
 نشستن نبیها بود و بخیف بیدار التعلل و بفرع بید و بفرع الجحار لغاری و بفرع الخلف
 کفش بناد خود شربست خودش بین بگری لباسش با خودش وصله میزد بر خورنده سواد
 میشد و بر دهن خودش هم کبر اسوار بگری این از کمال فروتنی و تواضع است بگون اشر
 علی لم یبت بکون فی الشا و بر قیول با فله لا یحک ازواج عقیق عقی فانی از نظر
 لا یختر کره خارف الدنیا بوده در خانه میاد کفش بود که در آنسو بوده است مفر و با فله بگری
 بگری از نهایش این بوده و از نظر من پنهان کن زیرا که چون نگاه کنم بان بخاطر منابه خاد
 و نهشای منابه با آنکه برده اش نه مثل پردهای اینر مانها بوده بلکه مثل چیت و رو کردی
 بوده است خالابا وجود این صفات و خالات و افضل است از تمام خلق بین چه قدر با ایشان
 خطاب را و شده است در خانه میفرماید و لکن انیت احوالهم بعد ما خالتک فی العلم لکون

من الخائین در جای بگری میفرماید ما لک من فکری و فکری و فکری در جای بگری میفرماید و لکون
 نیتنا لک لک کت ترکن الیهیم شینا قبله لک اذ اذ قنا لک خضع الحیوة و خضع الیهات
 بگوئی اعراب از زمان چون تکبر با داشتند آمد بد بر نوبل خدامه عرض کردند که بخداوند
 عالم عرض میکن کرد کوع و از زمان بر دار و خوب نیست که نبیل آری از نای الصلوة و در طای ما را
 بلند کنیم در نماز حضرت خواست که عرض انما بخدا برساند با امد که اگر نایضا نطق بگری بگری
 بود که اندک میل بگفتند انها که اگر میل میکردی می تا تو اود و مقابل تمام عذاب بناد تمام عذاب
 اعوت عذاب بگری هم باری برود گفتند امر و هم بگویم املا مثل پیغمبر شود و در ترس
 غش میکرد تو و اهد بکن خداوند عالم فرمود با و قل لای اخاف ان عصیت فی عذاب یوم
 عظیم که بگوای پیغمبر اگر عصیت خدا بکنم از عذاب عظیم برود و کار خودم میترسم
 این را که خداوند عالم با و فرمود بگو گفت یا کفایت کرد گفت و در زمان خداوند عالم کرد و
 محال است بکنند پس خالاهم مثل پیغمبر صواتا بگوای اخاف ان عصیت کهنم حضرت پیغمبر
 گفت لای اخاف ان عصیت و چون معصیت گاه خالت بکنند از عصیت فرمود انما من تو
 که مثل معصیت کرده ایم با بد بگویم و قد عصیت عذاب یوم عظیم چند روز است لا بگو
 من چون معصیت کرده ام از عذاب یوم عظیم میترسم و قصد کن از این یوم عظیم یوم ملاقات
 حضرت ملک الموت و اهد بگوای از عذاب یوم عظیم میترسم و قصد کن از ان وقت در نوازان
 دو مشکل سبب از ان دو صورت سبب چنانست بگویم تا بدانی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 بعبادت کسی رفت تا خوش بود و مدینه بد با خالوش منقلب شد بر بعضی فرمود چه بد بگری
 دو مشکل سبب آمدند فرمود ترس بگو با من بقبل الیبر و جفوع عن الکیبر قبل الیبر
 مرخص گفت ختر من و در چند شدند عرض کرد از ایستاده اند حضرت فرمود باز هم بگو با من

اینکه در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

بنیاد بر شما و خودم میترسم که در بر قضا گوید از اقیانوس باشد میترسم در اینجا بقیتم
 اینها را میگویم که ترس نباید میگویند موعظه هایت هر ترس است موعظه هایت ترس
 ولی چنانچه ترس نباید در حدیثی میفرماید من خائف من عذابی آمنه من آمن من
 عذابی عذیه اگر ترس آمد عذاب نیست که کار بر عکس است هر اش خاطر جمعیت میترسم به
 طور و طوطی میانی تا ترسید نیز دان اقسامی مختلفه اقسام آنها دو انجا برود و میکند
 شکما مشعل میگویند که در آنها مال بسیار از آنچه آمد که میجو و مال بسیار از آنچه
 قیامت اقسامش و چشمها بواسطه نظر کردن بنا بر اقسام و انجا بگردن اعضا و اجزای
 هر اشیای آنها اشیای زمین قیامت اشیای هر اشیای اشیای الان متواتر که این اشیای را
 خواوش که الان متواتر که بر روی علاج این در و درها را که اما اگر علاج نکردی و دفع
 ما مورد و حشر بر و در کار آمد بر و دیگر علاج نداد و علامتها را بدیدیم میترسم که کار
 ما بجا میبرد و خداوند از لطف و رحمت خود پیغمبر را میفرستد که هدایت بیاورد
 فرستاده نشانی فرار داده معجزه و در کار گذارنده نشانیها را بدیدیم میترسم که
 نیست بطور اتمت کردی نیست بطور و شهادت حضرت امیر المؤمنین نیست میترسم الطاف
 الهی که توفیق بعبادت باشد سید است از اعلیایا اگر چه جوان هم هستند از غلظ
 ماها توفیق سید است استوی یومناه فهو معقول میفرماید هر که در روز
 منادی هم باشد و مضبوط میترسم که روز بروز منزل میکنم انجمنم که بجا خواهد آمد
 میترسم که در آن زمان بجزر امان خواهد آمد بداند میترسم که الطاف الهی منقطع شده است
 شوق بعبادت اطاعت از میان رفته است علاوه بر آنکه از کلام نازق است خداوند عالم
 در دفتر ان اهل علم که تنهاشان خالص نیست میترسم که در آن دنیا ما فعلیم از عجز حلاقی

شناختی عن قلوبهم کو با آنکه کارها مان خداوند حلا و بسند کبر از قلوبها برده
 موعظه امیدیم تا بر نیکنند نزد بکت که کارتان بکشاید یا بمقامیکه ترسند و ترسند
 سوا باشد سوا علیه السلام اندر دهم ام که سیزدهم بلکه نزد بکت طوری بود که اگر مثل حشر
 پیغمبر را به عبادت میترسم استغفار کند خدا بامر زدن از قشعره میترسم سبب حشر
 پیغمبر و قدیم فرمود که استغفار باده از این دو حقان شمرده شده است استغفار
 خواهم کرد اهدا سوا علیه السلام استغفر لهم ام که استغفر لهم ملقب باش که کار بانه
 نکند طوری شود که کار بجای برسد که از اینجوره اشخاص بشوی که خداوند در بارش
 فرموده و لا یصل علی احدی منهم مات بدو لا تم علی قبره باری این روزها ایا مصیبت است
 امر و روزی با بکت که در مصیبت شود بر که روز و روز مصیبت است که بلا ترس مصیبت
 بلکه روزی قتلها و کشته شدنهای از روز شهادت پیغمبر صلی الله علیه و آله مقدمه تمام
 قتلها و کشته شدنهای از روز شهادت پیغمبر صلی الله علیه و آله مقدمه تمام
 علیهاست امر و روز شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است امر و روز شهادت
 حضرت امام حسن علیه السلام است بلکه امر و روز عاشورا است که با شهادت سید الشهداء علیه
 همان روز قبضه واقعه است و وافق شهر و ایات شهادت حضرت رسول و شهادت
 حضرت امام حسن و بنابر واقع شهادت حضرت رضا علیه السلام در فردا است که بیست و هشتم
 ماه صفر است و ملا حظه کرده ام هر این بزرگواران در وقت شد مصیبت خودشان
 مشغول بمصیبت سید الشهداء بوده اند حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقت احضار
 حسین و در بغل داشتند و بکت که سینه مبارک حضرت عرق کرده بود امام حسین در روزی
 سینه اش بود حضرت رسول چشم در حال باز کرد فرمود ما لای یزید لای بارک الله فی

ان یقر الله لهم

برایست حقیکسکه اوافضل از اوست که حصر امر المؤمنین علیهم باشد باز غیر
صبار کس بطغیر زبارت انحصار شد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم فسلک بحق بالله
و فرمود عظیم علیهم جمیع بنور شهادت خاتم النبیین و انما عبد الله فی حق

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَكَ يَا اَلْهَى مُحَمَّدٌ لَا اَحْبَى نَاءَ عَلَيْكَ اَنْتَ كَمَا اَنْتَ عَلَّمَكَ سُبْحَانَكَ بِالْعَمَلِ
وَالْجَلَالِ وَبِاَسْوَدَ الْبَلَدِ وَالْجَلَالِ اَمَّا اَنْتَ بِالْبَدِ الْاَوَّلِ وَالْاَوَّلِ وَبِاَوَّلِ
النُّفُوسِ وَالْعُقُولِ الْفَرَسِ شَعْلَةٍ مِنْ شَعْلَاتِ جِلْدِ جَبْرِيْلَ وَالْعَقْلِ قَطْرَةٍ مِنْ قَطَرِ
بَحْرِ مَلَكُوتِكَ لَكَ الْعُلُوُّ اَعْلَى فَوْقَ كُلِّ مَالٍ وَالْجَلَالُ اَجْمَدُ فَوْقَ كُلِّ جَلَالٍ لِحَدِّكَ
حَمْدٌ يَفُوقُ حَمْدَ كُلِّ حَامِدٍ وَتَعْجِيلٌ بِاَسْمَاءِهِ مُحَمَّدٌ كُلِّ حَامِدٍ وَبِكَلِّ مِقْدَارِهِ عَقْلُ كُلِّ
خَائِلٍ وَتَعْجِيزٌ عَنْ عَدُوِّ الْاَوَائِلِ وَالْاَوَاخِرِ وَتَهْدِيَةٌ لِدَلَالَةِ الْاَلَاءِ شَهَادَةٌ بِفَعْلِ لَيْسَ لَكَ
وَبِوَجْهِ الْاَتَمِّ لِلْعَوَائِدِ وَالْمَوَائِدِ وَنُصْرَى وَنَصْرٌ عَلَى بَيْتِكَ مُحَمَّدٍ اَفْضَلُ الْخَلْقِ عِنْدَ اَوَّلِ
وَالْاَكْمَرِ مِنْ دَرَاهِجِ الْحُجُبِ اَحْلَمُ لِمَا اَتَقَى وَاعْلَى اَهْلِ بَيْتِهِ الْاَتَمِّ الْاَمْنَاءِ
وَالْاَدْوَةِ الْاَتَمِّ عَلَيْهِمْ مِنَ الْاَوَالِفِ مِنَ التَّحِيْبِ وَالْاَتَمِّ مَا دَامَتْ الْاَرْضُ وَالْاَسْمَاءُ
لِيَوْمِ رَبِّي وَسَبِّحْ لَكَ اَيُّ اُمُورٍ اَشْكُوْا وَلِيَا مِمَّا اَتَفِجْ وَابْكِي لَكَ الْعَذَابِ بِشَدَّتِهِ
وَلِيَقُولِ الْبَلَاءُ وَمُدَّتِهِ مَصِيبَتَاهُمَا دَلَامُ رُجْعُهُ اَنْدَ مَعْدَانٍ بِرُكْدَانٍ كَرِيْمٍ مَعْدَانٍ
بِرَايِ كَدَامٍ بِكَ حُجَّةٍ كَمْ مَعْدَانٍ بِرَايِ اَعْدَابِهِمْ دَرْدَانٍ شَدِيدٍ بِسَبَابِخٍ كَمْ بِرَايِ
طُولِ مَدَانٍ بَعْضُ اَعْدَابِهِمَا كَرْدُ اَخْرَجَ نَادِرَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ بَعْضُهُمَا اَرْدُ وَلِي بَسَارِ طُولِ
بَيْتِكَ اَزْكَرُ اَعْدَابِهِمَا كَرْدُ اَخْرَجَ نَادِرَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ بَعْضُهُمَا اَرْدُ وَلِي بَسَارِ طُولِ
مَبْلَا شَوْيْمٍ خَالِ اَمْنِيَّتِهِمْ كَرْدُ اَبْغَضِيَّتِهِمَا جَمْعُهُ كَدَامٍ بِرَايِ كَرِيْمٍ اَعْظَمُ مَصِيبَتَاهُمَا بِرَايِ

سُبْحَانَكَ يَا اَلْهَى مُحَمَّدٌ لَا اَحْبَى نَاءَ عَلَيْكَ اَنْتَ كَمَا اَنْتَ عَلَّمَكَ سُبْحَانَكَ بِالْعَمَلِ
وَالْجَلَالِ وَبِاَسْوَدَ الْبَدِ وَالْجَلَالِ اَمَّا اَنْتَ بِالْبَدِ الْاَوَّلِ وَالْاَوَّلِ وَبِاَوَّلِ
النُّفُوسِ وَالْعُقُولِ الْفَرَسِ شَعْلَةٍ مِنْ شَعْلَاتِ جِلْدِ جَبْرِيْلَ وَالْعَقْلِ قَطْرَةٍ مِنْ قَطَرِ
بَحْرِ مَلَكُوتِكَ لَكَ الْعُلُوُّ اَعْلَى فَوْقَ كُلِّ مَالٍ وَالْجَلَالُ اَجْمَدُ فَوْقَ كُلِّ جَلَالٍ لِحَدِّكَ
حَمْدٌ يَفُوقُ حَمْدَ كُلِّ حَامِدٍ وَتَعْجِيلٌ بِاَسْمَاءِهِ مُحَمَّدٌ كُلِّ حَامِدٍ وَبِكَلِّ مِقْدَارِهِ عَقْلُ كُلِّ
خَائِلٍ وَتَعْجِيزٌ عَنْ عَدُوِّ الْاَوَائِلِ وَالْاَوَاخِرِ وَتَهْدِيَةٌ لِدَلَالَةِ الْاَلَاءِ شَهَادَةٌ بِفَعْلِ لَيْسَ لَكَ
وَبِوَجْهِ الْاَتَمِّ لِلْعَوَائِدِ وَالْمَوَائِدِ وَنُصْرَى وَنَصْرٌ عَلَى بَيْتِكَ مُحَمَّدٍ اَفْضَلُ الْخَلْقِ عِنْدَ اَوَّلِ
وَالْاَكْمَرِ مِنْ دَرَاهِجِ الْحُجُبِ اَحْلَمُ لِمَا اَتَقَى وَاعْلَى اَهْلِ بَيْتِهِ الْاَتَمِّ الْاَمْنَاءِ
وَالْاَدْوَةِ الْاَتَمِّ عَلَيْهِمْ مِنَ الْاَوَالِفِ مِنَ التَّحِيْبِ وَالْاَتَمِّ مَا دَامَتْ الْاَرْضُ وَالْاَسْمَاءُ
لِيَوْمِ رَبِّي وَسَبِّحْ لَكَ اَيُّ اُمُورٍ اَشْكُوْا وَلِيَا مِمَّا اَتَفِجْ وَابْكِي لَكَ الْعَذَابِ بِشَدَّتِهِ
وَلِيَقُولِ الْبَلَاءُ وَمُدَّتِهِ مَصِيبَتَاهُمَا دَلَامُ رُجْعُهُ اَنْدَ مَعْدَانٍ بِرُكْدَانٍ كَرِيْمٍ مَعْدَانٍ
بِرَايِ كَدَامٍ بِكَ حُجَّةٍ كَمْ مَعْدَانٍ بِرَايِ اَعْدَابِهِمْ دَرْدَانٍ شَدِيدٍ بِسَبَابِخٍ كَمْ بِرَايِ
طُولِ مَدَانٍ بَعْضُ اَعْدَابِهِمَا كَرْدُ اَخْرَجَ نَادِرَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ بَعْضُهُمَا اَرْدُ وَلِي بَسَارِ طُولِ
بَيْتِكَ اَزْكَرُ اَعْدَابِهِمَا كَرْدُ اَخْرَجَ نَادِرَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ بَعْضُهُمَا اَرْدُ وَلِي بَسَارِ طُولِ
مَبْلَا شَوْيْمٍ خَالِ اَمْنِيَّتِهِمْ كَرْدُ اَبْغَضِيَّتِهِمَا جَمْعُهُ كَدَامٍ بِرَايِ كَرِيْمٍ اَعْظَمُ مَصِيبَتَاهُمَا بِرَايِ

که در حدیث خود نافیه از مصیبت اسلام و ایمان بگویم که در این روزها غریب شد
خود پیغمبر صلوات الله علیه اله را بگویم با مصیبتش را بگویم که بر مصیبت امر و ذممتش شد
با مصیبت حضرت امام حسن علیه السلام را بگویم در دست بخوابی بدانی امر و ذممتش تمام است
امر و ذممتش همه مصیبتش است امر و ذممتش است امر و ذممتش است امر و ذممتش است امر و ذممتش است
میشود که در روز شهادت تمام اینهاست لکن خبر نه امر و ذممتش است امر و ذممتش است امر و ذممتش است
و مات قرائت که کلام خداست و روز قتل امر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اصل
قتل آنحضرت امر و ذممتش است امر و ذممتش است حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهاست شهادت
فاطمه زهرا حقیقه سبب امر و ذممتش است حضرت امام حسن علیه السلام حقیقه سبب امر و ذممتش است
اینها همه را که میگویم همه حقیقت نه مجاز است علاوه بر اینها بگویم امر و ذممتش است
سید الشهداء معنی المقول يوم الاثنين را میدانند یا نه عاشورا با جمعه و شب
اینکه سید الشهداء المقول يوم الاثنين میگویند بجهت اینکه شهادت پیغمبر را چونکه
پیغمبر روز و شب شهید شد حقیقتاً سید الشهداء در این روز شهید شده است
امر و ذممتش که شمشیر را غلاف باز و بی خود این شمشیر برهنه شد صد جهاد
مرتبه با صد جهاد مرتبه بر یک سید الشهداء خورد امر و ذممتش بر یک هولو خورد و حسن
سقط شد همین خوردن در بر چو کشید شد تا آنکه نیز شد بر چو مظلوم کرد
سید الشهداء خورد و ازین بروی بین افتاد امر و ذممتش بر در خانه زده شد و
کشیدند و عاشورا با جمعه که سید الشهداء رسید سوز ایند امر و ذممتش خانه
اهلبیت سالها اذن داخل شدند با غلبه عشت شد که در کربلا حیات کردند
چادرها و مقعد ها از سر خران پیغمبر بردند امر و ذممتش بگردن حضرت امیر المؤمنین

سُبْحَانَكَ يَا اَلْهَى مُحَمَّدٌ لَا اَحْبَى نَاءَ عَلَيْكَ اَنْتَ كَمَا اَنْتَ عَلَّمَكَ سُبْحَانَكَ بِالْعَمَلِ
وَالْجَلَالِ وَبِاَسْوَدَ الْبَدِ وَالْجَلَالِ اَمَّا اَنْتَ بِالْبَدِ الْاَوَّلِ وَالْاَوَّلِ وَبِاَوَّلِ
النُّفُوسِ وَالْعُقُولِ الْفَرَسِ شَعْلَةٍ مِنْ شَعْلَاتِ جِلْدِ جَبْرِيْلَ وَالْعَقْلِ قَطْرَةٍ مِنْ قَطَرِ
بَحْرِ مَلَكُوتِكَ لَكَ الْعُلُوُّ اَعْلَى فَوْقَ كُلِّ مَالٍ وَالْجَلَالُ اَجْمَدُ فَوْقَ كُلِّ جَلَالٍ لِحَدِّكَ
حَمْدٌ يَفُوقُ حَمْدَ كُلِّ حَامِدٍ وَتَعْجِيلٌ بِاَسْمَاءِهِ مُحَمَّدٌ كُلِّ حَامِدٍ وَبِكَلِّ مِقْدَارِهِ عَقْلُ كُلِّ
خَائِلٍ وَتَعْجِيزٌ عَنْ عَدُوِّ الْاَوَائِلِ وَالْاَوَاخِرِ وَتَهْدِيَةٌ لِدَلَالَةِ الْاَلَاءِ شَهَادَةٌ بِفَعْلِ لَيْسَ لَكَ
وَبِوَجْهِ الْاَتَمِّ لِلْعَوَائِدِ وَالْمَوَائِدِ وَنُصْرَى وَنَصْرٌ عَلَى بَيْتِكَ مُحَمَّدٍ اَفْضَلُ الْخَلْقِ عِنْدَ اَوَّلِ
وَالْاَكْمَرِ مِنْ دَرَاهِجِ الْحُجُبِ اَحْلَمُ لِمَا اَتَقَى وَاعْلَى اَهْلِ بَيْتِهِ الْاَتَمِّ الْاَمْنَاءِ
وَالْاَدْوَةِ الْاَتَمِّ عَلَيْهِمْ مِنَ الْاَوَالِفِ مِنَ التَّحِيْبِ وَالْاَتَمِّ مَا دَامَتْ الْاَرْضُ وَالْاَسْمَاءُ
لِيَوْمِ رَبِّي وَسَبِّحْ لَكَ اَيُّ اُمُورٍ اَشْكُوْا وَلِيَا مِمَّا اَتَفِجْ وَابْكِي لَكَ الْعَذَابِ بِشَدَّتِهِ
وَلِيَقُولِ الْبَلَاءُ وَمُدَّتِهِ مَصِيبَتَاهُمَا دَلَامُ رُجْعُهُ اَنْدَ مَعْدَانٍ بِرُكْدَانٍ كَرِيْمٍ مَعْدَانٍ
بِرَايِ كَدَامٍ بِكَ حُجَّةٍ كَمْ مَعْدَانٍ بِرَايِ اَعْدَابِهِمْ دَرْدَانٍ شَدِيدٍ بِسَبَابِخٍ كَمْ بِرَايِ
طُولِ مَدَانٍ بَعْضُ اَعْدَابِهِمَا كَرْدُ اَخْرَجَ نَادِرَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ بَعْضُهُمَا اَرْدُ وَلِي بَسَارِ طُولِ
بَيْتِكَ اَزْكَرُ اَعْدَابِهِمَا كَرْدُ اَخْرَجَ نَادِرَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ بَعْضُهُمَا اَرْدُ وَلِي بَسَارِ طُولِ
مَبْلَا شَوْيْمٍ خَالِ اَمْنِيَّتِهِمْ كَرْدُ اَبْغَضِيَّتِهِمَا جَمْعُهُ كَدَامٍ بِرَايِ كَرِيْمٍ اَعْظَمُ مَصِيبَتَاهُمَا بِرَايِ

سُبْحَانَكَ يَا اَلْهَى مُحَمَّدٌ لَا اَحْبَى نَاءَ عَلَيْكَ اَنْتَ كَمَا اَنْتَ عَلَّمَكَ سُبْحَانَكَ بِالْعَمَلِ
وَالْجَلَالِ وَبِاَسْوَدَ الْبَدِ وَالْجَلَالِ اَمَّا اَنْتَ بِالْبَدِ الْاَوَّلِ وَالْاَوَّلِ وَبِاَوَّلِ
النُّفُوسِ وَالْعُقُولِ الْفَرَسِ شَعْلَةٍ مِنْ شَعْلَاتِ جِلْدِ جَبْرِيْلَ وَالْعَقْلِ قَطْرَةٍ مِنْ قَطَرِ
بَحْرِ مَلَكُوتِكَ لَكَ الْعُلُوُّ اَعْلَى فَوْقَ كُلِّ مَالٍ وَالْجَلَالُ اَجْمَدُ فَوْقَ كُلِّ جَلَالٍ لِحَدِّكَ
حَمْدٌ يَفُوقُ حَمْدَ كُلِّ حَامِدٍ وَتَعْجِيلٌ بِاَسْمَاءِهِ مُحَمَّدٌ كُلِّ حَامِدٍ وَبِكَلِّ مِقْدَارِهِ عَقْلُ كُلِّ
خَائِلٍ وَتَعْجِيزٌ عَنْ عَدُوِّ الْاَوَائِلِ وَالْاَوَاخِرِ وَتَهْدِيَةٌ لِدَلَالَةِ الْاَلَاءِ شَهَادَةٌ بِفَعْلِ لَيْسَ لَكَ
وَبِوَجْهِ الْاَتَمِّ لِلْعَوَائِدِ وَالْمَوَائِدِ وَنُصْرَى وَنَصْرٌ عَلَى بَيْتِكَ مُحَمَّدٍ اَفْضَلُ الْخَلْقِ عِنْدَ اَوَّلِ
وَالْاَكْمَرِ مِنْ دَرَاهِجِ الْحُجُبِ اَحْلَمُ لِمَا اَتَقَى وَاعْلَى اَهْلِ بَيْتِهِ الْاَتَمِّ الْاَمْنَاءِ
وَالْاَدْوَةِ الْاَتَمِّ عَلَيْهِمْ مِنَ الْاَوَالِفِ مِنَ التَّحِيْبِ وَالْاَتَمِّ مَا دَامَتْ الْاَرْضُ وَالْاَسْمَاءُ
لِيَوْمِ رَبِّي وَسَبِّحْ لَكَ اَيُّ اُمُورٍ اَشْكُوْا وَلِيَا مِمَّا اَتَفِجْ وَابْكِي لَكَ الْعَذَابِ بِشَدَّتِهِ
وَلِيَقُولِ الْبَلَاءُ وَمُدَّتِهِ مَصِيبَتَاهُمَا دَلَامُ رُجْعُهُ اَنْدَ مَعْدَانٍ بِرُكْدَانٍ كَرِيْمٍ مَعْدَانٍ
بِرَايِ كَدَامٍ بِكَ حُجَّةٍ كَمْ مَعْدَانٍ بِرَايِ اَعْدَابِهِمْ دَرْدَانٍ شَدِيدٍ بِسَبَابِخٍ كَمْ بِرَايِ
طُولِ مَدَانٍ بَعْضُ اَعْدَابِهِمَا كَرْدُ اَخْرَجَ نَادِرَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ بَعْضُهُمَا اَرْدُ وَلِي بَسَارِ طُولِ
بَيْتِكَ اَزْكَرُ اَعْدَابِهِمَا كَرْدُ اَخْرَجَ نَادِرَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ بَعْضُهُمَا اَرْدُ وَلِي بَسَارِ طُولِ
مَبْلَا شَوْيْمٍ خَالِ اَمْنِيَّتِهِمْ كَرْدُ اَبْغَضِيَّتِهِمَا جَمْعُهُ كَدَامٍ بِرَايِ كَرِيْمٍ اَعْظَمُ مَصِيبَتَاهُمَا بِرَايِ

میکویند افتاد این دینان کشید شد تا زنجیر شد و کربلا و شام میادوی اهل و عیال
 و حضور نبی و سایر اهل بیت طهارت سلام الله علیهم اجمعین بسته شد عرض تمام جمیع
 و غصه نما در این روز شد همه مصیبتها امروز واقعه همه شهادتها امروز واقعه و این
 جناب نبی سلام الله علیها یک بر آورد دیگری کرده است و کربلا در شب غاصور
 و قهنگار کلمات و حالات حضرت سید الشهداء علیه السلام فیه که فردای بر آورد میشود یک دفعه
 به اختیار مضطربانه بخندت حضرت عرض کرد و اشکلا کاش مرده بود **الْیَوْمَ نَأْتِيكُمُ**
فَاطَمَةُ وَآبَى عَلَى الْحَسَنِ بِأَخْلَافَةِ الْمُنَافِقِينَ وَثَمَالُ الْبَائِسِينَ امروز منادوم فاطمه و زهرا
 کرد و از دستم رفت پدرم علی و فاطمه و برادر من حسن و فاطمه که همین طور هست که انقدر
 ملا حظ فرموده بیجهت آنکه حسین **وَأَنَّهُمْ مِنْ حَسْبٍ** همین طور است بجهت یادگار
 العباد که امروز رفت پس هم گانه دوازده و رفتند بادی مصیبتها امروز جمع شد
 قدر اول از اعظم مصائب بگویم بزرگترین مصیبتها مصیبت جان ناست با وجود این بزرگ
 خودمان ارام و آسوده و بی اهم غشسته هم خالایکبار ببقار بی غیرت فرض کن اعتقاد
 به هیچ چیز نداری اعتقاد ببردن که داری باید برای همین از لیست خدا ببردن نباید فرض
 کن پادشاه روی من شکا آخرش چه بان دم آخر مردن بنما و از سخته و دشواری مردن
 چه بگویم حضور امیر المؤمنین علیه السلام **فَرَضُوا لَكَ لِكُلِّ مَوْتٍ قَتْلًا** پس بنا بر این وصف کردن
 حالا بجای بگویم از درد و وجیم که مردن دارد بگویم و در دظا هر بیت که مصیبت بالحق
 و جمع و در دظا هر ای لان محسوس شود فرض کن با خیال قوی با نکشت نمی برد و بدیهه
 قدر درد دارد اما مگر آتش بیل جای بدت بگذاری بدیهه درد شر چه قدر است این
 درد برای آنکه روح مجزاه از ان بیرون برود حالا بر آورد کن که جانکند چه قدر

صحت که باید در حق از جزه خود بدست ببردن و در این دو دظا هر ای اندیم بر سر و در عمار
 غصه با بالحق غصه با از بزرگی مال است با اهل و عیال با غیرت جدالی با حق و اینها
 یک دفعه فرات از میشود اینها هر از شنگ با اینها مصیبت و دست بیکر صلیت
 مردن عیال اینهاست این مصیبتا نیست که بپریم بعضی خدا برویم نه رحمت خدا حالا نمیدانم
 بر رحمت خدا برویم یا بعضی خدا خدا کند که رحمت خدا برویم باری و در مردن دانسته حالا
 پس اگر انچه در تحت قبه خضراست تو مالک شوی ان دم چنان کنن مبارز انحال
 اولی بنما نام مدبر چه میکند و حدیث است که ادی وقت مردن نشسته میبرد نمیدانم این
 بنما در دفر و محسوس قیامت با از دست شایه کوش بر کوش میبرد نام در قبر چه یکدرد بر
 در برین آمدن از قبر چه یکدرد از حالات قیامت چه یکدرد در ساقیات چه طور شود
 اصل عقیه کردن کوشت اینک شیخ معنی صدق و اکثر طایای نامیکویند مرگ و عقیه
 عقیه و بجای از اجابت است اینها پنجاه عقیه است و هر مرگ و سال یک عقیه طری میشود اینها
 درست بخنجهیم دارد که خدا بطرفه العین حنا بر امیکند لی برای بعضی هزار سال طول
 میکند برای دیگری پنجاه هزار سال و هكذا و گذشتن از صراط هم اقام دارد بگو مثل
 برق لامع بکی مثل اسب تند و بکی پای خود را میکشد برود و وقتیکه گذشتند بعد
 از دست شدن کارهاشان میگویند **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ** اگر کارش درست شد
 در سر و دار التوبه است اگر لعن الله الله کارش درست شد و افتاد و خون آری بنما انکه
 پنا از مصیبتها و بلاها مان بگویم و اما مردن از اینها بزرگتر است این مصیبتا بیکر در دنیا
 دنا شود و الله بنما غایت کار ما میخشم میشود و لیکن میخواهم بگویم بر در کار کنیم
 پروردگار دارد عالم دنیا و نفر مثل هم نیستند با طلب هم از قدرت کار خداست که

این سه خلق از پاره هیچک مثل هم نیستند عرض میکنم و در روز قیامت هم همین طوری است
 هیچکس کارش شباهت ندارد بکسی و ندارد کسی فریاد کسی فریاد کسی نمیرسد مگر تو خدا یا حق
 ما برین بر ماضی کن بحق صاحبان این مصیبت که در دنیا و آخرت در مقام یکدیگر توفیق و نظر
 ندارند که در روز قیامت حالان مردم مختلف است بحکم آنکه بگویم یکی عتاب میشود و الا تعهد کنیم
 یا بنی آدم الا تعبدوا الشیطان من بعد ما عهد نکردم که عبادت شیطان نکنید برای بکران
 خطاب به متشبهه و مختلفه میباشد بعضی از جوایف که حق غایب میشوند بعضی متکلم هستند و در
 در میان آتش خوف و ترسند عرض میکنند ای حق تعالی آتش خرق و جو صا خدا را میبوی و روحای را را
 اینها هم حالشان مختلف بعضی تا هزار سال زبانش نیست بعد از مشغول عرض میکنند
 یا احسان یا امان بعضی با نشان بند میشوند خطاب خدا را در غلوی میبرد عرض میگویند
 حالتی خطاب در حقش میشود عرض میکنند خدا یا من قابلیت خودم نیستیم بهتر است از من نگ
 که دیگر تواند آنم چون بعضی هستند که ماذون نیستند که اسم مبارک خدا را ببرند
 بلکه عرض میکنند ادعوا ربکم بخفیه عتبا یومئذ ان الله از خدای خودتان بخواهید
 که این دعا را بگوئید از ما تخفیف دهد بعضی دیگر هستند که با الله عرض میکنند
 فقیس علینا ربک از خدای خودت بخواه که ما را امر بدهد بعضی دیگرند که خطاب
 خدای صلی الله علیه و آله و سلم و در دعائش میگویند یا ایاها سید
 عرض میکنند خدا یا اگر تقدیر شد بر من چنین حال افتد راضی تسلیم میکنم امر را چه میخوا
 ولی تو ای صاحبان این مصیبت قسم میدهم که همین قدر باشد که اسمی بری من و آنچه آنم
 قانعم مرا از این اشخاص نکرانی که در حقشان فرموده انا فیکم ایضا ایضا که کاران در
 کارتان درست نمیشود و فراموشی در ذات باری تعالی محالست معذرت این است که گفتیم

عنوان شد بدترین بات قرینه کرد ماند که کدام یک از همه شد بدترین است بعضی اینها که
 خدای صلی الله علیه و آله و سلم ایچم صلوات الله علیه و آله و سلم در کبریا و حقیرا به شرفیه شد بد
 انا فیکم ایضا ایشان همه میدانم خدا یا بهر راضی تسلیم دارم قانعم که انا فیکم ایضا
 باشد بانی این مصیبتهای خودمان حالا از مصیبتها جامع امروز بگویم بلکه از بروت
 صاحبان مصیبت روی شود که کار ما همین حالا درست شود چون میشود که یک طرفه
 العین کار درست شود بطوریکه آنچه را که شایسته است بماند بلکه تمام روح و جان
 جنة نعیم انا مصیبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایضا ایشان شرفیه اند
 انا فیکم ایضا ایشان شرفیه اند و از شد حضرت پیغمبر یا انکه افضل مخلوق بود تمام پیغمبران و اولاد
 و سایرین بواسطه او میخوشد اند بعد از آن داده از سابق استغفار میکرد بین پیغمبر
 استغفار میکرد اما جناب تو ملا و سید و نجاد و هستی استغفار نمیکونی یا ایضا عرض میکنند
 چه طور شد که زبانه از سابق استغفار میکنند فرمود بعضی از خودم زبانه را
 میکرد عرض کردند و بیکی قد غفر الله لک ذنوبک ما تقدم منها و ما تأخر انا مثل شما
 بیکاهم که میگویند فقال صلی الله علیه و آله و سلم فابن هول المطلاع و احوال الرزخ فرمود
 بل چنین است و هول مطلع که ظاهر شدن آثار آخرت و هوای بزرگ است بعضی از
 هوایا که میگویند بین حضرت پیغمبر با ان مقام با ان عبادت با ان تحمل مشقتها سید اما ما
 خود ما را کو با از او بالاتر میدانیم ترس نداریم کدام مشقت بگویم مشقتی که سید ما را بگویم
 مگر بر شک حیرت جامعه میکند سبکی داشتند که از اجزای جامعه میکنند چون آدمیکه کردند
 شد و در احشای و امعانش میسجد بخیال میکنند آن بزرگواران هر وقت که زبانه کردند
 میشدند آنجا عذر از شک میکنند که توانند عبادت کنند میدانم چه شده است که او

باید ترسد ما ترسیم ترسیده بود شرفش جا بکرد با وجود این بترسد ما
 که در بیان دخواستهای خود نازل بجواییم بترسیم باری دردم ایستاد حضرت مریدان
 که در چهارشنبه بود فرمود مرا برید بر بارت اهل قبور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بکطرف
 حضور اگر کسی فضل بن عقیل طرف دیگر حضرت را بردند بر بارت اهل قبور میبندد حضرت
 با احوال نگذاشته که این مستحق او ترک شود ما هانند اینم و عمر خودمان بکواسی بعل او
 بانه امر از اصل گرفته ایم که باند کجی باطل میشود مثل طایفه باید در کوع طایفه بعل
 بنیاد که طایفه کسی که را بگوید غارش باطل است در سجود باید دو مستطع از او بر زمین بود
 حال این استخوان از این میگذاردند محل انکاری در میان این نکند باری فرمود
 مرا بجهت برید بجوایم ادا حق نمکنم باز حضرت امیر المؤمنین و فضل عباس و حضرت
 که فرزند یحیی بودند که ادا حق نمکنند میبندد مثل پیچش باید ادا حق کند تا آنها
 انقد حق که بر زمین ما هانست اصلاح و فکر اگر درش نیست حق الناس بیست است
 که کسی نظرش نیاید مثلا اگر کسی تراشید و کرد که جاده است نه ان بکتر است
 اگر دایم باشد که خون جگر شود و پیش دو شتر است اگر گوشه را به کرد سر شتر است
 و هکذا سبیل زن و سایر آنچه در شرع است از دینها اینها هم حقوق است که بر زمین مردم میباشد
 منبسط و سایر حقوق میندام که در این حقوق کارها بکجا بکشد کجی که اهل علم با اینها
 هستند فقر ادا حق نمکنم مردم مال را ایشان میدهند بدینشان میباشد ایشان
 از مظار میبندد با و بظالم چون بنا شخص فقیر نیست با و میدهند با و حضرت آمد و
 فرمود هر کس حق از من طلب کرد با قضا داد و نیاید با خیر نگذازد ان بود که شنید
 فقر سواد آمد عرض کرد که تا زبانه من بر خورده اشکبار اگر که مکرر شنید و

آخر عرض بجهت شریف بود که بعد از ان بجهت زنتان از مسجد رفتن بود فرمود
 موعظه کنم موعظه آخر مرا است ایهای قرآن خواند و تقوا بویا تیرجون تم توفی کل نفس
 و هم لا یظلمون فرمود ایها الناس لا بدعی مدع ولا یمنی مین انه یجوز الایجاد و الله
 بعد کلمه دیگر فرمود بعد از اینکله کی بخودش معترف که ملا با شیخ باسد با جاور است
 فرمود لو عصیت طوبی یعنی من که پیغمبر اگر معصیت کنم هلاک میشوم بعد خدا را شاکر
 گرفتن عرض کرد اللهم هل بلغت خدا با شاهد باش رساندم و از جمله حالات حضرت
 که مصیبت استنکین کرده است اینست که مثل امری را بر زمین صد ادا کردم در آمد حضرت
 فاطمه زهرا فرمود و پیغمبر خالتی نذار در دفعه دیگر صد از حضرت فاطمه دم در آمد بد کسی سا
 که اذن دخول خواست حضرت فاطمه زهرا فرمود و کیتی عرض کرد شخص غریبه هستم
 خدمت حضرت رسول با بد برسم حضرت فاطمه آمد عرض کرد ای پدر شخصی آمد اذن دخول
 میخواهد صد این خیلی مصیبت صد این خیلی هول انداخته است حضرت فرمود و اذن
 بد او ملک الموت است بغیر او اح است تا حال از احدی اذن نگیرد از تن داد و او شد
 سلام کرد حضرت جوابش داد عرض کرد بخت رسول صلی الله علیه و آله که برای قبض روح
 شریف شما آمد ام فرمود و محلت با تاجر میل نیاید مصیبت بکراز مصیبتا اینها کاتب
 و تکیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حال اختصاص معلوم شد که دیگر در دنیا
 نیمانند حضرت فاطمه زهرا عرض کرد با آیه در روز قیامت کجا شمار اوقات کم فرمود
 مقام محم و عرض کرد ای پیغمبرم اینجا نشو و شمار اوقات کم فرمود بیلغام عرض کرد
 اگر اینجا خدمت برسم فرمود و دهشت عرض کرد ای القیامه انک فرمود و دهشت
 که شفاعت کاهکاران است بکنم خالا بخواهم سلامی را بجالا بجزو پیغمبر صلی الله علیه و آله

از امام بر می داشتند می فرمود پیش معاد با خوار بعضی از اصحاب می نمودند که در خدمت ایشان
 بلاها بر سر حضرت آوردند تا سجاده از دبر پای مبارکش کشیدند خوار در خدمت حضرت
 بیست و چهار قسم زهر پودنه است که بعضی خوردن تمام بدن مبارک حضرت را زود کرد تا بر تمام
 هر چه جز این حضرت کرده چنانکه گفت قسم خدمت حضرت نگاه کردم در پشت که در پیش
 روی حضرت بود و بدم تمام پاره پاره های جگر من در میان طشت ریخته شده است و هر دو زبان
 خالک اینجا بود اگر سدلاری سوال کن عرض کردم مسئل باشد تا خوب شود و بد فرمود چنان
 در خوب غشوم بعد مشغول بود موعظه خواند خطبه ای آنها را خواند و آن را در زبان
 حلال احسان در فی حوائجها عقاب راوی گفت همانطور که کلمات موعظه در زبان مبارک
 بود و بدم بدن شریفش می بود بعد از آن منقلب شد بزرگواری رسید بعد از آنها عجیب
 اینجا است که با احوال بدن زود شد و جگر پاره پاره در میان طشت حضرت ایستاد
 سلام الله علیه خود را روی بدن مبارک حضرت انداخته بود که میگرد امام حسن علیه السلام
 خاند و کرد با امام حسین فرمود لا یومرکم با ابا عبد الله روزی مثل روز توبه
 با ابا عبد الله یعنی همه را شاهد می شویم از دست ظالمان این امت را طوریکه بلاها و
 مضایق می رسند بر ای حکما از ما فانیست حالاد که رست چون به الجملاد خوف خدا و از برای
 مصیبتی که انیر کو اوان کرید متاثر شد بدقت الله است که این اشکهای معجزه
 بشوند بگردان آنها را خواص کند فذلک اللهم ونفیک الله یا الله یا الله یا الله
 و مع عظمه علیه السلام فی جمع الثانی

بسم الله الرحمن الرحیم
 سبحانک اللهم وبحمدک لا احمق بناء علیک انت کما اشدت علی نفسك با من یخرج البعیه
 منی فیه نور کما و در میگرد امام حسن علیه السلام و از آن چنانکه در روز و بدست خود ای که میگرد و در

جاءنا و هاهنا المنکین و تقاصرت عن اذاک کذبت عن عقول العاقلین و ترعرت
 لجلال احديک کما لم يدبک قلوب العاقلین و تلات فی ظلم اللها لی اوارق ذلک الظاهر
 نعمدک علی تعاقب التوازیة و شکرتک علی الاثبات المتضاده و بصلی و سلم علی نایب
 الخاتم السابق و انصح الی العلق المعلن لئلی الخی و ارفع حبسات الاصابیل و ذایح
 صولات الاطایل و علی اهل بیته الایمه الهدی و سبیح الدن و کفیر النور و دریا
 علیهم من الله افضل الیم و النماء الهمی کتبشیري الملتعاده و لدن فی ام للشفاعة
 فلیستهم لیلید و لم ترینی الهمی کتبشیري اذ اقبل للتحقیقین جوذا عرضها بکبریا
 خدا که خدا با کاش می دانستم شریک برای سعادت خلق کرده می خواهم از تو سوالی کنم هرگز
 راخته و نهاده از زمان طفولیت تا بزرگ شده باندیده درست هر روز از عمرت ناملا
 کن بین هم را شریک در حق صفتی نه اینست که عرض می کنم خدا با مادر مرا میگرد و رحمت
 زانده است به شریک می دانستم که احشاً و امعاً مرا بر این همه جفم آفرید به شریک
 اذ اقبل للتحقیقین جوذا ایضا کاش می دانستم که انتر که بسبب باران میگرد بکدر و
 من هم چنین حکم میگرد با آنکه میگرد با آنکه میگرد با آنکه میگرد با آنکه میگرد
 کارم چه طور است میگرد اینک میگرد میگرد میگرد میگرد میگرد میگرد میگرد
 با خدا چه طور در غار کردی خداوند عالم نشان قرار داده قران فرستاده حالات خود را
 با نشانها ملا خط کن تا بدانی چه طوری با آنکه در باره اهل ایمان آمده است ملا خط
 ملا خط کن بین تو داخل در انها هستی نه هیچ بین داخل در عنوان شیخ صاحب
 انقبیه میگرد با نه همان داعی بطلب است و اید داعی میگرد میگرد میگرد میگرد میگرد
 میگرد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه قشرباش میگرد میگرد میگرد میگرد

بسم الله الرحمن الرحیم
 سبحانک اللهم وبحمدک لا احمق بناء علیک انت کما اشدت علی نفسك با من یخرج البعیه
 منی فیه نور کما و در میگرد امام حسن علیه السلام و از آن چنانکه در روز و بدست خود ای که میگرد و در

تو که سپیدی منم که سیدانم پس اینکه مینداند خداست یاری شود و از غمرا استحقاق حق
 میکند و چون در اینها هر دو است که از آن کرده اند این تر با آن کثرت هم حرامست هم سکر دارد
 هم ضرر جانی و همین طوری است بسیار از چیزها که حرامست الا حرامدم بنوعی که حلال کرده اند
 مثل شکر و نبات و دارک باشد بیدار که خدا پرست هستند با هوای پرست علاج کار تا آنکه
 فقر و دعا بود و لا یخرجنا من حد القصر یعنی طوری نشود که قابل عفو نباشیم چون بعضی
 کارشان بقصر می شود که قابل عفو نیستند و حال اینست که بعضی از ما حکم دارد و با ندارد
 تقصیر بسیار است بپندیم روز بروز اضافه میشود بنبکم و بین الله خود مانور اینها باشد
 کنیم بپندیم برای این دامچه دست کرده ایم چه داریم بکن عمل خالص که خود را کول نونی
 بکن عمل صاف که خود ترا فریب ندهی داری از خود چیزی علی شان داری که خالص صاف
 باشد از عجز و با و امثال اینها داشتن عمل با تقصیر بسیار است که خصوصاً خالص
 از در با و عجز خصوصاً اعمال اهل علم که غالباً عجز و با مشوب میشود من موعظه میکنند با خود
 دارم مردم تعریف کنند بگو میگویند من در سر پیروانم مردم تعریف میکنند عمل خالص با بدایین
 قسم باشد مثل شیر که خالص میشود من بین فریب و دهم کینا خالصاً سائناً للشارعین
 اول نفر که در شهر که این خودش بکدلیل نام است برای خدا شناسی که خداوند عالم از شکم
 کاو و کوسفند بخوانها از میان خون و کثافات سر کین شیر خالصترین مباد و در غرض
 عمل خالص با بدایین طور است که گفتیم برای هر کس این خلوص شد خوش بحال او که مقام او در
 نزد خدا بتعالی فوق تصور و گفته ما هست مخصوص اهل علم که اگر نبش خالص شد که چه
 بسیار است که است و انظار عمل خالص و مثل برون آوردن شیر است
 بین فریب و دم و کوشش و اگر عمل را خالص برون آورد بهترین مردم است طوری میشود

که نگاه کردن بدو خانه انعام عبادت است که کثرت مثل خون شهادت است بلکه بالاتر از خون
 شهادت است بجهت آنکه زحمت برون آورد و عمل خالص صاف مثل برون آوردن شیر است
 خون و کوشش بیشتر است از زحمت شهادت اما اگر نبش خالص شد عمل صاف شد
 بدو بن مردم است که برون آوردن عالم در قرآن شبیه یک نکرده است مگر عالم است
 این عمل را بکمال آتش که با غش اگر چه این شرف و منزلت برای بلیغ است اما در با و این
 عملها را شامل است مثل شکر که عمل با بدی خالص باشد علاج کن الا نچاره داری و اینها
 که مثل شکر است علاج کرد گفتند کسی که می خدای در صف جماعت نماز میکرد و برون آوردن
 آخر اینها گفت اینجا نام نه ایتم برای نماز چو نصف اول نیست بعد بخودش معالوم شد که
 غرض از آن داشته که در صف اول میباشد که غرض غرض باطل بوده است و در
 اول میباشد و اینهم مثل شکر تمام نماز سوسه را را اخذ کرد و باری کلام در تقصیر با این بود
 هر جور تقصیر و اگر چه اینهم هر کجا نماز کرده ایم اگر نکرده باشیم بیک کما نماز که بدتر از کما نماز
 کرده ایم پیغمبر و امام نکتته اینها که اگر کسی عدالت از شر ترک کند بل سائناً در مسائل آن بکند
 کما نماز بدتر است از آن زنا نکرده ایم و با خواها که زنا خورده اند بدتر است از زنا نهمین طور
 سایر بیک کما نماز حلال و عاقلیم که خدا با اگر چه کما نماز داریم ولی طوری شود که از خدا تقصیر
 برون نرفته باشیم و برون تقصیر هر یک حلال دارد بعضی برون تقصیر است که قابل عفو است
 در دنیا بیکجور و دیگر است تقصیر که قابل عفو اصل نیست در دنیا و نوزد بیکجور
 دیگر از تقصیر است که در دنیا عفو میشود از آنها اولی در برزخ تا قیامت عفو دارد عفو
 هر تقصیری است که خداوند عالم از فضل و کرم خود میگذرد و استقامت نیست یعنی کسی مستحق
 عفو نیست که بر خدا واجب باشد و او با نماز زود اگر نماز زود خلاصه عدل باشد هیچ نیست بلکه

خلاصه گویند نقد پیر شده است که جاست خود را با غذا پیش بخورد و بنیمند خلیج است
 خواهد که پیش روی دکان که پیش روی شنگیجی قسم خواهد شد کار و عیالت ادبی جوی
 بود که آن نهاد در بخیری ندارد هر چه عیال علی حال باید رفت باید نقل و تحویل بود که
 بخواند تحویل نکند تحویل میدهند خدا آن تحویل را مبارک کرد اند خلی از اسو الحال است
 که باندن احوال اولی یعنی حالت اختصاصی است که در احوال هر باندن تحویل بودی که از
 زمین بر زمین میشود مبرم باز برای ما تحویل با حسن الحال نشود باندن برای تحویل است
 در وجه جده و آن تحویل است چنانچه دارد اینهم تحویل است برای ماست هر دو مبرم که کمال
 مانند بال شود با سو الحال را بنیها هر جمع میشوند تا تحویل اخیری الهی با الله مبرم که آن
 تحویل اخیری با سو الحال باشد عقبات سختی در پیش داریم از جمله دو عقبه هست که
 تهاافت یکدیگر فرستاد عقبه تهاافت است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر نیاید
 زهر اسلام علیه اینان فرمود که بعضی از آنها که در عواقب امتکارشان در دست نشاند
 پسندشان با بر عقبه تهاافت حضرت فاطمه زهر اسلام الله علیه و آله و او داشت که در وقت شهادت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد در کجا شهادت ملاقات کنم فرمود در مقام محو و عزیز کردن
 لَمَّا لَقِيَ هَٰذَاكَ حَضَرَ عَزِيزٌ وَ دَرَّ بَای حَسَبًا أَنْكَ فَرَمُود در موقف تهاافت فرمود که کار
 در آن موقف نگاه میدارند شرافت با ایشان میرسد بفرمایند غایبم بشرفای آن
 میگویم تری مردم را شوناند غایبم عرض میکنند در سلم سلم با وجود که من غایبم
 مع ذلك تهاافتون فی آثار کتبات انفس و ائق میریزند مثل پروانه این سو الحال
 از غیب حال که در اینجا فاشته میشود احوال و اسو الحال از ادو خود میفکری
 نمونه آن در دست هست پس باید ملاحظه کنیم که الان احوال را داریم با احوال

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

سبی الحال را داریم با اسو الحال را از این هر دو میگویم بیان میکنم تو خود تو را بر سر
 کنند اسم و حال در وقت از اقسام اربعه که اول میخواهم از روی حقیقت چند مادری
 خودمان بکنیم بعد بیان مطلب کنیم عرض میکنم بخدا یا یا ما رحم کن که مقام باشد مقام پیش
 بنیاد خدا با طوری غیر از هر وقت نقی از دنیا روح مادری زمره مؤمنان از امت حضرت
 باشد قبل که قبض روح مؤمنین میشود اولی اینان در همین وادی السلام جمع میشوند بعد
 از آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در غیبت ایشان فرمودند و بعد پیش از آنکه قبض ایشان
 در این مکان اشرف بنمودند این ظاهر گرفته باشند طولی اندوای نقد نیست خسته شد
 با و فرمود که یا ارواح مؤمنین بخادنه و گفتگو میکنم فرمود ارواح مؤمنین در این نظم هستند
 باری قیامت که در می از ارواح مؤمنین بوان السلام میباشد مؤمنین در اینجا هستند تنگ
 از روح میکنند اول میگویند عی و قد اقلعت من هول عظیم قد کمال حال خود را بنیاد کرد
 بجهت آنکه از ترس بزرگی که رنجیده و دارسته بعضی هول مردن بعد از آن سوال از کسان و ایشانها
 خودشان میکنند اگر از روح گفت نده است و دنیا است انجی میگویند امید است که بگوید
 السلام نباید اگر گفته است و دنیا نیست میگویند لقد هو لقد هو بعضی هلاک شدند
 پیش ایشان که ترقی بدید در بهر وقت که جهنم دنیا است وقت احوال روح خدا کند که روح مادر
 قابل شای بوانی السلام بپزند هر غایبم که خدا جسد آنها را از جسد آنها اتیج بدید و در کند
 چون بعضی جسد آنها از میان جسد آنها امتیج میریزند و داخل در جسد آنها میشوند
 لوط میکنند آن جسد اشخاصی است که لوط میکنند به توبه می نمایند از این قبیل شاقوم لوط
 پسند و بعضی جسد آنها را پسند در قبور که خدا کند که در صفوف است پیغمبر با شیم
 خدا کند که مثل بعضی از کاهکاران شویم که اسم حضرت پیغمبر را فراموش میکنند خلاصه

اینها را با خود داخل معبره اسو الخال بیان کند تا بداند که چه چیز است که در وقت حق بپوشد
 با حسن الحال اگر تحول شد شد الا خود با الله کار است نه بدست خود و در وقت علاج بنشیند
 در حدیث است که حضرت موسی علیه السلام بگوئی بنیای است برین بدی از اسرار و حاجت کرده
 میکند آن اسرار و عرض کند که بخداوند عالم عرض کن که از قصرت من بگذرد و حضرت موسی
 تعزیر عن خداوند عالم رساند خطاب بدو موسی اگر افتد که بپوشد که مغرور شد از خدا
 برین بنیای افتد دستها را بلند کند تا قطع شود نخوام او را امر بدی و تحجب الی الله
 انک او دینار دوت است ارد بداند تا شخص صفتهای بد را از خود دور کند و بجای آنها
 صفتهای پسندیده تحصیل کند تا در وقت حق با بد تحول و اوصاف بد بداند و صفات
 محسوس کند و آن بعد اسو الخال چهار چیز است اول شک و شکی داشتن در توحید
 و نبوت امامت معاد پس اگر کسی شک در این داشت بدی از اینها که گفت و در این حال
 شک در هیچ چیز کارش درست نمیشود و در علاج برای دور شدنش از اینها اگر معصوم
 لا اله الا الله محمد رسول الله علی و آله المعصومون صحیح است و چه بگوید واجب اعتقاد
 بان مثل اینها در دلش باشد هر قدر معصیت کند هم باشد باز کارش درست میشود الا اله الا
 الله که در قلبش درست حکم باشد کارها هم درست میشود اگر لا اله الا الله در قلبش صحیح کند
 هیچ چیز بغیر قلبش نمیشود و بدی است که اگر ایمان و زهد و ایثار و ایثار و ایثار و ایثار و ایثار
 بیکداری لا اله الا الله داد و گفته دیگر میزان لا اله الا الله سنگین تر است از همه آنها خالاک
 شدن بپوشد و دلش باشد محال است بپوشد که در حقش آقا بعد از اینها نمیتواند یعنی فر ندارد
 چون هر کس وقت مرگش شد بدین میبکشد شک و شکی برایش نماند اما فر ندارد و بدی است که
 در دین تکلیف با بد درست شود و در علاج شک و شکی لا اله الا الله که بپوشد و دلش باشد محال است

انصوات الارض بین اگر در یکجا است با وجود برایش آید و دند و گشتند بخود بخود خفته است
 با و در یکجای هر طور میشود که اوضاعا با با خلوص باشد که در وقت دارد که با بطور
 عالم را خلق کند از جمله اوضاع عالم حرکت فلک است ملاحظه کن حرکات فلک از این حرکت
 ستاره ها و این همه ستاره ها و فلک حرکت میدهد الا اینست که حرکت را حرکت میدهد از
 بزرگ ستاره ها بخوابیم بگویم ممکن نیست که از همه کوچکتر است بگویم کوچکتر است و فلکها
 که چهاره مقابل منبت است و اینست که فلک خدا را بگوید لا اله الا الله شک داری باز خوشتر
 دلیل کن برای شناختن خداوند عالم و بگو شک چیست شک تصویب است قلب قلبی تو ای
 دیگر است آنها یعنی نام تو ای از چنان خلق شده است این معنی که این اوصاف کجای اینها داد
 از بدی است هر عقلا ناخال نمیشوند و بهر معنی نمیدانند که فکر جایش نیست و تحقیق بدی
 از چیزها که حقیقت آنها را هنوز نفهمیدند و شک کردی در همین شک در همین فکر بگوید لا اله
 الا الله حقا حقا و چه چیز که شخص اسو الخال میکند اینست که محض است و دنیا باشد
 در او معنی اینست که دودا در حال باشد که هر نفس با بیشتر هفتاد و دو بار دنیا باشد
 و الدنيا اگر چه نفسی فی شئ من الدین این محض است و دنیا بدی است که بیکداری در دین
 اول صبح میشود در فکر دنیا است تمام خالاتش محض و نفس بدی است اگر کار آخر هم بکند فی غیر
 اگر نفس بدی باشد از اسو الخال علاج اینست که شخص را بدید همش در این امر است
 هفتاد و دو بار برای آخر باشد ستم چیز یک باعث هلاکت است اسو الخال غرور است دنیا بدی است که
 من ملایم من شیخ من سید من مجاورم و پیار و غرق کاه از کاه خیزد داری با سر تا پندار
 غرور میکند بین پیغمبران بک ترک اولی از ایشان سر نیز چه قسم که بدیدند و فلکها را بدیدند
 معصومان اول عمرنا احرار کلام و از ایشان صادر نمیشود بک اولی کاهی صادر شد

خضر و او در برای یک ترک اولی چه قدر کربت اقتدا در سجده کرده که علمها و در سرش خیز
شدند شد عرصه کرد باز با تو خیم بکافی ای جز و دکار من دم تنگ کن بر کبر من ندا امده که
بخاطر است که هانت فراموش شد بین این خضر و سایر پیغمبران برای یک ترک اولی چه قدر کرب
میکردند بلکه بعضی مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل چه قدر که آنکه ترک اولی بکنند کرب
میکردند اما احتیاج تو مفر روی بیک خورده ملائکه با سادات غرض بخور غرض از خودت دور کن
که هلاک نسوی چهارم از اسوئ الخال مظالم استحقاقه که از مردم بزم شخص مذات است
بپا است که در کند خلاص میشود و الا اینهم از اسوئ الخال است اما با الله از کسی مبتلا
بقره این چهار قسم است که هلاکت بقضا قطعاً جز ما با علاج کند یا بداند که دیگر برایش راه نجات
نیست الا دعا کنیم که خدا ما را از اسوئ الخال برهانند نجات جلدی عرض میکنم خدا با تو ارحم
الرحمن هست ما هارا از اسوئ الخال نجات ده امر در یک باره غایب برای دفع اسوئ الخال ذکر
اشاره کند خدا بود یکی دیگر دعا بود بچهاره دیگر هم اینچه زها داریم و ان توسل مخصوص است
کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها است توسلانی برای انخدوده مظلومه گفتیم انخدوده حاله
دارد و خصوصاً دار و چند باره اشک خود را که از خوف خدا گریه بود که غم بود از حمله
خوف انحصار بود از مردن در جبین و ضایع خودش و از عمر شریفش که وقت شهید شدنش
بجستار امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد با علی هب که مرا دفن کردی و خاک رنجی قدر بماند در
قبر من اینها دخل بجزرت مرا دارد نمیدانم از مضایع خودش بگویم با ان مصیبتا فرزند ^{مظلوم}
ابو عبد الله شهید الشهدا مصیبتا شهید الشهدا بمظلومه سنگین تر و سخت تر است از
مصیبتا خود انظلومه بجهت آنکه در دنیا که بود غم را رسید الشهدا بود الان هم که در آخرت
و انما غم را رسید الشهدا انما طلب ان خصائص انظلومه معصوم است که در آخرت غم را از دست

بجو مخصوصی دارد و بقامت کیم غم آخرت تمام سرد است عالم حزن نیست پیغمبران و اوصیا
و مؤمنین در آخرت خوشحال و مسرورند مگر انخدوده مظلومه معصوم که در وقت هم در غم
خفت معلود یک از حزن او پیغمبران و ملائکه هم محزون و مغموم میشوند کفایت خاص از کبریه
مرا بر بغض و ابروی و صفا و عسل و هزار شهید هزار هزار نفر کرب بین با انخدوده هستند
که با او هم ناله شوند و قنیه که بر میکنند و انما التهنون تحف فلا یبقی ملک السموات
الا بکنی حقه لعلوئها انخدوده یک آب بیا بلند با صفا میکنند هب که کرب اش بلند هیچ غرض
در آسمانها ننهند مگر آنکه از سوزش صدای او کرب میکنند و همین طود کرب اش بلند است
ادام تنگ کرد حتی با فی النبی صلی الله علیه و آله بقول یا نبیه قد اکبت اهل القوا و شغلتم
عن التقدیس والتبج کفنی حقیقت سوانا آنکه پیغمبر شریف با و در مفر با بد خشن
اهل آسمانها را که با نکر از تقدیس و تبج خاصه شان باز داشتی از کربم نا انما تقدیس
کند باری انظلومه هر روزه یک نگاه صبحی که بیدار میکند بقیه مبارک حسین بن علی علیه السلام
و کرب میکنند هر روزه همین طود است که نگاه بقیه شهید الشهدا میکنند صبحی که بیدار و ناله
میکند خواستم تصور کنم که انحال که است که خضر فاطمه زهرا سلام الله علیها هر روزه
بگریه کند و کرب کند با انظلومه ملاحظه انوقت بکنند که محمد فقر از اولاد علی فاطمه
شهید شده بودند و با اعضای مجروح شده قطعه قطعه بلکه با سرهای از یک جدا شده
از روز قد که در قتلگاه افشاده بودند قد در میان بینا با انها افتد در میان خیمها افتد و
و انحال که بکین خصوصاً باشد که شدید ترین مضایع و انوقت باشد که خضر فاطمه
هر روزه نگاه بگریه بکند و اینست خصوصیه بنیادش بنیاد کرب کند ناله کند ظاهر انوقت
و انحال که خود خضر شهید الشهدا و قنیه نگاه بان هب که کرب کرد با آنکه انحصار

اَوْضَحِيهِ وَشَمِّرْهُ وَنَبِّهْ كَرِيْمَهُ بِمَا جَعَلَ مِنْكَ عِندَ وَدَعَا لِكَرَامَتِكَ عِندَ وَدَعَا لِعِزِّهِ عِندَ اَبْنِي
اَبْنِي مَكْرُوْبًا وَاسْتَعِيْنْ بِكَ صَبِيْعًا وَاتَوَكَّلْ عَلَيْكَ كَايَا اَحْكَمَ نَبِيْنًا وَابْنِ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ
فَاَنْتُمْ عَرَفْنَا وَعَدَدْنَا وَلِهَذَا قُلُوْنَا وَنَحْنُ عِيْرَةُ نَبِيِّكَ وَوَلِيَّ جِهَتِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ
فَرُوْهُ عِندَ اَبَاكُمْ بِمَكْنَمِ
وَمِنْ عَظِيْمَةِ اَبْنِي جِهَتِكَ اَزْوَاجُ الْعَالَمِ اُولَى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سُبْحَانَكَ يَا أَلْهِ وَيَجِدُكَ الْغُصْنُ شَاءَ عَيْنِكَ إِنَّكَ أَثْبَتَ عَلَى قَدَمِكَ تَوَكَّلْتُ بِالْعِظَةِ
وَالْبَهَاءِ وَتَقَرَّرْتُ بِالْجُودِ وَالْكَرَامَةِ وَأَسْتَخَفُّنِي النَّوْرُ وَالْضِيَاءُ وَلَا أَلْجُ ظِلْمَ اللَّيْلِ إِلَى الْوُجْهِ
حَكَمَتِكَ الْبَاقِيَةِ وَأَسْتَأْذِنُ عَلَى صَفْحَةِ الْأَبَدِ أَمَّا رُسُلُكَ الْغَامِرَةِ فَخُذْ عَلَى نَعْمَائِكَ
الْمُؤْتَرَةِ وَتَشْكُرْ عَلَى الْإِنْسَانِ الْمُسَاوِرَةِ وَضَلِّ عَلَى نَيْلِكَ مُحَمَّدٌ بِرَحْمَةِ
وَأَمَّا الْأَمَّةُ أَوْجُ السَّيْرِ الْأَمْدِي وَخُذْ سِلْسِلَةَ الْإِيمَانِ فِي الْحَيْلِ الْأَنْصَرِ وَعَلَى أَهْلِ
الْإِيمَانِ وَبَنِيهَا الظَّلَامِ وَبَنِيهَا الْأَحْكَامِ وَالْذُّعَاءُ إِلَى ذَوَاتِ الْأَمْرِ عَلَيْهِمْ مِنْ شَوْقِ الْعَمَلِ
وَالشَّوْقِ مَا تَخَافُ اللَّيْلُ وَالْأَبَامُ انْشَاءً اللَّهُ هَرَامِي وَعِظُهُ أَمَّا أَبَدُ مَقْصُودٍ مِنْ ذَوَابِ
انْشَاءً اللَّهُ مَقْصُودٍ أَنْ خَدَاتِ الشَّيْءِ كَقَدِ ابْدَعُوا بِمِجْلِسِ مَوْعِظَةٍ جَزِيَةٍ بِأَيْدِيكُمْ انْشَاءً اللَّهُ
أَمَّا ابْدَعُوا كَارِئًا زَادَ سَكْبُ خَالِ نَكْبَدُ كَرْدِ سَكْرَتِكُنْ كَارِئًا بِرَحْمَةِ الْبَيْتِ بِكُلِّ لَيْلَةٍ
بَلَكُمُ مَبْشُورُكَ انْشَاءً اللَّهُ بِكُمُ بَقِيَّةُ مَكَاكَ كَرْدِ تَحْصِيلِ سُلْطَانِ بَيْتِ بَكْبَدِ بَقِيَّةُ مَا
خَالِ سَكْرَتِكُنْ مِنْ جَزِيَّةِ مَالِ دِهْنَانِ دَارِمْ كَرْدِ تَمَامُ شَوْبِ ابْدَعُوا زَادَ مِنْ بَيْتِ بَقِيَّةِ
عَلَامَةِ بَقِيَّةِ مَالِ دِهْنَانِ دَارِمْ ابْدَعُوا ابْدَعُوا مَالِ بَيْتِ ابْدَعُوا انْشَاءً اللَّهُ بِتَمَامِ
مِنْ خَالِ مَوْعِظَةٍ مَكْرَمَةٍ تَمَامِ مَالِ بَيْتِ بَقِيَّةِ مَالِ دِهْنَانِ دَارِمْ تَمَامِ مَالِ دِهْنَانِ دَارِمْ

[illegible][illegible][illegible]

باین که چنانچه بگویند چند مرتبه از این دعا بخوانند و در آخر آن
 معالجه دهد و هایت بکنند آنکه خیال کند که اگر معالجه نکند و از شر مبتلا بماند و مشکوئین
 بچیزی مشکوئین که هر چه استغاثه کند خدا بامر کند نشود بجز از استغاثه بدو از هر امری بجز اینها
 هر که بگوید و لعظ و دلدان بخود مان بگوید این بچای بگو تا که بجای میکنی تا چه قدر
 در غفلت اخوانه خدا ترا مهلت داد چنانکه اَنَا الَّذِي اَمَلْتَنِي فَاَرْعُوْنِي سَرَّ
 عَلَيَّ مَا اسْتَحَبْتُ وَعَمِلْتُ الْغَايَةَ فَقَدِّبْ وَاسْقِطْنِي مِنْ عَيْنِكَ فَاَبَايْتُ
 جَعَلْتَ اَمَلْتَنِي وَبَسْرَكَ سَرَّيْنِي حَتَّى كَانَتْ اَعْقَابِي وَمِنْ غَوَايَ اَلْغَايَةَ جَنَّتِي
 حَقِّ كَانَتْ اَسْقِطْنِي كَمَا اَقْدَمْتَ كَرِهَ وَمَهْلَتْ فَاَدَّهْ مَثَلُ اسْتَكْبَحَ بَيْنَكَ كَرِهَ اَعْقُو
 گفته ای چه مروتی ای انصاف خداوند با آن عظمت ترا بخواند تو اقبال میکنی پشت میکنی
 خداوند مهربان با تو دوست میکند تو با او دشمنی میکنی آنکه بدو خون فاقی عنک و
 اَلِي وَاَسْتَفْضِلُ اِلَيْكَ چنان با خداوند عالم راه مبری مثل آنکه تو بر او دست داشته باشی
 كَانَتْ اَلْظُلُومُ عَلَيْكَ باین حق شناس بگو اگر خداوند عالم بر تو چه قدر حق دارد بگو
 باین ملک بجز آن که ای بد بخت خود را بعالی بر تو حق نداد و بگو باین دو سیه کاه کار تا
 کی بناداسی و سیه کاه بنای میخواهی روز بروز سیه کاه بد شود مثل پشت
 که دیگر سیه کاه معلوم نشود میخواهی باین دو سیه کاه عیالات خداوند عالم بروی میخواهی
 سیه کاه را جمع کن بروی سیه کاه اعوان سیه کاه برندها سیه کاه استیلا بچها سیه کاه مامور سیه
 کاه بر سیه کاه مار سیه کاه عقرب سیه کاه ابن سیه کاه همه در پشت میخواهی از قریب چون بنای دوزخ
 دوز سیه کاه هوا سیه کاه میخواهی از کارت بمنت ختم بچها سیه کاه شود اینها را که گفتیم بخود مان
 با هیچ نغفید بامرین از شما هاجال میکند که باین پشت با حق منت اگر انداخته الله باو گفته

این دعا را هر روز بخواند و در آخر آن
 معالجه دهد و هایت بکنند آنکه خیال کند که اگر معالجه نکند و از شر مبتلا بماند و مشکوئین
 بچیزی مشکوئین که هر چه استغاثه کند خدا بامر کند نشود بجز از استغاثه بدو از هر امری بجز اینها
 هر که بگوید و لعظ و دلدان بخود مان بگوید این بچای بگو تا که بجای میکنی تا چه قدر
 در غفلت اخوانه خدا ترا مهلت داد چنانکه اَنَا الَّذِي اَمَلْتَنِي فَاَرْعُوْنِي سَرَّ
 عَلَيَّ مَا اسْتَحَبْتُ وَعَمِلْتُ الْغَايَةَ فَقَدِّبْ وَاسْقِطْنِي مِنْ عَيْنِكَ فَاَبَايْتُ
 جَعَلْتَ اَمَلْتَنِي وَبَسْرَكَ سَرَّيْنِي حَتَّى كَانَتْ اَعْقَابِي وَمِنْ غَوَايَ اَلْغَايَةَ جَنَّتِي
 حَقِّ كَانَتْ اَسْقِطْنِي كَمَا اَقْدَمْتَ كَرِهَ وَمَهْلَتْ فَاَدَّهْ مَثَلُ اسْتَكْبَحَ بَيْنَكَ كَرِهَ اَعْقُو

حالا از او پرس بگو این دعا چه صفتی دارد بخت عزیزی باش حرف بزنی بگو مذهب چیست
 بگو مادی نیست یا مذهب نیست یا مذهب بگوید اسلام باو بگوید بن اسلام متعلق است بخارجی که خداوند
 عالم بکفران بکنی بکنی ائمه طاهرين و اینها هم بکن متعلقان دارند حالا بخوان با اینها آن
 طور بگوید یا بدیاشی هست یا نه اول بپند که بین الله بین چه صفت از صفات خدا در دوست
 بین توحید الله و عظمة الله و خوف الله و رجاء الله و طاعة الله و سایر صفات در دوست
 یا نه خوف الله و اوستی کن بین غاير الله و خائف الله و ارجاء الله و طاعة الله و سایر صفات
 دار هستی یا نه بعد از آن بپند معرفت سو خدا یا بد چند صفت نسبت بخودت بپند داشته
 باشی حالا من بگویم بعضی اینها تو دارای آنها هستی یا نه یکی از صفات تو نیست بپند داشته
 واجبست تو که بپند داشته باشی بین دوستی و ستش داری یا نه معنی دوستی در دوست
 داشتن کوشش دوستی سایر اعضا است نه دوستی صریح فقر است نه دوستی اسم است نه
 دوستی نظرات بلکه دوستی صفات ایشانست که بنده که خوب خالص باشند چون بپند
 داشتند چون توکل و صبر و تقوی و سایر صفات را داشتند پس ایشان را دوست داری یعنی
 صفات ایشان را دوست داشته باشی اگر چند صفت ایشان را داشته باشی و بگوئی من دوست
 ایشانم دروغ گفته بلکه دشمن ایشان هستی بپند خدا دشمنی با هر کس که معصیت خدا کند
 حضرت امیر علیه السلام فرموده اِنْ لِي مَحَلٍّ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَلَئِنْ كُنْتُ لِحَدِّ اَنْ اَعْلُو
 مَنْ عَصَى اللَّهَ وَاِنْ قَرِيبًا مِنْهُ هَرَكٌ مَعَصِيَةً اَلَا يَكُنْ مِنْ اَخْصَرْتِ مَبْكُوْنٍ مِنْ دَوْدَ
 اَمَلِيَّتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هم بعضی دوست فقره صریح باطلا قیاد دوست لفظ علی هست یا دوست
 کوشش استخوان و امثال آنها هستی اینها که غلط است یا بدوست صفات ایشان باشی بخوان
 مَبْكُوْنٍ مِنْ دَوْدَ امیر المؤمنین هم شجره در موضوع کرده مَبْكُوْنٍ مَبْكُوْنٍ مَبْكُوْنٍ

این دعا را هر روز بخواند و در آخر آن
 معالجه دهد و هایت بکنند آنکه خیال کند که اگر معالجه نکند و از شر مبتلا بماند و مشکوئین
 بچیزی مشکوئین که هر چه استغاثه کند خدا بامر کند نشود بجز از استغاثه بدو از هر امری بجز اینها
 هر که بگوید و لعظ و دلدان بخود مان بگوید این بچای بگو تا که بجای میکنی تا چه قدر
 در غفلت اخوانه خدا ترا مهلت داد چنانکه اَنَا الَّذِي اَمَلْتَنِي فَاَرْعُوْنِي سَرَّ
 عَلَيَّ مَا اسْتَحَبْتُ وَعَمِلْتُ الْغَايَةَ فَقَدِّبْ وَاسْقِطْنِي مِنْ عَيْنِكَ فَاَبَايْتُ
 جَعَلْتَ اَمَلْتَنِي وَبَسْرَكَ سَرَّيْنِي حَتَّى كَانَتْ اَعْقَابِي وَمِنْ غَوَايَ اَلْغَايَةَ جَنَّتِي
 حَقِّ كَانَتْ اَسْقِطْنِي كَمَا اَقْدَمْتَ كَرِهَ وَمَهْلَتْ فَاَدَّهْ مَثَلُ اسْتَكْبَحَ بَيْنَكَ كَرِهَ اَعْقُو

بسیار حد و وصف دارد از اینجاست که موصول شویم با غلظت و کثرت که علقه با پیغمبر خدا پیدا کنیم
 کتب نما خوف نداریم خالیا پیدا موصول شویم بیکسکه تمام خوفهای عالم را در او جمع نموده اند
 خوف هلاکت دنیا را جمعیده است باینکه موصول شویم بیکسکه تمام خوفهای او را جمع نماید آن
 خوفهای اجتنابیه ملاحظه کرده ام دیدم بچنان و او بسیار ایشان هر یک از یکجهت خوف داشتند
 با از دو جهت از سه جهت تقدیر با در اما غلظت و کثرت تمام خوفها را در جمع بود و لا
 حضرت در کبریا با بعضی اشیا ایشان هر یک از یک جهت با در و باست از یاد ترخوندانستند اما شاید گفتند
 از تمام جهات و با آنها خوف داشتند از طرف جوانان خوف داشتند از طرف کرمی و شکوفه داشتند
 از طرف اموال خوف داشتند هر خوفها خوف در آخر اهل بیت اهل حرم خواهر افش و خورشید
 داشت خوف حضرت طوری شد بعد از آنکه می دانست هر چه در پیش می آمد که خوف داشتند
 که از اهرام از تنش بیرون کنند بدست خودشان از پاره پاره کرده تا آنکه در غایت دان نکند با وجود
 اینهمه خوفها سرگردان بود و در آن احوال که شد بدلافا شده بود بر او فرقه میشد هر چه
 شد با عظم میشد صورت بسیار که بر او فرقه تر میشد طبعان و سکون بدست می آید و با در
 ولما انشد الامام الحسن بن علی بن ابي طالب بن الحسن بن علی بن ابي طالب بن الحسن بن علی بن ابي طالب
 كانوا اذا استدعوا الامم فتراب الوانهم وارتعدت قلوبهم ووجلت قلوبهم ووجبت خوفهم
 وكان الحسن بن علي بن ابي طالب بن الحسن بن علي بن ابي طالب بن الحسن بن علي بن ابي طالب
 نفوسهم فقال له نعم لبعض انظر الى الدنيا بالي الموت حضرت ظاهر این کلام را از ایشان
 شنید با ایشان هم بشارت داد فقال لهم الحسن بن علي بن ابي طالب بن الحسن بن علي بن ابي طالب
 بكم عن البؤس والفتور الى الجنان الواسعة والنعيم الدائمة فابكوا ان يتقبل من سجي الى
 قصر بعد فرمود برای من ثمنان خوف مثل است که از بل بکند و دند و لیجی و عذاب الیم برود

باری حضرت همه خوفها را تحمل کرد خالقش با بنقسم بود مگر یکجهت که تحمل ان توانست بکند خو
 ان داشت که لشکر طرف خیمه کاشی بودند بین چه قلعه ای است حضرت کران بود است
 با آنکه در غیر از همه متنازه است هر که خواستنی از آنکه از آنکه هر که شنید اید که حضرت
 خواست که باشد که فلا نشهدا شمشیر نزنند نزنند با فلان شهید و آنکه شهید
 نکرد لی بخواهش کرد که خواست دادم تا زنده ام من طرف جهنم که من زود من منظور حضرت
 جگر می کند از در اینجهت آنکه میدانست که اهل حرم شرافت خواهند کرد ولی خواست که
 تمام زنده ام طرف جهنم که من زود من اینجهت چنان معلوم میشود که از همه مضایق این
 بوده است نظر حضرت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم فشكل بالله
 من عظماء اهل حرم کرمی معاذ و حق شرفها الله

بسم الله الرحمن الرحيم

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنتَ الْغَنِيُّ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 وَالْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ أَمَّا الْيَوْمُ فَأَجِدُكَ بِأَوَّلِ الْأَجِيدِ بِأَمْسِ الْيَوْمِ بِأَمْسِ
 خَوْفَ عَلَيْهِ بَاطِنُ غَيْبِ السِّرِّ وَأَخَاطُ غَوْضِ عَقْدِ السِّرِّ بِأَوَّلِ الْيَوْمِ بِأَمْسِ الْيَوْمِ بِأَمْسِ
 أَعَالِي الرُّبُوبِيَّاتِ وَالْأَخْصَى عِلْدًا لِأَخْبِلَهُ وَالْأَمَوَاتِ تَحْمَدُكَ عَلَى عِظَمِ الْعِظَامِ وَتُكْرِمُكَ
 عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِحَسْبِمْ وَتُصَلِّيْكَ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ أَشْرَقَ الْأَنْبِيَاءِ وَالَّذِي لَهُ دَارُ الْآلَةِ
 وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ أَتَمِّهِ الْمَدْحَ وَتَبْحِيحِ الدُّعَى أَعْلَمُ النَّاسِ وَذَوِي الشَّهَادَةِ وَأَوَّلِي الْحُجَّةِ
 كَفَى الْوَدْعَى وَذَوِي الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمْ مِنَ اللَّهِ أَفْضَلُ الْحَبِّ وَالنَّارِ مَا دَارَتْ خُضْرَاءُهَا
 الْقَبُولُ الْغُفْلَةُ الْغُفْلَةُ الْغُفْلَةُ الْغُفْلَةُ الْغُفْلَةُ الْغُفْلَةُ الْغُفْلَةُ الْغُفْلَةُ الْغُفْلَةُ الْغُفْلَةُ
 خَلَقَكَ مَوْلَاكَ مَعْدُوكَ أَيُّ صُورَةٍ مَاشَاءَ وَكَانَ كَلَامُ خَدَاوند اكبر است خداداد

این کلام را از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که فرمودند که این کلام را هر روز بخواند که از همه مضایق این دنیا و آخرت رها شود و در آخرت بهشت برین برسد

بادخاں شنیده ام مبارکند حقّه ده فتویٰ میگردنور میکند خال استخوانم بینم کلام بی
 قیقه و اما حال نور کرده بانه یعنی یک ابرو کلام خدا داخل در دست شد بانه باید الان کلام
 خدا در دست است که کند تا مرغ خات کند لا بعد از مردن هزاره در دگر بر سر قبر و در شتر
 کنند و هزار قران هم بخوانند شتر ندارد باقران در گفتن نویسد اصلا فایده ندارد حالا نقد
 از قران برایت بخوانم بینم میسر میکند داخل در دست بشود کلام بل تکذّبون یوم الدین و ان
 علیکم الحافضین کما کانما بین تبصرون ما تعملون ان لا یزید لکم حجیم طان الفجار لکم
 حجیم تبصرونها یوم الدین و ما هم عنها یباضین حکم این ابرو میکند از آب میکند
 و ما ادریک ما یوم الدین ثم ما ادریک ما یوم الدین یوم لا یموت فی نفس شیا و
 الا یوم یشتی فی دهر و زکتم بخوانید هیچ کاران درست شود این محالت درست بشود
 بخوانی کفنه علاقه با خدا داشته باشی نه علاقه با پیغمبر خدا داشته باشی نه علاقه با قران داشته
 باشی نه علاقه با انمه ظاهرین داشته باشی کار درست شود و نخواهد شد حالا استخوانم
 بینم علاقه میتوان پیدا کنی این بات شریف هر دو امیر المومنین علیکم در مبر خواند بعد
 موعظه کرد اول وضع صفت حضرت ابوبکر ثوبت کالی میگوید ما را حضرت در کوفه بالا
 منبر کنی افتاد موعظه کرد و علی علیه السلام در من صوفی و حایل بنفیه لیف فی حلی
 نعلان من لیف مدد عراش که لباس برش بود از پشم بود بند شمشیرش از لیس خرواکشتمانی
 از لیس خرواکشتمانی را ببینید این وضع و صفت عینا قبولش نمیکند اعنا
 با و نمیکند باید او وضع و جلال داشته باشد بحجه آنکه در دنیا و زبنت بنا مجبور القلوب شما
 واقعه میگوید بناد اطوری میگوید که زهد باها هم سرزنش کند باری او گفتگان
 حیینه سفته یعنی گویا پیشانی مثل زانوی مشر شده بود اگر او اینرا گفته بود

که پیشانی مقدس حضرت مثل ذانوی شتر شده بود من بجای ادبی میگویم حضرت باید باطلو
باشد باطلو برای خدا سجده کرده باشند بدینجه هفتاد سال عمرش تمام نداشت
بکجه برای خدا کرده ام یا نه ببینید امیر المؤمنین علیه السلام چه قدر عبادت کرده بود که سید
الاحبار علیه السلام با آنکه سالی هفت مرتبه از دیوان سجده و کوشش پیشانی مقدس مرده
میشد مراض میکردند و آنحضرت از ذوالثقلات میباشند بگوئی خواهر محترمش
عزیز کرد او را بیک تو برادر را بیشتر ندارد کمتر برای عبادت جان مقدس خود و تابع
مندان هلاک میشود فرمود کتاب عیاض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و بدو آوردند
آوردند نگاه کرد فرمود و هفت هفت هفت که طاقت دارد که مثل امیر المؤمنین علیه السلام عبادت
کند حضرت امیر هم قریب همین بابنهضوز انبست حضرت پیغمبر میگفت عرض دانی هفت
حضرت را با اوضاع نباشد بگردی و وعظه کند یا ابها الا انیا ما عرک یونک الکبریا
خواند بعد از آن شرح کرد ندانها را و وعظه فرمود یا ابها الا انیا ما عرک علیک
و ما عرک برینک و ما انک محلا کفینک اما من ذانک بلول ام لبس من و منک عطفه
اما نرم من فینک ما ورم من عرک قریا تری الضاحی من و الحس فظله بغیر جواد
نمود عبادت بنا هست که شخص را در میان آفتاب میبینی او را سایه میکند او قوی الیه
یا ام منی بمض حید فینک نحره که فاضلک علی ذانک و جلدک یضایک و عرک
البکاء علی تینک و عرک الا فینک علیک بنا هست که شخص مبتدای در دایره برادر یکده
میکنی که برادرش میبکشی پس چه چیز باعث شده است که صبر مرد در خودت مصیبت
خودت دایره چه چیز را تسلیم داده که بر جان خودت که از همه جانها برتر است
عزیزتر است که بر میبکشی و در جای دیگر میفرماید و فوالله کف من قبل ان

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْجَنَّةَ الدُّنْيَا وَآخِرَتَهَا وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ بطوریت خالتر
 که در پاشنه ند بکانه اش هست بلکه انحصار وقت مکررات حواس جمع میشود
 آن اوضاع دنیا که با آنها تمام محبت داشته از دن و اولاد و تقدیرش و سایر اثاث
 و اشیای دنیای دنیا از دستش برده و از او میگیرند و میداند که غیر از خدا
 کسی از او نمیکرد. اوقات العباد باقیه داشته خدا در وقتش قرار میگیرد و میبرد
 عدو الله بادشمنی خدا میبرد از دنیا و اشیای حلالا با خدا علاقه پیدا کن که کار است
 با آنها نکتة علاقه آن بود که الان گفتیم اندکی از خدا ترس نمیکویم بقدر
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از خدا ترس بقدر این ترس که الان بگویند
 یک ماموری در مسجد آمده در میان شما هزار نفر بگفتند ای مردم بچه قسم خوف
 پیدا میکنی بجهنم آنکه احتمال میدهی که شاید توباشی حالا همین قدر از خدا
 ترس کار است دوست شود آنقدر که دلت بامدن مامور تکان بخورد و همین قدر
 از خوف خدا تکان بخورد باری هر ترس بگویم حالا قدری از مهربانی هایش را
 بگویم که بداند چه قدر مهربان است بروی گفته امی بچنانی تنک بشیرم میگوئی
 فلان چیز مال من است تو مال من کجا بود همه را خدا رحمت کرده بعد از آن بسین
 چه قسم از تو خواش میکند بفرمایند ای بنده من چیزی قرضم نمیدهی من
 الَّذِي يُقْرِضُكَ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا قرضم بده با منفعتم بده برایت ضاعف میکنم
 باز چنان میکنی باز بگویم تا مقابل ترسها نبود باز میترسم بگویم چنانکه ترس
 بگویم حالا مقابلش مهربانیهای خدا را بگویم اینکه میگویم از مهربانیهای خدا
 که آب شوی هرگز تا حال شنیده نوکری قاشق را بخواند صد کند و بخواند

بگو بدلیل آنکه خضر خدایت هست همچو چیزی شنیده ابد و رحمتت که بنده بگو
 یا الله خدا میفرماید بلیک سبب محبتات جنبا و اخلاص و ندامت و سبب جزا میبدهد
 بعضی هستند عقلشان قبول نمیکند حدیث را و درش میاندازند مثلا از جمله چیزها که عقل
 جز نیست خداوند عالم جزا میبدهد مساوات است چه قدر تا بگوید و او هست خضر بگوید
 صلی الله علیه و آله از خواب بیدار میشد مساوات میکرد سایر اوقات مخصوص اوقات نماز
 مساوات میکرد از جمله الطاف الهی شارب که متن است بعضی بدینجهت هستند و موکرتن از
 شارب را در داد و داده خدا مضایقه دارند با وجود این میگویند اگر در کتاب چیزی از غیر
 و سبب الله اسلام الله علیه و آله جمیع بودیم شهادت میبدهم در احادیث بسیار است که
 هر کس در هر روز جمعه قدر از شارب را بکشد ناخنهایش را بچیند این تفصیل که از ناخن
 کوچک است چه شریع کند بچیند تا ناخن کوچک است است ختم کند و در وقت کفرت
 شارب ناخنهایش را بچیند تا ناخنهایش را بچیند تا ناخنهایش را بچیند تا ناخنهایش را بچیند
 و الی شارب خداوند عالم از لطف خود بمقابل هر ذره که از شارب ناخن او جدا شود
 ثواب ازاد کردن یکی از اولاد حضرت اسمعیل را اگر کسی از ناخنهایش را بچیند و بگوید
 سبدهم و اگر ناخن و شارب هم نداشته باشد از ناخنهایش را بچیند و بگوید سبدهم و اگر ناخن
 بکند ارد و تو بخواند و وضع خدا بچنانا ثواب را بدهد لطف را ملاحظه کن که برای چه غرض است
 از عمل چه کلمات از فیض رحمت بفرماید حالا سزاوار است که اصلا در مقام پیدا کردن علاقه
 چنین خدای مهربان نباشم اصل پیدا شدن علاقه از خوف میشود همینکه اندک ترس
 خاطر جمعی پیدا میشود اما اگر خواطر جمع باشی اصلا کار درست نمیشود این خوف از اعظم
 عباد است خوفها در پیش روی تابش است بجز از اقسام خوفها که در پیش روی است

شهادت که برای ما شهادتی میدهند در کار ما مانا باشد چنانچه بر این شهادت
بر کار ما مانا تواند شد اول شاهد بر ما حاضر و ندانم است که در هر حال شهادت
چیزهاست که بر ما بر شود و مخفی است نزد او آنکاراست بر پندار این شاهد کار ما درست
میشود شهادت این حکایت شخصی را که عاشق دختر عوفی شد چنانچه مراد او کرد بهر قسم
بود و او را زنی کرد بصدق و توان دختر او شرط کرد که علما در جای خلوتی که کسی نباشد
واقع بینا در جوان رفت جای خلوتی که با کرد دختر او در در اینجا که احد نبود دختر گفت
شرط نکردم که احد نباشد در اینجا که احد است بر خوف کرد دست داشت برین حالا
توانه بر کار ما مانا میکند که با احد از اماند نبندی شود دیگر اینکه گفتند که هر چه
میکند میشود بکنایه علی الصید کل شیء حق بکنایه الفی علی الزیاد حق فوت که
بر خاکستر میکند از امان میشود شهادت دیگر بقاع زمین بروی هر چه باشد عباد
کرده با معصیت شهادت میدهند شود دیگر از من است که شهادتی میدهند مخصوص
رجب شعبان و شهر رمضان مخصوص شد و در جمعه شهادت دیگر اعضا و جوارحند
بعضی هستند با نشان مهر میشود مخفی علی انوارهم و تکلیف ابدیهم و تشهد اجلهم دست
ببزند عجب میکند چه طور حرم بزند همانطور که زبان حرف بزند میگوید بکار تمام
چه کردم شک شهادت میدهند العباد بالله اگر کسی در قیامت کارش شهادت اعضا
جوارح برسد بکار شکل است کارش درست باشد و در حدیث دیدم بر شخص کوشش
و چشم و دست و سایر اعضا و جوارح او شهادت میدهند که ما را معصیت
کرده امر میشود آن شخص را بجهنم ببرند بکدغه بکوی از شرکان چشم بگریست
میاید عرق میکند خدا با من هم شهادتی در حق این بنده تو دارم خطاب الهی

برسد بکودای شهادت بکن عرض میکند خدا با این بنده تو بکدغه از ترس تو گریست
اشک جوارشید بحدی که پای مرا ترک کرد خطاب برسد که ما او را شهادت تو کردیم
ضعیفی مستقام دیدیم او را شهادت تو بجزی کردیم و او را از آتش جهنم او داد
کردیم در میان اهل بوقف مرده میشود هذا عبق الله بفرقه این شخص را داد
کرده خداست بیک مونی این کریم است که او را از جهنم از او میکند بیک کریم
دیگر هم است که از آتش جهنم از او میکند بعضی کریم بر آن امان مظلوم است
الشهادة علیه السلام حدیث او که اگر شخصی کریم کند اشک در مصیبت
انصرفت بجاری هم نشود بلکه همان در چشم هم حلقه شود آتش بر آن چشم
حرام میشود و در روز قتل خوفهای انصرفت و اکتمت کتم تمام خوفها در آن حصر
جمع شد بیک جانیه المحصرت داشت که از همه متان بود خصوص در چیزی خواش
کردن از کسی آفتد و جفا داشت که اگر کسی عریضه با و میبوست میداد سپر بود
بدون آنکه کاغذ را بخواند ان حاجتك مقبلة حاجت بر آورده است عرض می
کردند بر اینچو ایند بعد جواب میداد سپر بود تا من بخوانم او پیش روی من
ذلیل میشود و میگوید شخص در روز عاشورا خواش کرد از آن اشقیا اما خواشتر
برای آن بود که سپر را نکشد بر او دم را نکشد سپر بر او دم را نکشد اصحاب
انصار دم را نکشد با سپر و شمشیر و نیزه نزنند برای این جور چیزها نبود بلکه
برای و چیز بود که خواش کرد بیک آب برای اطفال بکی در روز کفتم زبانه او را
کرد حق از شمر لعین هم خواش کرد که تا من نزنم زدن همه را نزنند
اِنَّا نَبِيٌّ وَاَنَا اَبِيٌّ وَاَجِيوْنَ لَنَسْئَلَنَّكَ اللَّهُمَّ وَنَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ بِاللَّهِ

و بعد ایند چه کرده اید عرض کنم لغت الجواهر جانهای خود تا تراد
 معرض غضب خداوند جبار آورده اید پس است ای منی هذا الاضرار ای منی
 هذا الاضرار ای منی هذا الاضرار ای منی هذا الاضرار ای منی هذا الاضرار
 تاکی احراز تاکی کناغان راوری هم در یاد میکنند تاکی پشت طاعت و در بعضی
 دارد تاکی چشم پوشیده ملاحظه حالت کارت نمکینی ای منی هذا التوازی ای
 منی هذا العاجی اخاف من الخرج عن حد التقصیر مهترتم انقدر کناک معصیت
 کنی که در کارت از حد گذشته باشد که چاره بد بر شود ای منی هذا العیضان
 ای منی هذا الطغیان تاکی عصیان و طغیان میکنی که در کس است حرف در کویوم
 اولیایان ان تتعجب قلوبهم لیکر الله هنوز وقتان نشده که دلها مان برای ذکر
 خدا شایع شود اینکلمه را خداوند عالم فحش عیبه ساله خطاب بفرموده که این
 اجمعه سالها ای است سالها ای سی سالها ای چهل سالها ای تمام چه بنیاد دارد
 تربیدون هذا التقرب لا زانو تربیدون هذا التقرب لا استعداد تربیدون قطع
 هذه التقرب لا داخل طیار و قطع هذا الطریق لا یستلزم تربیدون المشی لا
 اینها ای و دخول هذا البیت لا یستلزم مجو اید در بازار قیامت نه زاد برود
 مجو اید یا بنفر خوانان بی استعداد برود مجو اید یا بنکر نه های سخت
 بی راحله تند برود مجو اید این راه دنیا با نرا بی بزرگ و بزرگ برود مجو اید یا بنکر
 برود مجو اید در آن خانه تاریک و جریغ داخل شود او و قوشه نراه آنچیز شبکه
 حضرت اسیر او بنین علیهم فرمود آمد و ظهر کوفه من وادی السلام بیلام اهل قبود
 زبانت ایشان فرمود یا اهل الدار الوجیه و الحال المقفر و القبور المظلمه یا اهل

الزمن یا اهل القبر یا اهل الوحشه انتم کنا فی سابق و عن کلمه
 اما القدر فقد سکت اما الارواح فقد نکت و اما الاموال فقد فتمت هذا الخبر
 ما عیننا فاما خبر ما عیندک فرمود از خبرهای شما که در نزد من است اینست که خانه خانان
 نشند و نه از افراد بکران نکاح کردند ماها را قمت کرد ندا بخبر شما خبر داد و در شما
 چیست ثم التفت علی اصحابه فقال اما لو اذن لهم فی الکلام لاخبرکم ان خبر
 الزاد التقوی اگر از نشان بدهند که با شما حرف بزنند خبر میدادند شما که خبر
 توشه نکاه داشتن دین خداست توشه تحویل کنید یا بد برود بعد اینم اگر با بن
 حالت بیانی چه طور خواهی کرد این اخلاق ذمیه این صفتهای بد کرد و توشه
 هر یک از انها قرین بک است میخواهی با قرینای بد در رفقای مخالفه فر کنی حضرت
 امر علیکم را که تو میگوئی امید نجات با و دارم بگوئی با عرض کردند قدری این
 لباسهای خشن و باطنهای خشن و در شتر اغبیر بدید فرمود برای
 خوابگاه قبرم مارها و عقربها درست کنم قدعونی که بنی من دنیا که میبوی و قرص
 فیتوی الله ارجو خلاصی ما لعلی و یقیم نفی و کذا یسبحها العاجی سألنی
 و سألنی دینا یعون مره و بطون حصه یحص الله الذین امنوا و یجوز الکافین
 و قدعوا بالله من سبائ الاعمال انهم اکر فی مجو ای خواشون میکنی بکند نه
 بروز کند ترا بوز اند مجو ای بکداری تا متصل شود بان اقشای لغز ملکه
 وقت نمازها صداتان میکنند یا شود نماز بخوانند انهم را خواشون میکنند قوموا
 الی غیرکم الی او قد تموها علی ظهورکم و اطعوها بصاوتکم قد را از انهم را
 برایت بگویم انهم مال بتم الذین باکون اموال التامی ظلم انما باکون و بطون

رفق بکند

نار آتش زبان که از عجب است آتش کوش از نای همین طور سائر اقشها در سائر اعضا
و جوارح تو میجواید این اقشها را نیز بدوی آتش احتضار میجواید و واقعه شود این
آتشها را جمع میکنی میجوای بری باقی در دفع و سانی با هم را بری بکش در دفع و
متصل کنی فرج کند الان در موقع خنای ابتداء ابد هر چه بنای دود بنا میگذری
مثل اینست که بکساعت در دنیا ماندن باشد کان لم یلتوا الا ساعة من نهار باری
فرهی کن حالا پای سوالی از تو سوال میکنند میجوای هم بیستم برای خدا چه کار
کرده برای خدا چه معصیت تو کرده جواب ده میجوای هم دوم مسئله از تو
بیستم اول بگو بیستم از ایه های قرآن چه در تو تاثیر کرده دوم بگو از وسوسه
شیطان کدام یک در تو تاثیر کرده معصیت کرده است معصیت کرده که
نکرده فراموش کرده حتی عودت نکرده کدام یک معصیت نکرده بگو اینها هیچ در تو
نمیکند اگر کارهای دنیا باشد تاثیر میکند اما هر چه امر اخرویست تاثیر نمیکند بعد
نور و زکات خوشحالی کردی میدانی چند چه روز است حضرت امیر المومنین علیه السلام
میفرماید کُلُّ يَوْمٍ لَا يَقْضَى اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبْدِهِ هَرُوزٌ بَكْرَةً مَعْصِيَةٍ خَدَّادِ
ان روز نشود از روز عبادت ندادن بخوبی بدید بدید هیچ ندادن بخوبی خود تراهم
دهدی بانه آفتاب هیچ حمل بر وجهی بدی بودارد که تو آفتاد اوضاع فراهم
میکند خودت را بین از برج عقیق بیرون دفعه بانه بین همیشه مثل عقرب با
آنکه بخوبی بدی بزیات بها آمد درختها سبز شد میدانی شجره طیبه تو عید
که در وقت نماز احوال طوری کن که لا اله الا الله در دست تمام گفته در مسئل است که
میکویند بر لبه سبزه خفته در دوش افلاک بر آن سبزهاست حالا این دو

بگو خدا چه میگوید

ماههای شاه امامد اندر سه ماهند که بالخصوص ماه شهودند ماه رجیماه شعبان
شهر رمضان از اینها در قیامت سوال میشود اینها رجیماه شعبان اینها
رمضان چگونه بوده است بندگی این بند دو شاهها حالا اینها رجیماه شعبان
باشد بلکه کاری برایتان درست شود ماه رجیماه اول شهر حرمت پیش خداوند
عالی حرمت دارد این شهر و سائر شهر حرم مثلا روز آخر ماه جمادی الاخره
دیه یک ادم اگر کشته میشد هزار تومان بود فر داس که اول رجیماه یک نیک
داد تو میشود همین طور و سائر شهرهای که دیه ثلثی در آنها نداد میشود
بجهت حرمت آنها حالا ماه رجیماه است بین بلکه میتوانی خود را داخل در آنها
که رجیماه هستند بکنی و داخل شدن در زمره آنها بیعت میشود کردن
در اینها عبادت هم اقام دارد روزه گرفتن است نماز خواندن دعا
خواندن است اما ثواب روزه در حدیث صحیح است که خداوند عالم بر خود
واجب کرده این است که ای داشتن کسیر اگر در اینها روزه بگیرد دیگر از
کثرت فضیلت که برای روزه اینها هست آنست که خداوند عالم قرار داده
برای کسانی که از روزه گرفتن عاجز باشند یا روزه بر آنها دشوار باشد یک
درهم بفقیر تصدق بدهند اینطور نیست کند که این یکدرهم را میدهند
از روزه ماه و رجیماه الی الله تعالی اگر فقیر است درهم نمیتواند بدهد یک
میکند یکدرهم بدهد باز اگر فقیر شش جوید همد چون حرف آخر شد همه میگویند
فقیر اما با بدینان حقه شش قسری ندهد میگوید فقیر نیستد بازی اگر نه
هم نمیتواند بدهد بکسیر نان بدهد یک از روزه قربا الی الله اگر قادر بر همه

اد

از اینها باشد این تسبیحات که در روزا العاد است هر روز صد مرتبه بخواند خداوند
 عالم ثواب و روز را از فضل و کرم خود باو مرحمت میکند تسبیحات این تسبیح الاله
 الجلیل سبحان من لا یغنی التبیح الاله سبحان الاله الاخر الاکرم سبحان
 من لیس البصر و هو له اقل ملاحظه لطیف الهی کرد بد بکتم دیگر از الطاف
 خدا در روز و شب اینست که اگر شخص روزی مستحب بکند و در خانه برادر
 مؤمن خود برود او را اطلاع بدهد از روز و اش و در منزل او افطار کند
 خداوند ثواب و ثواب هفتاد و یک روز داشته ثواب میدهد اگر
 اطلاع ندهد بروزه بودنش و افطار کند ثوابش بیشتر است برابر یک روز
 روزه است و در نیت که چنانچه هم صدق طعام ^{طعام باشد} بر او بکند عرض مطلب اینست
 بعضی چیزهای درست کرده اند و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام میبندند که
 آنحضرت روزه میکرده بعد میفرمود رحم الله من افطر فی این از دروغهاست
 که نسبت بحضرت اده اند بمرتبه طور و اخذ میبوی که مثل این را نسبت
 یا امیر المؤمنین علیه السلام بدهی و آنرا جمله اعمال عجیبه اینها که سهوا
 و خواص زیاد دارد از جمله خواصش آن ندای الهی است که در قیامت بعامل
 این عمل میرسد ای بند تو دوست من حق برات میفرماید ترا شفاعت میدهم
 در حق برادران و خواهران مؤمن تا آنکه فرمود در بهشت خداوند عالم داد
 عطا میکند که نه چشمی دیده باشد و نه کوشی شنیده باشد عمل اینست که
 سه مرتبه حمد بخواند و سه مرتبه ایه الكرسی و هر یک از چهار قل در سه مرتبه
 و سه مرتبه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و سه مرتبه لا حول

در روز و شب

و لا قوة الا بالله العلی العظیم و سه مرتبه اللهم صل علی محمد و آل محمد
 و سه مرتبه اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و چهار صد مرتبه استغفر الله
 ربی و اتوب الیه بخواند و از جمله اعمال ماه رجب که او را داخل در رجبون
 میکند و رجبون آنهاست که وقتیکه صد میبرد کجا بندگان که در ماه رجب عباد
 کرده اند جماعتی بر میخیزند که نور و های ایشان تمام محشر را روشن میکند و اندک مانع
 پادشاهی بر سر ایشانست که تمامش را بر و اید و با قوت درست کرده اند و هزار ملک
 برای تعظیم و اجلال طرف داشت و هزار ملک دیگر طرف چپش هستند عرض از
 علما اینست که شخص از این بزرگواران میکند زیارت مظلوم که بلا حضرت سید الشهدا
 علیه السلام من زاره فی رجب حبه که الحبه هر کس مظلوم را زیارت کند در اول
 رجب اجب الحبه میشود همین طور نصف حبه لی زیارت نصف حبه از اول
 اضل است بلکه مثل زیارت نصف شعبانست در فضیلت حالا میخواهم یک
 نکته برای فضیلت زیارت سید الشهدا علیه السلام و برای تاکیدات که در زیارت
 مظلوم هست و عدد زیارت حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا
 و اما حسن علیهم السلام نیست و آنکه آن بزرگواران افضلند از سید الشهدا
 بگویم جهش اینست که مصابی برای مظلوم و او دشمن که بر ایشان وارد
 نشد یکی از مصیبتهای سید الشهدا علیه السلام غریبانه اندیش بود وقت شهید
 شد نفی معلوم است که پیغمبر خدا و قتی که زمان شهادتش رسید امیر المؤمنین علیه
 السلام بالای سرش حاضر بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود حضرت امام حسن و امام
 حسین علیهم السلام روی سینه مقدسش بودند وقت شهادت فاطمه زهرا علیها السلام

که روحی رسیده بجزیره و در آنجا که برای من بنا کن عرش که در خدا با تو یار و
منزلی از مکان فرمود و من خانه منسوب به محل بظلم لطفی بشود و بشکوه
به بها بخش نکند و خدایش نکند باری بخوام دعا کنم بلکه هر غایا کار ما در دستش بود
کسی چه میداند که کارش که در دستش بود و میدوارم از خداوند عالم که بکفر لطفی کند
بل نکاهی کند با بزرگواران شده اگر انا الله خدا با تو الان ملک نما می دهد لهای ما
کفی کار ما در دستش بود و چنانچه ملک نگاه بعضا موسی کار جمعی از کفار و دستش بود و فی
که نظر لطف خداوند عالم بعضا موسی که فرمود و عاقلات یهینیک با موسی عرض
کرد هر عشا این که خداوند عالم موسی فرمود لطف بود از این رحمت بود و الا ابتدا
که عشا است چون بمقتضا ایشین بخور کرد که مباد خدا امر کند که عشا را هم از حق
دور کند چنانچه خوف میشود نشاء فرمود که تمام اسباب منعلقات دهنو تیرا
از خودش دور کند حتی بغلین باها ایشرا ان بود که بزرگتر عرش کرد و عشا انکو
علیها و امش علیا علی عیسی علیها ما و ایشرا ان کا و گمان با آن دارم باری نظر
لطف لطفی شد بعضا این گفت است فرمودنا لعینا ما موسی بدندان و دندانها
جوانی شد غالب بر تمام آنچه که در دوی زمین است و در دستش نوری پیدا شد که تا
نورها را پوشاند حتی بود افاضات با خدا ما بیکم خدا با ما بچنین نگاه لطفی هم با این
و طاهره تا کن بلایان کامل را زایل نماید شود بین نظر لطف لطفی چه میکند مثلاً
فرعون تربیت شده در اندرون فرعون چون لایق الجملد را می با خدا داشته اند
از ان لطف لطفی شامل حال او شد کارش طور می شد بهمان بکفر که عشا و هم
حضرت یونس که با طره از حضرت خدیجه که می سلام الله علیها شد همین طور

سحره فرعون ساسر کافر است ابتدا در اول کفار بودند چون ابتدا بمقتضای شری
بکارهاشان کنند چنانکه الله بفرم فرعون میبکند در همان وقت اندکی نظر لطفی را
هم شد کشف حجاب ایشان کرد بدینجدا و اندر عرض میبکند خدا با ما بک نظر لطفی هم
ماها کن تا کشف حجب شود این شکوه و شهادت از این دلهای مکره قابل شود انا الله
امید است که خداوند لطفی فرموده حالا بمقتضای محض ایشان مجالس و مقامات که
در پیش درو از این بکیم حضرتان را باندن با خست با آنچه آمده اید و نه با اختیار خواهد
ماند خداوند شما را خلق کرده است ببینید بکجا میرسان بکوره مجلس دارد که محل
نفسه است اول این مجلس که نو را است من میگویم نوشته صحیح و سائر الان مثل
حضور دلیل بر عرض شده است حرف منم فرمود با اختیار خودت هستی بلکه من که میگویم
بعضی میگویند من فهمم که چه میگویند این مجلس نمونه است برای مجالس دیگر و لی الان
با اختیار آورده نوشته آمد و ان مجلسها دیگر آوردی و اختیار ندای مجلس و بشد
محل بنیبه بمند ان مجلس کتب خداوند عالم میباید که یک ساعت بکراست از بک و
انوقت و فی است که بنیبه شده باشی و بزمن خورده باشی حالا من موعظه میکنم میگو
من بمنم هم مردی با بگو بمنم هم و فی که ان مامور بشد بیاورد برای بردنت همین
که نگاه کرد نوشت و ما که فرزان صد فرزند از نفر بخواد بچشم باز کند و از
بالای سرش ای ببیند بجزر شنبه بر من کرد که نام و بنا مثل کاسه با صفت مکرر و فی
پیش من است حضرت امیر المومنین علیه السلام گفتند بفر کردن و ارفاح را بیان بنم
و فی که امداد از شخص حضرت زین العابدین روح میبکند زبان کفره میشود بعد از ان
فرموده ای که و بچشم و گوش ببیند و میشود و بعد از کفرن زبان و فوت و گوش

میرسد که به عجب باری این سر مجلس بود منوچهر مجلس دیگر هم داری از آنها باید
خیلی بترسی عده خوف که دادم خوف انعکاس است منبر هم لطفهای که خداوند در بنا
ما قرار داده است طوری کنیم که عکس شود و قطع عرایض با خدا بالمره گردد حالا قدر
الطاف خداوند انعکاس حالات خود مان بگویم لطفهای خدا در هر و زشاره کرده
حالا هم قدر بگویم نو که اینجا حالانشه می بگوئی مال من هر چه داری از کیست غرض
کن زعفرانم و در میان با ناکشند زعفران یاد کشیدی یک پندش هیز را و د بگویم بدین
این مال کیست اینرا کی بونداده معقول است که خدا مرحت فرموده بجهان که ان فوت و
قدر را و مرحت کرده حالا با وجود آنکه هر چه را او بمرحت فرموده است چنانچه
دانشی یک چیزی از تو میخواهد مثل کسی که هیچ چیز ندارد و من قال الذی یقرض الله
و من احسن اقرضا عیقه الله اما کی شنید که یک فقر از حسن بخدا بدهد که خدا برای او
مضاعف کند ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم با ان لهم الجنته
ای مؤمنین من ان شما جان و مال بخرید من مال المیثاقه بدین است عبادم کسی را لحظه این
الطاف الهی کرده است بانه ملا حظة لطف خدا کن بفرماید اگر کسی برود و بدین برود
مؤمن برای دستا خدا مثل اینست که بزبان خدا فرماید باشد بفرماید بای زرت مرا
و بارت کرده لطف به بکن خداوند که ناخوش میشود و زبانت بفرماید چو من ناخوش
شدم بیشت من بنامدی یعنی بنده مؤمن من ناخوش چو اعبادش نکردی فقیرها
کرسته اند کارها هر یکس شده است مردم همه را بدین عمل کرده اند خداوند عالم اطعام
مسکین بایان مجودش و عارفان داشته بفرماید انما کان لا یؤمن بالله العظیم ولا
یحضر علی طعام الیکین انما کید برای خدا دادن فرموده خیر فرموده است چو

منه و در حق بیکد از بند چهره بایش بضای کیندا کردار بدود و گفت تا از حشمت برآ
میخواهند بالا بنحوا هم قدرش را ثواب بگفت این صدمه را بگویم که بنظر آنان نمی آید تا طعم فی
را بدیند که چه صفت که هر یک بنا بر نام هر فادری اگر چه نصفه تا مؤخر باشد چنانچه
حضرت پیغمبر صحابه و ائمه و غیره بودند نصفه تا مؤخر و اندر عرض هر چه مقدور شد
درواه خدا بدهی و بنظر ما بدایخ را کرد و گفت دست فقیر گذاشتی مثل آنست که در کف من
که خدا هستم گذاشتی تا بهر خضر خدا و همین که فقیر مبداد و دیاره از او میگذشتی
بوسید صفر و در الصدقه رفع فی ابلی الارب یعنی صدمه بدست خدا می رسد با ذرات
هر بابنه ای خدا بگویم بگاه کاران بنظر ما بدای بندکان که از حد دنیا دگاه کرده اند
تا از من که خدای شامیم ما پوس نشود بجای دارد که انسان از جهالت میبرد با این همه
طغیان و سرکشی ما با از عیب گندیده من بنا خطاب میکند او را در حضرت بعضی که
اخانا می گفتند بلکه انا بنک سر می میکنند و اینک می کنند از احانا حال این مهر با
خدا از این مهر است که ما ها و کاهان کرد ما با بنظر ما بدای عبادی الذین آمنوا
على انفسهم لا يقطعوا من رحمة الله ان الله يغير الذنوب جميعا حالا كاهان
بنا باشد استغاثه کنیم بکفظم اشکی برینیم اگر چه کاهان ما از با دانستند لطف خدا
بفقدن یکی خودش است در زمان خضر پیغمبر بعضی بودند از هیکه کاهان
سنگین بودند و ندانستند که خدا ایشان را می آرد مثل وحشی و حیوانا اخر الامر
ایراد که ای پیغمبر من ها را بطلب از زبان من ایشان بگو سلام علیکم این اجالت
از مهر بابنه ای خدا حالا اعلایه تا خدا این طور دانست که این منتهای منتهای منتهای
العنا بانه الله که اگر کار پیچ شود طوری میشود که کار می شود بدین ازانست هر دانه

اقول في كلام الملل والملوك
اشارة الى ما لا يروى
في موضوع الصفة ووصفها
التي بالقب ووصفها
وهو الكتاب في الصفة

الْأَعْلَىٰ لَكَ الْعُلُوُّ الْأَعْلَىٰ مَوْنٌ كُلِّ عَالٍ وَاجْتِدَالٌ لَا تَجِدُ مَوْنٌ كُلِّ جَلْدٍ لَكَ الْبَالُ
 وَخَلْقُكَ الْعَدِيدُ وَمَمْلَكَةُ الْعُدَدِ وَالْقُدْرَةُ فَصِيلَةُ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةُ وَدَرَجَةُ الْعُلُوِّ
 وَالْوَقْفَةُ مَعَكُمْ لَكَ رَجَاءٌ عَلَى الْأَلَاكِ الْمُتَوَارِقَةِ وَكَشْكُوكَ رَابِعًا عَلَى بَقَا نَاكَ الظَّاهِرَةِ
 الْبَاطِنَةِ وَتُضَلُّوْا قُلُوبُكُمْ عَلَى عَيْنَيْكُمْ تَحْمِلُ الْحَاظِمَ لِمَا سَبَقَ وَالْفَانِجَ لِمَا آتَى وَالْمُعْلِلَ لِمَا
 يَأْتِي الدَّائِمَ مَوْلَانَا الْأَصْبَابُ وَالْوَاقِعُ جِيْشَانَا لَا تَاهِلُ الْمُسْتَوْفَى الْتَوَدُّ بَرْدُ الْوَدَّ
 وَعَلَى أَهْلِ تَبِيَّةِ شَمْسِ الْكِرَامِ وَمُتَابِعِ الظُّلُمِ وَتَبَايُجِ الْأَحْكَامِ وَالْعَفَاوِ إِلَى ذِي الشَّيْءِ
 عَلَيْهِمْ مِنَ اللَّهِ أَفْضَلُ الْخَيْرِ وَالْإِكْرَامِ مَا نُنَا نَعِيَّ الْكِبَالِي وَالْأَنْبِيَاءِ إِنْ نَدَّ قَسَبُكُمْ
 الْمَدَائِدُ يَنْشُرُكُمْ الْعَبَائِدُ تَعْدُكُمْ الْكَوَارِبُ وَمِنْ إِنْ تَوْنُونَ وَأَنْ تَوْنُوكُمْ
 فَلِكُلِّ أَهْلِ كِبَارٍ وَلِكُلِّ عَيْنٍ آثَابٌ مَا سَمِعُوْهُ مِنْ رَبِّيَانِكُمْ وَخَصْرُهُ فُلُوبُكُمْ
 اسْتَفْظُوا إِنْ هُنَّ بِكُمْ وَأَبْصَلِي دَائِدُ أَهْلِهِ وَلِيَجْمَعَ شَمْلُهُ وَلِيُخَصِّرَ ذَهَبُهُ كُلَّ
 حَقِّهِ أَمْرًا مَعْرُوبًا مَرَكَبًا لِسُلْطَانِ أَخُوهُ وَخَدَائِشِ زُرْدَادِهِ أَرْسِنْ كُوشِ كُنَا
 مِنْ دِيَارِكُمْ وَخَصْرُهُ فُلُوبُكُمْ تَسْتَحْوِصَانُ جَمْعُ كَبِنْدِ دَاوُلِ خَرُودِ بَنِي نَدَّ قَسَبُ
 بِكُمْ الْمَذَاهِبِ بِرِدْمِ كِبَارِ فَنَادِكُمْ دَارِ بَنِي ظِلَالِ نَدَّ نَوْبُ كِتَابَانِ مَحْمُودِ أَيْدِ كِبَالِ
 كُولِ خُورِدِهِ أَيْدِ وَمِنْ إِنْ تَوْنُونَ وَأَنْ تَوْنُوكُمْ بِهِ يَبْدِي دَارِ كِبَالِ أَيْدِ وَكِبَالِ
 بَيْنَكُمُ وَمِنْ أَهْلِهِ دَوْرُ بَكِ خُورِدِ مَا نَشَا خُورِدِ مَا حَالِ أَوْزِ بَكُوشَانِ رَسِيدِهِ بَعْنِ
 دُرُوسِ كُوشِ دَارِهِ إِنْ بَكِ بَكِ عَمَلِ بَكِ بَانِ بِنِ وَأَنْ عَزِزِ كِتَابِ شَانِ مَكُوفِ الْفَرَانِ
 كِتَابِ سَبِيحِ بِنِ هَدِيدِ بِنِ نَابِهَا النَّاسِرَانِ وَعَدَا لِيْهُنَ بَابِهَا النَّاسِرَانِ فَلَ تَقِيْكُمْ
 بِاللَّهِ الْغُرُورِ وَعَلَى إِيَّاكَ مَكُوشَتِ سَيِّدِ بِنِ مَهْدَا هَايِ خَصْرِ بَيْنِ سَبِيحِ
 رَسِيدِهِ بِنِ مَهْدَا هَايِ خَصْرِ أَمْرِ لَوْ مَكُوشَتِ مَكُوشَتِ سَيِّدِ خَصْرِ دَرْمَانِ

[illegible]

تعالی میفرماید که هر چه خدا می خواهد عکس حال آنکه عکس
 را داشته باشد اما این معنی نیست که هر چه خدا می خواهد عکس
 ناله کند و بگوید من فله الراد و بعد الطریق مردم میگویند اما باید در سهیم حال
 عکس حال و صفت خشن باشد و حدیث است که ان یملک الله لیس فی مثل ما
 کرده از خود خدا بر خودی میگوید مردم میگویند چه ترش عیب بود میگوید بود اگر بگو
 هم چه میگوید پس امام نبود اگر ما مشی بدان با بد بگوئی حسیه میگوید پس تو هم باید
 بدان که راهی که میروی بر سر استاده چه میروی میگوئی و مصیبت که بزرگتر گرفته آ
 با میبکنم میخواهم بدانم مگر خشن است و شاد جبین مصیبت که بزرگتر گرفته بود که از خدا
 که برها میگوید و در تمام عمرش بر خشنی که بزرگتر گرفته بود و مصیبت که بزرگتر گرفته بود
 العالیین بگوئی علی ای پسر از نعیم من صامه هانه و فاما لیل جهل لیا بر بدی و زیاده
 که به میگوید در عالم که هر دو دها دارد و دوزخ بود و شبها آتشی است که خادم خشن
 طعام را برای افطاری خشن حاضر میگوید عرض میگوئی افطار کند خشن میگوید و زیاده
 این را سواد جابجا فیکل بن رسول الله عطا انا این کلمه را همین که از میگوید این مکتوب
 که طعام را از شاک خشن تر میبشد این منسوج باشد عیشا را بر میبندد که احکم
 از شما ها چنین حالتی ای سید الشهادت دارد و با وجوب ملا خطه کند میگوید و زیاده
 خدا که بزرگتر میگوید در صحیفه حضرت شمس عرض میکند قد رعی ما الهی و خشن و بیعت من
 حیفیک و حیف فلی من خبیثک و فاضل جوارحی من صبیحی و یوم
 خدای من و با ناله شاک را از ترس و نکان خوردن قلب را از خشت بود و میگوید که
 جوارح مرا از عیب تو این ها هر ذره را از این بزرگواران که از ترسها است که با شاک

امیرالمومنین

از خود خدا انصاف کردی یا باید بگویی این ها هر عیب بود و این که عیب است بقیه اینست
 مان بر و گواران شنبه را پس باید تو هم از خدا بزرگتر بیا جانت دید عرض این صفت عظم
 که در اینها میخواهد و لا کفیم بعکس فرموده خدا و رسول و اینها عیب است که باید محبت
 خواه مردم از خدا ترسید و لی از خشنار محله و که خدای محله ترسید به اضافت خدا بعد
 که خدای محله هم نیست چکنم حالا این قسم دلخواه مردم موعظه میبکنم ولی چند نفر
 شرط دارد بکفره اینست که هر چه در لسان میخواهد معصیت خدا را بکند لی طاعت
 کند که خدا شام را در بید و نفر دیگر هر چه در لسان میخواهد معصیت علی از محله خدا
 برین بر و بد بکفیند بیکر که خوششان می آید از خشن و عیب الهی اینست که امر و نافذ
 داری هر چه میخواهد معصیت بکن و هر وقت که ان مانور آمد برین بگو برایش که
 طلب داری عیب این طوری موعظه که در لسان میخواهد این چند چیز را لازم دارد و ناری
 هر چه گناه دلت میخواهد بکن با این شرطها که کفیم بکند بیان شرطها نکند هر طوری
 باشد اخوان ما و روحی آید مبدان مخصوص برای قاهر غضب است که می آید با صبر
 خلعت همراه دارد با غل و زنجیر خادم همراهش دارد با شوق و میبوان محل را بر نکند
 نافرمانش کن این وضع آمد او بعد از آن چند چیز است که در پیش و داریم که چنان از
 اینها نماند بد بک محل زمین خوردن داری بک محل نفره شد داری بک محله میباید
 داری بک جای بر و نماندن داری بک محله موفقی داری بک محله نه داری بک جای نام
 خواندن داری بعد از این ها هر معصیت داری که باید بکند بیکر که عیبی از امر و
 بکفر و موافق و اگر کرد در اینجا بهمانی حالا از اینها نماند داری یا باید بگوئی اینها نیست
 از معصیت زمین خوردن و نماندن موافق یا بگوئی عیبی برای ماها نیست و نفره شد

چون میشود که بپایان علل کاد و دست بشود و آن خیار نیست بپایان این صفت که در نما
 هست بنشیند چنانچه در این صفت که نسبت بخدا داریم دروغ است مثلا
 اولاد و ذن و بچه و فالها همه را دوست داری همه را ستا تا بخدا دوستی را
 نداری دوست کنانم تا به اعتراف کنی که دوست کنی مثلا ایست که بکسی داری را
 خوی از کبر داری و است است با همه کس که اینها را داری است است با خدا که داری ایست
 نیست مظهر است که نسبت دروغ است به این اهل دیوان بچرخ خدمت با ما با نخواست
 میکند جان و مال و ایمان میدهد بچرخ و پیش الله بنده است که شما میکنید بچرخ
 که من بچرخ که اهل معصیت بنده تا طوری شده میگویند که بنده امیدواریم
 امیرالمؤمنین علیه السلام بدی بر عیبه الله بر جو الله که بید العظیم ما باله لا یلبس
 رجاءه و یحیی علیه فکل من رجاءه رجاءه فبقله لا رجاء الا الله فانه قد خول و کل
 خوف یحق الا خوف الله فانه معلول شخص عاجز بخیال خوش ادا میکند که بخدا
 امیدوار است و روح که است است بچرخ عظیم اگر است میگویند چرا امید داری
 عمل ظاهر بنشیند که امیدوار است اثر امید ظاهر است مگر امید بخدا که آن در
 است اثرش را و ظاهر نیست هر خوف محقق است مگر خوف از خدا که آن معلول
 باری ملک خلیفان بین مدد مرخص است از این حیثی است اما در خدا عجزی است در
 این بیکجرا بجز ما که هر چه بخواهد از ما است و است هر چه بخواهد از ما بخل و در
 بیکجرا نه و دیگران خبرهای نقل خود مان اینست که یکصفت دیگری و خود ماها می
 بپیم و آن اینست هر چه فضل اخوت شد میگویند که بجا و پیر بشیر بجا ما نمی توانیم سلا
 سلا با و شد اینها نمی توانی بشوی شوفا با او بچرخ شو حقیقت طلب اینست که

ملاحظه میکنم در حسن و برین نه انصاف نه مروت نه عزیز بی هم با انصاف نه مروت
 نه عزیز با این صفتها خجسته را بخودت و در کن از کجا میکنی بی هم و بی عزیز و بی مروت
 میبینم ناخوشه بد خانه را افتاده است و این عید می بیند عید می بینم می بینم
 رو بر عین افتاده غسلش میدهد گفتش می بینم می بینم صله ارحام می بینم خالا این
 میگویند که ماها همه بنشیند میگویند دوست کامل کن و تعقل کن تا بلیت ثابت کن
 گفتن ناخوشه داری آن ناخوشه جان عزیز خودت هست که نه دواش می بیند نه غذاش
 میدی نه خزان حالش میبکشد از او پیر می که ایمان عزیز به بچه ناخوشه می بیند
 ناخوشه را میگویند بکلام محبت دنیا داری محرم داری و طبعه داری اکل داری و شک
 بین عیال چه طور بفرزگان داری از آن بکلام محبت دنیا است بکلام ناخوشه
 داری از احوال این ناخوشه را بپیران جمله خبرهای آن که در صفتها نوشته است
 داری بعضی و فها این هفتاد ان التی میگویند هر چه فریاد میزند بفریادش می بیند بچرخ
 پیش خودت گفت که چه شده کوش به تا بلیت ثابت کن این اعضا و جوارح هم
 سازه آن هستند انش که فریاد شکست فریاد میزند که انش که فریاد از مال ورام خود
 چشمت فریاد میزند انش که فریاد بنا عزم نگاه کردن نیست فریاد میزند انش که فریاد
 بغض دارد بر دم بنمای کردن و عیب کردن همین طور سایر اعضا و جوارح هم
 انش که فریاد میزند بعبادت کردن همین فریاد می کنند صدا میزند بفریادشان می بیند
 اما فرمود و خوش که صله رحم می بیند طبعی قسم می بیند بکسالی احوصله رحم خویش که چه
 بکسالی تا بشی رحمت است صله ارحام میگویند با اسلام گفت مختصر در خانه آن
 افتاده است و بقبله اش می بیند می بیند این مختصر کتب گفتن جانت است از عالم آخر

و گفتن بکس

برود که متصل محضر است حالا بر دینا بل درونی بخدا کن منبر هم این محضر
 و پشت بقبله باشد ایگانی که هنوز در وی دل بخدا نکرده اند بنرسید بدانند
 در بعضی و بایست که بعضی تا وقت مردن ملائکه هستند که از قبله رویشا
 را بر میگردد اند الان خبر نان کردم علاج کنند بقبله و بخدا کنند این محضر
 میتی داری انداخته نه غسل داده نه کفن کرده نه نمازی برایش کرده میت
 را دانستی که جان عزیز خودت هست خودت میتی لاچا هستی الان داخل در
 اموان جمعی و مجلس حضرت صلی الله علیه و آله بودند حضرت برایشان موعظه
 میفرمود و برای اهل المجلس مدائیک لا اسمع الموتی توهم اگر الان عمل نکنی میتی
 در فکر میت خودت باش هیچ رحیمی برای این میت نمیکند آخر این میت بکن بایه
 مان برایش بخوان غفلت بر است آخر حساب هر خود مان را بکنند بر بدن کچه فد
 رفته است و ایند مردن غیرت که بفرده دانه غسل داده باشد نه کفن کرد
 باشا لا امرخ وینا بدین میتی که ملوث شده است بجای مان بآب و دخی پاک
 کنیز این فک بدان که اگر الان بایست حنای برده و پاک کردی اندر غسل شد و کا
 و فراس بر میخالت و پاک میکنند و الا اصل بر ندارد حالا بپاشند بآب بشا
 غسل بدیم چه غسلی غسل سکر رسد و بعتف غسل کا فود بدیم چه کا فود کا
 امیدوار غسل اب فراس بدیم چه غسل غسل فو بر خالص بر این میت اگر بوفیق
 داده شدیم و غسلش باین جوهره که کهنیم دادیم حالا دوسریم مباح که قرآن برایش
 بخوانیم انشا الله زنده میشود بکطور زندگی که هر که بخواند مرد حالا این پاک
 قرآن اگر نپاشند بهر است از آنکه صد سال بالا له و مرانی سر برین قرآن بخواند

بکوی خدای

قرآن بکفن نوشتن بمیدان چنان است که نه فرض کن نوشتن چه عمر برایش دارد قرآن را
 بدین خودت بنویس بایه الان بدلت بنویس حالا بنویس و دوسریم قرآن برای میت
 بخوانم بلکه بر کند بلکه مرده اند نده شود اعود ما لله من الشیطان الرجیم قلنا
 محبتی الله تحلف و عیده و سلمه ان الله عز و جل و انتقام یوم تبدل الارض
 غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحدا لفتها و خیال نکنند که خداوند عالم
 خلافتان و عید و اگر رسولان او کرده اند میکنند خداوند عالم صاحب قدرت
 و قوت و صاحب انتقام است خواهد از ظالین انتقام دین و انتقام مظلومین را
 کشند و رحمت و انتقام میکشد و نمیکند این میتها بمیدل شود برین میت
 و اسمها بمیدل شود و تمام مردم در صحنای قیامت جمع شوند ظاهر شوند برای
 امر خداوند واحد قهار و عزیزی الحیرمین مقربین فی الاصل و سر بیا هم من
 و کل ان یبغی و جوهم ان النار میبغی کناه کاران که همه بهم بسته شده اند
 رخنه ها شان از نظر است بعد از مس سببا سونده است آتش میپوشا موصوف
 ستان و بری الحیرمین تا کی و او و شهرم میبغی کناه کاران که سرها شاف و ازین
 انداخته اند بعد از آن صفت دیگر میفرماید و امنادوا الیوم برانما الحیرمون
 جدا بشود جدا بشود بیکارها کاران ماری انشا الله رحمان باین میت با بفرده
 جان عزیزتان امدا بآب سدا شک غسلش دارد بعتف غسل کا فودش دارد بد
 و بنویز خالصه غسل بایه قرآش دارد بد برای مرده قرآن خواند و بلیاس نفوی
 کفنش کرد بدیم کار را برایش کرد بد لیکن آخر کار بپاشد بر سر مرده و در فکش کنیم
 پیش بر مظلوم و مکرر بل بالا از بگویم چه ضرورت بگویم بر بپاشد بر مظلوم و مکرر

بکوی خدای

[illegible]

در مقابل عذاب بناد و مقابل عذاب آخرت یافته اگر العباد بالله خضر بغير اندک
مسلک به تهای آنها میکرد و مقابل عذاب آنها در بناد و مقابل ان در ان
میرسد باری خالام و شمع و والی خضر بغير و اهل بیت و علمه که کمال چنگ
دارد و حال امن بطور اجمال اشاره میکنم نویل خطه خود را بکن که کدام بیان معنی
در حق تو ضا دشتی نو از کدام بیان آنها هستی که بکن از آنها است که خضر در حق
همام فرمود چون همام بخضر بنام ملو مشیت عرض کرد یا امیر المؤمنین صفی المظفر
یعنی متقیان داری من وصف کن قال یا همام ان الله واکثر ان الله مع الیقین
انفوا و الذین هم محسنون فرمود ای همام در سنت دین داری کن و بنویس که دارند
از بر اگر خدا با کائنات کدورت نفوذی و دیده اند با کائنات که بنویس
که باشند فلم یقع همام بذل القول دوباره باز همام عرض کرد بفرماید و ان
حدیث بنا کرد و پیشا فرمود قال یعقوب قال اهل الفضائل مطهرهم الصواب
و ملایمهم الاضداد و مشبههم الواضح عصفوا ابصارهم عما حرق الله
علیهم و وقعوا استماعهم علی العلم النافع الى ان قال فلو بهم محرمه و کفر
ما مؤثر فرمود خضر از صفات متقیان آنکه همام صغیر صغیر کان نفسی فيها
نعمه زد که جان من همراه او برین امدان منم از شیعینا و موالینا بنزد گوشت
افساد بکن بنزد زبان منم هستند که در مقام بندگی خدا بنعم بان طورند
که بجز اشاره شد تا لا یکفهم مردم پیدا شده اند که خود را شیعه میدانند
که نا حال ندر رکاب منم هستند و در لغت چینی بنا فم در صفات منم
شیعینا که سر اسر هفت و ضایع باشند که اصل در فکر کار بند کیشان بنا

گویند خوشتر از بالمره از او میداند نه بنده خا لا هر کسی که خودش را خوب میداند
 نباید بمو عطر و محاج بمو عطر نیست یعنی دیگر و عطر و دوا نشمارد اما کتفا
 که ما نمیدانیم کارمان چه طور است اینها بنده پس ما حرفان بکنایه است که میگوید
 که عینانیم کارمان چه طور است اینها حرفان بکنایه است که میگوید
 ضلک ابای من اکتون لفتکت و موه است اما امید شویدا امید میباشود و لا
 ما امید میشدیم حالا پس امید بکنایه فرموده است اما امید نشود اما امید داریم نا امید
 میشودیم ترسی هم نباید در دلیان باشد چنانچه امید هست لایبین اگر در دل هیچ
 نا باشد پیشتر ای بنده بیکر بیکر گفتیم اگر ترس نداری بخواهی در ظاهر و در دل
 بختی لی تا بنیکو بیا فم املک خوف داریم چنین نیست که بانه خوف غنه باشد
 اگر بگذر خوفه رد لهای ما فانه باشد امید است که کارها ما اصلاح بشود گفتیم
 اگر بگذریم حاکم بیا بدلان دم و صبح بگوید میثا شما هر روز مثل ما قوم بکن
 بزم صریحان ما اینجا بچشمه است که شایدان باشم چه فعل و اهر میبکنم همین فعل اگر
 خوف خداوند ما را داشته باشیم کارها ما درست میشود باری این شهر الله است
 رحمت خداوندان رنج و مشو بواسطه اعمال و انجمله رحمت خدا که در اینها رنج
 میشود بخواص بواسطه عمل ام داو است که عمل استغناح باشد اول مغیر استغناح
 بگویم چنان عمل شریفکارها باشد و او امید کند از استغناح میگوید ثمر استغناح
 هست که بر این عمل مبارک مترتب میشود مثل دفع شمن و خوان برای کشایش کارها
 و بنوی خا لایبندیم اگر بن عمل شخص بکند برای طلب صبا ای ان عظامت بشود در بین
 کونه اعمال را داده است غرضش تقاضای آن تره راه منظوری دارد و این قدر

چنان است که باریا
 و ضرر ندارد و جو
 خداوند ظاهر و باطن
 و بنوی هم حج

مخواه داشت اما بقیه عمل نابد رشت بنده این فاه بیت کند باین منم که عمل
 استغناح را که مرکب است از سه روز و نواز و قران و دعا بخوانی و در روز اول
 بجهت وسعت روزی با کار استغناح بکن کار لا فضل خدا را ملاحظه کن که میشود ثواب چند
 منم از روزه را بجهت کند مثل آنکه فضا واجب ای خدا و را بکن ثوابان و ثواب
 روزه عمل استغناح ثواب روزه روزان و وسطه ماه و ثواب و ذه حضور ماه و رجب
 هر ماه و ثواب صغیر ماه را بجهت که شخص قصد روزه برای عمل استغناح نمود و او را
 دعوت بطعام نمود و غذا افطار کند یا نه طبعی میشود اما نه این طور در پیش خند یا که در
 میان مردم شهرت کرده است بیکدانه خما یا مثل آن میخواهند روزه مردم را
 کنند افطار میدهند بدندان هم بیکدیگر بگویند و دست کرده اند و بجهت
 امیر المؤمنین نسبت میدهند که آنحضرت پیغمبر و رحمت الله من افطرته پیروز
 چه طور چنین نسبت بیکدیگر آنحضرت امیر المؤمنین میدی باری اگر چا لا طعمای
 حاضر کردند بعد خواهر افطار میکنند روزه دار محض رضا خدا افطار بکند
 خداوند خدا را فضل خودش چندین مقابل روزه ثواب من چندین کند این روزه
 مستحبی هم شرایط دارد و ما بل دارد باید در روزه که از جمله روزه اذن شوم
 نمیتواند بیکدیگر بعضی علما هستند که مردم بجای آورد بیکانشان که توانست بلی
 از الواضع با خدا دشمنی میکند مثل بعضی بگوئی روزه مستحبی اذن شوم
 نکیر را آنکه از خا با دشمنی پیروز میشود میخواهد او رضا باشد یا نباشد من
 میبکرم بیکدیگر و سوا بجهت با خدا بستم بجهت دارد میفرماید باغ پاکست و بول بخورند
 بجا است بول را بیکدیگر نداد و میفرماید بجهت پاک میکند بجا ندادیم کرده دفعه

از برای بعضی و بسع میشود بعد یک چشم کار کند عرض میکنم خدا یا من ان قالیک فنادم که
 بمن بمانم باشد بان منکی جز اینم بشیرم و نیز شام بدهد بمن دانه فنادم و نیز
 چه کنم بگویم ز سر واهله ترا چه نوع بیان کنم مثل طاهر بنیاسد فنادم و حضرت امیرالمومنین
 ز سر واهله داشت فبنکه انخدان از و بنارفت حضرت امیرالمومنین بمحیی خدوست
 خدا و عرض کرد یا رسول الله فنادم از و بنارفت حضرت پیغمبر فرمود ما و من از و بنارفت
 فتر پیدا و درند با خرام تمام بخوبی انخداده کردند پیراهن خود را و از که اگر کن کنند او را
 حنا و طاهر را و کجا در حضرت پیغمبر داخل و در قبل انخداده شد خدا و خوا بدید
 فرمود و فتر کرد و حضرت عرض کرد بجز این چنین کردی فرمود بگوئی فنادم و از و بنارفت
 جنگی اهر که عرض کرد یا رسول الله چاره بگویم که من جنگی با اهر دارم حالا من در فتر
 در غلبه خوا بیدم تا آنکه و اهر اشرع شود حالا من و فاصلا و اهر بنارم از فتر اشر
 فنادم بن عدم اعتقاد و عدم یقین است عرض و مشوش شعله معاکر از شد بود پیغمبر در
 آخر اینکه با آنها هم عهد شد فنادم بنی و فتر بفرم بر داشته بود و از همان رستم شریف شد
 حضرت در پای پیغمبر کیشع جنازه اشر آمده بود عرض کرد بجز این با بنی وضع آمده اند و
 چون مل که با بنی صبیث آمده اند من نیز مثل ایشان آمده ام تا بگویم بر داشته بشیرم
 بعضی چاه طریع بگویم عرض کرد بجز این با بنی صبیث بگویم و دست من بدست بگویم
 است که با بنی صبیث چاه طریع را از تابوت بگویم تا وجود این هر حالات و جلال استعد
 که او را در غیبت که انشد حضرت و وی خود را بگویم که بجز این با بنی صبیث بگویم و بدید
 اصنافه حضرت قطره غایه فی طریقه فنادم و فتر اشر و اهر بنی صبیث و اهر بنی صبیث
 فنادم از ماها هم با بنی صبیثها میکنند و تا بنی صبیث چاه طریع را از تابوت بگویم و با بنی صبیث

فنادم و عرض کرد بجز این با بنی صبیث بگویم که ان قالیک فنادم که
 با و وارد شد و همین را خه شد بگویم که عرض خواست فنادم که که و اید فنادم
 مثلا ان باب مسکن حضرت سید الشهداء تمام عالم مال او بود سلطان حقیق بود
 این فرمود بگذارید بدین پیشینم بگویم که و فتر اشر و اهر بنی صبیث بگویم
 شب عقی نه انطور که شنبه اید چاه و و شی خواند از بدین بگویم و رفت گفت بگویم و فتر
 خدا است پیشینم در جانی که نیست با بنی صبیث موجود است بین حال برای تمام موجودات
 نیست است که معطله بگویم سید الشهداء برای او طوری شد که روز عرفه بگویم و فتر
 بیاید بگویم شنبه اید که لشکر آمد چند فرسخی گفتند نمیکاریم داخل شوی و رکوفه فرمود
 بگذارید برویم و مسجد شما که آمدن سید الشهداء بگویم بگویم که و فتر اشر و اهر بنی صبیث
 صحیح که برای این زیاد ملعون نوشته بود بگویم که او را در جنگ اید علف و و اهر بنی صبیث
 که در و انظار او را گرفتند فنادم بنی صبیث با ابا عبد الله فرمود بگذارید با حضرت پیشینم بگویم
 فرمود بگذارید بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم
 به ایادی چند و زیورند کاهی میفرستد کادش فتر اشر از ان هم موع شد فنادم
 بر و کا و اهر بنی صبیث متصل و شمانش زیاد بیدار الح کار بجای رسید که فنادم
 فنادم الحلفه از زیاد لشکر و و فتر اشر و اهر بنی صبیث فنادم و فتر اشر و اهر بنی صبیث
 چنه گاه برایش مانده بود تمام عالم که گرفتند فنادم اهر خواهر که داشت فنادم
 زمین بگذارند خواهر هم بعل بیا مد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم
 و فتر اشر و اهر بنی صبیث فنادم و فتر اشر و اهر بنی صبیث فنادم و فتر اشر و اهر بنی صبیث
 و فتر اشر و اهر بنی صبیث فنادم و فتر اشر و اهر بنی صبیث فنادم و فتر اشر و اهر بنی صبیث

پیغمبر خدا را بکشید بر او بی حلا میبستم هر زخمها بپایزشت انصاف است بر من
 شده است خیال میکند که چون کتاوزهاده شده اند بر من عرض داده است برای این
 بلکه برای آنکه خود اهل اسلام است بر این دارم کافی که خود را مختصرت بود که
 بکفر لا اله الا الله میگفت که می و نفر که می و نفر که می و وفات هشت نفر که می
 کمتر که می بیشتر که می که بود دل با وجود این درین عرض نبود و بجهت اینکه اینها هر چند
 که بودند ولی بعضی داشتند اعتقاد بدین داشتند است بر این داشتند اما حالا
 میبستم آنکه وادیده ام که هوای عبادین را اسباب بازی قرار داده اند و دارند بادی
 است بر این میکنند است بر این پیغمبر خود میکنند این میبست بر این پیغمبر شده است این
 مطلب پیغمبر سخت را از کفر که از است بر من نفلان پادشاه زاده را شنیده کاری کرد
 بود محکم شاه باشد که از مردم سنک بن مردم سنک میزد چنانکه میگفت بگفت
 برادرش سنکی را و زرافه زاده کرد بگفت گفتند این همه سنک بنوزند که بر نکر دی
 طو شد که از این سنک بگشت که گفت از این سنک بوی استای بدیجه نکر بر من در
 حالا از کفار است بر این بدین بشود صاحب بن را از این چندان میکنند اما اگر از مسلمانان
 است بر این بشود از این شد بد بر صاحب بن خواهد کرد پیغمبر خدا هر چه را میخشد که
 است بر این را قول روز میبست که حضرت میبست شد رجس است عیال گفت قولوا لا اله الا الله
 لا اله الا الله بگویند و اگر بکنند بخدای خدا و غیر خدا کسی خدا نیست کافی که این کلام
 میباید که از حضرت شنیدند گفتند بکن محمد بن عبد الله محمد پسر عبد الله ربوانه
 شده است بگویند لا اله الا الله بگویند این از این که نیست بوانی بود بحضرت دادند
 میخشد سار اینها که واقع شده همه را میخشد مگر است بر این است بر این را که در این

است بر این است بر اینها بدیدامد محض اعراض کرد خداوند عالم بر من بود با و انانیت است
 ما که با شتر من بر این را از تو میبستم عرض طوری که بگوید اسباب این است حضرت
 انانیت است اسباب میبست این را بگوید میبست و بعد در روز عید میبست میبست
 خود را است و نام افان میبست است بر این میبست برای فو شده است و جو خود
 در لحظه کن برین بگوشه سیده است میبست بر این دعوت حضرت پیغمبر بگوش
 سیده است که اصل است بگوش سیده است بر این میبست برای فو شده است و جو خود
 يا ايها الناس اتقوا ربكم يا ايها الناس اتقوا ربكم يا ايها الناس اتقوا ربكم
 هو جاز عن فائدة شيئا ولا يفر لكم بالله العز و مثل ان بابن شيرين بين شيخ
 بگوش سیده با اصل بگوش شيرين بخورده میزد در اینجا بگو که کرا لفران کباب با آنکه
 بگوش شيرين بگوش سیده با شد بر معنی لفران کباب چپست با آنکه بگوش
 بگوش شيرين باشد با عدل بفران کنی بفران کباب بگوش و ببال بدی بفران
 بخور کباب بگویند بود خوردن را کول بن در حد بشاش که در بفران دو ملک
 از بگوش شيرين است بر این میکنند اما در جواب میگویند الله ربی محمد نبی و لفران کباب
 ندا از منادی خدای بد کرد بگوش شيرين دروغ گفت بعضی اعتقاد داشتند
 منافق بوده است و بعد بنا منافقین میبست حضرت پیغمبر می آمدند عرض میکردند
 اللهم انك رسول الله که ما شهادت میدهم که نور رسول خدا هست خداوند عالم
 داد که آنها دروغ میگویند فرمود و الله يعلم انك رسول الله و الله يشهد انك رسول الله
 لكان يوتون دانا میگویند استهدان لا اله الا الله استهدان محمد رسول الله در
 عان میگویند استهدان لا اله الا الله وحده لا شريك له و استهدان محمد عبده و رسول

مبارک و منادی نام سوار یکم دایشتا سید نام از ساری میسرینند بزبان ممال که هر
 ایشان مردم را بیکانکی خداد عوث کردند و بدین خدا نظر یکده عوث کردند و یکی
 متا خداوند عالم این اسمها و دینها و اشیا مخلوقات هستند که بزبان حال هر مندی
 از ان سوار یکم اند خدا را دانست معنای شیده نام ملا خطه کن بین بگوشت ندای این
 رسیده نام خداوند تعالی بگوشت ندای هیچ نشیده اند خدا را نمیدانم که شما ها شنیده اید
 نام و بعد از شنیدن نمیدانم ایمان آورده اید یا جز ایمان نیاورده اید و شنیده اید
 که شنیده اید برای من و دیگر که انوقت بگوشت ندای شما شنیدند و فعل صالح را پرورد
 تا شنیدیم ما را و بر کردان بدینا ما عمل صالح انجامیاد ویم که شنیده اید برای انوقت شما
 گفته نام بگوشت خود را و بر کردان ملا خطه کن بین نداها بگوشت شنیده است شما
 چند ند کرده شده است ندای برای ایمان که قصد تو حقیقی فلان و حسن ظاهر
 زبانی کرده شده است سوار یکم ندای برای عباد شده است عبد الله برای
 تعویذی شده است انقلوا الله برای خلوص عمل ندای شده است برای عمل صالح برای
 هر يك هر يك ندای شده است عمل صالح عمل کار آمد است عمل لا یقوت و شایسته است
 نماز ندای که هو الصلوة شده است سبب ناکمال که از هر طرف انداخته است که نماز نشسته
 قبول شده است ان خود را ندای ندای که از خود چنان چیز نشان ندادم تو خود
 میدانی در حدیث شما که کسی در کشت نماز قبول شده بگرد و اخراج کار شد
 است لا یبین و در کشت نماز صبح صبح داری که در نماز آسوده باشی نام مردم در
 امر نمازها و وسوسه دارند با آنکه نماز معیای اعمال است چیز شب که در اول
 صبح اعمال پوشیده شده است اگر قبول شده ما بقی اعمال هم قبول است بگو با نماز کند

و همین طور که قبول شدان فلیت قبل ما سواها ان ردت رد ما سواها مسائل
 نماز شما است نام بدای در مسئله مختلفه شخص نام با اینها دکنند که با این خود کرد عمل
 باطل است حالا این مسائل مختلفه شما است از جمله انها کسی که نماز قضا دارد با اینها
 اول وقت نماز را چه خود یا بخواند یا نه اگر تقلید با اینها دارد و خوب عمل کن و اگر در اول
 وقت اشکال دارد و دیگر این مسائل نماز را داشته باشد یا در گرفت عمل کرد مردم میگویند
 رساله و فروعی بخوانیم یا استیخان را یا در نماز باشد برای من یا برای دیگر که شنیده
 کرد این حال بعضی که از اصل در رساله دارند و یا در میگردند بعضی دیگر که در جمله مسئله
 دان هستند خبرهای دیگر دارند و دیده ام بعضی اینها در وقت در شبها را بعضی
 که یکی واجب است یا سه مرتبه وقت فرض کن یکی واجب است در خلا یا حیاط است و
 نای دیگر در یک بعضی دیگر که این اصرار دارند حکام و دین اینها بگو با احتیاط را
 نگو بعد از آن از دوی جملشان است چونکه نام در زمان صبیبت شده ام رضا شما
 گوشه نشین شده است و اخبار و روع و ریشا اخبار و آثار صبح پیدا شده چنانچه در
 اول هم همین طور شده بود و شخص پیغمبر فرمود که کثرت علی لکن اکثره خلا لا یجهد
 اختلاف اخبار و روع با اینها دانست که هر یک که طاعت نمیتوان بعضی برسد
 میگوید با حوصله چنان سببهای اینها را که حکام و دین اینها بگو با احتیاط را
 در فکر باشد مسئله نام دیگر در عقبات کنند همین نام را که بعضی در مسئله دارد
 از جمله انها که در نماز جملها نام پیش اندازی بعضی میگویند باطل است دیگر
 میگویند باطل است و نماز شما صحیح است بعضی دیگر میگویند باطل است و نماز
 باطل است اما نام با و برسد مسئله دیگر در نماز جملها نام است مثلاً در کوع

با اینها که گفته

هستی امام سیر داشت و سرفه بلند کردی بعد از رکوع برخواستی بکدام درویش
است باید تو هم منابتی بر کردی به علم امام بر کردی همین طور در سجود اگر چنان گوئی
که امام سربلند کرده سرفه بلند کردی بگو در سجود است تکلیف اینست که تو هم بقصد
منابت بر کردی همین قسم است نشستن و بلند شدن رکوع و سجود بقصد منابت
مضربست مسائل مهمه زیاد است مجلس مجلس و وعظ است بشود که مسائل با التماس
بیان کرده مقتضای این چند مسئله هم که بیان کردیم اینست که بدانی در هر چیزی وقت
داری مگر در نماز که اصلا در فکر نیستی سهل انگاری داری بی انصاف طور گویی که افلا
وقت رفتی و در گفتن از نو بری برای نیکو منکر سوخت بیری باری گفتم نداها ان
مناد بان خداوندتم شد حالا کارمان بجای رسیده که نداها عاقلی متوجه شویم
بر بخورده است حقیت مطلبی که خالات خود مان را ملخصه و بر آورد می کند چند
واژه در دل می انداخته بود و واژه دارم و میسر هم زبر که میسر هم دروغ باشد
مرثا و اهر نداریم پس ندایم بمرقت بخوایم بل نشویند از امر حق بکنند و اهر
داریم بگویم شاید بنیر هم اگر هم تیر هم میداست که بکفر و رقت اما هه بنیر و از برکت
او بجای برای ما حاصل شود خداوند عالم صغیرا بد هر که از من خوف کرد و در بناد
قیامت عیش میکند و هر که از من ترسید و در قیامت او خواهم از عذاب خود ترا
حالا بخوایم موعظه کنیم بطوریکه شاید تغییر بی رحمانا پدید آید چون اصل
منظور از موعظه تغییر پیدا شدن است و حالا ان شخص را لا بد باید که خداوند عالم را
نسبت به بندگانش لطافتی هست ایشانرا خلق نکرده جز برای آنکه با ایشان لطف و
مهربانی کند اینست که کاهی صغیرا بدانی معکرمی بندگان من باشا هستم یعنی لطف

و...

و مهربانی من باشا هستم کاهی صغیرا بدانی الله مع الذین آمنوا و بدو رسد که خدا با آن کسان است
که ایمان آورده اند یعنی لطف و رحمت خدا با مؤمنین است با صغیرا بدانی الله مع الذین
آمنوا و بدو رسد که خدا با انسانی هست که نفوی دارند یعنی درین خودشان نگاه میدارند
ایضا صغیرا بدانی اما عند مسکرم قلوبکم و مسکرم قلوبکم من در دلهای شکسته
شما هستم خدای که جانی و کانی ندارد در برابر بندگه و رحمت و لطف من در تو دلهای
شکسته را نالیشود کاهی صغیرا بدانی انعم علی و اما انعمی بر روز عبادی است که خالص
برای من و من خدوم جزای و ده دارم بدهم و کاهی صغیرا بدانی پریم بیاید بقیصت
کاهی صغیرا بدانی صغیرا بدانی صغیرا بدانی صغیرا بدانی صغیرا بدانی صغیرا بدانی صغیرا بدانی
کنید بن کاهی صغیرا بدانی الله اشرفی من المؤمنین انفسهم و آموالهم یا انکم الجنة
جان خود را بمرحمت فرموده با و جوان صغیرا بدانی خدا بخیر از مؤمنان جانها را
نشان دهنده کاهی صغیرا بدانی الله فرضا حسا مال خود را بمرحمت فرموده است
حالا مثل شخصی که محتاج باشد صغیرا بدانی خدا بد فرض الحسن بد هید قصاص عفو کرد
تا برای تمام صغیرا بدانی کاهی از راه لطف و مهربانی صغیرا بدانی انظر و الله انکم
اگر خدا را شایاری کنید خدا شایا را می کند صغیرا بدانی پریم حاجت شما خود را و ان
کوچک بزرگان من و خواست کنید از جانب لطف و مهربانی صغیرا بدانی بندگان
اگر انجا بنده من در جواب شما بایشان میگوید اینها که گفتیم یا امثال اینها نیست مگر الله
الهی ما فاکر ملخصه می کنیم تا بلیث این کونه الطاف مداوم بل بکچر هست که ان امید داریم
و ان اینست که خدا صغیرا بدانی بنده من کاری نکردی که ان نور انصاف باشم و لحاظ نکنم شتم مقبه
کردم با بطلب هم در او عیبها را نشان شده است و در عیبها مولد و عیبهم هست چنانچه

و...

دوم از کیفیت حالان خود مان یا حضرت امیرالمومنین انحضرت نسبت بیاره از احتیاج خود
مانند مصلحت و این بهمان و امثال ایشان رضی الله عنهم مکرر خطاب برادر میکرد
بفرمود این خوابی و بیاره دیگر بفرمود کاش من شما را نمیدیدم و شما هم مرا نمیدید
بعض دیگر بفرمود شما برای من خوب نیستید شما برای معاویه خوب هستید بعضی
دیگر بفرمود **قَالَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَكُمْ** و بعضی دیگر بفرمود **وَقَدْ لَمْ تَلَمْ قَلْبِي فَيَكُنْ بَعْدِي**
دل را بخرج کردی ماها که قابلیت را نداریم که مثل این احتیاجات مومنین باشیم پس
امیرالمومنین بفرماید ای بخادرین از نادانی معاصی ملامت فلیک فیک دلم را از کشت
معصیت بخرج کرد بد خدا میان من و شما جدائی بیندازی پس آنها را که از انفا
الله تم ناشری کرده است ما هم از خداوند عالم در دلهای پیدا شده است اگر در هر
ناشر نگردد باشد در دنیا این جمعیست فلا یکفر بر من و اهل برایش پیدا شده است
امید است که نظر لطف و رحمت خدای تم بهم بشود خداوند عالم بگویم که بعد از
خوف بجا می آید حاصل بشود اگر شخصی رجاء حق تعالی بخداوند عالم باشد آخر کار در دست
میشود و در حدیث است که روز قیامت شخص مطلع میشود بحال یکی از برادران مؤمن
می بیند که اصل از اعمال صالحه ندارد و عرض میکند پروردگار اعمال صالحه مرا
برادر مؤمن من بد خطاب می رسد که تو خود چه میکنی اگر اعمال را بداند
عرض میکند که من بگویم تو امیدوار هستم خداوند عالم که اعمال صالحه تو را بداند
مؤمنانم و تو را هم از من بداند حال این بگویم اگر ماها امید از اعمال خود مان ندانیم
بگویم خداوند عالم امید داریم که شاید لطف کند بشفاعت شعبی یا پسین بگوید
بپارم از دعا و اولاد از من شادم که کاران اینها گذاشته باشد که هر چه میخواهیم

که حضرت خاتم النبیین

شعبی فاشی و قول کنند اهل جهنم کانی میکنند از اهل بهشت میکنند ایضا و علیها
من لانا و میار و قلم الله از ان بابا از آنچه خداوند ذکر کرده بنماید و بعد از آن در
جواب بفرماید **إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ** که خدا بر کفار این هر دو را حرام کرد
است هم عرض میکند **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ** که ای اهل بهشت شما را تذکره
ناکس بودان شما کنیم و از غلالت بجان بیاوریم و بیکر از جمعوا و زانکم فاکتسوا و انوارا
بطور سرتق و استنها اهل جهنم فرمایند بر کرم بد بدینا و کسب و زکند بفرم
که که در دنیا کسب و زکند و در اینجا برایش توری نیست برای شعبی بلایه و دنیا
در دست کرد و در دنیا باید کسب کرد شعبی لان خدا برای ما فرار داده است که او
شهر از شهر و شهر شعبان میگوید هر کس در این شهر رحمت طاعت حضرت با العز
در دنیا ملایمه شعبی او خواهد بود از جمله خصوصیات این شهر از رحمت است که در آن
دافع شده است از سراسر ستم استبداد الله السلام الله علیه بیستم همین ماه
حضرت مولود شده و این ماه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هفت در تولد انحضرت
در ماه پیغمبر نکات و فایده است که بیانش محل دیگر میخواهد در ولادت استبداد الله
خصوصیات است که برای اهل از اینها و اوصای اینها علیهم السلام نسبت برای هر یک
از این خصوصیات است و طی هفت یکی از خصوصیات ولادت حضرت استبداد الله
و حی فرمود بر عنوان خازن بهشت که بهشت را زینت کند و حی فرمود ببالا که افش تخم
را خواوش کند برای کرامت و ولود بگوید برای حضرت پیغمبر مولود میشود که همین ظل
استبداد الله علیه السلام باشد خدا لا یتطلب که زینت دادن بهشت و خواوش کردن
جهنم باشد پس طی از یکی از خصوصیات استبداد الله و حی فرمود خداوند عالم

و جبرئیل با هزار فرشته و ملائکه بر زمین و بگویند بپیشانی هر کس که خداوند عالم را
 یاد بکند آن مولود مسعود میگردد و بهر ناله و درحسین بنام که مراد و احسن باشد ام
 و چون غنیمت و شکر گفتند بفرشتگان بگویند بپیشانی او و عزای او بنموده و حال او را بنظر طلب هم
 سوره و لوحی هست که غنیمت و شکر بفرستاده و با هم واقع شده است از جمله حصوات این مملکت
 فقه در و ایش ملک است با ملک تفصیلی دارد و اجالت اینست که دنیا خلقت عظیمی است
 خداوند عالم با و سازنده و فرای هر چه فرموده بود و ما بین هر پی ناپرد بگشاید
 هوا فاصله بود و هوا مسافتی میان آسمان و زمین است بگویند بپیشانی هر کس که خطور
 کرد که مشاغل و غلظت خداوند عالم بود و با صورتی که خود را در پیشانی او
 را کرد پیش خودش گفت افون ربنا جل جلاله و شکر این که پیش خودش گفت خدا ان
 فی الضمیر مطلع بود بقدر آنچه که پر داشت و باره با و مرحت کرد تا ما شد سحر و فل
 بر بعد از آن و حی فرمود با و طریقه طهر آن کن پس چنان کرد و در مدت یا صد سال و بیک
 فاش از توانم عرض رسید چون که و اما نه و خشم شد آن طهر آن خداوند عالم با و حی
 فرمود عذابا لک لک مکانیک بر کما به ملک بکمان خودت فانی عظیم قوی کل شیء
 و لیس قوی قوی و لا اوصف بکمان من بزرگ قوی هر که را لا نرا من چیزی نیست
 و من وصف بکمان من و بکمان من منتر من پس خداوند عالم را و غضب فرموده
 بر ما پیش را که من و مقامش را که در صفوف فلانکه داشت گرفت و در اجالت اناخت
 در اینجا بود و اما مثل اینست که سید الشهدا منو شد و بری تولدش آن تفصیل که گفتیم
 از زینب با و زنجان و خولوش کردن بفران واقع شد و جبرئیل با و در و ایش در داشت
 دید که بکفایت خاصه برین نازل بشود با هزار فرشته و ملائکه و جبرئیل با و هزار ملک است

و اسبها ابلو که نام آنها از پنجاه و یک هزار تا شان اعجاز در دنیا فوت بود و سوار بودند بر اسبها
 ملائکه بسیاری بودند که آنها را با یون میگویند در دست ایشان طبعهای بودند و بود
 چون در و ایش این کفایت را بدید عرض کرد بپیشانی او و عزای او بنموده و حال او را بنظر طلب هم
 است و با و سنان چنان است با و است بر نایستد جبرئیل با و فرموده و لیکن برای محمد صلی
 علیه و آله و در دنیا اطفال منو شد و خدا را بری مبارک با و او فرستاده و در و ایش در
 کرد و وضو که خدا منو شد بپیشانی او و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد
 کن از پروردگار که مرها و مقام ملائکه مرحت کرد جبرئیل با و بعد از آنکه محمد منو شد
 رسید و در و ایش در و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد
 و ابرو حضرت و سنان عتبار که در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مرحت کرد و مرحت کرد
 بدست گرفت و او را در مشاغل پاره چشم پیچیده بود و بطرف آسمان او را بلند کرد و در
 کرد اللهم بحق هذا المولود عليك لا يبرح جفونك عليه وعلى آله محمد و آلهم و انما
 تراحمي و تحفون بان كان ليحسين بر علي و ابن فاطمة عليهما السلام عندك قد فاض
 عنك و قد عليهما و مقام من منو شد و ملائکه مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد
 خدا را و او را و پدران بزرگوارش من داد و استیجاب الله دعائه و عقر للملك الملك
 لا تفرق في الجنة الا بان يقال هذا مولی الحسين بر علي و ابن فاطمة بن رسول الله
 خداوند عالم و دعای حضرت را منو شد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد
 در و ایش در و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد
 هم از غلظت و لکه منو شد و با و پندامه بود برایش عزادارها شده است و لکه که بدینا آمد
 سبب بخان ملک شد بدگاه نوشنج میبکنم که از کاهان فادد کند و دنیا و حق

و اسبها ابلو که نام آنها از پنجاه و یک هزار تا شان اعجاز در دنیا فوت بود و سوار بودند بر اسبها
 ملائکه بسیاری بودند که آنها را با یون میگویند در دست ایشان طبعهای بودند و بود
 چون در و ایش این کفایت را بدید عرض کرد بپیشانی او و عزای او بنموده و حال او را بنظر طلب هم
 است و با و سنان چنان است با و است بر نایستد جبرئیل با و فرموده و لیکن برای محمد صلی
 علیه و آله و در دنیا اطفال منو شد و خدا را بری مبارک با و او فرستاده و در و ایش در
 کرد و وضو که خدا منو شد بپیشانی او و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد
 کن از پروردگار که مرها و مقام ملائکه مرحت کرد جبرئیل با و بعد از آنکه محمد منو شد
 رسید و در و ایش در و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد
 و ابرو حضرت و سنان عتبار که در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مرحت کرد و مرحت کرد
 بدست گرفت و او را در مشاغل پاره چشم پیچیده بود و بطرف آسمان او را بلند کرد و در
 کرد اللهم بحق هذا المولود عليك لا يبرح جفونك عليه وعلى آله محمد و آلهم و انما
 تراحمي و تحفون بان كان ليحسين بر علي و ابن فاطمة عليهما السلام عندك قد فاض
 عنك و قد عليهما و مقام من منو شد و ملائکه مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد
 خدا را و او را و پدران بزرگوارش من داد و استیجاب الله دعائه و عقر للملك الملك
 لا تفرق في الجنة الا بان يقال هذا مولی الحسين بر علي و ابن فاطمة بن رسول الله
 خداوند عالم و دعای حضرت را منو شد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد
 در و ایش در و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد و مرحت کرد
 هم از غلظت و لکه منو شد و با و پندامه بود برایش عزادارها شده است و لکه که بدینا آمد
 سبب بخان ملک شد بدگاه نوشنج میبکنم که از کاهان فادد کند و دنیا و حق

نعمند نمیشوند بلکه تمام آنها میفهمند و نه اند و لا تحسب ان الذين قتلوا في سبيل
 الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون ^{وهم في جنة} حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ
 بدر فرمود که اینها ملامت منکر دارند و گفتار شما هستند حضرت امیرالمؤمنین بعد از
 آنکه خطابان باهل بیوت فرمود و کردید با صحت خود فرمود اما لوان لهم في الكفار
 لا خير كذا ان حذر الزوال القوي بغير اكراد نشان خداوند بدهد و چون دن
 هار نه بجا میسر کند که هرگز نباشد و راه اخراج نفوی هست بفرموده
 اینها را که کشتیم بمیدانیم در دنیا بشکر دانه از حالان رشتند و در دنیا مدینه باجر
 خوب خوشحالی خودم دادم بگویم تا نورایدت نباید خوب برای خوش حال دما غ
 خواطر جمع نشدیم بود در غایب طور خواطر جمع شده حضرت امیرالمؤمنین متعبد
 زمانه صلوات بر او باد بفرموده من من بعدنا تا کی محال شود و با عروسته از این خوا
 جمع شده از آن میان که میاید مقابلت از سطوت خداوند و نه از این میان آن حد
 زبانی شد بد و تو میگوئی چگونگی حکمت بخت نیست بمیدانم ملا خطه خودت کرد
 این نفس قاره خدایه غریبه خبیثه از امیدان داده بمخوای این نفس با ده هر ه
 بیوی ملا خطه کرده که میگویند در لعل اظلمای و تراب کرده بمخوای این بدل هر هان برید
 خداوند عالم صبر نماید و امری الله بقیه سلیم طوری کن وقت فن دل سپهرها
 بنا شد دل سلیم از شک سا بر رضا باشد بعضی و شنید که در اوصاف و زیله خشت
 فرود آمد که مثل شیطان میشوند و بدینکه خداوند عالم صبر نماید و بختنا لهم
 فریاد برای اینها فرود آمدیم از سنا طین فریاد چاره اینها را میگویم تا بمخوای این بدل
 همراه خودت بیوی غلبت منعم است سبام خیر کردم چاره کن در اینجا اگر خلاق

چندین ساله در کتب

دری و اینجا مارها و عقربها و اینها خواهند شد کاری کن علاج شود و اینها
 نخواهند آمد در بر هفت تن خواهند شد اینها را که میگویم صبر نماید و اینها
 ترس حاصل نمیکند و اینها را که در دنیا و آخرت و در دنیا و آخرت است بل جناب خود
 که میگویم باید ترسنا باشد صلا حلی این بدین باشد شخصی بگوید بگوید برای
 آوردن منظور این بود که حضرت بطریق و میل کند بفرموده خوا کبر اصاب کد خود
 حضرت صبر نماید و بخت را از صانع مینا من طار و در طرقتا بیک فوات و مکه با و عاها
 و معجونه ببطها علی انما فقلت له اصدكم ام تذروا ام ذکوه و کل ذلك
 تجزئ علینا اصل بیبنا لنور علیهم السلام و عوصنا الله من جنس ذی القرب
 فی الکتاب و الشیء فقال له لا و لا ذاک و لکن هدیة فقلت له فکفک
 التواکل ام من الله فقلت له معجونه عرفتموها بفرموده و بخت صبر نماید
 آب تموی بها اخطی ام و حنی ام فقلت له انما التواکل ام من الله فقلت له فکفک
 منقول ما اول استوفها معجونه و الله و اعلمت لا فایتم المستعز بها
 تحت اقل کما و ارف فظاها مد غیثا مایلا کما علی ان اعطی الله ثلثه اسماها
 شجرة فلو کما ما فقلت و لا ازیت اینها هر که حضرت صبر نماید که اگر تمام عالم
 را بمن بدهند که بخوام معصیت خدا کنم بفرموده بگوید از من موافق بگوید
 قبول نخواهم کرد و این کار را نخواهم کرد و در برای چیست برای ترس از خدا و خدا
 نعم است حال اینها را حضرت صبر فرمود و میسر سیدان خدا و صبر نماید و این ترس بدین معنی
 اعتقاد این کن که خوف خداست نمیتواند و الا از بدین خوف بفرموده و این ترس بدین معنی

دری و اینجا مارها و عقربها و اینها خواهند شد کاری کن علاج شود و اینها
 نخواهند آمد در بر هفت تن خواهند شد اینها را که میگویم صبر نماید و اینها
 ترس حاصل نمیکند و اینها را که در دنیا و آخرت و در دنیا و آخرت است بل جناب خود
 که میگویم باید ترسنا باشد صلا حلی این بدین باشد شخصی بگوید بگوید برای
 آوردن منظور این بود که حضرت بطریق و میل کند بفرموده خوا کبر اصاب کد خود
 حضرت صبر نماید و بخت را از صانع مینا من طار و در طرقتا بیک فوات و مکه با و عاها
 و معجونه ببطها علی انما فقلت له اصدكم ام تذروا ام ذکوه و کل ذلك
 تجزئ علینا اصل بیبنا لنور علیهم السلام و عوصنا الله من جنس ذی القرب
 فی الکتاب و الشیء فقال له لا و لا ذاک و لکن هدیة فقلت له فکفک
 التواکل ام من الله فقلت له معجونه عرفتموها بفرموده و بخت صبر نماید
 آب تموی بها اخطی ام و حنی ام فقلت له انما التواکل ام من الله فقلت له فکفک
 منقول ما اول استوفها معجونه و الله و اعلمت لا فایتم المستعز بها
 تحت اقل کما و ارف فظاها مد غیثا مایلا کما علی ان اعطی الله ثلثه اسماها
 شجرة فلو کما ما فقلت و لا ازیت اینها هر که حضرت صبر نماید که اگر تمام عالم
 را بمن بدهند که بخوام معصیت خدا کنم بفرموده بگوید از من موافق بگوید
 قبول نخواهم کرد و این کار را نخواهم کرد و در برای چیست برای ترس از خدا و خدا
 نعم است حال اینها را حضرت صبر فرمود و میسر سیدان خدا و صبر نماید و این ترس بدین معنی
 اعتقاد این کن که خوف خداست نمیتواند و الا از بدین خوف بفرموده و این ترس بدین معنی

که خون داشت سبب ششهای چهره بود از آنکه معصوم بود نوای این پر کشت
 به پندارم از آنش میسر به با منیدانم ملتفت افشای خود هست که الان بودا گرفتار
 نانا الله الموفق له انی نطلع علی الامم و انشکما بعدا روشن کرده اند که بر بطا
 ناشر میکند این افشاها الان باید خاموش کرد و دلخوت خاموش نمیشود مگر آنکه الان
 صد اجتناب در وقت غارها بشما قوموا الی البیت انکم الیه اوقدموها علی ظلمکم
 و اطعموها مصلوئکم و جز بدایم مردم بسوا افشای که بر دشمنان افروخته بدخواست و کنید
 اینها را به آنها معلوم میشود که پاره از کتاها است که سبب فرخند افش می شود بر ششها
 پاره از کتاها ان هست که سبب فرخند افش میشود بر ششها الذين باکلون اموال
 اموالکم فی ظلم انما باکلون فی بطونکم و اراکم یصلون سبعین از کاه خوردن
 مال یتیم است که خداوند عالم در کلام مبالغه نموده که کثای که میخورند مال یتیم
 اینست بجز این نیست بخورند افش را میخورد این کلام شریف اینست که الان که چه میگوید
 طعام را میخورند و اما افش است که میخورند بحال نکند که همان از دست یتیم را
 گرفتند و خوردن این طو را سینه بلکه اگر گفته مرده و مال او بود نه نو باشد ششها
 داشته باشد و الا ان بان یتیم بدی مثل اینست که از دست یتیم گرفته باشد و همین طو
 سایر اعضا مثلا با چشم اگر نگاه کردی یا محو افش میبکشد بدست اگر که فرزندش یا کتا
 دیگر که کردی افش میبکشد یا گوش اگر نگاه کنی یا چشمش را غیب نشد سایر اعضا گوش
 کردی افش میبکشد یا زبان یا فم یا سایر اعضا اگر غصه بخورد و افش میبکشد یا
 معاصی میگوید و افش این افشاها را داده داری خاموش کن یا میخوردی همه را جمع کنی




بسم الله الرحمن الرحيم
هو الله

كتاب
مكتوب
في سنة

اتمام انبياء
المسمى مشاهد القوائد
من جوف جوف
مقام
الاول
الجامع
الكل
الاول
الكل
الاول
الكل

في شهر
المظفر
١٢١٦



	
کتابخانه مجلس شورای ملی	
	
فوارد المشاهد و نتائج المتامير	
کتاب	موضوع
مؤلف	
موضوع	
	
شماره ثبت کتاب	۵۶۵۰۴

